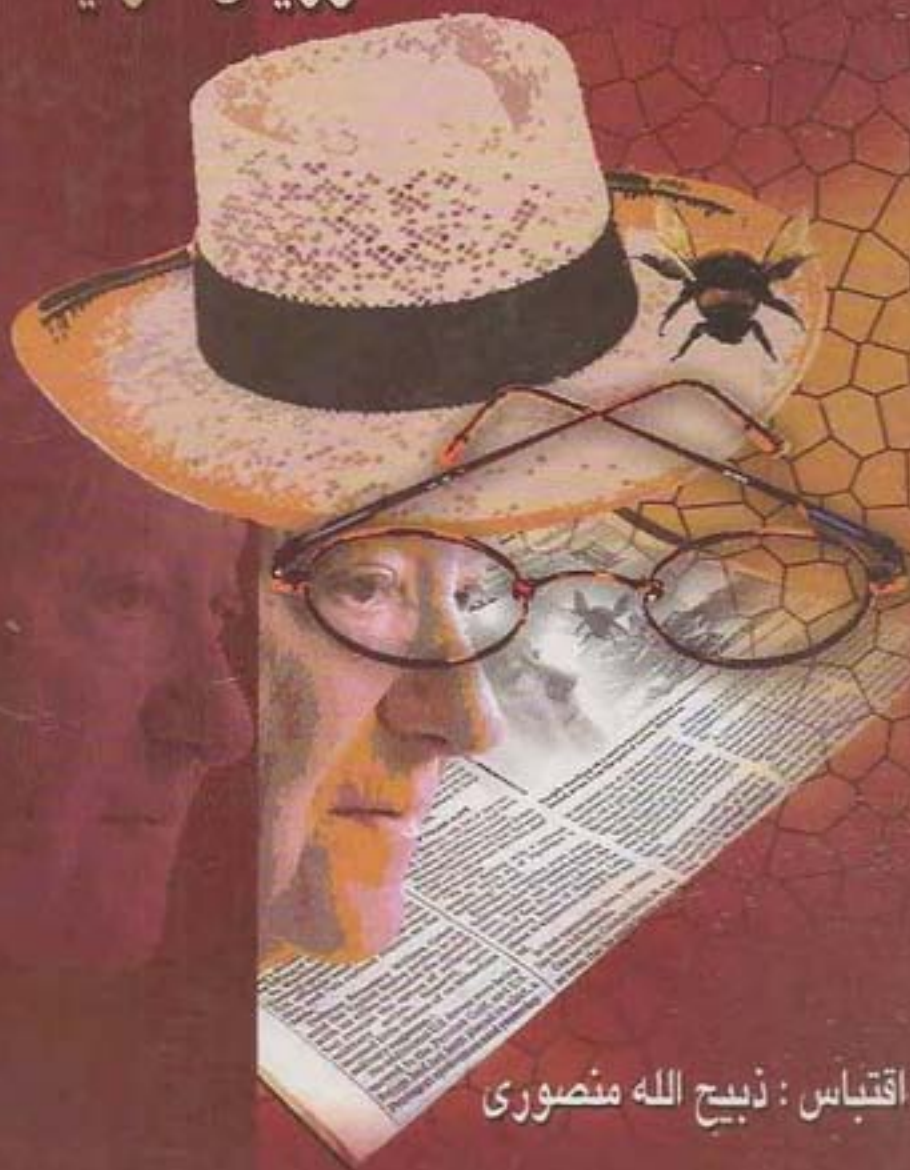


زنبور عسل مورچگان موریانه

موریس مترلینگ



ترجمه و اقتباس : ذبیح الله منصوری

زُنبورِ عسل، مورچگان و موریانه

نویسنده:

مُوريس مترلینگ

ترجمه:

ذبیح الله منصوری

سرشناسه

: مترلینگ، موريس، ۱۸۶۲ - ۱۹۴۹ م.

Maeterlink, Maurice

عنوان و يديدآور

: ژنير عسل، مورچگان، موريانه / نويسنده موريس مترلینگ؛ ترجمه ذبيح الله منصوري.

مشخصات نشر

: تهران، نگارستان كتاب، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهري

: ۴۷۴ ص.

فروست

: مجموعه آثار موريس مترلینگ فيلسوف بزرگ معاصر؛ ۴.

شابک

: 978-964-8155-50-1

وضعيت فهرست‌بوسي : فييا

عنوان ديگر

: مورچگان.

عنوان ديگر

: موريانه.

موضوع

: ژنير عسل.

موضوع

: مورچه‌ها.

موضوع

: موريانه‌ها.

شناسه افزوده

: منصوري، ذبيح الله، ۱۲۸۸ - ۱۳۶۵ مترجم.

رده‌بندي کنگره

: ۱۳۸۶ م ۲۹ / ۱۵۶۸ QL

رده‌بندي ديويي

: ۵۹۵ / ۷۹۹

شماره كتابخانه ملي

: ۱۰۸۷۵۶۰



ژنير عسل، مورچگان و موريانه

نوشته : موريس مترلینگ

ترجمه و اقتباس : ذبيح الله منصوري

چاپ دوم : ۱۳۸۸

شمارگان : ۱۵۰۰ نسخه

ليتوگرافي : توس

چاپ : تک

نگارستان كتاب - ستاين جمهوری، جايان رديفست جويي.

کرجه فخرسرمي. پلاک ۵

تلفن: ۰۲۱ ۶۶۴۹۵۷۹۴ و ۰۲۱ ۶۶۴۹۵۴۷۵

www.ngrbook.com

فروش اينترنتي. ۶۶۴۹۵۷۹۴

حق چاپ براي ناشر محفوظ است

ISBN 978-964-8155-50-1

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۸۱۵۵-۵۰-۱

قيمت: ۸۵۰۰ تومان

مجموعه آثار موريس مترلینگ فیلسوف بزرگ معاصر

زندگی‌نامه موريس مترلینگ

مغز مترلینگ بزرگترین جایگاه اندیشه بشری عصر ما می‌باشد.

آلبرت انشتین

موريس مترلینگ (Maurice Maeterlink) اندیشمند و فیلسوف بلژیکی، در سال ۱۸۶۲ در شهرگان (Gand) بلژیک به دنیا آمد. در خانواده‌ای مرفه و خوشنام پرورش یافت. پس از پایان تحصیلات دبیرستانی، در رشته حقوق تحصیل کرد و شغل وکالت دادگستری را برگزید. اما اندیشه خلاق و ذهن جستجوگر او نتوانست دنیای خشک و انعطاف‌ناپذیر این حرفه را تحمل کند. لذا شغل خود را رها کرد و به پاریس رفت و در آن جا به نویسندگی پرداخت و آثار جاودانی را خلق کرد.

آثار موريس مترلینگ عبارتند از:

نمایشنامه پرنده آبی، که در سال ۱۹۰۷ به رشته تحریر درآمد و در مدت ۱۵ سال به ۶۵ زبان دنیا ترجمه شد (ترجمه فارسی آن نیز موجود است).

نمایشنامه شاهزاده خانم مارلن.

نمایشنامه پلئاس و میلراند.

زنبور عسل (ساکنان شهر عسل)

۶ □ زنبور عسل، مورچگان و موربانه

مورچگان (اسرار شهر مورچگان)

راز بزرگ (علوم غیبی و اسرار آن)

دروازه بزرگ (دروازه زندگی و مرگ)

سایه بال‌ها

مرگ

هوش گل‌ها

قانون بزرگ

در پیشگاه خدا

موربانه (حشره نابغه)

عنکبوت زجاجی

میزبان ناشناس (ارتباط با ارواح: خرافات یا واقعیت؟)

رستاخیز (زندگی در فضا)

گنجینه ناچیز

فرشتگان بزرگ

ساعت شنی

دنیای دیگر (دنیای پس از مرگ)

مترلینگ در سال ۱۹۱۱ به خاطر نگارش کتاب «پرنده آبی» جایزه نوبل را گرفت

و به عضویت فرهنگستان فرانسه درآمد.

مترلینگ در تمام آثارش، از ویژگی‌های زیر برخوردار است:

۱- آمیختن سبک «سمبولیسم» با «باطن‌گرایی».

۲- ساده‌نویسی و بیان مطالب دشوار در قالب کلمات ساده.

مترلینگ در ماه مه سال ۱۹۴۹ (۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۸) در شهر «نیس» فرانسه

زندگی‌نامه موريس مترلینگ ۷

درگذشت و عده زیادی از مردم کشورهای اروپایی در مراسم خاکسپاری او شرکت کردند. به نحوی که معروف است سی کیلومتر اتومبیل در این مراسم حضور داشتند. به پاس خدمات مترلینگ به ادبیات و فلسفه، پادشاه بلژیک به او لقب «کنت» را داد (هرچند که وی هرگز از این عنوان اشرافی استفاده نکرد).

شادروان ذبیح‌الله منصوری نخستین کسی بود که از سال ۱۳۱۳ شمسی مبادرت به ترجمه آثار مترلینگ کرد، و سپس آقای فرامرز برزگر و دیگران راه ایشان را دنبال کردند.

فهرست

مقدمه مترجم

پیشگفتار

بخش اول - زنبور عسل

فصل اول - در برابر کندو

فصل دوم - مهاجرت

فصل سوم - ایجاد یک شهر جدید

فصل چهارم - ملکه‌های جوان

فصل پنجم - پرواز برای عروسی

فصل ششم - قتل عام زنبورهای نر

ضمیمه

بخش دوم - مورچگان

مسائل کلی

فصل اول - اسرار شهر مورچگان

۱۰ @ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

فصل دوم - پیدایش شهر مورچگان

فصل سوم - در لانه مورچگان چه می‌گذرد؟

فصل چهارم - ارتش و جنگ‌های مورچگان

فصل پنجم - مورچه‌های درنده و گوشت‌خوار و تهاجم آنها

فصل ششم - وسایل ارتباط و یافتن راه

فصل هفتم - تربیت جانوران توسط مورچگان

فصل هشتم - مورچگان کشاورز و بافنده

فصل نهم - موجودات طفیلی

فصل دهم - نتیجه‌گیری

بخش سوم - موریانه

فصل اول - موریانه

فصل دوم - عشق این جانور

فصل سوم - مرگ این جانور

فصل چهارم - چگونه می‌میرند

فصل پنجم - آیا از وجود ما مطلع هستند

فصل ششم - هدف زندگی آنها

این کتاب را به دوست خود آلفرد سوترو، تقدیم می‌کنم.

نویسنده

ممکن است من پیر و شکسته شوم. ممکن است روزگار با من بازی کند. ولی همه وقت به زبان حال می‌گویم: ای مردم، این منم که برای اولین مرتبه آثار مترلینگ را به زبان فارسی ترجمه کرده‌ام.

مترجم

مقدمه مترجم

تا زمانی که دنیا باقی است، کتاب زندگی زنبور عسل نیز باقی خواهد ماند.
هانری برگسون

اسرار دنیا، بزرگ و کوچک ندارد و مطالعه در اسراری که ما تصور می‌کنیم
کوچک هستند، مثل مطالعه در اسرار بزرگ، می‌تواند سودمند واقع شود.
موریس مترلینگ

پیش وجدان خود راضی هستم که با این بضاعت ناچیز ادبی، موفق شدم که
نویسندگانی مثل مترلینگ و اشتفان تسوایگ را به خوانندگان فارسی‌زبان بشناسانم.
کتاب حاضر می‌تواند برای عموم مردم قابل استفاده باشد و هر کس به قدر
دانش خود، از آن استفاده کند و خاطراتی که از مطالعه این کتاب در ذهن باقی
می‌ماند، از لحاظ معنوی، همه وقت قابل استفاده است.
کتاب «زندگی زنبوران عسل» شاهکار جاویدان موریس مترلینگ است. اگرچه
هر یک از کتاب‌های او ارزش آن را دارد که جاویدان باشد، ولی این کتاب، از این
لحاظ، یعنی قابلیت دوام و بقاء، مورد تصدیق جهانیان می‌باشد.

۱۶ ❁ زنبور عسل، مورچگان و موریا نه

حتی کسانی که بررد آثار مترلینگ چیزها نوشتند و برخی از آثار فلسفی او را تخطئه کردند، اعتراف می‌کنند که کتاب «زندگی زنبور عسل» تا پایان تمدن بشری، مورد توجه و استفاده خواهد بود.

این کتابی نیست که موفقیت زودگذر داشته باشد و بعد از خاطرها فراموش شود. این کتابی نیست که برای مدت چند ماه، نام آن در تمام جراید و مجلات ادبی منتشر گردد، و بعد برای همیشه به طاق نسیان سپرده شود.

اکنون این کتاب را، بدون این که چیزی از آن کاسته شود، در دسترس خوانندگان می‌گذارم. من به خوانندگان توصیه نمی‌کنم که قدر این کتاب را بدانند چون مشک آن است که خود بیوید نه آن که عطار بگوید، و هرکس که این کتاب را بخواند، قدر بهای آن را خواهد دانست. فقط یادآوری می‌کنم که خوب است نوباوگان و فرزندان خود را هم از این کتاب بهره‌مند نمایند، زیرا این شاهکار جاویدان طوری نوشته شده که همه حتی کودکان نیز می‌توانند از آن استفاده کنند.

نظریه‌هایی که مترلینگ در این کتاب می‌دهد، بسیار ارزشمند است زیرا این مرد، مدت بیست سال متوالی، خود مشغول تربیت زنبوران عسل بوده، هر چه می‌گوید نتیجه مشاهدات و مطالعات خود او می‌باشد، و آن چه در این کتاب نوشته شده، حقایق مسلم و بدون تردید است.

در این کتاب مترلینگ اشتباه بعضی از نویسندگان و پرورش‌دهندگان گذشته را اصلاح کرده، و خود او هم در چند جای کتاب به این موضوع اشاره می‌نماید.

این کتاب دارای سبک نویسندگی شیرینی است که متأسفانه نمی‌توان زیبایی‌های آن را عیناً در زبان فارسی آشکار ساخت. ولی تا آن اندازه که توانایی مترجم اجازه می‌داد، سعی شده که از حیث انشاء، ترجمه کتاب به متن اصلی شباهت داشته باشد.

فهرست □ ۱۷

دو کتاب دیگر مترلینگ راجع به زندگی موریانه‌ها و زندگی مورچگان، چون بعد از «زندگی زنبوران عسل» به رشته تحریر درآمد. موفقیت این کتاب را پیدا نکرد. گو این که آن دو هم، در نوع خود واقعاً برجسته و عجیب و عبرت‌آور می‌باشند. در کتاب حاضر، سه کتاب زندگی زنبور عسل، زندگی مورچگان و موریانه ادغام شده‌اند.

راجع به این کتاب باید چند نکته را عرض کنم.

مترلینگ چندین صفحه از این کتاب را اختصاص به ذکر اسامی کتاب‌هایی داده که در تدوین کتاب حاضر از آنها استفاده نموده است (منابع و مأخذ).

من می‌خواستم که این کتاب‌ها را، همان طوری که مترلینگ نوشته، با ذکر اسامی کتاب و نام نویسندگان و محل چاپ آنها و مشخصات دیگر، در اینجا نقل کنم. ولی بعد از مشورت با چند نفر از آشنایان، از نقل این فهرست، به دو دلیل منصرف شدم: اول اینکه کتاب‌های مزبور که به زبان‌های آلمانی و انگلیسی و فرانسوی نوشته شده حتی در اروپا و آمریکا کمیاب است و نمی‌توان به سهولت بدان دست یافت، مگر اینکه به مؤسسات مخصوصی که در اروپا و آمریکا برای یافتن و خرید کتاب وجود دارد مراجعه کنند و آن کتاب‌ها را بخواهند. علاوه بر آن، کتاب‌های مزبور برای خوانندگان این کتاب بدون فایده است. چون به زبان‌های خارجی نوشته شده و اکثر فارسی‌زبانان نمی‌توانند از آنها استفاده کنند.

دوم اینکه با ذکر اسامی کتب مزبور و نام نویسندگان آنها (در سه زبان انگلیسی و فرانسوی و آلمانی) ناچار بودم که اسامی آنها را به حروف لاتین نیز چاپ کنیم. کسانی که با امور چاپ سروکار دارند می‌دانند که چیدن و تصحیح زبان‌های آلمانی و انگلیسی و فرانسوی و غیره به شرط اینکه بدون غلط از چاپ بیرون بیاید، مشکل است. از آن گذشته، سلیقه من در نوشتن کتاب این است که حروف لاتین را به کار

۱۸ ≡ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

نبرم، زیرا فکر می‌کنم که برای فارسی‌زبانان بدون فایده است، و کسانی که زبان‌های آلمانی و انگلیسی و فرانسوی را می‌دانند از خود کتاب استفاده می‌کنند.

به این دلیل بود که از ذکر اسامی کتب زنبور صرف‌نظر کردم.

دیگر اینکه، اگر در ترجمه این کتاب مطالبی هست که از لحاظ فلسفی ممکن است مورد ایراد قرار بگیرد، خوانندگان باید بدانند که مترجم نظری در نشر آنها نداشته است. یعنی نشر آثار مترلینگ، یا هگل، اسپینوزا، کانت و دیگران دلیل بر این نمی‌شود که مترجمی که آنها را ترجمه کرده است، با تمام آن آثار موافقت داشته باشد.

در ضمن باید یادآور شوم که در پایان بخش زنبور عسل، شرح زندگی زنبوران عسل به قلم یک آمریکایی موسوم به «فرانگ استوارت» را خلاصه کرده و به متن اصلی این بخش افزوده‌ام. وی که یکی از طرفداران مترلینگ است، مطالب جالبی را درباره زندگی زنبور عسل نگاشته است که مطالعه آن برای خوانندگان عاری از فایده نخواهد بود.

معذالک این موضوع از احترام زیادی که من نسبت به مترلینگ دارم نمی‌کاهد و تا زنده‌ام او را واقعاً یک متفکر بزرگ می‌دانم که کمتر نظیر او پیدا می‌شود.

چون انتشار آثار مترلینگ با ترجمه این جانب، از طرف علما و فلاسفه ما، مصادف با یک ایراد اصلی شده، لازم می‌دانم که به این ایراد جواب بدهم، و پاسخ من این است که افکار مترلینگ، که به وسیله من ترجمه شده و در کتاب‌ها و یا مقالات منتشر گردیده، این فایده را دارد که درخور فهم همه می‌باشد و گرنه خود مترلینگ، بارها در کتاب‌های خویش گفته که افکار او بدون سابقه نیست و دیگران هم در گذشته از این مطالب گفته‌اند.

رمز محبوبیت مترلینگ در کشورهای اروپا و آمریکا، در این است که این مرد

فهرست □ ۱۹

توانست افکار فلسفی و مباحث فلسفه را ساده کند، به طوری که در دسترس همه باشد و عموم بتوانند از آن استفاده کنند.

قبل از مترلینگ، فلسفه (یا حکمت) و خصوصاً «حکمت الهی» یک علم بزرگ و غامض بود که فقط خواص به آن دست داشتند و تازه در بین خواص هم عده معدودی که اخص بودند می توانند آن مباحث را بفهمند و اظهار نظر کنند.

مترلینگ در کتاب های خود، برای اولین مرتبه طوری این مباحث را مطرح کرده که هر کس سواد مختصری داشته باشد می تواند بدون طی هیچ یک از مراحل تحصیلی، غامض ترین مسائل فلسفی را بفهمد و بتواند مباحث مربوط به حکمت الهی را ادراک کند.

در این کتاب، به طوری که ملاحظه خواهید کرد، مباحث فلسفی، جز در چند صفحه آخر، آن هم به طرزی خیلی مختصر، وجود ندارد اما در سایر کتاب های مترلینگ مثل سایه بال ها، در پیشگاه خدا، ساعت ریگی، دروازه بزرگ، قبل از سکوت عمیق و مرگ، تمام کتاب پر از مباحث فلسفی است.

در خاتمه امیدوارم که روزی بیاید که سطح فکر مردم (مردم عادی) طوری بالا برود که خدمتگزاران مطبوعات بتوانند کتاب های فلاسفه معروف مغرب زمین هم به زبان ساده در دسترس خوانندگان فارسی زبان بگذارند.

ذبیح الله منصوری

پیشگفتار

بخش اول کتاب مطالب مبسوطی در مورد زنبور عسل را بیان می‌کند. زنبور عسل باهوش‌ترین حیوان پس از انسان به شمار می‌آید و زندگی شگفت‌انگیزی دارد که موریس مترلینگ در کتاب خود به آن پرداخته است. مترلینگ، که خود بیست سال تمام درباره زنبورها مطالعه کرده است، حقایق جالب و ناگفته‌ای را در مورد این جانور هوشمند بیان می‌کند که می‌تواند از جهات مختلف برای ما سودمند باشد: زنبورهای عسل تحت حاکمیت «روح کندو» قرار دارند و دستورات او را موبه مو اجرا می‌کنند. فلسفه وجودی خود را در ایثار به خاطر دیگران و جامعه خویش می‌دانند. از هوش و عقل خویش، حداکثر استفاده را می‌کنند و...

مترلینگ در این کتاب، نکته مهمی را مطرح و نتیجه‌گیری می‌کند: آن چه ما در طبیعت به عنوان بی‌عدالتی ادراک می‌کنیم، در واقع نوعی عدالت و مصلحت الهی است که دیده باطن ما قادر به درک آن نیست، چرا که حق و باطل را بر مبنای ظواهر مادی و محدود، خود می‌بینم. نکته دیگر آن که چون مترلینگ یک اندیشمند خداشناس است، لذا مفهوم «طبیعت» را در این کتاب باید پرتویی از تجلی ذات پروردگار دانست، و نه طبیعت در مفهوم و اندیشه مادیگرایانه آن.

بخش دوم کتاب نیز به زندگانی مورچگان اختصاص دارد. میلیاردها مورچه در

۲۲ □ زنبور عسل، مورچگان و مورخانه

سراسر جهان زیست می‌کنند که ما هر روز آنها را می‌بینیم ولی بدون توجه از کنارشان می‌گذریم. آنچه که کتاب‌های جانورشناسی دربارهٔ مورچه به ما می‌گویند، یک سلسله اطلاعات عمومی و تحصیلی است که به زودی آنها را فراموش می‌کنیم. ولی واقعیت این است که عمر مورچه به قدمت جهان ما می‌باشد و حتی از انسان نیز قدیمی‌تر است.

موريس مترلینگ، در این بخش از کتاب، به پژوهشی ژرف پیرامون دنیای مورچگان دست یازیده و اسرار شگفت‌انگیزی را درباره این جانور ظاهراً بسیار کوچک و خرد، ارزانی می‌دارد: مورچه‌ها اجتماعی‌ترین موجود دنیا هستند و نظام حکومتی آنها نیز نوعی سوسیالیسم است. روحیه ایثار و بخشندگی مورچه را نمی‌توان در هیچ جانوری یافت، زیرا بزرگترین سعادت او، خدمت به جامعه خویش است. مورچه یکی از تمیزترین موجودات دنیا به شمار می‌آید. مورچه‌ها کشاورزی و بافندگی هم می‌دانند. غلام و برده دارند. از وسایل آتش‌نشانی برای خاموش کردن آتش استفاده می‌کنند. بالاتر از همه اینها، مورچه یکی از خداشناس‌ترین موجودات است و «روح لانه» مظهر خداوند برای آنان است. اما در عین حال عاری از عیب نیز نمی‌باشند: به مواد مخدر معتاد می‌شوند و برخی از انواع آن بسیار بی‌رحم و خونخوار است.

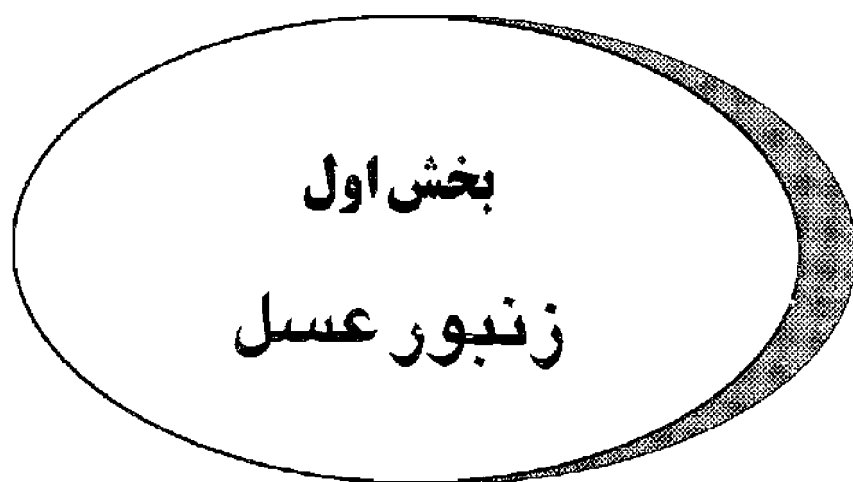
آنچه در این بخش می‌خوانید، مطالب حیرت‌انگیزی است که نویسنده آن کوشیده است تا با معیارهای علمی آنها را ثابت نماید و کاملاً از عهده این کار برآمده است.

بخش سوم کتاب، زندگانی مورخانه را مورد بررسی قرار می‌دهد. مطالعه در خصوص زندگی مورخانه به راحتی مطالعه در مورد زندگی زنبور عسل و مورچگان نمی‌باشد. زیرا مورخانه در اعماق زمین زندگی می‌کند و برای مطالعه لازم است که

فهرست @ ۲۳

به نحوی به لانه آنها نفوذ نمود. استفاده از دوربین عکاسی یکی از روش‌های مورد استفاده می‌باشد. به همین دلیل مطالب ذکر شده در مورد زندگی موریانه به گستردگی مطالب مربوط به زنبور عسل و مورچگان نمی‌باشد.

موریانه نیز نظیر دو موجود دیگر به صورت دسته جمعی زندگی می‌کند و اکثریت جمعیت آنها زندگی خود را وقف جامعه و بقای نسل می‌نمایند. موریس مترلینگ رفتارهای موریانه شامل رفتارهای زنبور عسل ناشی از خدانشناسی این موجود می‌داند.



فصل اول

در برابر کندو

۱

در آغاز این کتاب، باید توضیح بدهم که منظور من نوشتن یک رساله زنبورشناسی و پرورش زنبوران عسل نیست. زیرا در تمام کشورهای متمدن، از این رساله‌ها که مورد استفاده پرورش دهندگان زنبور عسل قرار می‌گیرد، فراوان است.

تنها در کشور فرانسه، چندین رساله مفید از طرف «داران»، «ژرژ دولاین»، «بونی»، «بوتران»، «هامه»، «ویر»، پدر روحانی «کولن» و دیگران نوشته شده و همه می‌توانند از آنها استفاده کنند.

در کشورهای انگلیسی زبان نیز رساله‌های مفیدی از طرف زنبورشناسان به رشته تحریر در آمده، و در کشور آلمان هم از این نوع رساله‌ها موجود است.

من نمی‌خواهم که با انتشار این کتاب، یک رساله علمی راجع به شناسایی زنبور عسل در دسترس خوانندگان بگذارم، زیرا از این گونه رساله‌های علمی نیز در تمام کشورهای متمدن وجود دارد.

من ادعا نمی‌کنم که در این کتاب راجع به طرز زندگی زنبور عسل، چیزهایی خواهم گفت که دیگران نگفته‌اند و ندیده‌اند.

۱۳۸ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

مطالبی که شما در این کتاب می‌خوانید، تازگی ندارد و چیزهایی است که تمام پرورش دهندگان زنبور عسل می‌دانند.

گرچه در مدت بیست سالی که من مشغول مطالعه در وضع زندگی زنبور عسل بوده‌ام، چیزهایی به نظر من رسیده که از لحاظ علمی و یا فنی (فن تربیت زنبور عسل) شاید تازه باشد ولی درج آن مطالب در این کتاب فایده ندارد، زیرا فقط طبقه مخصوصی که پرورش دهندگان زنبور عسل و یا دانشمندان زنبورشناسی هستند، ممکن است نسبت به آن علاقه‌مند باشند.

مخاطب من در این کتاب، افراد عادی هستند، یعنی کسانی که هنوز در زندگی زنبور عسل مطالعه نکرده‌اند، و یا فرصتی پیش نیامده که نسبت به این حیوان علاقه‌مند شوند، و می‌خواهیم چیزهایی را که می‌دانم برای آنها نقل کنم. من نمی‌خواهم که در این کتاب، به قوه فرض و خیال، حقایق را دگرگون جلوه بدهم و یا آنها را با افسانه مخلوط نمایم.

«رئو مور»، دانشمند طبیعی دان فرانسوی، می‌گوید تمام کسانی که قبل از من در زندگی زنبور عسل مطالعه کرده‌اند، تصورات و مفروضات خود را به جای حقایق زندگی این جانور به مردم تحویل دادند.

و من چنین کاری نخواهم کرد زیرا در زندگی زنبوران عسل، به قدری چیزهای دیدنی و تماشایی هست که لزومی ندارد انسان به قوه فرض و خیال چیزی به آنها بیفزاید.

از آن گذشته، مدت مدیدی است که پی برده‌ام که در این جهان، هیچ چیز عجیب‌تر و شنیدنی‌تر از «حقیقت» نیست و گرچه کشف حقیقت دشوار است، ولی سعی و تلاشی که انسان برای کشف آن می‌کند، شنیدنی است.

بنابراین کسانی که می‌خواهند عظمت و شگفتی زندگی را در چیزهایی که وجود

زنبور عسل □ ۲۹

ندارد و یا مسلم نیست (مثل سرگذشت دیوها و پریان و غیره) جستجو کنند، اشتباه می‌نمایند. زیرا در همین چیزهای معمولی، مثل سنگ و درخت و آب و گل‌ها و زنبوران عسل، به قدری عظمت و شگفتی وجود دارد که برای اقناع حس کنجکاوی ما کافی است.

با توجه به این نکات فوق، من در این کتاب چیزهایی را می‌گویم که خود شخصاً دیده یا آزمایش کرده باشم، و یا اکثر علمای زنبورشناس طوری با صراحت آن را پذیرفته باشند که هیچ‌توان راجع به صحت آن تردید کرد.

من مشاهدات و آزمایش‌های خود را به طرز ساده به نظر خوانندگان می‌رسانم. اگر چیزهایی به نظرم رسید، و فکر کردم که نتوانسته‌ام نتایجی بگیرم، آنها را هم از نظر خوانندگان خواهم گذرانید.

طرز فصل‌بندی این کتاب، با رساله‌های دانشمندان و کتاب‌هایی که برای پرورش دهندگان زنبور عسل نوشته می‌شود فرق دارد زیرا نمی‌خواهم که خواننده کسل شود و دیگر رغبتی به خواندن صفحات دیگر نکند.

کسی که این کتاب را می‌خواند، شاید نتواند زنبوران عسل را تربیت کند و شاید قادر نباشد که کندوها را اداره نماید، ولی اطلاعات جامعی راجع به وضع زندگی زنبور عسل به دست خواهد آورد، و می‌توانم بگویم آن چه دانستنی (راجع به این موضوع) است خواهد دانست.

من از ذکر افسانه‌ها و روایات بدون اساس که خصوصاً بین کشاورزان راجع به زندگی این جانور موجود است، خودداری می‌کنم، و هر جا که با شک و تردید روبه‌رو شدم و یا به بن‌بست رسیدم صریحاً اعتراف به تردید و یا جهل خود خواهم کرد.

و متأسفانه مراد تردید و یا جهل ما هم زیاد است، زیرا هنوز اطلاعات ما در

۳۰. زنبور عسل، مورچگان و موریانه

خصوص وضع زندگی زنبوران عسل و قوانین آنها خیلی محدود می باشد. ما هر قدر بیشتر با زندگی این جانور مأنوس شویم، و زیادتر زنبور عسل را پرورش دهیم، بیشتر به نواقص اطلاعات خود پی می بریم و بهتر متوجه می شویم که تقریباً در خصوص زندگی باطنی و معنوی آنها هیچ اطلاعی نداریم.

ولی به عقیده من، این نادانی که بعد از مطالعه در وضع زندگی این جانور، بر ما آشکار می شود، بهتر از نادانی مطلق است زیرا هر چه باشد، می توانیم خود را راضی کنیم که قدمی در راه کشف مجهولات برداشته ایم.

من فکر می کنم که قبل از من، کسی چنین کتابی راجع به زنبور عسل ننوشته، و با این که مطالعات مربوط به زنبور عسل خیلی زیاد است ولی با این سبک، چیزی درباره این جانور به رشته تحریر در نیآورده اند.

من تصور می کنم که تقریباً تمام چیزهایی را که راجع به زنبور عسل نوشته اند، خوانده ام. به طوری که استنباط کردم «میشله» دانشمند فرانسوی، در پایان کتاب خود به نام «حشرات» یک فصل را، به همین سبک، راجع به این جانور نوشته است و «لودیک بوخنری» دانشمند آلمانی و نویسنده کتاب «ماده و نیرو» نیز شرحی در کتاب خود به نام زنبوران عسل به این موضوع اختصاص داده است. اما بدون این که قصد تحقیر داشته باشیم، می گوییم که آنها حق معنی را ادا نکردند زیرا میشله چیزی را بر سبیل اشاره می گوید و به سرعت رد می شود، و نوشته «لودیک بوخنری» هم درخور توجه و اعتماد نیست.

زیرا این دانشمند آلمانی، افسانه ها و روایات بدون اساس و چیزهایی که بطلان آن به اتفاق آراء به ثبوت رسیده است، به نام زندگی زنبوران عسل به خواننده ارائه می دهد و از طرز نوشتن کتاب او، هویدا است که این دانشمند، کتاب مزبور را در اتاق دفتر یا کتابخانه خود نوشته، و هرگز از آن اتاق خارج نشده که به چشم خود ببیند

زنبور عسل □ ۳۱

زنبورهای عسل چگونه زندگی می‌کنند، هیچگاه یک کندو را نگشوده تا مشاهده کند این کارگران زحمت‌کش چه قوانین و نظاماتی دارند.

زیرا شرط اصلی آشنایی به وضع زندگی این جانوران، این است که انسان کندو را بگشاید، امواج این حشرات بالدار را ببیند، و رایحه موم و عسل را استشمام کند تا به تدریج فکر و شعور انسان برای ادراک اسرار این حشرات باکره آماده گردد.

اما در کتاب «لودویک بوخنر» هیچ اثری از رایحه موم و عسل نیست، و در عرض اصطلاحات علمی در آن زیاد است، و هر افسانه و روایتی را بدون تحقیق، به عنوان حقایق علمی در آن گنجانیده و بسیاری از آن روایات مشکوک می‌باشد.

به همین جهت، من در مطالعات خود چندان استفاده‌ای از کتاب او نکردم زیرا طرز مطالعه من با او متفاوت بود، و هدف ما با یکدیگر فرق داشت.

۲

درباره زنبور عسل کتاب‌های بسیاری نوشته شده، برای این که از آغاز تمدن بشری، این حشره بالدار و اجتماعی که در کندو و به طرزی شبیه به اعجاز، عسل خوش طعم و مقوی و معطر را تولید می‌نماید، مورد توجه مردم قرار گرفته بود.

ارسطو، «کاتون»، «وارون»، «پلین»، «کولومل»، «پالاریوس» و دیگران که همگی از نویسندگان و علمای اعصار باستانی هستند راجع به این حشره کتاب‌های بزرگ یا رساله نوشته‌اند.

«آریستوفانوس» فیلسوف باستانی (به گفته «پلین»، که شخص اخیر مورخ است) مدت پنجاه و هشت سال در وضع زندگی زنبور عسل مطالعه می‌کرد.

همچنین دانشمند دیگری موسوم به «فیلیس کوس دوناوس» شب و روز در جوار زنبورهای عسل زندگی می‌نمود که جز آنها چیزی نبیند و به همین جهت از

۳۲ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

طرف هموطنان خود موسوم به «وحشی» گردید.

ولی تمام این دانشمندان و بزرگان که راجع به زنبور چیزها نوشته‌اند در واقع «افسانه زنبور عسل» را برای ما باقی گذاشتند و نتوانستند در خصوص حقیقت زندگی این جانور چیزی به ما بیاموزند.

مطالعه واقعی در طرز زندگی زنبور عسل، فقط از قرن هفدهم میلادی شروع شد و در آغاز این قرن، یک دانشمند فلاماندی^۱ موسوم به «کلونیوس»، بر اثر مطالعات خود، اظهار داشت که یگانه حشره‌ای که در کندوی زنبور عسل تخم می‌گذارد همانا ملکه است و گفت که ملکه دارای آلات تناسلی نرینگی و مادگی (هر دو) می‌باشد ولی نتوانست که این گفته‌ها را به ثبوت برساند.

بعد از او، یک دانشمند هلندی به نام «سوامردان» برای اولین دفعه مطابق اصول علمی شروع به مطالعه در وضع زندگی زنبور عسل کرد و به وسیله میکروسکوپ جزئیات زندگی زنبوران را از نظر گذرانید و آنها را تشریح نمود. و چون او بعد از تشریح، توانست که به طور واضح آلات تناسلی مادگی را در ملکه پیدا کند، صریحاً گفت که ملکه یک زنبور ماده است و حال آن که قبل از تاریخ، همه تصور می‌کردند که ملکه شاه است، یعنی یک حیوان نر می‌باشد.

این کشف بزرگ، یکباره نظریه مردم را در خصوص وضع زندگی زنبوران تغییر داد زیرا برخلاف سابق معلوم شد آن جانور، که تمام موجودات یک کندو را به وجود می‌آورد، همانا ماده است و لذا تمام سکنه شهر زنبور عسل فرزندان او هستند.

۱. فلامان یا فلاندر (Flander) به سرزمین‌هایی گفته می‌شود که در گذشته دور میان رودخانه اسکو (Escaut) و دریای شمال قرار داشت، ولی امروزه شامل سه قسمت زیر است: فلاندر فرانسه (که مرکز آن شهر «لیل» می‌باشد)، فلاندر شرقی (یکی از استان‌های بلژیک که مرکز آن شهر «گان» است)، فلاندر غربی (استانی است در بلژیک که مرکز آن شهر «بروژ» است) - و

زنبور عسل □ ۳۳

«سزامردان» برای نشان دادن اکتشافات خود، نقشه‌هایی کشید و طرح‌هایی ترسیم کرد که هنوز هم مورد استفاده است و در کتاب‌های «زنبور عسل‌شناسی» آن را چاپ می‌کنند.

«سوامردان» چون برای تأمین معاش خود ناچار بود که در شهر آمستردام زندگی نماید و دسترسی به مراتع و مزارع نداشت، نتوانست که مطالعات خود را توسعه بدهد و بیشتر با زنبورهای عسل محصور باشد، و در سن چهل سالگی بر اثر کار زیاد و ضعف جسمانی فوت کرد.

این مرد که خداشناس و مؤمن بود، تمام شگفتی‌های زندگی زنبور عسل را منسوب به قدرت کردگار می‌کرد، هر یک از آنها را دلیلی بر عظمت خالق عالم می‌دانست و مشاهدات و مطالعات او راجع به زنبور عسل، در کتابی به نام «انجیل طبیعت» جمع‌آوری شده است. یک قرن بعد از وفات او، این کتاب را از زبان هلندی به زبان لاتینی ترجمه کردند و در سال ۱۷۳۷ میلادی در شهر «لید» چاپ شد.

بعد از این دانشمندان فلاماندی و هلندی، دانشمند دیگری که باید نامش ذکر شود «رئومور» فرانسوی می‌باشد. رئومور نیز مثل «سوامردان» تصمیم گرفت که با اسلوب علمی وضع زندگی این جانور را مورد مطالعه قرار دهد و بعد از مطالعات دقیق، کتابی به عنوان «یادداشت‌هایی برای جمع‌آوری تاریخ حشرات» نوشت که امروزه در دسترس همگان است.

این کتاب، مفید و هم مشغول‌کننده است، یعنی انسان بدون این که کسل شود آن را می‌تواند بخواند.

گرچه «رئومور» با مطالعات خود بعضی از اشتباهات پیشینیان را اصلاح کرد ولی خرد اشتباهات دیگری نمود، معه‌ذا توانست که طرز مهاجرت زنبوران عسل و

۳۴ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

وضع زندگی سیاسی ملکه را استنباط کند. «رئومور» مخصوصاً توجه دقیقی نسبت به وضع ساختمان «کندو» کرد و ساختمان آن، او را خیلی قرین حیرت و تعجب نمود و چیزهایی که او در خصوص ساختمان کندو می‌گوید، از لحاظ ادبی و فنی بی‌نظیر است.

دیگر از کارهای «رئومور» این بود که برای مطالعه در وضع زندگی این حشره، کندوی شیشه‌ای را اختراع کرد که بتواند از پشت شیشه طرز زندگی زنبور عسل را ببیند. این کندوها که امروزه تکمیل شده‌اند، به طرزی برجسته وضع زندگی زنبوران عسل را به ما نشان می‌دهد.

ولی قبل از آن تاریخ، چون محققین نمی‌توانستند داخل کندو را ببینند از وضع زندگی زنبور عسل سر در نمی‌آوردند، زیرا این حشره بالدار، که از صبح تا شام، در پرتو روشنائی آفتاب شیره گل‌ها را می‌مکد، وقتی که به کندو مراجعت می‌نماید، تاریکی را دوست می‌دارد و در تاریکی عسل خود را به وجود می‌آورد.

یک محقق دیگر، که باید به طرزی مخصوص نام او را ذکر کرد، «فرانسوا هوبر» می‌باشد که از اهالی ژنو بود و این شخص به طور مسلم یکی از اساتید علم جدید زنبور عسل شناسی است.

فرانسوا هوبر در سال ۱۷۵۰ میلادی در شهر ژنو متولد شد. هنوز مدتی از عمرش نمی‌گذشت که نابینا گردید، ولی با وجود نابینایی علاقه داشت که در وضع زندگی زنبوران عسل مطالعه نماید و بفهمد که آیا چیزهایی که «رئومور» فرانسوی گفته است درست می‌باشد یا نه؟

فرانسوا هوبر نوکر وفادار و باهوشی داشت که در این راه خیلی به او کمک کرد و چون اربابش نابینا بود، آن نوکر آن چه را که می‌دید به اطلاع ارباب می‌رسانید.^۱

۱. ارباب که جمع (رب) است، در این مورد، و سایر موارد مشابه، باید به صورت مفرد

زنبور عسل □ ۳۵

در تاریخ مطالعات علمی نوع بشر، هیچ موردی پیدا نمی‌شود که یک محقق نابینا که حتی خود او یک کندوی عسل را باز نکرده بود، به این ترتیب به مطالعات و تحقیقات خود ادامه بدهد و دو نفر چشم‌دار و کور، این طور با یکدیگر همکاری نمایند، و یکی از آنها به چشم ظاهر و دیگری با چشم باطن به پیشرفت علم کمک نمایند.

من نمی‌توانم بگویم که پیشرفت علم زنبور عسل‌شناسی تا چه اندازه مرهون زحمات «فرانسوا هویر» می‌باشد، و همین قدر به اختصار یادآوری می‌کنم که هر چه ما راجع به زنبور عسل اطلاع داریم، تقریباً از او داریم.

مطالعات و تحقیقات این مرد، در کتابی به نام «نظریات جدید راجع به زنبوران عسل» جمع‌آوری شده و شامل بر دو جلد است. این کتاب گنجینه ارزشمندی است که تمام عشاق زنبوران عسل، می‌توانند صحیح‌ترین اطلاعات را از آن کسب کنند.

البته، از آن موقع تا امروز، به مناسبت پیشرفت اختراعات و صنایع و چون وسایل و ابزاری امروز در دسترس ما است که بهتر می‌توانیم به جزئیات زندگی این حشره پی ببریم، موفقیت‌های جدیدی در زنبور عسل‌شناسی به دست آمده است. با این وصف، بعد از این مدت مدید، هنوز هیچ یک از نظریات اصلی «فرانسوا هویر» تکذیب نشده، بلکه برعکس هرچه علم زنبورشناسی پیشرفت حاصل می‌کند معلوم می‌شود که نظریات اصلی او درست می‌باشد.

—

استعمال شود و باید گفت (نوکر به رب، خود اطلاع می‌داد) ولی اگر این عبارت را بنویسیم چون غیر مأنوس است باعث عجب خواننده خواهد گردید و به طور کلی، به کار بردن کلمه ارباب به جای رب... یکی دیگر از اغلاط مشهور و فاحش زبان ماست که ناچاریم بخوانیم و بنویسیم -

مترجم

۳۶ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

۳

بعد از «هویر» تا چند سال سکوت برقرار شد و دانشمند جدیدی پا به میدان نگذارد تا چیزهای تازه راجع به زندگی زنبور عسل به ما بیاموزد. کشیشی موسوم به «دزیر زون» که از اهالی «کارلس مارک» واقع در ایالت سیلزی بود، طرز تخم گذاشتن ملکه را مورد مطالعه قرار داد و همچنین توانست کندویی بسازد که صاحب کندو بتواند بدون مرگ زنبورها، سهم عسل خود را بردارد.

قبل از آن تاریخ، هر وقت می خواستند عسل از کندو بردارند عده زیادی از این جانوران زحمت کش می مردند، ولی بعد از این اختراع، برداشتن عسل به راحتی صورت می گرفت و به زنبورها آسیبی نمی رسید.

چند نفر دیگر بعد از این کشیش سیلزی آمدند و این کندو را بهتر و کامل کردند و سپس مخترعین دیگری پیدا شدند که خانه های ساخته و پرداخته در دسترس زنبوران عسل گذاشتند تا مدت زیادی از اوقات، و قسمت مهمی از موم آنها، برای ساختن خانه مصرف نشود. مخترعی پیدا شد که عسل را به وسیله یک دستگاه مکیدن از کندو بیرون آورد، بدون این که خانه های زنبوران ویران شود.

بر اثر این اختراعات، در امریکا و آلمان و انگلستان و بلژیک خودمان تولید عسل رو به افزایش گذاشت و عسلی که ابتدا غذای اعیان و اشراف بود روی سفره فقرا هم دیده شد و نوع انسان توانست که واقعاً آرباب و فرمانروای زنبوران عسل شود و بدون این که آنها را به قتل برساند و یا اذیت کند، این حشرات را وادار کند که بر طبق تمایلی او کار کنند و عسل تولید نمایند.

امروز بر اثر مطالعات دانشمندان و اختراعات مخترعین، تسلط ما از لحاظ پرورش زنبور عسل به جایی رسیده که می توانیم حتی دو قبیله دشمن را وادار کنیم در یک کندو زندگی کنند و به طیب خاطر، شماره موالید را زیاد یا کم نماییم و اختیار

زنبور عسل □ ۳۷

تخم گذاشتن ملکه را به دست بگیریم و یا ملکه را از کندو خارج کنیم و ملکه دیگری به جای او بگذاریم.

و نیز می‌توانیم سالی پنج و یا شش مرتبه دسترنج این کارگران زحمتکش را که همانا عسل است از کندو برداریم بدون این که باعث وحشت آنها شویم، و آنها را از کار کردن دلسرد نماییم.

و خلاصه هر کاری که بخواهیم، می‌کنیم و هر تقاضایی که از زنبوران عسل داشته باشیم آنها انجام می‌دهند، مشروط بر این که رعایت رسوم و آداب و قوانین زندگی آنها را نیز بنماییم.

البته صحیح است که ما امروز ارباب زنبوران عسل هستیم؛ بدون این که آنها بدانند، اراده خود را به آنان تحمیل می‌کنیم. آنها هم نمی‌توانند ما را بشناسند و شاید خیال می‌کنند که ما نیز مثل ابر و باد هستیم و یکی از عوامل طبیعت بوده و مبارزه با ما بدون فایده است و همان بهتر که با ما کنار بیایند.

ولی با این که ما ارباب آنها هستیم، نیروی دوراندیشی آنها را نداریم و عقل آنها به چیزهایی می‌رسد که ما نمی‌توانیم بفهمیم. لذا همین که می‌خواهیم برخلاف صواب‌اندیشی آنها (که همان رسوم و قوانین حشرات مزبور است) اقدام کنیم آنان مقاومت می‌کنند و دستورات ما را اجرا نمی‌کنند.

۴

حال که به طور مختصر، نظری به کتاب‌های گذشتگان انداختیم و فهمیدیم که آنها راجع به زنبور عسل چه گفته‌اند، خوب است از کتابخانه خارج شویم و به باغ برویم تا کندوی زنبوران را از نزدیک ببینیم زیرا یک ساعت مطالعه در خود کندو، از لحاظ این که همه چیز دیده می‌شود و محسوس است، بر چند ساعت مطالعه در

۳۸ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

کتابخانه ترجیح دارد.

من هرگز آن دوره را فراموش نمی‌کنم که برای اولین مرتبه چند کندوی زنبور عسل را دیدم و با دیدن کندوهای مزبور، به زنبور عسل علاقه‌مند شدم.

محل سکونت من در آن موقع در ایالت فلاندر واقع در خاک بلژیک بود، و کسانی که این ایالت را در نزدیک خلیج «زلاند» دیده‌اند می‌دانند چه قدر زیبا است. هرچه در آن جا دیده می‌شود، بدون استثناء حاکی از ذوق و سلیقه است و همه چیز از خانه و باغ و کلیسا و پنجره‌ها و نهرها و کانال‌ها و قایق‌هایی که با آنها حرکت می‌کنند، با الوان رنگارنگ و براق می‌درخشد.

در آن جا پیرمردی خردمند، دور از غوغای زمان، در باغی که کوشک زیبایی داشت، گوشه‌نشینی اختیار کرده بود. گوشه‌نشینی آن پیر خردمند، نه از آن جهت بود که از مردم زمان نفرت داشت، زیرا خردمندان هرگز از چیزی نفرت ندارد، بلکه از این جهت گوشه عزلت اختیار کرده بود که می‌دید گفتگو با درختان و جانوران، بیش از گفتگوی با افراد انسان، به او چیز می‌آموزد، و از معاشرت با طبیعت استفاده‌هایی می‌کند که معاشرت با افراد بشری، آن فواید را به او نمی‌بخشد.

در هر صورت، آن پیرمرد، در آن باغ، خود را راحت و آسوده می‌دید و دوست داشت که پیوسته گل‌ها و درختان باغ را تماشا کند، و خصوصاً به چند کندوی زنبور عسل، به رنگ‌های زرد و قرمز و مخصوصاً آبی، که کنار باغ گذاشته بودند، علاقه‌مند بود.

زیرا آن پیر خردمند، مدتی قبل از «سرجان لوبوک» دانشمند انگلیسی، متوجه شده بود که زنبوران عسل رنگ آبی را دوست می‌دارند و آن را بر سایر رنگ‌ها ترجیح می‌دهند و لذا دستور داده بود که کندوها را بیشتر به رنگ آبی رنگ کنند.

این چند کندوی رنگارنگ، کنار باغ و نزدیک دیواری به رنگ سفید، به گل‌های

زنبور عسل □ ۳۹

آن بوستان و هوای لطیف و پرتو آفتاب، جلوه تازه‌ای داده بود. زیرا از صبح تا شام، چندین دسته دختران باکره و بالدار (مقصود زنبور عسل است - مترجم) در هوا، و مقابل اشعه آفتاب، پرواز می‌کردند و با طمأنینه و سبکی هرچه تمام‌تر روی گل‌ها می‌نشستند و هنگام پرواز، عطر گل‌ها را که در کیسه انباشته بودند از جاده‌های هوایی به کندو می‌رسانیدند.

در کنار کندوها می‌نشستم و از رفت و آمد و پرواز این دوشیزگان زحمت‌کش درس استقامت را یاد می‌گرفتم و از انجام وظیفه منظم و همیشگی آنها، پند کسب سعادت را می‌آموختم، گو این که هرگز نتوانستم استقامت و پشتکار داشته باشم و آن طور که باید، از انجام وظیفه احساس رضایت کنم.

۵

برای این که بتوانیم راجع به کندو صحبت کنیم، صحبت خود را آغاز بهار که از آغاز زندگی در کندو می‌باشد شروع می‌نماییم و مرحله به مرحله، زندگی زنبوران عسل را دنبال می‌کنیم.

این مراحل عبارت است از تشکیل دسته مهاجرین و مهاجرت آنها، ایجاد شهر جدید، تولد زنبوران، جنگ زنبوران عسل، عروسی ملکه‌های جوان، قتل عام زنبوران نر و خواب زمستانی.

در هر یک از این مراحل، تمام رسوم و آداب و قوانین مربوط به آن را بیان خواهیم کرد، به طوری که بعد از یک سال (سال کندو از بهار شروع و به پاییز ختم می‌شود) تقریباً به تمام اسرار شهر عسل پی خواهیم برد. یعنی آن چه را که قابل دانستن و فهم است، خواهیم فهمید.

اکنون، قبل از این که کندو را در آغاز بهار بگشاییم، باید بدانیم که هر کندویی

۴۰ □ زنبور عسل، مورچگان و موربانه

مرکب از یک ملکه است که مادر تمام ساکنان شهر می باشد، و هزارها کارگر که همگی ماده هستند ولی در تمام عمر باکره خواهند ماند و هرگز لذت عشق را درک نخواهند کرد.

از اینها که بگذریم، سومین دسته از ساکنان شهر عسل، زنبوران نر هستند که همسر ملکه در موقع عروسی از بین آنها انتخاب می شود.

۶

اولین بار که انسان می خواهد یک کندوی زنبوران عسل را بگشاید دچار اضطراب می شود زیرا نمی داند که درون کندو چه خواهد دید و وضع او شبیه به کسی است که می خواهد یک قبر را بشکافد.

بخصوص که از دیگران شنیده است که زنبوران عسل خیلی بی رحم هستند و وقتی به کندوی آنها تجاوز کردند، بدون هیچ ترسی به انسان حمله ور می شوند و نیش آنها خیلی دردناک است. این نیش های خطرناک را در بدن انسان فرو می کنند تا بدانند که عسل بدون زهر نیست و هر نوشی دارای نیش می باشد.

واقعاً هم همین طور است و اگر آدم ناشی، بدون رعایت آداب و رسوم زنبورها، کندو را باز کند، باعث خشم آنها خواهد شد و زنبوران ناگهان به او حمله ور می شوند.

ولی اگر قدری دود در کندو پراکنده کند و دست خود را آهسته وارد کند و نماید، زنبورها به او کاری ندارند و می گذارند که عسل آنها را به یغما ببرند.

بعضی ها گفته اند که زنبورها صاحب خود را می شناسند، در صورتی که چنین نیست و این جانور بر طبق آزمایشی که کرده اند، نمی تواند صاحب خود را بشناسد. اما شاید فکر می کند که این تجاوز به کندو یکی از عوامل طبیعت است که مبارزه با

زنبور عسل □ ۴۱

آن بیهوده و محال می باشد.

به همین جهت زنبوران بعد از این که بوی دود را استشمام کردند و دیدند که عسل آنها به یغما می رود، به جای این که به انسان حمله ور شوند، بنابر روحیه دوراندیشی فوق العاده ای که دارند، خود به طرف عسل می روند و مقدار زیادی از عسل را در کیسه خویش جا می دهند، که اگر مجبور به مهاجرت شدند بتوانند شهر دیگری به وجود بیاورند و یا اگر شهر آنها خراب شد، بتوانند در همان محل شهر دیگری بسازند.

۷

وقتی که مقابل یکی از افراد عادی، یک کندوی مخصوص آزمایش را^۱ بگشایید او ابتدا مأیوس می شود.

زیرا شنیده است که کندو محتوی اسرار بزرگی است: زنبورها فعالیت عجیبی در آن دارند. قوانین مردمی بر آنها حکومت می کند. شنیده است که این جانور دارای نبوغ است و تمام کارهای او از روی حساب های علمی می باشد و بدون مآل اندیشی دست به هیچ کار نمی زند، از حیث عاطفه و احساسات نیز در بین جانوران منحصر به فرد می باشد.

۱. «کندوی مخصوص آزمایش» کندویی است که اطرافش شیشه است و مقابل شیشه پرده ای آویخته اند که داخل کندو تاریک باشد. به علت وجود شیشه ها، این کندو را از هر طرف می توان مشاهده کرد.

این کندو را می توان بدون هیچ خطری، در اتاق کار و یا در اتاق دیگری جای داد. من در اتاق دفترم در پاریس، یک کندوی مخصوص آزمایش دارم و پنجره اتاق همواره باز است تا زنبورها بتوانند آزادانه آمد و رفت کنند. با این که خیابان های پاریس آسفالت و یا سنگ فرش است ولی زنبورها به قدر کافی در آن شهر گل پیدا می کنند که برای غذای خود عسل بسازند - نویسنده

۴۲ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

ولی وقتی که کندوی مخصوص آزمایش باز می شود جز یک عده خانه های یک شکل به رنگ زرد کثیف نزدیک به خرمایی، که خیلی شبیه به مویز و یا دانه های بوداده قهوه است چیزی نمی بیند.

این خانه های کوچک طوری بدون سرو صدا است که گویی شهر مردگان است، فقط گاهی حرکاتی درون آنها احساس می شود که نشان می دهد موجودات جاننداری نیز در این خانه ها سکونت دارند.

این شخص که فعالیت و نشاط زنبورهای عسل را در فضا و مقابل پرتو آفتاب و روی گل ها دیده است می خواهد در داخل کندوی مزبور نیز همان فعالیت و نشاط را مشاهده نماید.

در صورتی که چنین نیست؛ زنبورها در داخل آن کندو، نشاطی از خود نشان نمی دهند، گویی که نیرو و رمقی ندارند و مثل این است که بیمار هستند. انگار که ساکنان این شهر که چند دقیقه قبل، در پرتو آفتاب، جلوه گری می کردند، پشیمان شده اند که چرا خود را به جلوه در آوردند و اکنون در خانه های محقر و تاریک خود عزلت و گوشه گیری نموده اند تا کفاره آن عمل ناپسند را ادا کنند.

ولی کسی که می خواهد در زندگی این جانور مطالعه نماید نباید که فقط به ظاهر نگاه کند، نباید که نگاه اول، دماغ او را بسوزاند و دیگر دل و دماغ او دنبال مطالعات عمیق تر نرود.

این امر منحصر به مطالعه زنبور عسل نیست، بلکه در هر قسمت از زندگی که ما بخواهیم مطالعه کنیم، باید عمیق و کنجکاو باشیم.

مثلاً اگر یک نفر از ساکنان ستارگان دیگر، مثلاً سکنه کره مریخ، زندگی ما در زمین را روی کره خاک در نظر بگیرد، می بیند که ما به طرزی یکنواخت در کرچه ها و خیابان ها حرکت می کنیم. گاهی در بعضی از نقاط جمع می شویم و سپس

زنبور عسل □ ۴۳

پراکنده می‌گردیم. گاهی بدون جهت، از خانه‌های خود بیرون می‌آییم، و مثلاً مثل دیوانه‌ها خود را در آب می‌اندازیم. گاهی به خانه می‌رویم و همین‌که کره زمین ما به خورشید پشت کرد، روی زمین دراز می‌کشیم و تا وقتی که خورشید به طرف ما نباشد از زمین بر نمی‌خیزیم و نظایر آن.

تمام این حرکات در نظر کسی که از کره مریخ شاهد و ناظر وضع زندگی ما می‌باشد، حقیر جلوه می‌نماید. کندی حرکات ما را دلیل بر ناتوانی و بیچارگی ما می‌داند، و فقط بعد از آن‌که مدت مدیدی در وضع زندگی ما دقیق شد، می‌فهمد که این حرکات کوچک حاکی از چه جنب و جوش و فعالیت زیادی است.

زندگی زنبور عسل نیز همین‌طور است، و آن سکوت و رکود که به نظر ما می‌رسد، دلیل بر وجود فعالیت بزرگی است.

زیرا تمام آن خانه‌های ساکت و صامت، مرکز کار و جنب و جوش می‌باشد. حتی خانه‌هایی که ظاهراً از همه ساکت‌تر و از همه بی‌صداتر است، مرکز بزرگترین و مرموزترین و خسته‌کننده‌ترین فعالیت‌ها یعنی مرکز تولید موم است.

ما در صفحات و بخش‌های آینده خواهیم دید که در این خانه‌ها چه کارهایی انجام می‌شود. اینک باید توجه خوانندگان را به یک نکته اصلی جلب کنیم و آن اساس و اصل زندگی زنبور عسل است.

زنبور عسل اصولاً یک حیوان اجتماعی است و حتی بیش از مورچه، علاقه به اجتماع دارد. محال است که یک زنبور عسل بتواند به تنهایی زندگی کند و حتماً برای ادامه حیات، ناچار است که با دوستان خود زندگی نماید.

گاهی کندوی عسل به قدری مملو از جمعیت است که زنبور وقتی می‌خواهد از کندو خارج شود باید به ضرب شاخک‌ها، از وسط دیوارهای جاندار راهی برای خود باز نماید. ولی همین‌که از کندو خارج گردید و در فضا به پرواز درآمد، مثل این

۴۴ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

است که از محیط و عنصر خود خارج گردیده است.

وضع زنبور عسل هنگامی که از کندو خارج می شود و در اقیانوس فضا به پرواز در می آید، شبیه به شناگر و یا غواصی است که خود را برای صید مروارید در اقیانوس موج انداخته است.

ولی همان طور که آن غواص، لحظه به لحظه، باید دل از مروارید برگیرد و برای تجدید نفس، به سطح آب بیاید، زنبور عسل نیز باید در فواصل کوتاه، دل از گل ها برگیرد و خود را به کندو برساند و هوای اجتماعی کندو را استشمام کند تا جان تازه بگیرد.

اگر شما یک زنبور عسل را، در بهترین شرایط سلامتی و آذوقه فراوان، به تنهایی در یک اتاق یا یک جعبه نگاهداری کنید، بعد از چند روز آن حیوان می میرد. البته مرگ او ناشی از گرسنگی و یا سرما و گرما نیست، ولی از تنهایی و نداشتن مونس و همدل جان می سپارد. همان طوری که هوا برای ادامه حیات ما لازم است، و ما بدون هوا در بهترین کاخ نمی توانیم زندگی کنیم، زندگی اجتماعی نیز برای زنبور عسل لازم می باشد و مثل این است که از کندو امواجی ساطع می شود که بدون آن، زنبور عسل نمی تواند زنده بماند.

این است که برای فهم رسوم و مقررات کندو، باید همواره به این نکته توجه کرد که زنبور عسل به تمام معنی یک حیوان اجتماعی است.

در شهر زنبور عسل یا «کندو» فرد به تنهایی ارزش و حیات ندارد بلکه ارزش و حیات او وابسته به اجتماع است.

گویی شهر عسل، یک موجود جاندار بزرگ می باشد، که هر یک از ذرات وجود از یکی از زنبورها هستند، و آن ذرات، به تنهایی نمی توانند زندگی کنند، اما وقتی که جمع شدند، یک جامعه بزرگ را تشکیل می دهند.

زنبور عسل @ ۴۵

چون زنبور عسل به تمام معنی یک جانور اجتماعی است لذا از آغاز تا پایان عمرش تمام فعالیت خود را وقف خدمت به اجتماع می‌کند و هر نوع فداکاری را تحمل می‌نماید برای این که جامعه او زنده بماند.

عجب آن که، در ابتدا این طور نبود و زنبورها به صورت اجتماعی زندگی نمی‌کردند. زیرا هنوز برخی از انواع این جانور وجود دارند که قرین تمدن و تکامل نشده‌اند و مثل اجداد خود به تنهایی زندگی می‌نمایند.

همان‌طوری که ما نیز قبایل وحشی و متمدن داریم، و بین این دو دسته، قبایل و ملل دیگری هستند که به تدریج از وحشیگری خود را به تمدن رسانیده‌اند، در بین زنبوران نیز هم‌اکنون قبایل وحشی و قبایلی که قدری به تمدن نزدیک‌تراند، و بالاخره قبایل متمدن دیده می‌شود.

و به طرزی محسوس آشکار است که هر قدر زنبورها بیشتر متمدن می‌شود زیادتر متمایل به زندگی اجتماعی می‌گردند.

برجسته‌ترین نژاد متمدن آنها همین نژاد زنبور عسل است که کاملاً اجتماعی می‌باشد، و در این جامعه فرد هیچ قیمت و ارزشی ندارد، و تمام مصالح افراد فدای مصالح جامعه منظم می‌شود.

علاوه بر آن، جامعه و یا جامعه منظم نیز در قبایل مصالح نسل زنبوران عسل ارزشی ندارد، زیرا به طرزی منظم، جامعه‌ها خود را فدا می‌کنند تا نسل زنبور عسل در جهان باقی بماند، و بعداً آن را شرح خواهیم داد.

۸

باید دانست که نباید از زندگی زنبور عسل، نتایج بدون مطالعه‌ای را برای زندگی خودمان بگیریم و بی‌تعمق بگوییم که چون در زندگی زنبور عسل افراد بدون استثنا

۴۶ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

فدای جامعه می‌شوند در انسان هم بدون هیچ ملاحظه و ترحم، باید فرد را فدای جامعه کرد. به دلیل این که انسان، برخلاف زنبور عسل، می‌تواند خود را از تحت سیطره مقررات و قوانین طبیعت معاف کند.

با این وصف، اراده و مشیت طبیعت در زندگی زنبوران عسل، که بلافاصله بعد از انسان، باهوش‌ترین جانور کره خاک می‌باشد، درخور دقت و موجب عبرت است.

زیرا ما به طرز محسوسی می‌فهمیم که طبیعت می‌خواهد نژاد زنبور را اصلاح کند و آن را قرین تکامل نماید، معهذا باز به طرز محسوس پی می‌بریم که این ترقی و تکامل جز به وسیله از بین رفتن آزادی و حقوق و خوشی و راحتی افراد، میسر نمی‌شود

زنبورهای وحشی که فاقد تمدن هستند، در آزادی زندگی می‌کنند، هر جا می‌خواهند می‌روند و هر چه می‌خواهند می‌خورند، و هر جا مایل باشند می‌خوابند و غیره.

ولی هر چه زنبورها بیشتر ترقی می‌کنند و زیادتر قرین تکامل می‌گردند، آزادی افراد از بین می‌رود و حتی حقوق حیاتی آنها پایمال می‌شود، به طوری که دیگر زنبور حق ندارد هر چه می‌خواهد بخورد، هر جا می‌خواهد برود و با هر کس که مایل است عشقبازی کند و نظایر آنها.

و وقتی به مرحله تمدن زنبور عسل می‌رسیم می‌بینیم که طبیعت برای این که جامعه منظم زنبوران عسل قرین کمال گردد، تمام آزادی‌ها و حقوق افراد را از بین برده و منافع و آزادی و حقوق آنها را فدای جامعه کرده است.

یک درجه پایین‌تر از زنبوران عسل (از حیث تمدن) زنبوران طلایی هستند که شبیه به قباایل وحشی و آدم‌خوار ما می‌باشند. زیرا کارگران آنها به جای این که به

زنبور عسل @ ۴۷

صحرا بروند و شیر گل‌ها را بمکنند، و خلاصه کار کنند، دائماً اطراف بچه‌ها و کودکان می‌گردند تا آنها را بخورند، و مادر ناچار است که همواره مواظب این موجودات گردن کلفت و پرخور باشد که مبادا کودکان او را ببلعند.^۱

اینها چون از حیث تمدن به پای زنبور عسل نرسیده‌اند هنوز آزاد هستند که تنبلی و تن‌پروری را شعار خود سازند و تن به کار ندهند، و در عوض بچه‌ها را طعمه خود کنند.

اما در شهر عسل، تنبلی و تن‌پروری در کار نیست و همه باید کار کنند و به همین جهت به طوری که خواهد آمد، بیکاران و مفت‌خورها را بدون هیچ ترحم به قتل می‌رسانند.

زنبورهای طلایی چون از حیث تمدن به پای زنبور عسل نرسیده‌اند هنوز از عشق بر خوردار می‌شوند و زنبورهای ماده با زنبورهای نر جفت‌گیری می‌نمایند. اما در شهر عسل، عشق بر زنبوران ماده حرام شده و برای این که به درجه تکامل و تمدن برسند، این حق بزرگ فردی به کلی از آنها سلب گردیده است.

و نیز برای وصول به درجات عالی تمدن، حقوق دیگری از افراد سلب شده که در فصل‌های آینده راجع به آن صحبت خواهیم کرد.

۱. اشاره به زنبورهای تازه به دنیا آمده است - و

فصل دوم

مهاجرت

۱

زنبوران عسل کندویی که ما باز کرده‌ایم، از رخت و کسالت زمستان بیرون آمده‌اند و ملکه که یگانه مادر شهر است، از نخستین روزهای فوریه (تقریباً از نیمه بهمن ماه - مترجم) شروع به تخم‌گذاری می‌کند.

کارگران به محض این که هوا قدری گرم شد از کندو بیرون می‌آیند و نخستین گل‌های بهاری را انتخاب می‌کنند و شیرها را می‌مکنند.

به زودی فصل بهار می‌رسد، گل‌های اهلی و وحشی شکفته می‌شوند و تولیدات عسل چنان رو به افزایش می‌گذارد که تمام انبارها پر می‌شود، و در خلال این احوال، هر روز هزارها زنبور جدید متولد می‌گردند.

زنبورهای نر، که گردن‌کلفت‌های مفت‌خور شهر هستند، از خانه‌های بزرگ خود بیرون می‌آیند، در شهر گردش می‌کنند و چون بیکار و پرخور و تنبل هستند، قدری مانع از پیشرفت وظایف کارگران می‌شوند.

به زودی جمعیت شهر به قدری زیاد می‌شد که شب‌ها وقتی که کارگران از صحرا مراجعت می‌نمایند، در داخل کندو جایی برای استراحت پیدا نمی‌کنند و ناچارند

زنبور عسل @ ۴۹

که خارج از کند و در آستان آن، به خواب روند. چون شب‌های بهار سرد است، روز دیگر عده زیادی از آنها که بیرون کند و خوابیده بودند بر اثر سرمای شب از بین می‌روند.

در این موقع، یک اضطراب ناگهانی بر ساکنان شهر مستولی می‌شود و ملکه بیش از دیگران اظهار اضطراب می‌نماید.

همه می‌فهمند که سرنوشت جدیدی در پیش دارند زیرا باید از شهر مهاجرت کنند و ملکه متوجه می‌شود که به زودی باید این شهر را رها نماید و به جای دیگر برود، در صورتی که می‌داند که این شهر با سعی و همت او به وجود آمده و تمام ساکنان این شهر فرزندان وی می‌باشند.

ناگفته نماند که ملکه در شهر زنبوران عسل، آن‌طور که ما تصور می‌کنیم فرمانروا نیست، بلکه او نیز مثل سایر افراد این شهر، مطیع قواعد و نظامات کلی می‌باشد. ما نمی‌دانیم که این قوانین و نظامات از کجا و چگونه وضع می‌شود و به انتظار این که شاید روزی بتوانیم به این موضوع پی ببریم و واضح این مقررات را بشناسیم، اکنون به طور موقت آن را به نام «روح کندو» می‌خوانیم.

ملکه نیز مثل دیگران از «روح کندو» اطاعت می‌کند ولی چون بالاخره او یگانه مادر شهر است، و تمام ساکنان این شهر، بدون استثناء از گوشت و پوست او به وجود آمده‌اند و حتی شاهزاده خانم‌ها هم (که باید یکی از آنها بعد از وی ملکه شهر شود) از او به وجود آمده‌اند، لذا طبیعی است که او بیش از دیگران اظهار اضطراب نماید.

۵۰ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

حلول کرده است ولی می دانیم که روح کندو شبیه به غریزه پرندگان نیست، که پرنده را وادار به ساختن لانه می کند و در موقع معین او را مجبور به مهاجرت می نماید.

و نیز می دانیم که «روح کندو» یک عادت بدون اراده و «کورکورانه» نژاد زنبور عسل نیست، که بعد از برخورد به هر واقعه غیر منتظره، از پا درآید و نتواند در مقابل پیش آمدهای ناگهانی مقاومت کند.

بلکه برعکس، «روح کندو» طوری باهوش است که با هر حادثه کنار می آید و مثل یک غلام زرنگ و چیز فهم، از خطرناک ترین اوامر ارباب خود نیز طوری استفاده می کند که راه منفعت برای وی باز باشد.

«روح کندو» بدون ملاحظه و ترحم، و در عین حال از روی مساوات، از کار و فعالیت و آزادی و ثروت ساکنان شهر عسل استفاده می نماید.

«روح کندو» هر روز حساب متولد شدگان را می کند، و دقت دارد که مبادا شمار مرالید از میزان گل های صحرا زیاده تر باشد و وقتی که دید در صحرا گل فراوان است، دستور می دهد که زیاده تر متولد شوند.

هنگامی که ملکه پیر شد، «روح کندو» می گوید که تو پیر شده ای و نمی توانی تخم بگذاری و باید از سلطنت کناره گیری نمایی، و نیز هنگامی که باید مهاجرت کرد به ملکه می گوید که باید مهاجرت کنی.

و باز «روح کندو» به ملکه امر می نماید که شاهزاده خانم تولید کند، یعنی تخم هایی بگذارد که شاهزاده خانم ها باید از آن بیرون بیایند. ملکه با این که می داند که شاهزاده خانم ها رقیب او خواهند شد، ولی از این امر اطاعت می کند. این «روح کندو» است که وقتی شاهزاده خانم ها بزرگ شدند، آنها را در قبال کینه ملکه که می خواهد آنان را محو کند (که رقیبان خود را از بین ببرد) محافظت می نماید.

زنبور عسل ☐ ۵۱

و نیز این «روح کندو» است که گاهی بنابر مصالح عالی جامعه، به یکی از شاهزاده خانم‌ها امر می‌کند که برود و خواهرهای خود را که شاهزاده خانم هستند و آواز سلطنتی می‌خوانند به قتل برسانند.

از این بالاتر، باز هم «روح کندو» است که گاهی بر طبق مصالح جامعه، به کارگران دستور می‌دهد که بروند و تمام شاهزاده خانم‌ها را به قتل برسانند.

«روح کندو» خیلی با احتیاط و صرفه‌جو می‌باشد، با این وصف اجازه می‌دهد که در روزهای تابستان که گل فراوان است، سیصد الی چهارصد زنبور نر در کندو زندگی کنند. زیرا می‌داند که شاهزاده خانم جوانی که بعد باید ملکه آینده شود شوهر خود را در بین یکی از این چهارصد نفر انتخاب خواهد کرد.

و به همین جهت تا روز عروسی، موافقت می‌کند که این سیصد الی چهارصد زنبور گردن کلفت و قطور و پرخور و کثیف و پر مدعی در کندو زندگی کنند و از دسترنج کارگران ارتزاق نمایند. اما همین که ملکه عروسی کرد، و دیگر وجود زنبوران نر دارای ثمری نبود، یک روز فرمان قتل عام آنان را صادر می‌کند و کارگران نیز بدون ترحم، همگی آنها را به قتل می‌رسانند و لاشه‌های آنان را از کندو بیرون می‌اندازند.

«روح کندو» وظیفه هر یک از ساکنان شهر را بر طبق استعداد آنها معلوم می‌کند و هر کس را به یک کار می‌گمارد.

به دایه‌ها و پرستاران دستور می‌دهند که تخم‌ها و «لاروها»^۱ و «نمف‌ها»^۲ را مورد پرستاری قرار دهند.

۱. «لارو» (بر وزن کارد) کرم‌های کوچکی هستند که از تخم‌ها بیرون می‌آیند و «نمف» (بر وزن سنگ) کرم‌های بزرگتری هستند که رشد آنها بیش از لارو است و تقریباً زنبور شده‌اند - مترجم
۲. «لارو» (بر وزن کارد) کرم‌های کوچکی هستند که از تخم‌ها بیرون می‌آیند و «نمف» (بر وزن سنگ) کرم‌های بزرگتری هستند که رشد آنها بیش از لارو است و تقریباً زنبور شده‌اند - مترجم

۵۲ ▣ زنبور عسل، مورچگان و موریه

به ندیمه‌های ملکه دستور می‌دهد که همواره مواظب ملکه باشند و او را تمیز نگاه دارند.

به آنهایی که متصدی تهویه هستند دستور می‌دهد که به وسیله حرکت بال‌های خود هوای کندو را تجدید و بر طبق احتیاجات سرد و یا گرم کنند زیرا تهویه کندو برای تبخیر آب‌هایی که در عسل وجود دارد لازم است.

روح کندو به مهندسین و کارگران و بناها دستور می‌دهد که خانه‌ها را بسازند و نیز به کارگران دستور می‌دهد که به صحرا بروند و روی گل‌ها بنشینند.

«روح کندو» به کارگران می‌فهماند که وقتی به صحرا رفتند دو نوع محصول بیاورند: یکی شیره گل‌ها که باید عسل شود و دیگری گرده گل‌ها که باید به مصرف تغذیه نوباوگان یعنی لاروها و نطف‌ها برسد.

علاوه بر این دو ماده اصلی، کارگرانی که به صحرا می‌روند سه چیز دیگر نیز با خود می‌آورند:

اول، صمغ نباتی که بدان وسیله شکاف‌ها و سوراخ‌های کندو را مسدود می‌کنند. دوم، آب که برای ادامه حیات زنبوران لازم است. سوم، نمک که مخصوصاً برای رشد و نمو نوباوگان کمال لزوم را دارد.

روح کندو به متخصص شیمیایی دستور می‌دهد که مقداری «اسید فرمیک» وارد عسل نماید که مبادا فاسد شود و متعفن گردد و به مباشرین دستور می‌دهد که در هر خانه که در آن جا عسل «رسید» یعنی ماده غذایی کامل شد، درش را ببندند.

روح کندو به مأمورین رفت و روب دستور می‌دهد که همواره خیابان‌ها و میدان‌های عمومی را تمیز نگاه دارند، و به مأمورین متوفیات امر می‌کند که لاشه‌های اموات را بیرون ببرند.

و باز «روح کندو» است که به نگهبانان شهر توصیه می‌نماید که شب و روز وظیفه

زنبور عسل □ ۵۳

خود را به خوبی انجام دهند، و همه را بشناسند تا مبادا افراد ناشناسی وارد کند و شوند.

وظیفه دیگر قزاولان شهر این است که مانع ورود و لگورها و غارتگران به کند و شوند، و در صورت لزوم با آنها بجنگند و هرگاه خطر بزرگی شهر را تهدید کرد، دروازه‌های شهر را مدود نمایند که دشمن وارد شهر نشود.

و بالاخره «روح کندو» است که در روز و ساعت معین، به تمام ساکنان شهر دستور می‌دهد که از شهر مهاجرت نمایند. در این زمان، تمام افراد ثمره دسترنج و ثروت و هستی خود را با شهر ساخته و پرداخته و در حالی که انبارها پر از خواربار است، برای نسل آینده باقی می‌گذارند، از شهر خارج می‌شوند و خود را به دست حوادث نامعلوم و مشقات به دست آوردن مسکن و مأوای جدید می‌سپارند.

این عمل، خواه بر طبق اراده زنبورها و خواه بدون اراده آنها انجام بگیرد (ولی آیا ممکن است که بدون اراده آنها صورت بگیرد؟)، عمل عجیب و بزرگی است که با روحیه و طرز فکر خود نمی‌توانیم درست بودن آن را بپذیریم.

این مهاجرت دسته جمعی از طرف تمام ساکنان شهر، و گذاشتن ثروت و مایملک خود برای نسل آینده، مطیع قانونی است که نظر واضح آن خیلی بالاتر از عمران و آبادی شهر عمل می‌باشد.

ولی ما یک مرتبه دیگر نمی‌توانیم بفهمیم که این قانون که به وسیله «روح کندو» وضع شده، در کدام منطقه مطرح می‌شود، و در کدام مجمع و مجلس تصمیم به اجرای آن می‌گیرند و کیست که فرمان حرکت را صادر می‌کند.

زیرا مثل این است که همه بدون استثناء از این واقعه مطلع هستند و می‌دانند که باید شهر آباد و ثروتمند، محل امن و راحت خود را رها کرده و بروند و زحمات و مشقات مناطق مجهول و غریب را استقبال کنند.

۵۴ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

مهاجرت دسته جمعی زنبوران عسل از لحاظ ما که ناظر این مهاجرت هستیم، مثل سایر چیزهای دنیا است.

ما که فقط به معدودی از عادات زنبور عسل پی برده ایم و می دانیم که چگونه کار می کنند، به چه ترتیب فرزندان آنها به وجود می آیند، چه موقع مهاجرت می کنند، کارگران آنها چه سان وظایف خود را انجام می دهند، تصور می کنیم که آنها را شناخته و به همه چیز آنها پی برده ایم.

ما زنبوران را می بینیم که از این بوته به بوته دیگر پرواز می کنند، از این گل روی گل دیگر می نشینند، بعد به کندو می روند و با هیجان و فعالیت عسل می سازند، و بعد از این مشاهدات تصور می کنیم که منظور آنها از این کار، تأمین غریزه رفع گرسنگی است.

ولی اگر قدری چشم های ما، خصوصاً عقل ما، دقیق شود آن وقت می بینیم که مسئله غامض تر از آن است که ابتدا تصور می شد. ساده ترین و پیش پا افتاده ترین مظاهر طبیعت از حیث هدف و مقصد، وسایل کار و علت و معلول و تشکیلات پیچ در پیچ، به قدری پیچیده است که عقل ما، حتی یکی از آنها را نمی تواند حل کند.

۳

باری، در کندو مقدمات مهاجرت، برای اطاعت از خدایی که سرنوشت زنبور عسل را در دست گرفته فراهم می شود.

از هشتاد یا نود هزار زنبور که مجموع ساکنان شهر عسل را تشکیل می دهند، هفتاد هزار نفر آنها برای اطاعت از امر خدای خود و یا «روح کندو» باید شهر خود را رها نمایند و از زادگاه خویش جلای وطن کنند.

باید دانست که مهاجرت هفتاد هزار زنبور عسل (از ۸۰ یا ۹۰ هزار جمعیت

زنبور عسل □ ۵۵

شهر) از روی عجله و وحشت و بیم از مرگ نیست و از حیث علت، شباهتی به مهاجرت دسته جمعی ابناء بشر ندارد.

زیرا ما انسان‌ها هر وقت که به صورت جمعی مهاجرت می‌کنیم، از بیم ناخوشی یا جنگ یا قحطی یا سیل و سایر عوامل وحشت‌آور است.

ولی هیچ چیز زندگی راحت زنبوران عسل را تهدید نمی‌کند و مهاجرت آنها از روی پیش‌بینی و دقت انجام می‌گیرد.

حتی اگر خطری شهر را تهدید نماید و آذوقه کم شود و یا خانواده سلطنتی آسیب ببیند زنبوران مهاجرت نمی‌کنند و در شهر باقی می‌مانند.

زنبوران هنگامی مهاجرت می‌کنند که شهر عسل به منتهای سعادت و رفاه رسیده، و یکصد و بیست هزار خانه که در این شهر است از عسل مملو شده است. در هیچ دوره، سعادت و رفاه، نظیر هنگامی که زنبوران شهر خود را ترک می‌نمایند، در آن شهر حکمفرما نیست، زیرا وسایل معیشت از هر حیث فراهم است و خانواده سلطنتی صحیح و سالم می‌باشند.

بی‌قایده نیست که ما در صدد برآیم که در این موقع نظری به وضع این شهر بیندازیم و آن را ببینیم.

واضح است که ما نمی‌توانیم این شهر را مثل زنبوران عسل مشاهده کنیم زیرا ما نمی‌دانیم که این شهر در چشم زنبوران عسل، که هر چشم دارای شش و یا هفت هزار سطح و یک منشور کثیر چند سطحی است، چگونه جلوه می‌کند.

علاوه بر این چشم‌ها که هر یک شش الی هفت هزار سطح دارد، زنبوران روی پشانی دارای سه چشم دیگر هستند که هر یک دایره بزرگی است و ما از طرز انعکاس اشیاء در آنها بدون اطلاع می‌باشیم.

ولی فرض می‌کنیم که چشم زنبورها شبیه به چشم ما شد و ما هم از حیث جثه به

۵۶ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

اندازه آنها باشیم، در این صورت، شهر عسل هنگام مهاجرت، به این شکل در نظر ما ظاهر می‌شود:

از قله گنبد بزرگی که از گنبد کلیسای «سن پیترو» واقع در شهر رم مرتفع‌تر و بزرگتر است، دیوارهای عظیمی به صورت عمودی و مستقیم از جنس موم، پایین آمده و این دیوارها در فضا آویزان می‌باشد. ما در معماری نوع بشر، هیچ نمونه‌ای نداریم که این دیوارهای عظیم را که از بالا به طرف پایین ساخته شده، با آن مقایسه نماییم. هریک از این دیوارها که سفید رنگ و معطر می‌باشد دارای هزارها خانه است و در این خانه‌ها به قدری عسل یافت می‌شود که برای غذای تمام ساکنان شهر در ظرف چند هفته کفایت می‌نماید.

خانه‌های سرخ و زرد و خرمایی محل انباشتن گرده گل‌هاست که وسیله عشق‌بازی گل‌های بهاری است. خانه‌هایی که گرده مزبور در آن انباشته شده مثل یلور شفاف است، به طوری که رنگ‌های مختلف گرده و غبارگل از ماوراء دیوار به خوبی دیده می‌شود.

در اطراف خانه‌های مزبور، خانه‌های طلایی رنگی دیده می‌شود که عسل ماه آوریل را (از نیمه فروردین تا نیمه اردیبهشت ماه - مترجم) در آن جا داده‌اند. خانه‌هایی که محتوی این عسل می‌باشد بیست هزار خانه است. و باید دانست که عسل ماه آوریل که در بحبوحه شکفتن گل‌های بهاری به دست می‌آید، لطیف‌ترین و مرغوب‌ترین عسل‌ها است و محال است که زنبورها از آن عسل بخورند مگر این که عسل دیگری نداشته باشند و گرسنگی آنها را به جان آورده باشد.

قدری بالاتر، عسل ماه مه در ظرف‌ها یا تغارهای بزرگ «می‌رسد»، یعنی ساختمان آن قرین تکامل می‌گردد. یک عده از کارگران در اطراف این ظروف مرتباً

زنبور عسل □ ۵۷

بال می‌زنند که جریان هوا برای رسیدن عسل مناسب باشد.

در وسط این دیوارها، و در محلی دور از روشنایی آفتاب که گرمترین نقاط کندو می‌باشد، امید آینده نژاد زنبور عسل، یعنی کاخ سلطنتی وجود دارد. و ملکه در آن جا سکونت اختیار کرده است.

در پیرامون کاخ سلطنتی ده هزار خانه است که محل نگاهداری تخم‌ها است. پانزده و یا شانزده هزار خانه دیگر وجود دارد که لاروها (یعنی کرم‌هایی که از تخم بیرون می‌آیند) در آن نگاهداری می‌شود. چهل هزار خانه دیگر در همان نزدیکی به چشم می‌رسد که محل پرستاری «ننف‌ها» یعنی نوپاوانگانی است که رشد آنها زیادتر از کرم می‌باشد ولی هنوز زنبور عسل کامل نشده‌اند.

و هزارها دایه و پرستار شب و روز از تخم‌ها و لاروها و ننف‌ها پرستاری می‌نمایند.

علاوه بر این خانه‌ها، سه یا چهار یا شش یا دوازده خانه دیگر مشاهده می‌شود که وسیع‌تر از خانه‌های دیگر است و در آن جا، شاهزاده خانم‌های جوان مورد پرستاری قرار می‌گیرند و ملکه آینده باید از بین یکی از این شاهزاده خانم‌ها انتخاب گردد.^۱

۴

در روز و ساعت معین، بر طبق قانون عجیبی که از طرف «روح کندو» وضع شده، عده زیادی از ساکنان شهر، کندو را برای «امید آینده» یعنی تخم‌ها و لاروها و ننف‌ها و شاهزاده خانم‌های جوان باقی می‌گذارند و خود از آن شهر مهاجرت می‌کنند.

۱. ارقامی که در این جا آورده شده، کاملاً مطابق با حقیقت است و هر کندویی در بعبوحه سعادت و شکوه خود دارای این خانه‌ها می‌باشد - نویسنده

۵۸ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

کسانی که در شهر باقی می‌مانند از این قرار هستند:

۱- زنبورهای نر که شاهزاده خانم‌های جوان در آینده باید یکی از آنها را برای همسری انتخاب نمایند.

۲- یک عده زنبورهای جوان که وظیفه آنها پرستاری از تخم‌ها و لاروها و نف‌ها و شاهزاده خانم‌های جوان است.

۳- چهار یا پنج هزار کارگر که سه وظیفه دارند: اول این که عسل موجود در شهر را حفظ کنند و مانع شوند که دیگران آن را به یغما ببرند. دوم این که هر روز به صحرا بروند و شیر گل‌ها را بکنند و بر موجودی عسل بیفزایند و سوم این که طرز مکیدن شیر گل‌ها و پروراندن عسل را به نوزادانی که بعداً رشد خواهند کرد و اکنون «لارو» و یا «نف» هستند بیاموزند و نیز آنها را به رسوم و آداب و شعائر کند و آشنا کنند.

زیرا هر کندی دارای رسوم و آداب و شعائر مخصوصی است. بعضی از کندوها ساکنین بداخلاقی دارند و یک مری زنبور عسل اگر دقت نکند، ممکن است که اخلاق زنبوران خود را فاسد نماید و آنها را تنبل و تن‌پرور و یا یغماگر بار بیاورد. در صورت اخیر، زنبوران عسل که به یغماگری انس گرفته‌اند همواره برای شهرهای مجاور آفت بزرگی خواهند بود، و مثل نژاد مغول، باید فقط به وسیله چپاول امرار معاش نمایند.

به محض این که زنبور عسل فهمید که وسیله معیشت، تنها کار کردن نیست، و لزومی ندارد که هر روز به صحرا برود و روی صدها گل بنشیند تا یک قطره عسل به کندو بیاورد بلکه می‌تواند پنهانی وارد شهر دیگران شود و یا با قلدری و زورگویی ساکنان ضعیف شهرهای مجاور را محکوم نماید و عسل آنها را به یغما برد، این زنبور دیگر کارکن نخواهد شد و به زودی عادت انجام وظیفه را از دست می‌دهد.

زنبور عسل □ ۵۹

این زنبور، دیگر آن قاصد بالدار نخواهد بود که پیام عشق را از این گل به آن گل ببرد، و در حالی که شیر گل‌ها را می‌مکد، گرده گل‌های نر را روی گل‌های ماده بیافشاند.

و مدتی زحمت و صرف وقت لازم است که چنین زنبوران فاسدالاخلاق را اصلاح کنند، و گاهی به قدری فاسد می‌شوند که به هیچ‌وجه اصلاح‌پذیر نخواهند شد.

۵

با مطالعات دقیقی که شده، این نکته به ثبوت رسیده است که فرمان مهاجرت از طرف ملکه صادر نمی‌شود، بلکه در این جا نیز «روح‌کنده» فرمان مهاجرت را صادر می‌نماید و ملکه هم مثل دیگران از این فرمان اطاعت می‌کند.

شک نیست که دو روز و یا یک روز و یا اقل از یک شب قبل از مهاجرت، تمام زنبوران عسل از متن این فرمان آگاه می‌شوند چون همگی برای مهاجرت آماده هستند.

زیرا در روز مهاجرت، هنوز شعاع آفتاب قطرات شبنم را که روی گل‌ها و علف می‌باشد ننوشیده است، که در اطراف شهر عسل هیجان بدون سابقه‌ای احساس می‌شود و محال است که صاحب‌کننده اشتباه نماید و نداند که این هیجان برای چیست.

گاهی مثل این که زنبورها مردد می‌شوند و پشیمان می‌گردند زیرا چند روز متوالی از خود هیجان نشان می‌دهند، بدون آن که مهاجرت نمایند.

شاید علت تردید آنها این است که در اعماق آسمان ابرهایی وجود دارد که ما نمی‌بینیم ولی آنها می‌بینند و با وجود آن ابرها، صلاح نمی‌دانند که مهاجرت کنند.

۶۰ ■ زنبور عسل، مورچگان و موربان

و شاید در آخرین لحظه، هوش و عقل آنها، آنان را از این عمل منع می‌کند؟
ما نمی‌دانیم که آیا زنبوران عسل برای گرفتن این تصمیم با هم مشورت می‌کنند یا نه؟

و نیز نمی‌دانیم که چگونه «روح کندو» امر خود را به یکایک افراد شهر ابلاغ می‌کند که همه از این دستور آگاه هستند.

در این نکته تردید نیست که زنبورها با یکدیگر صحبت می‌کنند ولی نمی‌دانیم که آیا مثل نوع بشر با هم صحبت می‌نمایند یا به طریق دیگر؟

همه دیده‌ایم که زنبورها هنگام پرواز صدای مخصوصی تولید می‌کنند (وزوز) همه شنیده‌ایم که هیچان و آمد و رفت زنبورها در اطراف کندو نیز دارای صدای مخصوص است که گویی آواز شادمانی کار و فعالیت است و در گوش پرورش‌دهندگان زنبور عسل، یکی از بهترین آوازه‌است، و یا این که انگار آواز صدها گل و لاله اهلی و وحشی است که مبدل به ماده شده و این آهنگ‌ها را به وجود آورده است.

ولی هنوز کسی نمی‌داند که خود زنبورهای عسل این صداها را می‌شنوند یا نه؟ زنبورها علاوه بر صدای بال‌های خود، دارای چند نوع صدا هستند که ما خوب تشخیص می‌دهیم.

بعضی از آن صداها حاکی از احساس رضایت و سعادت، و بعضی دیگر بر خشم، و برخی نماینده اندوه و بدبختی آنهاست.

بعضی از این آوازه‌ها سرود شادمانی، برخی نغمه فراوانی و وسعت معیشت، و بعضی هم مرثیه و آهنگ‌های غم‌آور می‌باشد.

یک نوع صدای دیگر هم هست که قبل از قتل عام عمومی زنبورهای نردرکندو شنیده می‌شود، و فریادهای سخت شاهزاده خاتم‌ها که می‌خواهند رقیبان خود

زنبور عسل ۵ ۶۱

(یعنی خواهران خود را) به قتل برسانند نیز از سایر صداها به خوبی تمیز داده می‌شود.

آیا می‌توان قبول کرد که زنبورهای عسل که خود این همه اصوات مختلف را تولید می‌کنند فاقد حس شنوایی هستند و چیزی را نمی‌شنوند؟

آن چه یقین می‌باشد این است که آنها توجهی به صداها یا ندارند. ما اگر در کنار کندوی زنبور عسل فریاد بزنیم و یا توپ خالی کنیم اثری در وضع کار و رفت و آمد آنها ندارد، و شاید چون می‌دانند که این صداها مربوط به دنیای آنها نیست توجهی بدان نمی‌کنند؟

شاید زنبورها علاوه بر صداهایی که ما می‌شنویم، اصوات دیگری دارند که گوش ما آنها را نمی‌شنود.

ما امروز می‌دانیم که در جهان صداها یا بسیار موجود است که چون امواج آنها با استعداد اعصاب شنوایی ما تناسب ندارد، ما آنها را نمی‌شنویم.

در هر صورت، اعم از این که زنبورهای عسل به وسیله صدا و یا به وسیله دیگری (مثلاً امواج) با هم صحبت کنند، دائماً با هم ارتباط دارند و خبرها با سرعت زیاد بین آنها منتشر می‌شود.

مثلاً هنگامی که بغم‌آگر معروف عسل، موسوم به «آتروپوس» که یک نوع پروانه است و روی پشت او علامتی به شکل اسکلت سر مرده دیده می‌شود، قدم به درون کندو می‌گذارد، در یک لحظه خبر ورود او به تمام شهر می‌پیچد و تمام زنبوران از نگهبانان گرفته تا آخرین کارگر، مرتعش می‌شوند.

از مدت مدیدی به این طرف، تصور می‌کردند که زنبورهای عسل هنگامی که

۶۲ ▣ زنبور عسل، مورچگان و موربان

شهر آباد و پر نعمت خود را رها می‌کنند و از آن جا خارج می‌شوند و خویش را به دست حوادث روزگار می‌سپارند، دیوانه می‌شوند.

به این معنی که این جانور یا هوش و کارگر و صبور و قانع، ناگهان گرفتار جنون می‌شود و عملی می‌نماید که دور از عقل و منطق است و یا سرنوشت او به حکم طبیعت این می‌باشد که گرفتار این دیوانگی بشود.

قاعده کلی این است که ما هر وقت که چیزی را نمی‌فهمیم و از علل آن سر در نمی‌آوریم می‌گوییم که مربوط به سرنوشت و حکم قضا و قدر می‌باشد.

ولی امروز که ما بعضی از اسرار شهر عسل را کشف کرده‌ایم، می‌دانیم که عمل مهاجرت، یک کار غیر ارادی و ناآگاهانه نیست. زنبورها کورکورانه و فقط برای اطاعت از غریزه فطری (بدون دانستن علت آن) مهاجرت نمی‌کنند، بلکه می‌دانند که منظور از مهاجرت این است که نسل کنونی خود را فدای نسل آینده نمایند.

مثلاً اگر صاحب کندو، شاهزاده خانم‌های جوان را که هنوز رمقی ندارند از بین ببرد، یک مرتبه هیجان و التهاب زنبورها برای مهاجرت فرو می‌نشیند و ملکه که تا آن موقع آماده مهاجرت بود، دوباره شروع به کار خود، یعنی تخم‌گذاری می‌کند و دیگران هم به کار خود مشغول می‌گردند و تا سال دیگر مهاجرت نمی‌کنند.

چرا مهاجرت نمی‌کنند؟ در جواب می‌گوییم برای این که تمام شاهزاده خانم‌های جوان از بین رفته‌اند و اگر ملکه و زنبورها مهاجرت کنند، دیگر چون ملکه جدیدی نیست که جانشین ملکه مهاجر شود نسل زنبور عسل از بین می‌رود و لذا ملکه و دیگران از مهاجرت صرف نظر می‌نمایند تا نسل زنبوران عسل باقی بماند. پس عامل اصلی این مهاجرت همانا فدا کردن نسل معاصر برای نسل آینده است. در نوع انسان هم از این فداکاری دیده می‌شود منتهی شدت و عمومیت فداکاری زنبور عسل را ندارد.

زنبور عسل @ ۶۳

در بین نوع بشر نیز پدران و مادرانی هستند که خود را فدای نسل آینده یعنی فرزندان خود می‌کنند و زحمت و رنج را بر خود هموار می‌نمایند که فرزندان آنها بعد از آنان، زندگی راحت داشته باشند.

ولی این فداکاری در زنبورهای عسل خیلی قوی‌تر است و همه بدون استثناء در آن شریک هستند.

۷

اما اگر انسان دخالتی در کند و ننماید، همین که آفتاب طلوع کرد و اشعه آن قدری بر هوا تابید، زنبوران آماده حرکت می‌شوند.

از بالا تا پایین کندو، و در دالان‌های عمودی شکل که بین دیوارها قرار دارد، کارگران وسیله مسافرت را فراهم می‌نمایند.

ابتدا هر یک از آنها به اندازه مصرف پنج تا شش روز عسل برمی‌دارند، و این عسل نه فقط به مصرف غذای آنها می‌رسد بلکه به طوری که خواهیم دید اگر وارد اقامتگاه جدید شوند، از این عسل، موم می‌سازند.

بعد از این که توشه عسل را برداشتند، مقداری هم صمغ با خود برمی‌دارند و خاصیت صمغ مزبور این است که تمام شکاف‌ها و رخنه‌های اقامتگاه جدید را مسدود می‌کند و هرچه را که در شهر تکان می‌خورد به چیزهای دیگر می‌چسباند و مانع از افتادن آن می‌شود.

و نیز به وسیله این صمغ، دیوارها را صیقل می‌دهند و جلوی تابش روشنائی را می‌گیرند زیرا زنبوران عسل دوست دارند که در تاریکی کار کنند. چشم‌های آنها که هر یک به منزله آئینه‌ایست که شش یا هفت هزار سطح داشته باشد، در تاریکی همه چیز را می‌بیند.

۸

این عسلی که زنبورها هنگام مهاجرت با خود برمی دارند خیلی برای آنها لازم است زیرا به طوری که در صفحات آینده خواهیم دید، بعد از مهاجرت وضع زندگی آنها طوری خواهد شد که تا مدت چند روز نمی توانند به صحرا بروند و شیر گل ها را بکنند و اگر شیر گل ها را مکینند، جا و مکانی ندارند که عسل بسازند. غنای طبع آنها هم به قدری زیاد است که اگر بعد از مهاجرت از گرسنگی بمیرند، محال است که از یکی از شهرهای مجاور کمک بخواهند. اصولاً زنبورهایی که متعلق به دو کندوی مختلف هستند یکدیگر را نمی شناسند و هیچ آشنایی با هم ندارند.

این است که باید غذای چند روزه را با خود بردارند که اگر حوادث غیر منتظره اتفاق افتاد از گرسنگی نمیرند.

این را هم بگوییم که هر بدبختی و فاجعه ای که برای زنبوران عسل بعد از مهاجرت پیش بیاید هرگز به شهر اول بازگشت نمی کنند.

ده ها بلکه صدها مرتبه اتفاق افتاده که صاحبان کندو، بعد از مهاجرت، زنبورهای مهاجر را گرفته و نزدیک شهر اول جا داده اند ولی آنها از گرسنگی یا سرما جان دادند و حاضر شدند که وارد شهر اول که شاید رايحه آن را هم استشمام می نمودند بشوند، در صورتی که تمام آن شهر با دسترنج آنها به وجود آمده بود.

۹

بعضی می گویند که همین موضوع که زنبوران مهاجر هرگز به شهر اول مراجعت نمی کنند، نشان می دهد که این جانور، با وجود هوش و ذکاوت و روح تشکیلات جالب توجهی که دارد، از غریزه تبعیت می کند، یعنی هوش او هوش ارادی نیست

بلکه هوش بدون اراده و غریزی است.

ولی قطع نظر از این که هوش جانوران دیگر ممکن است به اندازه هوش ما و شاید زیادتر باشد، منتها از جهت دیگر قرین تکامل شده است (همان طوری که شاعر و صنعتگر هر دو باهوش هستند منتها هوش و استعداد آنها در دو جهت متفاوت قرین تکامل گردیده)، ما انسان‌ها چگونه می‌توانیم راجع به هوش و ذکاوت جانوران دیگر اظهار نظر کنیم.

ما با این که همگی انسان هستیم، وقتی که از خیابان می‌گذریم و می‌بینیم که چند نفر پشت پنجره یکی از خانه‌ها مشغول صحبت و تکان دادن سر و دست هستند، چون صدای آنها را نمی‌شنویم نمی‌توانیم بفهمیم که راجع به چه چیز صحبت می‌کنند.

آیا اگر یکی از ساکنین کره مریخ و یا زهره، بالای کوهی بنشیند و چشم به حرکات ما بدوزد و رفت و آمد ما را در خیابان‌ها و خانه‌ها ببیند می‌تواند از روی خانه‌ها و خط آهن‌ها و کانال‌ها و کشتی‌ها و رفت و آمدها بفهمد که ما چه فکری داریم و عقیده ما راجع به دنیا و آخرت چیست، و عقیده ما در خصوص دوستی و دشمنی و دیانت و اخلاق چه می‌باشد؟

من که تصور نمی‌کنم که بتواند به معنویات و ذوق ما پی ببرد و فقط چیزهایی می‌بیند و از روی مشاهدات خود چیزهایی راجع به روحیه و طرز فکر ما تصور و توهم می‌نماید، بدون این که بتواند به حقیقت زندگی ما واقف شود؟

ما هم نسبت به زنبوران همین حال را داریم و چیزهایی می‌بینیم و از روی اشتباه، تصویری راجع به وضع زندگی معنوی و قوانین اخلاقی آنها می‌نماییم.

آن شخص که از کره مریخ آمده و روی کوه نشسته و یا در همانجا زندگی ما را با دوربین تحت نظر گرفته، بعد از صد سال که در زندگی ما مطالعه کرد با خود می‌گوید:

۶۶ ▣ زنبور عمل، مورچگان و موربان

«من نمی‌فهمم که اینها چه می‌کنند؟ هدفشان در زندگی چیست؟ آیا خدایی دارند یا نه؟ من هرچه فکر می‌کنم، می‌بینم که در زندگی آنها هدفی نیست زیرا یک روز چیزهایی می‌سازند و روز دیگر خراب می‌کنند، یک روز جمع می‌شوند و روز دیگر متفرق می‌گردند و هیچ معلوم نیست که منظور از این اجتماع و تفرقه چه می‌باشد؟

چرا بعضی از آنها اصلاً کار نمی‌کنند و در عین حال پوست بدن آنها تمیزتر از دیگران است و زود به زود پوست بدن خود را عوض می‌نمایند؟

اتفاقاً اینهایی که اصلاً کار نمی‌کنند شکم‌های بزرگتری هم دارند و در خانه‌های مجللی زندگی می‌کنند، و هر روز نهار آنها سه ساعت و هر شب شام آنها چهار ساعت و پنج ساعت طول می‌کشد و همه به آنها احترام می‌گذارند.

پس تردید نیست که افراد شکم بزرگ خدمات فوق‌العاده بزرگی به جامعه انسانی می‌کنند، که این طور محترم هستند، گو این که من نمی‌توانم به نوع خدمات آنها پی ببرم!

در عوض دسته‌های دیگری هستند که از صبح تا شام و حتی شب تا صبح در کارخانه‌ها و یا مزارع بدون درنگ تکان می‌خورند و هیجان نشان می‌دهند و معلوم می‌شود که این تکان خوردن و هیجان یک عمل ناپسند و مستوجب کیفر است زیرا خانه‌ای آنها محقر و پوست بدن آنها کثیف و ژنده است و عجب آن که با این که می‌دانند که تکان خوردن و هیجان آنها عقوبت دارد، باز هم دست از آن بر نمی‌دارند.

آری، کسی که از کره مریخ ناظر زندگی ماست، بعد از یک قرن مطالعه، تازه شاید نمی‌تواند بفهمد که در همین زندگی مادی چرا جمعی همواره کار می‌کنند و با این وصف بدبخت هستند، و جمع دیگر بدون این که کار کنند با نیک‌بختی زندگی می‌نمایند.

۱۰

مع الوصف، با این که ما نسبت به کندوی زنبور عسل، حکم همان موجود مریخی را نسبت به ابناء بشر داریم، در نظر اول شگفتی‌هایی در نظر ما آشکار می‌شود که به چند و چون آن پی می‌بریم.

زیرا طرز ساختمان، مقررات و نظامات، و تشکیلات سیاسی و اقتصادی، صفات پسندیده و حتی بی‌رحمی‌های آن، به ما نشان می‌دهد که آرمان زنبورها این است که باقی بمانند، و این خود دلیل بر بزرگی این جانور می‌باشد. در حالی که ما با این همه تفاوتی که با آن حیوان داریم، در نظر اول به همان آرمان پی می‌بریم در صورتی که موجود مریخی بعد از هزار سال شاید نتواند همین یکی، یعنی آرمان ما را بشناسد.

ما هر وقت که تاریخ می‌خوانیم و می‌خواهیم که عظمت معنوی یک ملت یا یک نژاد را بسنجیم، مقیاس سنجش ما عبارت از این است که آن ملت تا چه اندازه به آرمان خود وفادار بوده و برای رسیدن به آن آرزو، چه قدر فداکاری و از خود گذشتگی کرده است.

ولی در بین ملل جهان، کمتر ملتی بوده، که هدف او این باشد که جاویدان بماند، و برای حصول این منظور عملاً (نه با حرف) فداکاری و از خود گذشتگی کند. ولی این جانور که دارای آرمان است، به خاطر آن همه چیز خود را فدا می‌نماید و یک نسل یک مرتبه از شهر کوچ می‌کند که نسل آینده بتواند راحت باشد.

۱۱

ای جامعه کوچک، که این چنین منطقی و وظیفه‌شناس و دقیق و صرفه‌جو هستی، چه طور شد که این فکر به سر تو افتاد؟

۶۸ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

ای جامعه کوچک، که این چنین جدی و با اراده هستی و غذای باطنی تو روشنایی و حرارت آفتاب، و غذای مادی تو روح گل‌ها، یعنی تبسم طبیعت است، چه مسئله‌ای است که تو حل کرده‌ای و ما هنوز حل نکرده‌ایم و چه رازی است که برای تو آشکار شده و برای ما هنوز آشکار نگردیده است.

و فرضاً آرمان تو بقای جامعه باشد، آیا به طریق دیگر نمی‌توانستی این منظور را حاصل نمایی که باید به این فداکاری بزرگ و عجیب تن دردهی؟

برای چه یکصد هزار دوشیزه باکره شهر تو چنین مشقت طاقت‌فرسایی را به جان پذیرفته‌اند در صورتی که هیچ برده زر خریدی زیر بار این زحمت نمی‌رود؟ و شما ای کارگران باکره، چرا این قدر زحمت می‌کشید و چرا این چنین، شب و روز، بدون یک لحظه استراحت کار می‌کنید؟ اگر شما قدری در کار کردن، رعایت اعتدال را بنمایید نه فقط تا پاییز زنده خواهید ماند بلکه بهار دیگر را هم خواهید دید.

لیکن شما آن قدر زحمت می‌کشید که بعد از پنج هفته، تمام بدن شما مجروح می‌شود و بال‌های شما خرد می‌گردد و بیشتر از پنج هفته نمی‌توانید زنده بمانید. و آیا همان طور که «ویرژیل» نویسنده و شاعر یونانی می‌گوید، شما حاضر شده‌اید که خود را در راه خدای گل‌ها و بهار فدا نمایید.

برای چه شما از خواب و از لذت عسل و از عشق و تفریح صرف‌نظر می‌کنید؟ آیا ممکن نیست که مثل حشره بالدار دیگر، که پروانه می‌باشد، زندگی نمایید؟ ما می‌دانیم که شما برای رفع گرسنگی این همه زحمت نمی‌کشید چون دو یا سه گل برای سیر کردن شما کافی است، در صورتی که شما هر ساعت دوست و یا سیصد گل را می‌مکید و آن را مبدل به عسل می‌کنید، در حالی که می‌دانید خود از آن استفاده نخواهید کرد.

زبور عسل ۵ ۶۹

برای چه این قدر زحمت می‌کشید؟ آیا نسل آینده که شما خود را فدای او می‌کنید لایق این همه فداکاری هست؟
 صحیح است که تمام این فداکاری‌ها برای آنست که نسل شما تا وقتی که کره خاک باقی می‌باشد باقی بماند ولی بعد از آن چه نتیجه‌ای از این فداکاری همیشگی می‌برید؟

شما می‌خواهید تا پایان جهان زنده بمانید که چه بکنید و چه بشوید؟
 ولی شاید این ما هستیم که از روی بی‌اطلاعی و کوتاه‌نظری این سؤالات را از شما می‌کنیم، و شما خود می‌دانید که برای چه این گونه فداکاری‌ها را تحمل می‌کنید؟
 شما می‌دانید که مرحله به مرحله، بر اثر این فداکاری‌ها، نیرومند و دانا خواهید شد و بالاخره به آخرین مرحله تکامل خواهید رسید. در آن مرحله، شما بر تمام قوانین طبیعت غلبه خواهید کرد و به معنای واقعی فناناپذیر خواهید گردید. شاید وقتی که شما به آن مرحله رسیدید، باز هم ما از شما سؤال می‌کنیم... و همچنان می‌پرسیم که منظور شما از این فداکاری‌ها چه بوده است.

چون ما انسان‌ها این طور آفریده شده‌ایم که هیچ چیز ما را راضی نمی‌کند و فکر نمی‌کنیم که هدف و مقصود هر چیزی در خود آن شیئی می‌باشد، و عقیده ما این است که هدف و مقصود هر چیز در خارج آن چیز است، لذا ما نمی‌توانیم بفهمیم که شاید کسی باشد که از نفس^۱ فداکاری، بدون هیچ قصد و منظور لذت ببرد. به همین جهت، وقتی کسی فداکاری می‌کند، می‌گوییم که حتماً قصدی دارد و می‌خواهد ثروتمند شود و یا به جاه و مقامی برسد.

۱۳

صحبت ما را به جای دور کشانید، و نباید کندوی خودمان را فراموش کنیم. حالا

۱. ذات و مفهوم مطلق - و

۷۰. زنبور عسل، مورچگان و موریانه

موقعی است که زنبوران در کندو هیجان دارند. کندو بر اثر هیجان آنها زیر آفتاب ماه بهار، به شکلی یک ظرف صدا دار درآمده است.

موقع ظهر، هوا بر اثر حرارت خیلی گرم می شود و هیچ نسیمی نمی وزد. مثل اینست که برگ درختان هم نفس خود را ضبط کرده اند و دیگر تنفس نمی نمایند، گویی که آنها هم مثل زنبوران متوجه اهمیت این ساعت هستند.

زنبوران گرچه به ما موم و عسل می دهند ولی علاوه بر موم و عسل، توجه ما را نسبت به مناظر طبیعی و آسمان صاف آخرین ماه بهار جلب می نمایند و خواهی نخواهی ما را در استفاده از مناظر طبیعی شریک می کنند. زیرا تمام حوادث مهم زندگی آنها مربوط به بهار و گل و آسمان، و مربوط به دوره ای است که بهترین و لطیف ترین فصول سال می باشد.

گویی که زنبورهای عسل روح تابستان هستند، و انگار که آنها شاخص و مأخذ دوره فراوانی و ارزانی می باشند، مثل این است که اگر آنها نباشند گل و عطر نیست، و شخص تصور می کند که اگر وجود آنها نباشد و روشنایی به بال های آنها نتابد روشنایی نیز وجود ندارد.

مثل این است که آنها مظهر برجسته هیجان و نشاط طبیعت می باشند و صدای آنها هم گویی که آهنگ های نشاط آور طبیعت است. هر کس که با زنبورهای عسل انس و الفت داشته باشد، دیگر در فصل بهار و تابستان بدون آنها نمی تواند زندگی کند و یک بهار بدون زنبور عسل، در نظر او، مثل یک بهار بدون گل ها و پرندگان جلوه خواهد کرد.

شخصی که برای اولین مرتبه به تماشای مهاجرت دسته جمعی زنبوران عسل

زنبور عسل ۷۱

آمده است متوحش می‌گردد و جرات نمی‌کند که نزدیک بیاید زیرا می‌بیند که تفاوت فاحشی در روحیه زنبوران عسل پیدا شده است.

چند ساعت قبل از این، زنبورها از اطراف می‌آمدند و بدون این که به چیزی توجه نمایند وارد کندو می‌شدند. هنگام ورود به کندو، محسوس بود که خسته هستند و از نفس افتاده‌اند. به وسیله شاخک خود، قدری با دریاها صحبت می‌کردند. بعد وارد کندو می‌شدند و توشه خود را که شیره گل و گرده باشد به مأمورین مخصوص حمل و نقل می‌دادند. گاهی خود به محل مخصوص می‌رفتند و آن چه که از صحرا آورده بودند در انبارهای بزرگ می‌ریختند.

و همین که این وظیفه را انجام می‌دادند، بدون یک لحظه استراحت، بازگشت می‌نمودند. بی آن که کوچکترین اعتنایی به اوضاع داخلی کندو بکنند و یا با کسی حرف بزنند و یا بفهمند که در کاخ‌های سلطنتی چه حوادثی اتفاق افتاده است، از کندو خارج می‌شدند. و حتی یک لحظه توقف نمی‌کردند که ببینند دریاها و متصدیان تهویه که در گرمای روزهای تابستان مرتباً با هم صحبت می‌کنند، چه می‌گویند؟

۱۵

ولی در این موقع که نزدیک ظهر و یا خود ظهر است، هیجان بزرگی بر همین زنبورها مستولی شده و سر از پا نمی‌شناسند.

اما باید دانست که در چنان هیجان عمومی زنبورها، بعضی از آنها هستند که مثل همیشه به صحرا می‌روند و شیره گل‌ها را می‌مکند و به کندو مراجعت می‌نمایند، شیره را در ظرف مخصوص می‌ریزند، یا خانه‌ها را رفت و روب می‌کنند، یا به پرستاری از بچه زنبورها اشتغال دارند بدون این که در هیجان عمومی شرکت داشته باشند.

۷۲ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریا نه

اینها کسانی هستند که در مهاجرت شرکت ندارند و در کندو باقی می‌مانند تا بتوانند شهر را حفظ کنند و نیز بتوانند از نه یا ده هزار تخم نگاهداری نمایند، هیجده هزار کرم «لارو» را مورد پرستاری قرار بدهند و سی و شش هزار کرم رسیده و بالغ «نف» را محافظت کنند و به آنها غذا بخورانند و همچنین هفت و یا هشت شاهزاده خانم را پرستاری کنند.

معلوم نیست که چه کسی و بر طبق چه قانونی اینها را انتخاب می‌نماید که در کندو باقی بمانند و به دیگران حکم می‌کند که از کندو خارج شوند. چیزی که هست این است که کاملاً از دستوری که برای آنها صادر شده اطاعت می‌کنند و هرگز در مهاجرت شرکت نمی‌نمایند. خود من چند مرتبه به وسیله مرکب رنگین آنها را رنگ کردم تا ببینم آیا هنگام مهاجرت از کندو خارج می‌شوند یا نه؟ و هر دفعه مشاهده نمودم که هیچ یک از آنها از کندو خارج نشده‌اند.

۱۶

در صورتی که وسوسه خیلی قوی است و زنبوران مزبور هم باید مثل سایر زنبوران، برای خروج از کندو هیجان به خرج بدهند.

زیرا روز «مهاجرت» روز عید عمومی، روز جشن فداکاری، بزرگترین جشن وظایف انجام یافته، و شاید جشن عسل، جشن نژادی (برای حفظ نسل‌های آینده) و به طور حتم روز نشاط و از خود بی‌خود شدن است.

در زندگی زنبور عسل فقط یک روز بی‌کاری و جشن وجود دارد و آن هم همین روز است، و تنها در همین روز است که زنبورها به اندازه اشتها و میل خود عسل می‌خورند.

مثل این است که تا امروز زنبورهای عسل محبوس بودند و امروز آزاد شده‌اند و

زنبور عسل □ ۷۳

گویی که تا امروز اجازه نداشتند که به اندازه اشتهای خود عسل بخورند و امروز آزادند که از دسترنج خود استفاده نمایند.

زنبورهای عسل که هرگز یک حرکت و ژست بدون فایده نمی‌کنند، امروز می‌آیند و می‌روند، از کندو خارج می‌شوند و باز به کندو مراجعت می‌نمایند، و مثل این است که بی‌صبر هستند و می‌خواهند بدانند که آیا بالاخره ملکه آنها برای مهاجرت آماده شده یا نه؟

در این روز، زنبورهای که باید مهاجرت کنند هنگام خروج از کندو و با حرکات دیوانه‌وار خود، خیلی بلند پرواز می‌شوند و در ارتفاعات زیاد پرواز می‌نمایند و بال‌های خود را چنان با سرعت به هم می‌زنند که برگ درختان اطراف به تکان درمی‌آید.

زنبوران، دیگر از چیزی نمی‌ترسند و فکر وجود خطر و در نتیجه فکر دفاع از آنها سلب می‌شود.

در مواقع عادی زنبورها خیلی سوءظن دارند و زود خشمگین می‌شوند و شمشیر خود را از غلاف بیرون می‌کشند.

انسان با این که صاحب و فرمانروای آنهاست ولی نمی‌تواند آنها را مطیع خود نماید مگر این که از احکام و قوانین خود آنها تبعیت کند، و به محض این که بخواهد برخلاف مقررات و قوانین آنها رفتار نماید مصادف با مقاومت شدید خواهد گردید. ولی در آن روز می‌تواند بدون هیچ خطر، دست در کندو کند، آنها را بگیرد و روی دست خود قرار بدهد و هرگز زنبورها به او نیش نخواهند زد و چنان مطمئن و سرمست و بی‌خبر هستند که فکر این که دشمنی ممکن است به آنها حمله نماید در مخیله‌شان خطور نمی‌کند.

هنوز علامت حرکت و مهاجرت داده نشده ولی به طوری که گفتیم در داخل کندو هیجان شدیدی حکمفرماست.

در مواقع عادی، زنبور همین که از صحرا مراجعت کرد و وارد کندو شد فراموش می نماید که بال دارد. هر زنبوری بدون این که از بال های خود استفاده نماید، در محلی که مخصوص او، یعنی مخصوص کار اوست، می نشیند و به کار مشغول می گردد.

ولی در آن روز، زنبورها در داخل کندو پرواز می نمایند و یا در حال اجتماع و شبیه به یک خوشه انگور، بالا و پایین می روند و هیجان آنها طوری درجه حرارت داخل کندو را بالا می برد که موم ها آب می شود و بعضی از خانه ها شکل اصلی را از دست می دهد.

ملکه که هرگز از عمارت های سلطنتی خارج نمی شود، مانند دیگران که حواس و اراده خود را از دست داده اند، این طرف و آن طرف می رود و از روی زنبورها عبور می نماید و چند لحظه بعد زنبورها با هیجان اطراف او حلقه می زنند.

کسی نمی داند که آیا در این حال، ملکه امر صادر می کند و دستور می دهد و یا او امر دیگران را اطاعت می نماید؟ کسی نمی داند که آیا این هیجان علامت غضب و اعتراض و یا علامت درخواست و تمناست.

ما نمی دانیم که آیا او خود عامل ایجاد این هیجان و التهاب است و یا این که تحت تأثیر هیجان و التهاب دیگران قرار می گیرد؟

ولی بر اثر مطالعاتی که ما خود کرده ایم، این نکته تقریباً به ثبوت رسیده که مهاجرت زنبوران عسل همواره برخلاف میل ملکه صورت می گیرد.

زنبورها گرچه ملکه را دوست می دارند و او را خیلی نوازش می کنند، ولی در

زنبور عسل @ ۷۵

واقع مثل این است که او را موجودی بی اراده و یا بی حواس می دانند و گرچه وجود او را برای بقای جامعه لازم می دانند ولی عملاً او را فرمانروای شهر نمی دانند.

زنبورها همواره بهترین عسل خود را به ملکه می خوراند و مخصوصاً برای غذای ملکه عسل مخصوصی را تقطیر می کنند و پیوسته یک عده مستحفظ نگهبان در اطراف ملکه به نگهبانی مشغول هستند، و دسته دیگر نیز خانه هایی را که ملکه باید در آن تخم بگذارد مهیا می نمایند و لحظه لحظه او را نوازش می کنند و وی را تمیز و نظیف می نمایند.

اگر کوچکترین واقعه ناگواری برای ملکه پیش بیاید خبر در یک لحظه در شهر منتشر می شود و به زودی ساکنان شهر عسل عزادار می کردند و صدای ناله مخصوص زنبوران عسل که بر بدبختی ملکه خود زاری می کنند معروف است، و تمام پرورش دهندگان زنبور این صدا را می شناسند.

و هرگاه صاحب کندو ملکه را برآید و جانشینی برای ملکه نباشد، یعنی اگر شاهزاده خانم جوانی نباشد که جای ملکه را بگیرد، بعد از سه یا چهار ساعت در تمام شهر تقریباً کارها متوقف می شود.

دایه ها و پرستاران از تخم ها و کرم ها پرستاری نمی کنند و بناها که مشغول ساختن خانه بودند به کار ادامه نمی دهند. یک دسته از زنبورها این طرف و آن طرف می روند که شاید ملکه را پیدا کنند ولی هیچ کس قادر به کار نیست و مثل این است که روح زنبورها از کالبدشان خارج شده است.

کارگران برای آوردن شیر گل به صحرا نمی روند، نگهبانان شهر وظیفه خود را انجام نمی دهند، انواع جانوران طفیلی و عسل خور به شهر هجوم می آورند و با حرص هرچه تمام تر عسل ها را می خورند بدون این که کوچکترین اقدامی برای طرد آنها از طرف زنبورها به عمل آید.

۷۶ ▣ زنبور عسل، مورچگان و موربان

به زودی شهر فقیر و ویران می شود و زنبوران از فقر و اندوه جان می سپارند، ولو در بحبوحه فصل بهار باشد و تمام گل های صحرا شکفته شده باشد.

ولی اگر قبل از این که خرابی شهر به مرحله غیر قابل جبران برسد و قبل از این که زنبوران مطلقاً دماغ سوخته گردند (زیرا آنها هم مثل انسان هستند و وقتی مطلقاً دماغ سوخته شدند دیگر امیدشان از زندگی قطع می شود) ملکه را به آنها برگردانند، پذیرایی آنها از ملکه واقعاً تماشایی و تأثیرآور خواهد بود.

زیرا همه آنها اطراف ملکه جمع می شوند و برای این که او را ببینند از دوش یکدیگر بالا می روند و با شاخک های خود که دارای صدها عضو است (که ما از فایده اغلب آنها بی اطلاعیم) او را نوازش می دهند و با هیاهو و شادی تا عمارت های سلطنتی وی را مشابعت می نمایند.

چند لحظه دیگر نظم برقرار می شود، کارگران شروع به کار می کنند، متصدیان جمع آوری شیر گل به صحرا می روند و سه دقیقه دیگر در حالی که حامل شیر گل هستند مراجعت می نمایند. یک دسته از زنبوران، حشرات غارتگر را که در کندو هستند با بی رحمی به قتل می رسانند و لاشه آنها را خارج می کنند.

مأمورین رفت و روب، کندو را تمیز می نمایند، و هنوز نیم ساعت نگذشته است که صدای تیک تاک منظم فعالیت کندو به گوش می رسد و معلوم می شود که ساکنان شهر عسل زندگی را از سر گرفته اند.

۱۸

در زندگی زنبور عسل صدها نمونه یافت می شود که گواهی می دهد زنبوران عسل ملکه را بیش از خود دوست می دارند.

صدها و بلکه هزارها مرتبه اتفاق افتاده که حوادث طبیعت و حماقت یا

زنبور عسل ■ ۷۷

بی‌رحمی نوع بشر، باعث بدبختی زنبوران شده و این حشره دسته‌دسته تلف گردیده ولی در همه حال، ملکه سالم مانده و او را صحیح و سالم زیر لاشه فرزندانش پیدا کرده‌اند.

علتش این است که تمام زنبورها از ملکه حمایت می‌کنند و در موقع خطر خود را فدای او می‌نمایند که او فرار کند. اگر دشمن حمله‌ور شد، بدن خود را سپر بلای او می‌کنند و اطراف وی یک حصار جاندار به وجود می‌آورند که مبادا دشمن به او دسترسی پیدا کند.

در موقع قحطی تا آخرین قطره عسل خود را به ملکه می‌خورانند و خود از گرسنگی می‌میرند ولی نمی‌گذارند که او بمیرد.

تا وقتی که ملکه زنده است، هر واقعه‌ای که برای زنبورهای عسل پیش بیاید موجب دماغ سوختگی و ناامیدی آنها نمی‌شود.

اگر بیست مرتبه عسل آنها را به سرقت ببرید و خانه‌های آنها را خراب کنید و تخم‌ها و کرم‌های آنها را بریابید و اگر بیست مرتبه آنها را قتل عام کنید، آن عده که باقی می‌مانند همت و استقامت خود را از دست نمی‌دهند، ولو شماره آنها به قدری کم باشد که نتواند یک دایره کامل اطراف ملکه به وجود بیاورند.

بعد از هر فاجعه و بدبختی، زنبورها تشکیلات شهر را تجدید می‌کنند، هر کسی را به کاری می‌گمارند، و مخصوصاً دقت می‌کنند که به مصداق اولویت کارها، کارهای فوری را زودتر انجام دهند. همین که کارهای فوری و فوری انجام گرفت، با دقت و پشتکاری هرچه تمام‌تر زندگی را تجدید می‌نمایند زیرا می‌دانند که ملکه آنها زنده است و نژاد آنها از بین نخواهد رفت.

حتی اگر ملکه زنده نباشد ولی شاهزاده خانم یا کرمی باقی مانده باشد که جای او را بگیرد زنبورها کماکان به زندگی علاقه‌مند هستند.

۷۸ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

«لانگستروت» انگلیسی که یکی از پیشوایان پرورش زنبور عسل در عصر حاضر است، می‌گوید:

«من دیدم که در یک قبیله از این حشرات، شمار زنبورها به قدری کم بود که نمی‌توانستند فضایی را به طول و عرض ده سانتیمتر پر کنند و با این وصف تصمیم گرفته بودند که ملکه جدیدی را پرورش دهند.

مدت دو هفته، آنها برای پرورش کرمی که باید ملکه از آن بیرون بیاید زحمت کشیدند و در این مدت، نیمی از آنها تلف شدند ولی کرم مبدل به «ننف» شد و ملکه از «ننف» به وجود آمد.

اما بال‌های این ملکه ناقص بود و نمی‌توانست پرواز کند، با این وصف زنبوران به او محبت و احترام می‌کردند. یک هفته بعد، بیش از دوازده زنبور باقی‌نماند زیرا بقیه در راه پرورش ملکه تلف شده بودند.

ملکه هم چند روز بعد مرد. سپس تا آخرین زنبور، از فرط اندوه و ناامیدی از بین رفتند.»

۱۹

برای خود من اتفاق افتاده که چند مرتبه شاهد فداکاری زنبوران عسل در راه ملکه آنها بوده‌ام.

من چند مرتبه از پرورش دهندگان زنبور عسل در ایتالیا درخواست کردم که برای من یک ملکه بفرستند، چون نژاد زنبوران ایتالیایی مرغوب‌تر، خوش‌بنیه‌تر و فعال‌تر از زنبورهای بومی ما می‌باشند.

طرز فرستادن ملکه از این قرار است که یک قوطی سوراخ‌دار را انتخاب می‌کنند که هوا به قدر کافی وارد آن بشود و ملکه را با قدری عسل در آن قوطی می‌گذارند و

زنبور عسل @ ۷۹

یک عده از کارگران (خصوصاً کارگران سالخورده را) نیز در قوطی جای می دهند که بتوانند بهتر از ملکه پرستاری کنند و قوطی را به پست می دهند که به مقصد برساند. هر دفعه که محموله مزبور به من می رسد می دیدم که یک عده از کارگران مرده اند و یک بار مشاهده کردم که تمام کارگران از گرسنگی تلف شده اند ولی ملکه مثل همیشه صحیح و سالم است. به یقین، آخرین کارگر قبل از این که بمیرد آخرین قطره عسل خود را به ملکه تقدیم کرده بود تا او که ضامن بقای نژاد زنبور عسل است، باقی بماند.

۲۰

نوع بشر که از چند هزار سال به این طرف ناظر رسوم و قوانین زنبورهاست موفق گردیده که از این علاقه مندی به ملکه و فعالیت و احتیاط و نوع پروری زنبور عسل به نفع خویش استفاده نماید.

نوع انسان توانسته است که به وسیله ملکه (و بدون این که خود زنبورها متوجه باشند) خوی جنگجویی و خشونت زنبوران را تعدیل کند، به وسیله ملکه از مهاجرت زنبورها جلوگیری نماید و یا برعکس زنبوران را وادارد که سالی دو سه مرتبه مهاجرت کنند.

نوع بشر موفق گردیده که به وسیله در دست گرفتن ملکه، قبایل مختلف زنبور عسل را وادارد که با هم زندگی کنند و یا یک قبیله را وادار نماید که به دو عشیره تقسیم گردند.

به طوری که اشاره کردیم، ملکه در کندی قدرتی ندارد و او مثل دیگران از قوانین همیشگی شهر عسل اطاعت می کند منتها مظهر جاندار حیات جامعه زنبوران است.

۸۰ ■ زنبور عسل، مورچگان و مورخانه

پرورش دهندگان زنبور عسل باید متوجه این نکته باشند که علاقه زنبوران به ملکه به مناسبت علاقه‌ایست که به بقای نژاد خود دارند. اگر به این اصول توجه نکنند ممکن است وقایعی پیش بیاید که هم باعث اتلاف این جانوران زحمت‌کش بشود و هم پرورش دهندگان را متضرر نماید.

زنبوران عسل هم اشتباه نمی‌کنند و گرچه می‌دانند که ملکه مظهر جاندار بقای جامعه آنها است اما متوجه هستند که بالاتر از ملکه، بقای نژاد است.

ما نمی‌دانیم که این دانایی، ارادی است یا نه؟ ما نمی‌دانیم که زنبور عسل استنباط می‌کند که بالاتر و عزیزتر از ملکه همانا باقی ماندن نژاد اوست، و یا این ادراک جزو غریزه و فطرت او می‌باشد؟

ولی مسلم است که این استنباط در وجود این جانور کوچک هست و می‌داند که ملکه را از این جهت باید عزیز و محترم بشمارد که نژاد او را حفظ می‌کند.

۲۱

می‌گویند که چنین نیست و ما بدون مطالعه، روحیه زنبوران را شبیه به روحیه خود می‌کنیم، در حالی که زنبورها علاقه‌ای به آینده و حفظ نژاد خود ندارند و این افکار و افکار دیگر که ما به آنها نسبت می‌دهیم، همانا احتیاجات زندگی از قبیل خوردن و ترس از مرگ و کسب لذت از خوشی می‌باشد، که در نظر ما به این شکل جلوه می‌کند.

من با این نظریه موافقم و می‌گویم که تمام اینها طرز تعبیر و تفسیر ما از وضع زندگی زنبوران عسل است.

و تنها چیزی که حقیقت می‌باشد این است که ما می‌بینیم در فلان موقع زنبورها فلان کار را می‌کنند و در فلان وقت نسبت به ملکه خود فلان رفتار را می‌نمایند.

زنبور عسل □ ۸۱

و اما این که چرا این کار را می‌کنند؟ موضوعی است که ما بر طبق سلیقه خود برای آن مفهومی پیدا می‌کنیم.

ولی اگر بخواهیم به جای توصیف زندگی زنبوران عسل، راجع به زندگی انسان صحبت کنیم آیا می‌توانیم بهتر اظہار نظر کنیم؟

زندگی ما هم ناشی از احتیاجات مختلف، مثل تغذیه و ترس از مرگ و کسب لذت است و آن چه را هم که به نام هوش و عقل می‌خوانیم، از حیث مبدا و مبناء با آن چه در حیوانات به نام غریزه خوانده می‌شود، فرقی ندارد.

ما اعمالی را انجام می‌دهیم که خیال می‌کنیم از علت آنها با اطلاع هستیم، خود ما معمولاً^۱ اعمال دیگر قرار می‌گیریم و تصور می‌نماییم از علل آنها آگاه می‌باشیم و عقیده‌مان این است که علل اعمال ما، برای ما خیلی روشن تر از علل اعمال زنبوران برای آنهاست.

در صورتی که نه فقط این فرض متکی به دلایل ثابت غیر قابل تردید نیست، بلکه در قبال چند عمل غذا خوردن و کسب لذت و ترس از مرگ (که ما تصور می‌کنیم از علل آنها آگاه هستیم) یک سلسله اعمال کوچک و بزرگ از ما سر می‌زند، و یا معمول یک سلسله اعمال بزرگ و کوچک بسیار قرار می‌گیریم که به هیچ وجه از علل آن اطلاع نداریم. همان طور که ما تصور می‌کنیم که زنبورها از علل نهایی اعمال خود بی‌اطلاع هستند ما نیز از دلایل واقعی اعمال بدون اطلاع می‌باشیم.

۸۲ □ زنبور عمل، مورچگان و موریانه

«ما اگر این جانوران را یکایک مورد مطالعه قرار بدهیم می بینیم که هوش آنها از میمون و سگ و بسیاری از حیوانات کمتر است، و احساساتی که ما تصور می کنیم در آنها هست، به نظر نمی رسد. بنابراین ناچاریم اعتراف کنیم صفاتی که ما به آنها نسبت می دهیم ناشی از اجتماع آنهاست.

علاوه بر آن، این جامعه هم معلوم نیست ذکاوت و هوشی داشته باشد، زیرا آنها بر طبق اطاعت از اوامر اخلاقی با هم جمع نمی شوند، بلکه علی رغم تمایل افراد، بر حسب امر طبیعت، با هم مجتمع می گردند و مقتضیات مادی آنها را با هم جمع می کند.

بر اثر این مقتضیات مادی که ناشی از دستور طبیعت می باشد، ملکه ده هزار زنبور به وجود می آورد و این ده هزار زنبور اگر هر یک، هزار مرتبه بی هوش تر از آن باشند که من تصور می کنم، باز هم ناچارند برای این که زندگی کنند با هم کنار بیایند. و چون قوای جسمانی آنها شبیه به یکدیگر است، به فرض این که از روز اول یخواهند هم نوع خود را اذیت کنند ناچار روزی خواهد رسید که به جایی می رسند که باید کمتر یکدیگر را اذیت نمایند، یعنی با هم همکاری کنند.

به همین دلیل است که ما همکاری آنان را می بینیم و خیال می کنیم که ذکاوتی فوق العاده دارند، در صورتی که چنین نیست زیرا هر عملی که بر طبق حکم طبیعت و مقتضیات مادی از آنها سر بزنند طبعاً نتیجه ای دارد و آن نتیجه هم نتایج دیگری به وجود می آورد که جمعاً منتهی به هدف و مقصودی می شود.

و اگر توجه نماییم که آنها از حیث قوای جسمانی مساوی هستند و طرز خلقت آنها یکسان است و طبعاً باید کارهای مشابهی را انجام بدهند، حیرت ما کاملاً از بین می رود.

بنابراین، آن چه از عشق به وطن و وظیفه شناسی و معماری و هندسه و

زنبور عسل @ ۸۳

مال‌اندیشی و غیره در زندگی این جانور مشاهده می‌شود ناشی از تمجید و تحسین بوده و چیزهایی است که ما به آنها نسبت می‌دهیم و گرنه خود آنها فاقد این صفات اخلاقی و معنوی هستند.»

ولی بوفون که می‌گوید این حشرات به جایی می‌رسند که کمتر یکدیگر را اذیت می‌کنند و در عوض همکاری می‌نمایند، آیا همین کاهش آزار و مبادرت به همکاری، دلیل بر وجود شعور و ذکاوتی در آنها نیست؟

و آیا «بوفون» متوجه نشده که آن چه درباره زنبورها می‌گوید، درباره ما صادق است؟

زیرا ما افراد بشر وقتی به دنیا می‌آییم هر عملی که بکنیم الزاماً به ضرر دیگری تمام می‌شود. تمام صفات معنوی و اخلاقی ما از این جا سرچشمه گرفته که فعالیت فردی را طوری منظم و اداره کنیم که به جای ضرر، به دیگران یا جامعه فایده برساند. یک نفر انسان که به دنیا می‌آید غذا و لباس و مسکن می‌خواهد و همین که بزرگ شد احتیاجات دیگری پیدا می‌کند و هر یک از این نیازها را که بخواهد تأمین کند ناچار به هم‌نوع خود ضرر می‌زند مگر این که به جای ایراد ضرر، بیاید و همکاری کند، در کارهای جامعه شریک شود تا به وسیله کار او نفعی عاید جامعه گردد و او خود نیز بتواند از آن استفاده نماید و خوراک و پوشاک و مسکن به دست بیاورد.

از این گذشته، به فرض این که بگوییم که زنبور عسل دارای هیچ یک از صفات نیست ناچاریم که «روح‌کندو» و یا به قول «بوفون» طبیعت را تحسین و تمجید کنیم که با قوای مادی چنین شگفتی‌هایی را در شهر عسل به وجود آورده است. در هر حال، چیزی وجود دارد که نظر تحسین و تمجید ما را جلب می‌کند، اعم از این که زنبور عسل یا «روح‌کندو» یا طبیعت باشد.

۲۳

در هر حال برای این که رشته صحبت ما از دست نرود (زیرا این رشته مربوط به حقایقی است که در وجود آنها هیچ تردید وجود ندارد. ولو این که به قول «بوفون» زنبورها فاقد هوش باشند) می‌گوییم که زنبورها نسبت به آتیه نژاد خود خیلی بیش از ملکه علاقه دارند.

و به همین جهت وقتی که ملکه سالخورده شد و نتوانست تخم بگذارد از او صرف‌نظر می‌کنند و یک ملکه جوان را جانشین او می‌نمایند.

زنبورهای عسل ترحم ندارند و وقتی یکی از کارگران آنها از صحرا مراجعت کرد و دیدند که مجروح است و دیگر نمی‌تواند کار کند، از ورود او به شهر ممانعت کرده و او را از خود می‌رانند.

با این وصف، همین جانوری رحم که به قول «بوفون» عقل و احساسات ندارد، نسبت به ملکه خود وفادار است و با این که می‌بیند که ملکه او سالخورده شده و دیگر نمی‌تواند تخم بگذارد او را از شهر بیرون نمی‌کند و در یک گوشه از شهر، اقامتگاهی را اختصاص به او می‌دهد که بقیه عمر را در آن جا به سربرد و تا وقتی که زنده است نمی‌گذارد که ملکه جوان به او حمله ور گردد.

زیرا ملکه جوان دشمن خونی ملکه پیر است و اگر زنبورها از ملکه پیر و ناتوان خود حمایت نکنند ملکه جوان در یک لحظه او را به قتل می‌رساند.

این هم یکی از اسرار زندگی شهر عسل است که چرا زنبورها که به کلی فاقد ترحم هستند نسبت به یک موجود بی‌فایده، یعنی ملکه سالخورده، این طور ابراز علاقه می‌کنند و تا زنده است به او غذا می‌دهند و او را از خطر رقیب جوان وی حفظ می‌نمایند. آیا ما حق نداریم که بگوییم زنبورها نسبت به ملکه سالخورده خود حق شناس هستند.

ما انسان‌ها خیلی زن‌بورها را اذیت می‌کنیم و هر سال قوانین ثابت و غیر قابل تغییر آنها (از نظر آنها) را تغییر می‌دهیم.

فکر کنید اگر شخصی در امور زندگی ما دخالت کند و یک روز تمام قوانین ازلی و ابدی ما (از قبیل قانون نیروی جاذبه و قانون امواج روشنایی و قانون زندگی و مرگ) را تغییر بدهد ما چه وضعی پیدا خواهیم کرد؟

این همان واقعه‌ایست که باید بر اثر دخالت ما در قوانین زن‌بوران برای آنها پیش بیاید و به کلی آنها را مبهوت کند و شیرازه زندگی زن‌بوران را پاره نماید.

مثلاً از وقتی که زن‌بوران عسل به وجود آمده‌اند، تا امروز اتفاق نیفتاده که به طور عادی یک ملکه بیگانه وارد کندوی آنها شود و در نتیجه دو ملکه در کندو به وجود بیاید.

چون نگهبانان دروازه شهر اجازه نمی‌دهند که یک ملکه بیگانه وارد شهر عسل گردد.

لپکن ما این کار را می‌کنیم و یک ملکه بیگانه را وارد کندو می‌نماییم. به طور یقین، اگر کسی این طور در قوانین ثابت زندگی ما دخالت نماید ما دیگر قادر به ادامه حیات نخواهیم بود و یا ممکن است دیوانه شویم.

معهداً زن‌بوران وقتی که یک ملکه بیگانه را در کندو دیدند مضطرب نمی‌شوند و با این که قوانین ازلی و ابدی آنها تغییر کرده خود را نمی‌بازند.

در این رویداد، دو قانون ابدی و ازلی آنها ناگهان تغییر می‌کند: یکی این که در شهر عسل نباید بیش از یک مادر، فرزندان شهر را به وجود بیاورد مگر این که ملکه عقیم شود که در آن صورت ملکه جدیدی را جانشین او می‌کنند.

قانون دیگر این است که هرگز نباید یک زن‌بور عسل به روی ملکه شمشیر بکشد.

۸۶ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

و در این حادثه که یک ملکه بیگانه وارد شهر شده، زنبوران باید در یک لحظه تصمیم بگیرند و بین این قانون و قانون قبل راه حلی پیدا کنند.

زنبوران عسل هرگز به روی ملکه شمشیر نمی‌کشند و محال است که نسبت به او خشونت کنند و ملکه نیز هرگز به طرف یکی از رعایای خود شمشیر نمی‌کشد و با این که شمشیر برنده‌ای دارد که شبیه به هلال است ولی هرگز آن را از غلاف بیرون نمی‌آورد مگر این که با یک ملکه دیگر بخواهد پیکار کند.

هیچ زنبوری جرأت نمی‌کند که به طرف ملکه حمله ور شود. نکته جالب توجه‌تر این که وقتی مصالح عالی جامعه اقتضاء می‌نماید که ملکه به جهانی از بین برود زنبورها سعی می‌کنند که مرگ او را به صورت طبیعی جلوه بدهند و طوری اقدام می‌نمایند که مثلاً اگر دادستان یا بازپرسی باشد تصور کنند که او به مرگ طبیعی زندگی را به درود گفته است.

در این گونه مواقع سعی دارند که مسئولیت مرگ ملکه به قدری بین آنها تقسیم شود که نتوان مسئول مرگ او را یافت و مثل این است که از یک قاضی می‌ترسند که مبادا درصدد تعقیب این جرم برآید و آنها را به دادگاه بکشد.

در هر صورت، وقتی که ملکه بیگانه وارد کند و شد اطراف او را می‌گیرد و یک حصار جاندار اطراف ملکه جدید به وجود می‌آورند، بدون این که تکان بخورند. این وضع بیست و چهار ساعت و گاهی سی و شش ساعت دوام دارد تا وقتی که ملکه بیگانه بر اثر نرسیدن غذا و هوا تلف شود.

حال اگر در خلال این اوقات ملکه اصلی و بومی متوجه حضور رقیبی در کندو شود و به حصار جاندار نزدیک گردد زنبورهایی که اطراف ملکه بیگانه را احاطه کرده‌اند کنار می‌روند و میدان را برای دو حریف باز می‌گذارند.

این منظره خیلی دیدنی است زیرا به وضعی عجیب شبیه به جنگ‌های دوره

زنبور عسل □ ۸۷

شوالیه‌های ما می‌باشد: دو ملکه به سوی هم حمله‌ور می‌شوند بدون این که دیگران کوچکترین دخالتی در پیکار آنها نمایند.

انگار که می‌فهمند تنها ملکه است که باید با ملکه بجنگد و تنها کسی که تخم یک میلیون از فرزندان آینده را در بطن دارد حق دارد که با یک ضربت دشنه، موجبات مرگ دیگری را با یک میلیون از فرزندان آینده او فراهم نماید.

حال اگر برخورد شمشیرها نتیجه نداد و اگر شمشیرها روی زره دو حریف لغزید بدون این که آسیبی به آنها برساند و هرگاه یکی از ملکه‌ها نشان داد که می‌خواهد فرار کند، اعم از این که بومی و یا بیگانه باشد، زنبورها او را می‌گیرند و دوباره حصارى جاندار در اطراف وی به وجود می‌آورند تا نسبت به پیکار ابراز تمایل کند و وارد صحنه مبارزه شود.

باید دانست که بر اثر آزمایش‌هایی که تاکنون شده، به ثبوت رسیده است که تقریباً همواره ملکه بومی و قانونی فاتح می‌شود، زیرا مثل این است که او در وطن خویش بیشتر انرژی و قدرت دارد، و گویی که احساس می‌کند که تمام فرزندان و رعایای او قلباً طرفدار وی هستند.

نکته دیگر این که وقتی زنبوران، ملکه‌ها را در حصار جاندار محبوس می‌کنند به طور وضوح نسبت به ملکه بومی و قانونی بیشتر مساعدت می‌نمایند زیرا وقتی که دوباره جنگ شروع می‌شود ملکه قانونی و بومی با نشاط و سر حال است، در صورتی که ملکه بیگانه در حصار جاندار طوری در تنگنا است که به طور محسوس خسته و پژمرده به نظر می‌رسد.

یک آزمایش ساده نشان می‌دهد که زنبورها ملکه خود را می‌شناسند و نسبت به

۸۸ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

او علاقه خاص دارند:

اگر ملکه زنبورها را برابید، به طوری که در صفحات اخیر گفتیم، زنبورها ناامید می‌شوند و از کار باز می‌مانند و اگر ملکه را به آنها بازگردانید زنبورها اظهار شادی می‌کنند، او را نوازش می‌نمایند و در معبری از کول یکدیگر بالا می‌روند و بعضی از آنها، سر را روی زمین می‌گذارند و شکم و پاها را به هوا بلند می‌کنند، و در آن حال می‌رقصند و آواز می‌خوانند. ولی هرگز انتظار نداشته باشید که بعد از ریودن ملکه اصلی، اگر یک ملکه بیگانه را وارد کند و نمایند می‌توانید آنها را فریب بدهید.

زیرا به محض این که ملکه بیگانه وارد کند و شد زنبوران می‌دوند و در پیرامون او حصار جاننداری را که ذکرش گذشت به وجود می‌آورند و آن قدر او را تنگنا نگاه می‌دارند تا بمیرد. در این گونه موارد، محال است که ملکه بیگانه زنده از کند و بیرون برود.

به همین دلیل است که پرورش دهندگان زنبور عسل برای این که یک ملکه بیگانه را وارد کند و نمایند و زنبوران را وادارند که او را بپذیرند باید متوسل به حیل‌های زیاد شوند. شاید زنبوران هم که بالاخره او را می‌پذیرند، این واقعه را یکی از تغییرات ناگهانی طبیعت می‌دانند و ناچار در مقابل مشیت طبیعت سر تسلیم فرود می‌آورند. همان‌طور که اگر کشور ما را ناگهان آب فرا بگیرد و ما هیچ وسیله برای فرار نداشته باشیم ناچاریم که با اوضاع جدید کنار بیاییم و کشتی و قایق بسازیم و در قایق و کشتی زندگی کنیم و خوراک خود را منحصر به انواع ماهی‌ها و حیوانات دریایی بنماییم.

ولی در هر حال، چه در مورد عوض کردن ملکه، و چه در موارد دیگر، یگانه امیدواری پرورش دهندگان زنبور عسل، به خود زنبوران و قوانین و پشتکار و وفاداری و وظیفه‌شناسی آنها است.

زنبور عسل □ ۸۹

و اما این که پرورش دهندگان زنبور عسل برای عوض کردن ملکه (بعد از ربودن ملکه اصلی) چه حیل‌ها به کار می‌برند؟ این موضوعی است که از موضوع صحبت این کتاب خارج است زیرا به طوری که در مقدمه گفتم من نمی‌خواهم یک رساله زنبورشناسی و تولید عسل به رشته تحریر در آورم.

معذالک برای این که خواننده احساس کسالت نکند یکی از این حیل‌ها را می‌نگاریم.

بعد از این که ملکه اصلی را ربودند و اوضاع شهر عسل قرین بی‌نظمی شد، ملکه بیگانه را در یک قوطی مفتولی و مشبک کوچک جا می‌دهند و آن قوطی را در داخل کندو آویزان می‌نمایند.

زنبورها که چشمشان به یک ملکه بیگانه می‌افتد اظهار خشم می‌نمایند و این خشم مدتی دوام دارد. ولی رفته رفته غضب آنها فرو می‌نشیند و در قوطی مزبور را (که پرورش دهندگان زنبور عسل باید دقت نمایند از موم باشد) می‌گشایند و ملکه بیگانه را از قوطی بیرون می‌آورند. در این موقع، چون خشم آنها فرو نشسته و به علاوه می‌بینند که مادری از عالم غیب برای آنها رسیده، ملکه بیگانه را می‌پذیرند تا نژاد آنها از بین نرود.

یکی از چیزهایی که وارد کردن ملکه بیگانه را به کندو مشکل می‌کند رفتار خود ملکه بیگانه است.

زیرا او بعد از ورود به کندو متوحش می‌شود و فرار می‌کند و سعی می‌نماید که خود را پنهان کند زیرا می‌داند که در این شهر غریب است.

این وحشت و فرار به زودی توجه زنبورها را جلب می‌نماید، او را می‌گیرند و در حصار جاندار محبوس می‌کنند تا تلف شود.

ولی اگر پرورش دهنده کندو، ابتدا ملکه بیگانه را گرسنه نگاه دارد و او را در

۹- زنبور عسل، مورچگان و موربان

محلّی جا بدهد که چشمش به زنبورها نیفتد و آنگاه او را وارد کند و نماید، ملکه بیگانه که خیلی گرسنه شده و از تنهایی معذب است، از دیدار زنبوران متوحش نمی‌شود. او با میل از آنها غذا دریافت می‌کند و زنبورها هم وقتی این اعتماد به نفس را می‌بینند خیال می‌کنند که ملکه واقعی هم اوست.

نکته اخیر نشان می‌دهد که روحیه زنبورها پیچیده‌تر از آن است که ما تصور می‌کنیم. طرز استنباط آنها در این مورد، به طرز بسیار برجسته‌ای شبیه به استنباط ما انسان‌هاست.

ولی شاید توضیح این مورد را هم باید در چیز دیگر جستجو کرد یعنی ما فقط ظواهر را می‌بینیم و بر حسب سلیقه خود چیزی می‌گوییم و از علل اصلی بدون اطلاع هستیم.

۲۶

زنبورها گرچه به ملکه خود وفادارند ولی مثل این است که آنها هم شبیه به ما می‌باشند، زیرا اگر ملکه آنها مدت مدیدی غیبت کرد کاملاً او را فراموش می‌کنند. بدتر آن که اگر ملکه غایب بعد از ده الی دوازده روز به کندو مراجعت کند او را محبوس می‌کنند و به قتل می‌رسانند و این در صورتی است که بعد از غیبت ملکه، شاهزاده خانم‌های جوانی باشند که بتوانند یکی از آنها را ملکه کنند.

زیرا می‌دانند که آینده نژاد آنها در معرض خطر نیست و اطلاع دارند که دیگر محتاج ملکه مزبور نیستند.

در یک مورد دیگر هم زنبورهای عسل محبت و احترام خود را نسبت به ملکه فراموش می‌کنند و آن هنگامی است که ملکه برای مهاجرت از کندو خارج نشود. هنگام خروج از کندو، پرورش دهنده زنبور عسل گاهی به علل مخصوص و برای

زنبور عسل □ ۹۱

ممانعت از مهاجرت زنبوران، شبکه کوچکی مقابل دروازه شهر می‌گذارد، به طوری که زنبوران می‌توانند از سوراخ‌های شبکه عبور کنند ولی ملکه باکره که تنومند است قادر به عبور از سوراخ‌ها نیست.

وقتی که زنبورها خارج شدند و دیدند که ملکه خارج نشده، به شهر مراجعت می‌کنند و به طور وضوح ملکه را مورد شماتت قرار می‌دهند که چرا از انجام وظیفه خودداری می‌کند و چرا در مهاجرت شرکت نمی‌نماید و برای چه از اطاعت امر خدای زنبوران امتناع می‌کند؟

برای دومین مرتبه زنبوران از سوراخ‌ها شبکه خارج می‌شوند ولی ملکه بیچاره نمی‌تواند خارج شود و زنبورها هم نمی‌توانند بفهمند که علت عدم خروج او وجود سوراخ‌های شبکه است.

این مرتبه وقتی که زنبورها مراجعت کردند توبیخ و شماتت را شدیدتر می‌کنند و خلاصه بعد از مرتبه سوم که ملکه از کندو خارج نشد، چون سوء نیت و گناه او را مسلم و قطعی می‌دانند در صدد نابودی او بر می‌آیند و به طوری که گفتیم در زندان جاندار او را از بین می‌برند.

۲۷

همان طوری که گفته شد، با این که ما دائماً در زندگی این جانور دخالت می‌کنیم و او را در برابر حوادث خارق‌العاده (از نظر او) قرار می‌دهیم معذالک این جانور با مهارت و ذکاوتی که ناچار ما را وادار به تحسین می‌کند، از هر گونه واقعه خارق‌العاده برای هدف خود که همانا حفظ نژاد زنبور عسل است، استفاده می‌نماید.

اگر زنبورها نمی‌توانند بفهمند که چرا ملکه از کندو خارج نمی‌شود و با آنها

۹۲ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

نمی‌آید بر آنان ملامتی نیست چون اگر یک موجود خارق‌العاده هم در زندگی ما دخالت نماید و به قدری بزرگ باشد که اقدامات او در نظر ما شبیه به حوادث طبیعی جلوه کند، ما نیز مثل زنبورها درمانده می‌شویم و نمی‌توانیم به ماهیت آن پی ببریم.

مگر تا همین اواخر، تمام افراد بشر معتقد نبودند که برق و زلزله و طوفان و غیره عبارت از موجوداتی هستند که در زندگی ما دخالت می‌کنند. هم‌اکنون که ما نائل به ترقیاتی شده‌ایم آیا می‌توانیم خود را مطمئن کنیم که همین موقع واقعاً موجودات بزرگ و خارق‌العاده‌ای در جهان نیستند که در زندگی ما دخالت کنند؟

هرگونه هوش و ذکاوت، هر قدر بزرگ باشد، وقتی که از محیط خود خارج شد دچار ضعف و گنجی می‌شود.

نه فقط انسان در آب، ماهی در زمین و مرغ در قفس حواس خود را از دست می‌دهند بلکه در زندگی عادی اگر یک واقعه ناگهانی برای ما اتفاق بیفتد و مثلاً شبانه دزد به خانه ما بیاید و یا در تاریکی کسی به ما حمله ور شود، عقل و شعور ما برای چند دقیقه و یا زیادتر از کار باز می‌ماند تا چه رسد به این که یک مرتبه ما را به دنیای دیگری ببرند.

از کجا معلوم که اگر آزمایش شبکه برای مدتی تکرار شود زنبورها به ماهیت آن پی نبرند و نفهمند که ملکه گناه ندارد بلکه گناه از دیگری است که مانع از خروج ملکه می‌شود.

کما این که دیده شده که وقتی زنبورها برای جمع‌آوری عسل، انبارهای حاضر و آماده در دسترس خود می‌بینند دیگر انبار نمی‌سازند و از همان‌ها برای جمع‌آوری عسل استفاده می‌نمایند، در صورتی که از آغاز خلقت تا امروز آنها همواره به وسیله موم انبار می‌ساختند و بعد عسل را در آن انباشته می‌کردند.

زنبور عسل □ ۹۳

به طور کلی، زنبورها در برابر هر حادثه غیر مترقبه، مشروط برای که ناشی از حيله و تزویر انسان نباشد، به طرزی که واقعاً عقلایی است و عقل ما آن را می‌پسندد رفتار می‌کنند.

مثلاً اگر موشی وارد کند و شود (که در واقع عادی چنین امری محال است) و در آن جا بمیرد، زنبورها که نمی‌توانند لاشه سنگین موش را بیرون بیاورند و نه قادرند که آن را قطعه قطعه کنند، زیرا تا بخواهند لاشه را قطعه قطعه کنند متعفن می‌شود. تمام لاشه موش را در موم پنهان می‌کنند به طوری که به هیچ وجه رایحه کربه از لاشه خارج نمی‌شود.

سال گذشته من در وسط کند و سه برآمدگی قبر عادی دیدم و بعد معلوم شد که بچه‌ها برای بازی کردن، سه حلزون را در کند و جا داده‌اند. زنبورها که نمی‌توانستند آنها را بیرون بیاورند حلزون‌ها را در موم دفن نمودند و وسط قبرها هم راهرویی ایجاد کردند که نه فقط زنبوران کارگر بلکه زنبورهای نر که بزرگتر از کارگران هستند بتوانند از آن عبور نمایند.

و آیا این نمونه‌ها به ما نشان نمی‌دهد که روزی خواهد آمد که زنبورها خواهند دانست که چرا ملکه نمی‌تواند از کند و خارج شود؟

یکی از مشخصات زنبورها این است که می‌دانند طول و عرض بدن آنها و بدن سایر جانوران که آنها را می‌شناسند چه قدر است و این موضوع آشکار می‌کند که از تناسب فضا یا مکان اطلاع دارند.

در نقاطی که حشرهٔ عسل خور موسوم به «آتروپوس» فراوان است زنبورها مقابل کند و به وسیله موم یک طارمی ایجاد می‌کنند، به طوری که خودشان می‌توانند از بین دو (میله) طارمی عبور نمایند اما آتروپوس که شکم بزرگی دارد قادر به عبور از آن جا نیست.

۹۴ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

ملکه عبارت از یگانه مادر ساکنان شهر و یگانه جانور ماده‌ایست که در شهر عسل از عشق برخوردار می‌شود.

ملت او، وی را دوست می‌دارند و محترم می‌شمارند ولی هرگز فراموش نمی‌کنند که عزت و شرف ملکه مربوط به خود او نیست بلکه مربوط به وظیفه‌ای است که از لحاظ حفظ نژاد بر عهده دارد.

من تصور نمی‌کنم که در بین ما انسان‌ها بتوان ملتی را یافت که یک چنین آرمان بزرگ داشته باشد و مردم در آن جا این طور آزادی داشته باشند و در عین حال هر یک این اندازه برای انجام وظایف مفید باشند.

و نیز تصور نمی‌کنم که بین ابناء بشر بتوان کسی را یافت که از خودگذشتگی و فداکاری او تا این اندازه زیاد و به سود همگانی باشد.

خیال نکنید که من با این فداکاری‌های بزرگ موافقم زیرا وقتی این فداکاری را با نتیجه آن مقایسه می‌نمایید می‌بینید که ممکن بود با فداکاری کمتر، نتیجه بیشتری گرفت.

ولی وقتی که یک اصل پذیرفته شد، باید دید که جامعه چگونه آن را اجرا می‌کند، و وقتی که دیدیم جامعه آن اصل را خوب اجرا کرد باید سر تعظیم فرود آوریم و آن را تحسین کنیم.

زنبورها هم این اصل را پذیرفته‌اند که خود را فدای بقای نژاد خویش نمایند و تمام انرژی و فعالیت خود را بدون وقفه در این راه به کار می‌اندازند.

ما انسان‌ها عموماً این طور تربیت شده‌ایم که سعی نماییم حتی الامکان کمتر کار کنیم و زیادتر استراحت نماییم و تا آن جا که ممکن است، خود را دچار ناراحتی نکنیم.

ولی زنبورها برعکس سعی دارند که هیچ یک از دقائق عمر آنها بدون زحمت

زنبور عسل ♀ ۹۵

سپری نشود و تمام نتایج زحمات نصیب آینده نژاد می‌گردد، آن هم آینده‌ای که معلوم نیست چه موقع خواهد آمد زیرا از آغاز پیدایش زنبور عسل، این فداکاری برای آتیه ادامه داشته و هنوز ادامه دارد.

تمام افرادی که در شهر عسل زندگی می‌کنند از قسمت مهمی از لذات و یا حقوق خود چشم می‌پوشند.

ملکه از روشنایی و پرواز در فضا و گردش روی گل‌ها چشم می‌پوشد و کارگران از لذات عشق صرف‌نظر می‌کنند.

ملکه رضایت می‌دهد که مغز او فوق‌العاده کوچک شود، و در مقابل دستگاه تناسلی وی بسیار بزرگ گردد. در زنبورهای کارگر، عکس این قضیه صادق است، یعنی موافقت می‌کنند که جهاز تناسلی‌شان بسیار کوچک و مغزشان بسیار بزرگ شود.

نمی‌توان گفت که ملکه یا کارگران از خود اختیاری ندارند و جبراً تن به این امور داده‌اند زیرا ما به طرزی محسوس در مورد تربیت فرزندان مشاهده می‌کنیم که اراده و تصمیم زنبورها در تربیت آنها مؤثر است و لذا می‌توان گفت که در موارد دیگر هم دارای اراده هستند.

زیرا زنبورها می‌توانند یک کرم عادی یعنی یک «لارو» عادی را از خانه خود بیرون بیاورند و در خانه دیگر جا بدهند و به او غذای مخصوص بخوراند تا مبدل به یکی از افراد خانواده سلطنتی شود.

و همچنین می‌توانند کرمی را که باید مبدل به یکی از افراد خانواده سلطنتی شود، از خانه‌اش بیرون بیاورند و به خانه دیگری ببرند و غذا و طرز تربیت او را تغییر دهند تا یک زنبور عادی گردد.

این تغییرات که ناشی از تصمیم و اراده زنبوران است هر روز در کندو صورت

۹۶ ▣ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

می‌گیرد، و این اراده نیز بدون فلسفه نیست. به طور حتم، زنبورها که مبادرت به تغییرات می‌کنند مصالحی را در نظر می‌گیرند که مربوط به داخل یا خارج از کندو است:

اگر گل‌های اهلی زیاد باشد و اگر در مزارع و مراتع گل‌های وحشی به مقدار زیاد یافت شود، می‌بینید که زنبورها به شماره افراد سلطنتی می‌افزایند تا نسل و نژاد را توسعه بدهند. برعکس اگر گل‌ها کم باشد، از افزودن به شماره افراد سلطنتی خودداری می‌کنند.

تا وقتی که ملکه جوان عروسی نکرده، علاقه دارند که چند تخم را طوری تربیت کنند که لاروهای آن لارو سلطنتی بشود ولی همین که ملکه عروسی کرد و بارور شد، دیگر علاقه مند به پرورش افراد خانواده سلطنتی (به مقدار زیاد) نیستند و کماکان کرم‌ها «لاروها» را مبدل به زنبوران عادی می‌کنند.

اگر بپرسیم کیست که این فکر را می‌کند و کیست که این طور مآل‌اندیش می‌باشد و برای او آینده دور بیش از زمان حال اهمیت دارد و بالاخره «روح کندو» در کجاست، ناچاریم که به سوی کارگران و مغز نیرومند آنها توجه نماییم.

اگر مغزیکی از این زنبوران ماده و باکره را که کارگر هستند زیر میکروسکوپ قرار بدهید می‌بینید که نه فقط نسبتاً فوق‌العاده بزرگتر از مغز ملکه و زنبوران نر می‌باشد، بلکه از حیث زیبایی و بدایع خلقت، بعد از مغز انسان جالب توجه‌ترین مغزی است که در موجودات جاندار یافت می‌شود.

تمام این نقشه‌ها و محاسبه‌های پیش‌بینی‌ها و مقابله با حوادث غیر منتظره در این مغز صورت می‌گیرد، و این ذره کوچک که جز به وسیله میکروسکوپ قابل مطالعه نیست، مرکز نهایی تمام فعالیت‌های کندو می‌باشد.

وزن مغز زنبور عسل یکصد و هفتاد و چهار مرتبه از وزن بدن او سبک‌تر است. در صورتی که مغز مورچه دویست و نود و شش مرتبه از وزن بدن او کمتر می‌باشد و

زنبور عسل □ ۹۷

لذا زنبور عسل باید باهوش‌تر از مورچه جلوه نماید. ولی آن قسمت از مغز زنبور عسل که نماینده رشد عقلایی در قبال رشد غریزه می‌باشد، خیلی کوچک‌تر از همان قسمت از مغز مورچه است، به طوری که در مرحله آخر، زنبور عسل و مورچه از حیث عقل و هوش (ظاهراً) با یکدیگر برابر جلوه می‌کنند.

۲۸

اکنون خوبست که به موضوع اصلی یعنی مهاجرت زنبوران عسل بازگردیم زیرا زنبوران برای این که مهاجرت کنند، منتظر طرح این مسائل نمی‌شوند.

به محض این که فرمان حرکت داده شد، گویی که تمام دروازه‌های شهر باز می‌شود و زنبورها از مخرج‌های شهر خارج می‌شوند. سرعت خروج آنها به قدری زیاد است که انگار مثل آبی که از فواره جستن نماید از مخرج‌های شهر جستن می‌کنند و فضا بر اثر حرکت پنجاه هزار جفت بال (تقریباً) به ارتعاش در می‌آید.

مدت چند دقیقه امواج زنبورها بالای کندو پرواز می‌نمایند و صدای پرواز آنها طوری است که انگار پارچه‌های ابریشمین را می‌گسترانند و جمع می‌نمایند. مثل این است که تردید دارند و نمی‌خواهند بلافاصله از کندو جدا شوند، و به همین جهت امواج آنها باز مثل پارچه‌های پرنیان منبسط و منقبض می‌شود.

آنگاه اطراف این پارچه حریر و رنگارنگ جمع می‌گردد، یعنی زنبورها مجتمع می‌شوند و یک مرتبه قصد عزیمت می‌نمایند و از بالای کندو به طرف راست و یا چپ متوجه می‌شوند و روی اولین درختی که در آن نزدیکی باشد می‌نشینند.

اولین زنبوری که روی درخت می‌نشیند ملکه است و زنبوران دیگر اطراف او را می‌گیرند. یکی بالای دیگری و یا پشت سر دیگری می‌نشینند، طولی نمی‌کشد که هیجان آنها فرو می‌نشیند و ماکه از دور آنها را می‌بینیم مشاهده می‌کنیم که این ده‌ها

۹۸ ▣ زنبور عسل، مورچگان و موربان

هزار زنبور عیناً مثل یک خوشه انگور بزرگ از یک شاخه درخت آویزان شده‌اند. زنبورهای عسل، آن قدر در آن جا می‌مانند تا پیشاهنگان و مأمورین اکتشاف، آنها که به اطراف رفته‌اند بازگشت کنند و به زنبورها اطلاع بدهند که برای محل اقامت آینده آنها چه نقطه‌ای را انتخاب کرده‌اند.

۲۹

این اولین مرحله مهاجرت زنبورهای عسل است. به طوری که گفته شد، زنبورها همواره روی نزدیکترین درخت قرار می‌گیرند تا با بازگشت مأمورین اکتشاف، تکلیف قطعی آنها معلوم شود.

گویا علت این که زنبورها به تبعیت ملکه، همواره روی شاخه اولین درختی که نزدیک کندو باشد می‌نشینند، این است که ملکه مدت یک سال است از کندو خارج نشده و آخرین خروج او هنگامی بوده که برای عروسی خارج گردیده است (به طوری که بعداً شرح آن خواهد آمد).

در این مدت، چون همواره ملکه در کندو می‌زیسته و از بال‌های خود استفاده نمی‌کرده، بعد از مهاجرت، نمی‌تواند زیاد پرواز کند و سنگینی جثه هم مانع از این است که پرواز طولانی بنماید.

زیرا شکم ملکه، و به عبارت صحیح‌تر جهاز تناسلی او، پراز تخم است و سنگینی تخم‌ها مانع از یک پرواز متمادی می‌باشد.

صاحب کندو، قدری منتظر می‌ماند که زنبورها به کلی از هیجان بیفتند و بی‌حرکت شوند و آنگاه یک کلاه بزرگ حصیری روی سر می‌گذارد که مبادا زنبورها وسط موی سر او بیفتند و نیشش بزنند (تجربه نشان داده که بی‌آزارترین زنبورها وقتی که وسط موی سر محبوس شدند به تصور این که خطری آنها را تهدید می‌کند

زنبور عسل □ ۹۹

نیش می‌زنند) و سپس به خوشه زنبورها نزدیک می‌شود و در حالی که کندوی جدیدی را وارونه به دست گرفته، خوشه را تکان می‌دهد که همه در کندو بیفتند. اگر در این موقع زنبورها اطراف سرش پرواز کنند و یا روی دست‌ها و صورتش بنشینند، پرورش دهنده زنبور عسل وحشت ندارد زیرا می‌داند که هنوز زنبورها در حال مستی هستند و به کسی نیش نمی‌زنند. چون به طوری که اشاره شد، آن روز، یگانه روزی است که زنبورها اعتنایی به انجام وظیفه ندارند و از دنیا و مال دنیا چشم پوشیده‌اند، و از همه چیز وارسته هستند و فکر خطر و لزوم دفاع به مخیله آنها خطر نمی‌کند.

مسأله عمده این است که ملکه زنبور عسل در کندوی جدید بیفتد و همین که ملکه در کندوی تازه جا گرفت، دیگران به صورت دسته جمعی وارد کندو می‌شوند. بعضی از آنها قبل از ورود به کندو، قدری در آستان آن توقف می‌کنند و بال می‌زنند، و روستاییان ما این بال زدن را (دعوت از دوستان) می‌خوانند و عقیده دارند که به این طریق، زنبوران سایر دوستان خود را صدا می‌زنند که وارد کندوی جدید شوند. در صورتی که چنین نیست و زنبوران برای هر واقعه مسرت‌بخش همین طور بال می‌زنند و این علامت شادمانی آنها است.

پرورش دهنده زنبور عسل کاری ندارد جز این که کندوی تازه را در محل مناسبی قرار بدهد. زنبوران، بدون وقفه، در کندوی جدید شروع به کاوش می‌کنند که همه جای آن را بشناسند و مکان‌های مختلف شهر جدید را در حافظه خود ضبط کنند. بعد از کندو خارج می‌شوند و اطراف آن بال می‌زنند که محل شهر جدید را نسبت به درخت‌ها و خانه‌های اطراف بسنجند و خوب آن محل را بشناسند که هنگام بازگشت از صحرا اشتباه نکنند.

و طولی نمی‌کشد که در شهر جدید کار و انجام وظیفه شروع می‌شود.

۱۰۰ زنبور عسل، مورچگان و موریان

۳۰

اما اگر پرورش دهنده زنبور عسل «خوشه» زنبورها را جمع آوری نکرد و در کندوی تازه جان داد خوشه مزبور مدت چند ساعت و گاهی زیادتر به شاخه آویزان می ماند تا زنبورهایی که برای اکتشاف به اطراف رفته اند مراجعت نمایند.

وظیفه مأمورین اکتشاف این است که جنگل ها و احیاناً تپه ها و کوه های اطراف را بازدید کنند و ببینند که در کجا محلی هست که برای سکونت زنبورهای مهاجر مناسب است.

مأمورین اکتشاف یکایک از اطراف می آیند و مشاهدات خود را برای دیگران حکایت می کنند، و ظاهراً گزارش آنها مورد شور قرار می گیرد.

گاهی این مشاوره ها به قدری طولانی می شود که تا روز دیگر زنبورها نمی توانند تصمیم بگیرند که برای محل سکونت جدید نقطه ای را انتخاب نمایند.

ولی وقتی که مشورت تمام شد و مقرر گردید که یکی از آن مناطق را برای سکونت انتخاب کنند، در یک لحظه «خوشه» زنبورها باز می شود و زنبورها به صورت گروهی به پرواز در می آیند. این بار بدون این که توقف کنند از بالای مزارع و آبادی ها و رودخانه ها پرواز می کنند و پرورش دهنده زنبور عسل دیگر نمی تواند رد آنها را تعقیب نماید. طولی نمی کشد که از نظر ناپدید می گردند و می روند تا در محلی که خود انتخاب کرده اند زندگی نمایند. در این حال است که می گویند زنبوران اهلی وحشی شده و به قول روستاییان ما «به سوی طبیعت بازگشته اند».

فصل سوم

ایجاد یک شهر جدید

۱

حال باید دید که زنبورها در شهر جدید که از طرف پرورش دهنده زنبور عسل در اختیار آنها گذاشته شده چه می‌کنند و چگونه تمدن جدیدی را به وجود می‌آورند. نخست باید یادآوری کرد که این پنجاه هزار زنبور باکره و ماده که در مهاجرت شرکت کرده و به قول «رونسار»^۱ شاعر فرانسوی «در قالب کوچکی، دارای قلب رئوف و کوچکی می‌باشند» فداکاری بزرگی کرده‌اند. زیرا از همه چیز صرف‌نظر نمودند و اینک می‌خواهند در شهر جدیدی که همه چیز آن را باید از نو به وجود آورند، تمدن نوینی را بنیان نهند.

اینها به کلی شهر قدیم را فراموش کردند، در صورتی که زندگی در آن شهر راحت بود، و شیره گل‌های بهاری مقدار هنگفتی عسل باقی گذاشته بود که زنبورها می‌توانستند در تمام فصل پاییز و زمستان بخورند و از خطر فصل زمستان بیم نداشته باشند.

۱. پی‌یر دو رونسار (۱۵۸۵ - ۱۵۲۴) شاعر معروف فرانسه و رهبر گروه ادبی (Pleiade) است. روانی و سادگی کلام، از ویژگی‌های این شاعر است - و

۱۰۲ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

زنبورهای مهاجر نه فقط نتیجه دسترنج خود را در آن شهر باقی گذاشتند بلکه هزارها نفر از خواهران جوان آنها در آن شهر باقی ماندند که هرگز آنها را نخواهند دید.

مقدار عسلی که مهاجرین در شهر قدیم باقی گذاشتند شصت کیلوگرم، یعنی دوازده برابر وزن تمام زنبورهایی است که در آن شهر زندگی می‌کردند، و با رعایت تناسب، بدان می‌ماند که هر فردی از ما ششصد هزار برابر وزن بدن خود، خواربار در شهری بگذارد و مهاجرت کند. آن هم چه خوارباری که از بهترین و مقوی‌ترین غذاهای ما به مراتب مرغوب‌تر است. زیرا عسل غذایی است که تقریباً به طور کامل از طرف زنبورها جذب می‌شود و چیزی از آن باقی نمی‌ماند که دفع گردد و اگر هم چیزی دفع شود خیلی اندک است.

ولی در شهر جدید، نه یک قطره عسل و نه یک گرم موم وجود ندارد و هنوز ما نمی‌دانیم که آیا آنها بر شهر قدیم تأسف می‌خورند یا نه؟ ولی اگر تأسف هم بخورند طرز عمل آنها طوری است که نشان می‌دهند تأسف برگزیده بی‌فایده است.

اگر ما در زندگی با این بدبختی مصادف شویم امیدواری و نیروی معنوی خود را از دست می‌دهیم ولی زنبورها با امیدواری به آینده، شروع به کار می‌کنند.

همین که چند دقیقه از ورود آنها به شهر جدید گذشت و هیجان طبیعی ورود به مکان جدید آرام گرفت، بخش مهمی از زنبورها از دیوارهای عمودی کندو بالا می‌روند.

اولین زنبورهایی که به سقف کندو رسیدند به وسیله پاهای مقدم خود، از آن آویزان می‌گردند و زنبورهای دیگر که در پشت سر آنها می‌آیند، به زنبورهای اولیه آویزان می‌شوند. به همین ترتیب، یک زنبور به زنبور دیگر آویزان می‌شود تا وقتی که زنجیرهای طولی را بین سقف و کف کندو به وجود می‌آورند.

زنبور عسل @ ۱۰۳

در طول این زنجیرها یا ریسمان‌های جاندار، زنبورها بالا و پایین می‌روند و در طرف راست و چپ آنها زنجیرهای دیگر به وجود می‌آید و به زودی بر اثر وفور رشته‌هایی که از بالا تا پایین به وجود آمده است، یک نوع هرم به وجود می‌آید که قسمت فوقانی آن مثل کله‌قند باریک و قسمت تحتانی آن عریض است و این هرم یا کله‌قند جاندار، در قسمت پایین نصف و گاهی دو سوم فضای کندو را اشغال می‌نماید. وقتی که آخرین زنبور عسل که وظیفه دارد در این قسمت انجام وظیفه کند جزو این کله‌قند جاندار گردید، هر حرکتی متوقف می‌شود، گویی که این پنجاه هزار زنبور که این هرم جاندار را تشکیل داده‌اند روح و حرکت ندارند.

این را هم باید گفت ضخامت این هرم زیاد نیست، و اگر آن را شبیه به یک پرده مثلث شکل بکنیم که از بالا به پایین آویزان می‌باشد، بیشتر نزدیک به حقیقت می‌باشیم ولی من کلمه هرم و کله‌قند را از این جهت به کار بردم که خواننده بهتر متوجه موضوع شود.

در حالی که این پرده مثلث شکل بدون هیچ حرکت از سقف کندو آویزان است دسته دیگری از زنبورها از پایین کندو به انجام وظایف دیگری مشغول هستند و با کمال دقت کندو را نظیف می‌کنند و کوچکترین خاشاک و سنگریزه را به خارج می‌برند. زیرا زنبورهای عل بیش از تمام موجودات، و حتی بیش از مورچه و موربانه، به نظافت علاقه دارند و به همین جهت محال است که در کندو قضای حاجت نمایند و در فصل زمستان که نمی‌توانند از کندو خارج شوند، گروه گروه آنها بر اثر امراض معده و روده می‌میرند و هرگز در کندو قضای حاجت نمی‌کنند.

فقط زنبورهای نر هستند که در کندو بدون هیچ ملاحظه قضای حاجت می‌نمایند و دائماً یک عده کارگر در پشت سر آنها می‌باشند و مدفوع آنها را پاک می‌کنند.

۱۰۴ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

در هر حال، بعد از این که با کمال دقت کندو را پاک کردند نوبت بستن شکاف‌ها و درزهای کندو می‌رسد و هر جا درز و شکافی وجود دارد از طرف آنها (یعنی زنبورهایی که جزو هرم معلق نیستند) به وسیله صمغی که از شهر قدیم با خود حمل کرده بودند گرفته می‌شود. و نیز به وسیله همین صمغ، تمام دیوارهای کندو را صیقلی می‌کنند و بدان می‌ماند که یک رنگ شیمیایی و سیمانی روی دیوارهای کندو کشیده باشند.

آنگاه نگهبانان مدخل شهر تعیین می‌شوند و هنوز هرم جاننداری که گفتیم معلق است که یک عده از زنبورها به صحرا می‌روند و در حالی که شیر گل‌ها را مکیده‌اند، به کندو مراجعت می‌نمایند.

۲

این جامعه کوچک که در شهر جدید سکونت اختیار کرده برای این که اساس تمدن تازه را بنا کند باید هوش بسیار به خرج بدهد و از روی نقشه صحیح و منظم در فضای کندو خانه‌های خود را بنا نمایند و نیز سعی کند که خانه‌ها را طوری بسازد که در مصالح صرفه‌جویی به عمل آید.

ملکه بعد از ورود به شهر جدید، خیلی عجله دارد که تخم بگذارد و عجله او به قدری است که تخم‌ها را روی زمین می‌ریزد و لذا زنبورها باید برای ساختن خانه‌ها عجله به خرج بدهند.

این خانه‌ها باید طوری ساخته شود که قطع نظر از استحکام، برای تهویه نیز مناسب و زنبورها بتوانند به سهولت در آن آمد و رفت کنند و هر چیزی در جای خود قرار بگیرد که مثلاً دسترسی به انبارها مانع از آمد و رفت دیگران نشود.

از طرف دیگر، کندوهایی که ما در اختیار زنبورها می‌گذاریم انواع بسیار دارد و

زنبور عسل □ ۱۰۵

در هر کشور، یک نوع کندو برای زنبوران می سازند. در اروپای غربی و کشور ما^۱ تقریباً تمام کندوها به وسیله الیاف نی و کاه و مثل حصیر یا سبد ساخته می شود منتها شکل آن با حصیر و سبد فرق دارد.

یک بار دیگر به عهده زنبور عسل است که بتواند با وضع ساختمان این کندوها که ما در اختیار آنها می گذاریم کنار بیاید و هر خانه ای را در محلی بسازد که با وضع آن مناسب دارد.

مثلاً در کندوی زنبور عسل باید انبارهای عسل زمستانی در محل مخصوص ساخته شود و همچنین محل نشو و نمای کرم ها و نف ها در محلی باشد که نه دور از مدخل و نه نزدیک در قرار بگیرد.

حال فکر کنید چه قدر برای زنبورهای عسل مشکل است که با کندوهای جدید امریکایی که شبیه به یک کمد بزرگ و پنج طبقه از کندوهای حصیری بزرگتر می باشد کنار بیایند.

زیرا تا امروز زنبورها چنین شهرهایی را ندیده بودند و با آنها انس نداشتند ولی اکنون مجبور هستند که در این شهرها، که به کلی متفاوت با شهرهای سابق آنان است، عسل تولید نمایند.

۳

با این وصف هنوز دیده نشده که زنبورهای مهاجر، بعد از ورود به شهر جدید، از ایجاد تمدن تازه صرف نظر کرده باشند و کندوها هر قدر هم برای آنها عجیب بوده، با شهر جدید کنار آمده اند. مگر آن که در شهر جدید رایحه مکروهی مثل رایحه نفت و یا فطران و غیره استشمام شود، که در آن صورت زنبورها از سکونت در آن شهر

۱۰۶ @ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

صرف نظر می‌کنند و از آن جا بیرون می‌آیند تا بتوانند محل دیگری را برای سکونت به دست بیاورند.

وضع شهر هر قدر غیر منتظره باشد زنبورها خود را گم نمی‌کنند و حواس آنها پریشان نمی‌شود، و هرگز بدون نقشه و اصول شروع به ساختمان خانه‌ها نمی‌نمایند. شهر جدید آنها، اعم از این که کروی شکل و یا به شکل استوانه و یا هرم و احیاناً مارپیچ باشد، زنبورها بهترین نقطه آن شهر را برای سکونت اختیار می‌نمایند و بدون تردید و اشتباه طبق قواعد و نقشه‌های خود، به ساختمان خانه مشغول می‌شوند. در کندوهای جدید امریکایی که مثل کمد است، قفسه‌بندی کرده‌اند و امریکایی‌ها عسل را از روی آنها جمع‌آوری می‌کنند ولی زنبورها تا آن اندازه از این قفسه‌بندی استفاده می‌کنند که برای ساختمان منازل آنها مفید باشد.

اما اگر متوجه گردیدند که وضع قفسه‌بندی طوری است که کمکی به ساختمان منازل آنها نمی‌نماید از آن صرف نظر می‌کنند.

هرگاه پرورش دهنده زنبور عسل روی این قفسه‌ها مقداری موم گذاشته باشد زنبورها فوراً از این موم‌ها استفاده می‌نمایند و موم خود را ضمیمه آن می‌کنند که بتوانند زودتر خانه بسازند.

حال اگر این موم‌ها زیاد و طرز قفسه‌بندی مطابق با نقشه شهر عسل باشد زنبورها از این وضع استفاده شایان می‌نمایند و در ظرف چهار پنج روز، روی قفسه‌ها خانه‌های خود را می‌سازند، به طوری که در آخر هفته، شهر جدید آنها از حیث داشتن خانه‌ها و انبارهای زیاد، شبیه به شهر قدیم می‌شود.

ولی اگر مقرر گردد که زنبورها با مومی که خود تولید می‌کنند شهر جدید را بسازند در حدود دو ماه و نیم یا سه ماه طول می‌کشد که شهر جدید آنها از حیث داشتن منازل و انبارهای کافی به پای شهر قدیم برسد.

زنبور عسل ۱۰۷

۴

در این مورد به طرزی برجسته معلوم می‌شود که زنبورهای عسل تنها از غریزه تبعیت نمی‌نمایند بلکه عقل و هوش هم دارند.

زیرا اگر عقل نمی‌داشتند حس استفاده از چیز حاضر و آماده برای انجام کار و ایجاد سهولت برای انجام همان کار، در آنها پیدا نمی‌شد.

«سرجان لوبوک» دانشمند انگلیسی که در احوال زنبور عسل و مورچه مطالعه کرده و علاقه او به مورچه بیش از زنبور عسل است (و به همین جهت مورچه را باهوش‌تر می‌داند) می‌گوید که زنبور عسل هوش و ذکاوت ندارد و فقط از غریزه تبعیت می‌کند و لذا همین که از حدود مقررات زندگی روزانه خارج گردید، خود را گم می‌کند و نمی‌تواند راه حلی پیدا کند.

سرجان لوبوک برای اثبات گفته خود می‌گوید که ده الی دوازده زنبور عسل و ده الی دوازده مگس را در یک تنگ بلوری جا بدهید و بعد تنگ را طوری روی زمین و یا روی میز بگذارید که گلوی آن به طرف تاریکی و انتهای تنگ به طرف روشنایی پنجره باشد. آنگاه خواهید دید که زنبورهای عسل ساعت‌ها به انتهای تنگ حمله‌ور می‌شوند که از آن جا خود را خارج نمایند و عقلشان نمی‌رسد که اگر روی خود را برگردانند ممکن است که از گلوی تنگ خود را نجات بدهند. ولی مگس‌ها که معروف است بی‌هوش‌ترین حشرات هستند، بعد از چند دقیقه، همگی از گلوی تنگ نجات می‌شوند و خود را نجات می‌دهند.

بعد از این آزمایش، سرجان لوبوک چنین نتیجه می‌گیرد که در این جا با این که پای حیات و مرگ زنبوران عسل در بین می‌باشد، معه‌ذا مگس‌ها هوش و ذکاوتی زیادتر از خود نشان می‌دهند.

ولی نتیجه‌ای که دانشمند انگلیسی از آزمایش خود می‌گیرد محتاج تجدید نظر

۱۰۸ @ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

است زیرا اگر شما بیست مرتبه این آزمایش را تکرار کنید و بیست مرتبه انتهای تنگ را به طرف روشنایی قرار بدهید می بینید که هر مرتبه زنبوران عسل به طرف قعر تنگ حمله ور می شوند که خود را از آن جا خلاص کنند. چیزی که باعث می شود زنبورها این همه به قعر تنگ حمله ور می گردند علاقه آنها به روشنایی و همچنین صلاح اندیشی عقل آنهاست.

زیرا عقل آنها حکم می کند که در هر زندان، راه نجات از آن طرف است که روشنایی می تابد و بر طبق عقل خویش، آن همه اصرار دارند که از آن طرف خود را نجات بدهد.

آنها هرگز در طبیعت با این شیئی که نامش برای ما شیشه است مواجه نشده اند و از خواص آن که روشنایی را عبور می دهد اطلاع ندارند ولی چون عاقل هستند، آن همه اصرار دارند که از طریق روشنایی خود را نجات بدهند.

در صورتی که مگس ها گیج و ابله آن قدر در تنگ پرواز می کنند تا بر حسب تصادف راه خروج را از طرف تاریکی کشف می نمایند بدون این که هیچ توجهی به جذبه روشنایی داشته باشند.

خلاصه در این مورد، آن چه که مگس ها را نجات می دهد دیوانگی آنها و آن چه باعث مرگ زنبورها می شود عقل آنهاست. در زندگی خودمان نیز از این شواهد داریم که ده نفر عاقل در کاری در می مانند و یک نفر دیوانه که هیچ فکر عاقبت و نتیجه خطرناک آن را نمی کند اقدام می نماید و احیاناً قرین موفقیت می شود.

۵

سرجان لویوک دلیل دیگری می آورد تا نشان بدهد که زنبورهای عسل عقل و هوش ندارند و دلیل مزبور از این قرار است:

زنبور عسل @ ۱۰۹

«طبیعت، مگس را طوری آفریده که باید غذای خود را از موادی به دست آورد که ممکن است در آن غرق شود و به همین جهت وقتی مگس می‌خواهد کنار یکی گیلای و یا بشقاب پر از مایع بنشیند، احتیاط می‌کند که در آن نیفتد و غرق نشود. اما زنبور عسل که همواره روی گل‌ها می‌نشیند و غذای خود را از گل‌ها به دست می‌آورد این احتیاط را نمی‌نماید. من بارها دیده‌ام که زنبورهای عسل دیوانه‌وار خود را در پاتیل قنادها که پر از شیر قند بوده انداخته و غرق شده‌اند. در پشت سر آنها، با این که می‌دیدند که سایرین غرق شده‌اند، باز هم گروه گروه از راه می‌رسیدند و به نوبه خود دیوانه‌وار، خویش را در پاتیل می‌انداختند و از بین می‌رفتند و حتی هنگامی که پاتیل شیر شکر روی اجاق می‌جوشید، بدون این که فکر جان خود را بکنند با دیوانگی یا نفهمی عجیبی خود را به هوای شیر قند در پاتیل می‌انداختند و در حالی که کف دکان پر از لاشه زنبورها بود باز دسته‌های جدید از پنجره وارد می‌شدند که به نوبه خود جان را روی شیر قند، بگذارند. آنهایی که موفق شده بودند که چیزی به دست آورند، به قدری شیر قند خورده بودند که نمی‌توانستند پرواز کنند و به کندو مراجعت نمایند.»

این آزمایش دانشمند انگلیسی هم دلیل بر بی‌هوشی زنبور عسل نمی‌شود، همان‌طور که اگر موجود دیگری زندگی ما را تحت مطالعه قرار دهد نباید بگوید که چون ما به وسیله مشروبات الکلی خود را مسموم می‌کنیم و یا در میدان جنگ یکدیگر را به قتل می‌رسانیم لذا هوش نداریم.

زنبور عسل جانوری است که در طبیعت زندگی می‌کند و برای این به وجود آمده که آزادانه در طبیعت زندگی نماید، نه این که در کنار جانور باهوشی مثل انسان که هر روز قوانین ثابت او را تغییر می‌دهد زندگی کند.

در طبیعت هرگز پاتیل شیر قند که روی اجاق بجوشد وجود ندارد و زنبور عسل

۱۱۰ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

وسیله‌ای نداشته که به مقدار زیاد شیرینی خالص به دست بیاورد.

فقط گاهی در جنگل‌ها، کندوهای طبیعی فرو می‌ریزد و عسل آن پخش می‌شود که در این حال، زنبورانی که برای یغمای عسل می‌روند دچار مخاطرات فوق‌العاده نمی‌شوند و فقط ممکن است که از طرف زنبوران دیگر ممانعتی به عمل بیاید.

اگر یک موجود دیگر به همین طرز قوانین ثابت ما را تغییر بدهد، آیا می‌توانیم که منافع خود را حفظ کنیم؟

بالاخر از این، آیا بعضی از حرکات دیوانه‌وار که گاهی از ما سر می‌زند، ناشی از این نیست که یک موجود دیگر در زندگی ما دخالت می‌نماید و در راه ما دام می‌گستراند، او ما را می‌بیند و ما او را نمی‌بینیم؟

اگر زنبور عسل در دام ما می‌افتد و جان خود را روی این غفلت می‌گذارد، دلیل بر این است که هنوز ما را نشناخته و شاید خیال می‌کند که ما همان خرس‌های جنگلی هستیم که عسل او را می‌ربودند.

از آن گذشته، دانشمند انگلیسی دو چیز را که «عقل» و «هوی و هوس» باشد، با هم مخلوط می‌کند.

ما با این که خود را افضل و اشرف مخلوقات می‌دانیم معذالک وقتی که گرفتار هوی و هوس خود می‌شویم مرتکب اعمالی می‌گردیم که عقل آنها را تقبیح می‌کند. چه بسیار اشخاص که در راه به دست آوردن گنج‌های موهوم، سعادت کنونی خود را از دست دادند و جان خود را نیز روی آن گذاشتند.

حال اگر زنبور عسل به عشق این که غذای بیشتری به کندو می‌برد جان خود را از دست بدهد نباید او را مورد ملامت قرار داد و گفت که بی‌عقل است.

او شاید فکر می‌کند که با استفاده از پاتیل قنادی در یک روز می‌تواند به اندازه یک سال کار عادی، غذا به کندو ببرد و این استفاده بزرگ طوری او را به هیجان

زنبور عسل □ ۱۱۱

می آورد که در فکر جان خود نیست و رفقای او هم که همین فکر را دارند به جان خود اهمیت نمی دهند و در نتیجه از بین می روند.

وگرنه زنبور عسل برای شکم خود این طور حرص نمی زند زیرا او شیرهای دکان قنادی را نمی خورد بلکه محفظه خود را پر می نماید که بیشتر غذا به کندو برساند.

۶

ولی چون باید همواره حقیقت را گفت، تذکر می دهم که زنبورهای عسل با وجود ذکاوتی که دارند و دارای قوه مآل اندیشی می باشند، نسبت به مرگ خیلی بی اعتناء هستند و خارج از کندوی عسل هیچ توجهی به رنج و بدبختی هم نوع خود نمی نمایند.

در روحیه این جانور یک تضاد عجیب دیده می شود و می توان گفت که زنبور عسل در داخل کندو، غیر از آنست که در خارج از کندو به چشم می رسد. در داخل کندو، تمام زنبورهای عسل یکدیگر را دوست می دارند و به هم کمک می کنند و در غم و شادی هم نوع شریک هستند و اگر یکی از آنها را در داخل کندو مجروح کنید هزاران هزار بر سر شما می ریزند و در یک لحظه با نیش های جان گزای خود شما را از پا می اندازند.

ولی در خارج از کندو، انگار که این جانوران یکدیگر را نمی شناسند و به کلی نسبت به مرگ و حیات دیگران بدون علاقه هستند.

اگر هزار زنبور را در خارج از کندو به قتل برسانید (و البته هرگز این کار را نکنید چون به قدری این موضوع آزموده شده که تکرار آن جز قتل عام این جانوران زحمت کش فایده ای ندارد) یکی از زنبورها سر را بر نمی گرداند تا ببیند با هم نوع او

۱۱۲ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

چه می‌کنید و گوش هیچ یک از آنها به ناله‌های مجروحان بدهکار نیست.
و هرگاه این قتل عام در نزدیکی کندو صورت بگیرد و زنبورهایی که به قتل رسیده‌اند از گلزار آمده و حامل شیر گل باشند، دیگران بدون ملاحظه روی تنه مقتولین می‌نشینند که از شیرهای آنها استفاده کنند.

در این حال، آنهایی که روی زنبورهای کشته شده نشسته‌اند هیچ متوجه نیستند که مرگ آنان را نیز تهدید می‌کند و ممکن است آنها هم مثل سایرین کشته شوند.
عدم توجه به مرگ یک علت اصلی دارد و آن این که زنبور عسل اصلاً از مرگ بی‌خبر است و هیچ چیز جز دود او را بیمناک نمی‌کند. از کیفیت تأثیر دود در زنبور عسل هم بی‌اطلاعیم و نمی‌دانیم که چرا فقط از همین یکی می‌ترسند.
در خارج از کندو، اگر خطری او را تهدید کند فرار نمی‌نماید بلکه از سر راه آن دور می‌شود و گویی که اطمینان دارد که در این دنیا هیچ چیز نیست که تولید وحشت نماید.

در داخل کندو، زنبور عسل نه فقط بیم ندارد بلکه با جرأت زیاد به هر جانوری که وارد کندو شود حمله می‌نماید، اعم از این که حشره یا موش و یا شیر باشد.
ولی به طوری که گفتیم، بی‌اعتنایی این حشره نسبت به درد و رنج هم‌نوع خود در خارج از کندو مسئله‌ایست که ما نمی‌توانیم حل کنیم و به علت آن پی ببریم.
مثل این که هوش و ذکاوت در موجودات جاندار تابع میزان سود و زیان است و وقتی در یک مورد هوش فوق‌العاده‌ای بروز کرد، انگار نتیجه‌اش این است که در موارد دیگر نفهمی و بلاهت وجود داشته باشد.

آیا چون هوش این جانور و یا هوشی که طبیعت در او به ودیعه گذاشته، اقتضا دارد که همه چیز او فدای فعالیت اجتماعی و علاقه به آینده نژاد شود لذا موارد دیگر را از نظر انداخته است؟

زنبور عسل ■ ۱۱۳

در ضمن باید دانست که نوع پرستی و ترحم هم راه‌ها و بلکه ماهیت‌های مختلف دارد.

ما که انسان هستیم و امروز افتخار می‌کنیم که دارای ترحم و نوع پرستی می‌باشیم، در گذشته این طور نبودیم و حتی برای مرگ بدبخت‌هایی که زنده به جرم کفر و زندقه، به حالت زنده در آتش می‌سوختند شادی می‌کردیم. امروز هم ترحم بنا بر این که مطیع فلان مسلک فلسفی و با آرمان سیاسی باشد، با ترحم عادی فرق دارد و افراد یا طبقاتی هستند که قتل عام دسته جمعی را بدون هیچ تأثر تجویز می‌کنند.

۷

یکی از مسائلی که باید مورد مطالعه قرار گیرد موضوع ارتباط و گفتگوی زنبوران عسل است تا بدانیم چگونه با یکدیگر صحبت می‌کنند. چون شک نیست که زنبورها با هم ارتباط دارند و محال است که یک چنین کارهای اجتماعی و بزرگ و دقیق بدون ارتباط زنبورها با یکدیگر صورت بگیرد و زنبورها از لحاظ معنوی هیچ با هم تماس نداشته باشند.

زنبورها یا به وسیله صداها با یکدیگر صحبت می‌کنند و یا از طریق استفاده از بعضی خواص ماده که ما هنوز از آن بی‌خبریم با یکدیگر مکالمه می‌نمایند، و خواص مزبور شاید مغناطیسی یا مثل خواص امواج بی‌سیم باشد.

زیرا ماده دارای خواص و آثار بسیاری است که ما فقط صدا و نور و رایحه و موج آن را ادراک می‌کنیم و از دیگر خواص آن بدون اطلاع هستیم.

هرگاه زنبورها به وسیله خواص مزبور با یکدیگر مکالمه کنند بعید نیست که مرکز این احساسات در شاخک‌ها بوده باشد. یکی از علمای انگلیسی محاسبه کرده

۱۱۴ @ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

است که در شاخک زنبورها دوازده هزار «سیخ» یا «مو» وجود دارد که همه دارای خاصیت جذب آثار خارجی هستند، به علاوه پنج هزار حفره در این شاخک‌ها دیده می‌شود که می‌توانند انواع رایحه‌ها و بلکه چیزهای دیگر را جذب کنند.

زنبورها نه فقط راجع به کارهای عادی با یکدیگر گفتگو می‌کنند بلکه می‌توانند اخبار غیر منتظره و غیر عادی را نیز به اطلاع هم برسانند و همچنین حوادث غیر منتظره و اخبار عجیب هم در زبان آنها محلی دارد و قابل بیان و تفسیر است.

از آن جمله، مفقود شدن و پیدا شدن ملکه، سقوط خانه‌های مملو از عسل، وارد شدن یکی از دشمنان، ورود یک ملکه خارجی، نزدیک شدن یک دسته از غارتگران، کشف یک منبع عسل یا شیرینی و غیره توسط کلمات و یا اشارات مخصوص به دیگران اطلاع داده می‌شود.

در برابر هر یک از این حوادث، رفتار و صدای زنبوران عسل طوری است که پرورش‌دهنده زنبوران، اگر قدری آزموده باشد، می‌تواند بفهمد که چه واقعه‌ای در شهر عسل اتفاق افتاده است.

اگر بخواهید در این خصوص آزمایش کنید، خوب است که یک زنبور عسل را که مشغول نوشیدن چند قطره عسل مقابل پنجره و یا کنار میز شما می‌باشد در نظر بگیرید.

ابتدا زنبور مزبور چنان با علاقه عسل را می‌نوشد و در محفظه خود جا می‌دهد که شما می‌توانید بدون بیم (از نیش او) قلم‌مو را بردارید و کمرش را قدری رنگ کنید که بعد بتوانید او را بشناسید.

به محض این که محفظه زنبور عسل (که نباید با معده او اشتباه شود) پر شد زنبور پرواز می‌کند و به کندو مراجعت می‌نماید. ولی برخلاف بعضی از حشرات و مثلاً مگس، بدون توجه و نشانه‌برداری پرواز نمی‌کند، بلکه چند ثانیه به قهقرا پرواز

زنبور عسل □ ۱۱۵

می‌نماید و گاهی به پنجره نزدیک و زمانی دور می‌شود، و در همه حال، صورت او به طرف پنجره و اتاق متوجه است، انگار که می‌خواهد وضع خانه و پنجره را با اشیاء اطراف مقایسه نماید و مکان آن را در حافظه ثبت کند. سپس مستقیماً به طرف کندو می‌رود و به نسبت دوری و نزدیکی کندو، بعد از چند دقیقه مراجعت می‌نماید و دوباره محفظه خود را پراز عسل می‌کند. این عمل را تا غروب ادامه می‌دهد تا بتواند تمام عسل را به کندو برساند و هرگز آثار خستگی در آن جانور دیده نمی‌شود.

۸

من نمی‌خواهم به وسیله تخیل و تصور، حقایق را زینت بدهم و مسائل را بزرگتر و عالی‌تر از آن چه هست به جلوه در آورم. چون این‌گونه مسائل وقتی مفید است و خواننده می‌خواند از آن استفاده کند که کاملاً مطابق با واقع باشد.

و اگر این حقایق آن طور که قوه تخیل ما انتظار دارد بزرگ و درخشان نیست، گناه از نادانی است چون ما هنوز نمی‌دانیم که علل و جهات این حقایق چیست و با قوانین ازلی و ابدی دنیا چه مناسبت دارد و اگر اینها را می‌دانستیم حقایق مزبور در نظر ما خیلی بزرگتر جلوه می‌نمود.

با توجه به نکته فوق، و با این که ما می‌خواهیم که همه چیز زنبور عسل متناسب با یک هوش و نوع پروری خارق‌العاده باشد، باید اعتراف کنیم که زنبوری که چند قطره عسل کشف می‌کند و گنجینه را به کندو می‌برد، غالباً به تنهایی مراجعت می‌نماید.

مثل این است که زنبورها نیز شبیه به ما هستند و غالباً نمی‌خواهند که دیگران را

۱۱۶ □ زنبور عسل، مورچگان و مورخانه

در منافع یا افتخارات خود شریک کنند و یا این که به واسطه کم حرفی مایل نیستند که راز خود را با دیگران در میان نهند.

بسیاری از دانشمندان زنبورشناس همین عقیده را دارند و می‌گویند زنبوری که یک گنجینه عسل کشف کرده، نمی‌خواهد که دیگران را در این افتخار شریک نماید، زیرا طبعاً به دست آوردن چنین گنجینه بزرگی در کندوی زنبوران، یکی از افتخارات محسوب می‌گردد.

اگر واقعاً این طور باشد، معلوم می‌شود که حتی در جامعه منظم آرمانی بزرگی مثل جامعه زنبوران عسل نیز غبطه و رشک وجود دارد.

ولی در موارد بسیار اتفاق می‌افتد که زنبور کاشف بعد از این که اولین محصول عسل را به کندو می‌رساند، با دو یا سه نفر از دوستان خود مراجعت می‌کند.

«سرجان لوبوک» دانشمند انگلیسی، بعد از یک دوره طولانی آزمایش، معتقد شد که هیچ زنبوری با زنبور کاشف برای بردن عسل نمی‌آید و لذا به عقیده او مسلم است که زنبور کاشف از روی رشک و غبطه نمی‌خواهد دیگران را در کشف خود سهیم نماید.

من نمی‌دانم که دانشمند انگلیسی با چه نوعی از زنبوران عسل سروکار داشته ولی من بر طبق آزمایش‌های دقیقی که کردم به این نتیجه رسیدم که به طور متوسط، در هر ده مرتبه که زنبوری توانست یک گنجینه را کشف کند و مقداری از آن را به کندو ببرد، چهار مرتبه با رفقای خود بازگشت می‌نماید.

یک روز یک زنبور کوچک ایتالیایی به میز من نزدیک شد و قدری عسل برداشت و رفت و دفعه دوم که آمد دیدم دو نفر از رفقای خود را آورده است.

من آن دو نفر را محبوس کردم تا ببینم زنبور ایتالیایی چه می‌کند ولی او در سفر سوم با سه نفر از رفقای خود مراجعت کرد.

زنبور عسل ♀ ۱۱۷

این مرتبه نیز همین سه نفر را محبوس کردم و این کار را تا ساعت چهار بعد از ظهر ادامه دادم و در آن موقع وقتی خواستم محبوسین را آزاد کنم دیدم که زنبور ایتالیایی خبر کشف عسل را به هیچده نفر از رفقای خود داده بود.

از آن چه گفته شد این نتیجه به دست می آید که زنبوران نه فقط برای ادای مطالب عادی بلکه برای بیان حوادث فوق العاده نیز زبان مخصوصی دارند که به دوستان خود اطلاع می دهند.

در امریکا کسانی که برای کشف کندوهای طبیعی به جنگل می روند، به این طریق کندوهای زنبور را کشف می کنند:

همین که چند زنبور عسل وحشی را روی گل ها مشاهده کردند آنها را می گیرند و روی یک قوطی عسل جا می دهند. زنبورها بعد از این که عسل را در محفظه خود جا دادند به طرف کندو پرواز می نمایند و چند دقیقه دیگر (به نسبت دوری یا نزدیکی کندو) با رفقای خود بر می گردند.

آنگاه برای دومین مرتبه رفقای آنها را می گیرند و روی قوطی عسل جا می دهند. وقتی عسل را برداشتند، هر یک از آنها را از یک طرف پرواز می دهند و مترصد هستند که ببینند زنبورها مجتمعاً از کدام مسیر پرواز می نمایند، و در هر مسیری که زنبورها مجتمعاً پرواز کردند معلوم می شود که کندوی آنها در همان امتداد است. طولی نمی کشد که کاشفین کندوهای وحشی محل عسل را کشف می نمایند و غالباً عسل قابل ملاحظه ای نصیب آنها می شود.

۹

این را هم باید دانست که زنبورهایی که از پیام زنبور کاشف استفاده می کنند، پیوسته به صورت دسته جمعی برای بردن عسل نمی آیند و گاهی در فواصل یک و

۱۱۸ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

یا دو دقیقه، یکی بعد از دیگری وارد می‌شوند.

یعنی اول زنبور کاشف می‌آید و بعد از یک یا دو دقیقه، زنبور دیگری و سپس یک یا دو دقیقه می‌گذرد و زنبور سوم وارد می‌شود.

بنابراین، زنبورهایی که برای بردن عسل و یا شیرینی می‌آیند، بر طبق راهنمایی زنبور کاشف راه را طی نمی‌کنند. بلکه نشانی محل گنج را از زنبور کاشف می‌گیرند و از روی آن نشانی راهپیمایی می‌نمایند.

«سرجان لوبوک» دانشمند انگلیسی به وسیله دستگاهی که خود اختراع کرده بود، راجع به مورچه (نه زنبور عسل) آزمایش‌های دقیقی در این خصوص کرده و به این نتیجه رسیده که مورچه‌ها دنبال مورچه کاشف نمی‌افتند بلکه خود به تنهایی می‌آیند که آذوقه را ببرند. ولی آزمایش «سرجان لوبوک» یک نقص دارد و آن این که مورچگان رایحه خط سیر مورچه کاشف را می‌بویند و در هر حال از آن خط سیر می‌آیند و لذا می‌توان گفت که راهنمای آنها همان خط سیر مورچه اولیه و کاشف است.

ولی در مورد زنبور عسل نمی‌توان این آزمایش را کرد و نمی‌توان زنبور را که همواره در فضا پرواز می‌کند و ادار به تبعیت از خط سیر مخصوص و معینی نمود. خود من در این خصوص آزمایش کرده‌ام که شرح آن در زیر می‌آید. اگرچه نتیجه قطعی و دقیق نگرفتم ولی خیال می‌کنم اگر دیگران با وسایل کامل این آزمایش را تعقیب کنند ممکن است که نتایج مثبت بگیرند؟

اتاق کار من در خارج از شهر، در طبقه اول عمارتی واقع شده که زیرزمین بلندی دارد و می‌توان گفت که زیرزمین عمارت مزبور یک اتاق نشیمن است که اتاق من طبقه دوم عمارت را تشکیل می‌دهد.

به جز در مواقعی که گل‌های درخت شاه بلوط و زیرفون می‌روید، زنبورها در

زنبور عسل □ ۱۱۹

ارتفاع اتاق من پرواز نمی‌کنند و به همین جهت من مدت یک هفته در آن اتاق مقداری عسل با موم روی میز گذاشتم و توجه هیچ یک از زنبورها به سوی آن جلب نگردید.

این بود که در نزدیکی منزل یک زنبور ایتالیایی را از کندوی شیشه‌ای بیرون آوردم و او را به اتاق خود بردم و روی عسل نهادم. هنگامی که محفظه خود را پر از عسل می‌کرد، روی پشت او به وسیله قلم مو نشانه‌ای گذاشتم.

وقتی که زنبور ایتالیایی محفظه خود را پر کرد، برای رفتن به کندو به پرواز در آمد. من او را تعقیب کردم و دیدم که وارد کندوی شیشه‌ای شد (راجع به کندوی شیشه‌ای که می‌توان درون آن را دید قبلاً توضیح داده‌ام) و از وسط زنبورها عبور و سر را درون یک خانه خالی نمود و محتویات محفظه خود را خالی کرد و خواست از کندو خارج شود. من فوراً او را حبس کردم و بعد به اتاق خود رفتم تا ببینم که آیا بر طبق پیام زنبور مزبور دیگران برای بردن عسل من می‌آیند یا نه؟

این عمل را چندین مرتبه تکرار کردم ولی فقط یک مرتبه یک زنبور ایتالیایی برای بردن عسل به اتاق کار من آمد به طوری که من نتوانستم بفهمم که آیا زنبور مزبور بر حسب تصادف عسل مرا پیدا کرد و یا این که بر طبق پیغامی که از زنبور کاشف دریافت کرده بود به سراغ عسل پرواز نمود. بعد هم هوا متقلب شد و من دیگر نتوانستم به آزمایش خود ادامه بدهم. لذا زنبورهایی را که حبس کرده بودم رها نمودم و به زودی ده‌ها زنبور اتاق مرا پر کردند. زیرا زنبورهای آزاد شده رفتند و به دیگران خبر دادند. من چون حالم خوش نبود نتوانستم ببینم که آیا همگی آنها زنبور جدید هستند و یا در بین آنها زنبورهایی که من رنگ کرده بودم نیز یافت می‌شوند.

۱۲۰ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

قبول کنیم که زنبوران با یکدیگر صحبت می‌کنند و گفتگوی آنها خیلی وسیع‌تر از یک «آری» یا «نه» می‌باشد و این موضوع از نظم کامل کندوی زنبور عسل استنباط می‌شود.

زیرا زنبورها در ساعات مختلف روز وظایف متفاوت را انجام می‌دهند و مثل این است که کسی هست که به آنها می‌گوید که در فلان ساعت فلان کار را بکنند.

مثلاً زنبوری را که من صبح نشان کرده بودم و می‌دیدم که وظیفه او مکیدن شیره گل‌ها می‌باشد، عصر همان روز به کار دیگر اشتغال داشت و در داخل کندو هوا را تعدیل می‌کرد و یا مواظب نوزادان بود و یا این که در بین بناها و تولیدکنندگان موم دیده می‌شد.

و همچنین می‌دیدم زنبورانی که یکی دو روز فقط شیره گل را به کندو می‌بردند، روز سوم دیگر دنبال آوردن شیره گل نمی‌رفتند بلکه گرده گل‌ها را جمع‌آوری می‌نمودند.

یکی دیگر از دلایل ارتباط بین زنبورها، طرز سیستم کار در مورد مکیدن گل‌ها و آوردن گرده گل است.

هر روز به محض طلوع آفتاب، و همین که مأمورین اکتشاف به کندو مراجعت کردند (و مأمورین اکتشاف قبل از طلوع آفتاب از کندو خارج می‌شوند که راجع به گل‌ها و اوضاع خارج اطلاعاتی برای کندو بیاورند) زنبوران عسل از اخبار خارج آگاه می‌شوند. گویی که مأمورین اکتشاف به آنها می‌گویند که امروز درخت‌های زیزفون که کنار رودخانه قرار گرفته گل کرده است، امروز گل شیدرهایی که کنار جاده می‌باشد شکفته شد و یا گل‌های دیگر دارای مقدار زیادی گرده است.

بلافاصله کار میان زنبورها تقسیم می‌شود و پنج هزار زنبور که قوی‌تر از دیگران هستند، به سراغ گل‌های زیزفون می‌روند و سه هزار نفر دیگر که جوان‌تر و ضعیف‌تر

زنبور عسل □ ۱۲۱

می باشند به سوی گل های شیدر به پرواز در می آیند.

آنهايي که ديروز مشغول جمع آوري شيره گل ها بودند امروز زبان و غده هاي محفظه خود را آسوده مي گذارند و مي روند تا گرده گل را جمع آوري نمايند.

حتي در جمع آوري گرده گل ها هم دقت دارند که هرگز رنگ هاي مختلف را با يکديگر توأم نکنند. محال است که يک زنبور دو رنگ گرده را با هم مخلوط کند و يا اين که دو نوع گل را با هم مخلوط نمايد و هر گرده جاي مخصوص دارد مگر اين که گرده ها از يک نوع گل باشند.

به محض اين که فرمان خروج از کندو داده شد زنبورها با سرعت و يکي بعد از ديگري، از کندو خارج مي گردند و مثل اين است که خوب مي دانند محل کارشان کجاست زيرا براي يافتن محل کار هيچ ترديد در آنها پيدا نمي شود و مستقيماً به سوي محل کار خود مي روند و گويي اطلاع دارند که هر گلي در کجا واقع شده است. حال اگر کسي هر روز برود و ببيند که زنبورها چه گل هايي را مي مکند، متوجه مي شود که اين حشره کوچک حتي از لحاظ استفاده از گل ها نيز (بر طبق کميت و کيفيت شيره) از برنامه مخصوصي تبعيت مي نمايد.

مثلاً در آغاز بهار که گل هاي بنفشه کنار جوي ها يا در جنگل ميرويد، زنبورها به سراغ گل بنفشه مي روند. همين که گل هاي درخت بيد رو بيد ديگر توجهي به گل هاي بنفشه نمي کند و اين بار به سراغ بيدها مي روند. به محض اين که ساير درخت هاي بهاري گل داد، از بيدها صرف نظر مي نمايند زيرا متوجه مي شوند که مي توانند در اندک مدت از گل هاي ديگر استفاده بيش تري بنمايند. بعيد نيست که علاوه بر کميت، از کيفيت گل ها نيز استفاده مي کنند و مي دانند که نوع و جنس کدام يک بهتر است.

بنابراين قانوني که در داخل کندو حکم فرماست و کارها را بين زنبوران تقسيم

۱۲۲ ■ زنبور عسل، مورچگان و موربان

می‌کند، در خارج از کندو هم حکمفرماست و در بیرون از آن نیز می‌تواند کارها را بین زنبوران قسمت کند.

۱۱

خوانندگان ممکن است پرسند که فایده این تحقیق چیست؟ برای ما چه نتیجه‌ای دارد که بفهمیم زنبور عسل این قدر باهوش است یا نه؟ و چرا ما باید وقت خود را تلف نماییم و در خصوص ذره بی‌مقداری که مغز زنبور عسل است تحقیق کنیم و چه ارتباطی بین هوش و ذکاوت زنبور عسل و سرنوشت انسان وجود دارد که ما وقت عزیز خود را در این راه تلف نماییم.

ولی به عقیده من (و بدون این که در این قسمت غلو کنیم) استنباط این که زنبور عسل هوش و ذکاوت دارد برای ما مفید است زیرا ما وقتی دیدیم که در خارج از حدود زندگی نوع بشر موجوداتی هستند که هوش دارند، اثری در ما می‌کند که شبیه به اثری است که مشاهده رد پای یک انسان در «روبنسون»^۱ کرد.

ما وقتی بدانیم که در خارج از حدود زندگی انسان، موجودات جاندار دیگریز هوش و ذکاوت دارند، کمتر احساس تنهایی می‌کنیم. هنگامی که ما می‌خواهیم هوش زنبور عسل را مورد مطالعه قرار بدهیم، بهادارترین چیزی را که در وجود ما هست در زنبور عسل مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

و این شیء ارزشمند عبارت از عقل است که هر جا پدیدار شود قوانین کور و کر طبیعت را تعدیل می‌کند و از فشار آن قوانین می‌کاهد، زندگی را قرین تنوع و لذت

۱. «روبنسون کروزه» یک دریانورد انگلیسی بود که کشتی او در دریا غرق شد و مدت بیست سال در یک جزیره خالی از انسان، بدون مونس، به تنهایی زندگی کرد. یک روز که کنار دریا آمد، مشاهده کرد که روی شن‌های ساحلی اثر پای انسان دیده می‌شود و از مشاهده این اثر خیلی خوشوقت گردید چون دانست غیر از او انسان دیگری هم در جزیره هست - مترجم.

زنبور عمل @ ۱۲۳

می‌نماید، مخاطرات زندگی را که حتمی‌الوقوع است در حال وقفه و تعلیق نگاه می‌دارد و نمی‌گذارد که نیروی کور و کر (مرگ) بدون استثناء و ملاحظه همه کس و همه چیز جاندار را در مسیر خود بغلطاند و به طرف نیستی ببرد.

اگر ما یگانه کسی بودیم که می‌توانستیم از قسمتی از ماده (نخاع) عقل را استخراج کنیم و این موج قابل توجه منحصراً در مغز ما به وجود می‌آمد، در آن صورت فکر می‌کردیم که ما موجود برگزیده طبیعت هستیم و طبیعت با ایجاد ما هدف نهایی خود را یافته است.

ولی حال می‌بینیم که غیر از ما، دیگران و از آن جمله زنبور عمل دارای عقل می‌باشد و لذا ما تنها دارای این مزیت نیستیم و اگر هدف و مقصودی هست، زنبور عمل هم به اندازه ما در نظر طبیعت ارزش و اهمیت دارد.

این استنباط برای ما نتیجه مثبتی ندارد، با این وصف اگر به دانستی‌های دیگر اضافه شود وضع ما را در این کره خاک روشن‌تر می‌نماید.

هرچه در ما هست، در زنبور عمل هم هست و او هم مثل ما گذشته و آینده و مرگ و حیات و تطور و تکامل دارد و عقل هم در وجود او می‌باشد.

لذا ما می‌توانیم با مطالعه وضع زندگی زنبوران، تا آن جایی که عقل ما توانایی دارد، بفهمیم که هدف نهایی طبیعت چیست و از گذشته و آینده و حیات و مرگ چه منظوری دارد و به کجا می‌خواهد برسد.

فرضاً این را هم نفهمیم، سیر و سیاحت در عقل زنبور عمل به قدر سیر و سیاحت در عقل و هوش خودمان برای ما عبرت‌آور است.

ما در مدت عمر ده‌ها کتاب رمان و سرگذشت می‌خوانیم که بدانیم سرنوشت افراد عاقلی که هم‌نوع ما هستند چیست؟ و آنها چگونه فکر می‌کنند و چه سلیقه‌ها دارند و مقصود آنها از ادامه زندگی چیست؟

۱۲۴ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریان

مطالعه در عقل و فکر و سلیقه و هدف زنبور عسل دست کم به اندازه یکی از این رمان‌هایی که ما می‌خوانیم فایده دارد و نمی‌توان گفت که به کلی بی‌فایده است، و ساعت‌ها و روزهای ما را به طریقی لذت‌بخش سرگرم و قرین عبرت می‌کند.

۱۲

اینک دوباره به صحبت اصلی بر می‌گردیم و می‌گوییم که هرگاه ما قدری از هرم و یا مثلث جاندار را که وسط کندو به وجود آمده بود کنار بزنیم مشاهده می‌کنیم که موم تولید شده است.

مومی که به وسیله زنبورها تولید می‌شود یا مومی که ما می‌شناسیم و از آن شمع می‌سازیم شباهت ندارد.

زیرا آن موم به قدری شفاف است که هیچ رنگ ندارد. به قدری سبک است که از تارهای یک پر مرغ سبکتر می‌باشد و به واسطه سبکی و بی‌رنگی و این که شبیه به ابر آسمانی می‌باشد می‌توان گفت که واقعاً روح عسل است و طبعاً می‌دانیم که عسل هم جوهر و روح گل‌ها می‌باشد.

این روح «روح گل» در پرتو آفتاب و مقابل نسیم و در فضای پاک پروریده شده و به وسیله شکفتن گل، خود را به زنبورها نمایانده است.

و شاید به همین مناسبت، مقدر گردیده که بعداً جوهر دوم آن (یا موم) مبدل به شمع شود و در کلیساهای ما که محل طهارت و معبد آسمانی می‌باشد به صورت شعله‌های زیبا و درخشان شکفته گردد.

۱۳

بسیار مشکل است که ما در یک شهر جدید، و هنگامی که مهاجرین می‌خواهند

زنبور عسل □ ۱۲۵

تمدن نوینی را به وجود بیاورند، بتوانیم مراحل مختلف پیدایش موم و استفاده‌ای را که از آن می‌شود تعقیب نماییم.

زیرا هر عملی که صورت می‌گیرد در وسط جمعیت و دور از چشم‌انداز ما عملی می‌شود و ظاهراً بر اثر وفور جمعیت و کثرت حرارت، زنبوران جوان عرق می‌کنند، و عرق بدن آنها موم را تشکیل می‌دهد.

«هویر» که قبل از همه با صبری فوق‌العاده و با تحمل مخاطرات بزرگ، تولید موم را مورد مطالعه قرار داد، راجع به این موضوع دوستان و پنجاه صفحه در کتاب خود می‌نویسد، که گرچه جالب توجه می‌باشد اما خیلی درهم و برهم و گاهی مبهم است. ولی من که نمی‌خواهم یک کتاب فنی و علمی بنویسم چیزهایی را به رشته تحریر در می‌آورم که هر پرورش‌دهنده زنبور عسل که مهاجرین را وارد کندوی جدیدی کرده، بتواند ببیند.

ما هیچ نمی‌دانیم که بر اثر چه فعل و انفعالات شیمیایی عسل در بدن زنبوران عسل مبدل به موم می‌شود ولی همین قدر می‌دانیم که بعد از هیجده و یا بیست و چهار ساعت، و در حالی که کندو به قدری گرم می‌شود که انگار آتشی در آن می‌سوزد، فلس‌های خیلی شفاف و سبک، در مدخل چهار جیب (با شکاف) که در طرفین شکم زنبور عسل واقع شده به وجود می‌آید و همین عکس‌ها موم است.

وقتی بسیاری از زنبورهای جوان دارای این فلس‌ها شدند ناگهان یکی از آنها از هرم جاندار جدا می‌شود، از روی تنه دیگران بالا می‌رود، خود را به انتهای فوقانی کندو می‌رساند و محکم به انتهای فوقانی (یا سقف) کندو می‌چسبند و با شاخک‌های خود دیگران را که مزاحم او هستند دور می‌کند.

آن وقت به وسیله پاها یکی از «فلس‌ها»ی خود را می‌گیرد و به طرف دهان می‌برد و به وسیله آب دهان آن را خمیر می‌نماید و آن قدر می‌مالد که به شکل و

۱۲۶ □ زنبور عسل، مورچگان و موریا نه

اندازه لازم درآید. وقتی به قدر کافی مالیده شد و به شکل مطلوب درآمده، آن را روی سقف کند و نصب می‌کند، و به این طریق اولین سنگ عمارت‌های آینده شهر را بنا می‌نماید.

زیرا در شهر زنبور عسل عمارت‌ها به جای این که از طرف زمین به سوی آسمان بروند، برعکس از آسمان به طرف زمین ساخته می‌شود و اولین سنگ بنای عمارت رو سقف کند و گذاشته می‌شود.

بعد سایر فلس‌های مومی را که در طرفین شکم او واقع شده بر می‌دارد و آنها را نیز به همان شکل که گفتیم می‌مالد و روی سنگ اول نصب می‌کند. وقتی که تمام موم خود را به کار برد، چند مرتبه به وسیله زبان و شاخک‌ها آن چه را که نصب کرده صاف و منظم و به طور دلخواه می‌نماید و بعد همان طور که ناگهان آمده بود، ناگهان از سقف جدا می‌شود و وارد جمعیت می‌گردد.

بلافاصله بعد از وی، زنبور دیگری جای او را می‌گیرد و به وسیله فلس‌های مومی خود (سنگ)‌های جدیدی را روی سنگ اولیه عمارت می‌گذارد و حتی قدری طرز بنا را جرح و تعدیل می‌کند که با نقشه کلی که معلوم نیست چه کسی کشیده مطابقت داشته باشد.

و همین که کارش تمام شد، او نیز ناگهان از سقف جدا می‌شود و زنبور سوم جای او را می‌گیرد و بعد زنبور چهارم و سپس زنبور پنجم شروع به کار می‌نماید. به طوری که معلوم نیست که سازنده این ساختمان‌ها کیست زیرا به دست همگی ساخته می‌شود و همه در ساختمان آن شریک هستند.

به این طریق مقدار زیادی موم از سقف آویزان می‌شود ولی این موم هنوز طرح

زنبور عسل □ ۱۲۷

معینی ندارد و مثل سنگ بزرگی است که از سقف آویزان کرده باشند.

وقتی که «سنگ» به اندازه کافی بزرگ شد، آن وقت زنبور دیگری که از حیث شکل با زنبوران عادی فرق دارد، از گروه زنبوران جدا می شود و به موم نزدیک می گردد ولی این زنبور برخلاف زنبوران دیگر موم ندارد.

زنبور مزبور دارای وظیفه معماری و یا بنایی است. وقتی که به موم نزدیک شد محل اولین خانه را تعیین می نماید. تعیین محل این خانه اولیه خیلی اهمیت دارد برای این که خانه های دیگر از لحاظ مهندسی و ریاضی وابسته بدان است.

این زنبور مقداری از موم را بر می دارد، حفره ای ایجاد می کند و اطراف حفره را بالا می آورد ولی قبل از این که کار را به پایان برساند آن را رها می نماید و انگار که یک قانون مطلق در کندوی زنبور عسل وجود دارد که هیچ یک از کارها نباید به وسیله یک کارگر (تنها) به پایان برسد بلکه تمام کارگران باید در اتمام کار سهیم باشند.

همین که کار را رها کرد کارگر دیگری که او نیز بنا می باشد، جای او را می گیرد، در حالی که در اطراف او زنبوران دیگر یا موم تولید می کنند و روی موم های دیگر می گذارند و یا خانه های جدید به وجود می آورند.

۱۵

کم کم ما که ناظر کار زنبوران هستیم مشاهده می نماییم که خانه هایی در دو طرف این موم به وجود آمد و تقریباً می توان گفت که این قطعه موم در آن موقع شبیه به زبان انسان است که در طرفین آن خانه های شش ضلعی به وجود آمده باشد.

گفتیم که در دو طرف «سنگ» اول که به سقف نصب گردیده، «سنگ» های دیگری از طرف زنبوران نصب می گردد و در آنها هم از این خانه ها به وجود می آید،

۱۲۸ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

به طوری که همواره زنبوران می‌توانند آزادانه از بین این ردیف‌ها که هر یک دارای خانه‌های مختلف باشد بگذرند و هرگز برای عبور و مرور دچار زحمت نمی‌شوند. تردید نیست که هنگام ایجاد این ردیف‌ها و خانه‌ها، زنبورها از نقشه معینی تبعیت می‌نمایند برای این که هر یک از این ردیف‌ها بیست و دو یا بیست و سه میلی‌متر است و پهنی خیابان‌هایی که این ردیف‌ها را از یکدیگر جدا می‌کند یازده میلی‌متر است، به طوری که دو زنبور، پشت به پشت، می‌توانند از این خیابان‌ها عبور نمایند.

چیز دیگری که نشان می‌دهد که در ساختمان این ردیف‌ها و خانه‌ها عقل و محاسبه دخالت دارد این است که زنبورها گاهی اشتباه می‌نمایند و حال آن که اگر کورکورانه از غریزه تبعیت می‌کردند هرگز اشتباه نمی‌نمودند. بر اثر این اشتباه، گاهی وسعت خیابان‌ها خیلی زیاد و یا خیلی کم می‌شود، که در آن موقع با اضافه کردن و یا کاستن موم و حتی گاهی از اوقات با خراب کردن یک ردیف، در صدد بر می‌آیند که این اشتباه را اصلاح کنند.

۱۶

به طور کلی، شکل خانه‌هایی که در کندو ساخته می‌شود چهار نوع است: اول، خانه‌های سلطنتی که وسعت دارد و شبیه به یک میوه بلوط می‌باشد. دوم، خانه‌هایی که مخصوص تربیت زنبوران نر و جمع کردن محصول در موقع فراوانی گل‌ها است. سوم، خانه‌هایی که مخصوص نگاهداری سایر نوزادان و انبارهای معمولی است. چهارم، یک نوع خانه است که مثل اتاق‌های ریخت و پاش ما برای هرکاری صلاحیت دارد و به همین جهت اتاق‌های مزبور که در زوایای کندو ساخته می‌شود منظم نیست، یعنی شکل هندسی ساختمان آن منظم نمی‌باشد.

زنبور عسل □ ۱۲۹

من و شما هم اگر می‌خواستیم در کندو خانه بسازیم بعد از این که خانه‌های اصلی را وسط کندو ساختیم هنگامی که نوبت «برکردن» زوایا می‌رسید ناچار بودیم که خانه‌های کج و معوج و کوچک و بزرگ بسازیم زیرا در گوشه‌های کندو به واسطه نامساعد بودن مکان، نمی‌توان خانه‌های هندسی منظم ساخت.

نوع دوم و سوم خانه‌های زنبور عسل از لحاظ هندسی به قدری منظم و مرتب است که وقتی می‌خواستند در فرانسه مقیاس ثابتی برای واحد طول پیدا کنند «رئومور» دانشمند علوم طبیعی پیشنهاد کرد که ضلع خانه‌های زنبور عسل را مقیاس طول قرار دهند زیرا با مرور زمان هرگز تغییر نمی‌کند.

هر یک از این خانه‌ها عبارت از یک شش ضلعی می‌باشد که شش زاویه دارد. این شش ضلعی روی یک هرم قرار گرفته است، و البته اطلاع دارید که هرم و شش ضلعی دارای چه شکل است.

در مهندسی این خانه‌ها به قدری مهارت به کار رفته که هر یک از سطح هرم که پایه و شالوده یک خانه جلو یا خانه ماوراء است، پایه و شالوده سه خانه عقب یا خانه غیر از آن هم می‌شود.

وضع ساختمان این خانه‌ها نیز از لحاظ هندسی طوری است که وقتی عسل در آن پر شد هرگز نمی‌ریزد مگر این که ناگهان یکی از ردیف‌ها که هر یک دارای خانه‌های مختلف است خراب شود.

این مهندسی چند فایده بزرگ دارد:

اول، به وسیله این‌گونه مهندسی، زنبورها حد اعلای صرفه‌جوی را در موم می‌نمایند.

دوم، با این مهندسی، در تمام فضای یک ردیف، خانه ساخته می‌شود بدون این که یک میلی متر فضای خالی و بدون مصرف در آن بماند.

۱۳۰ □ زنبور عسل، مورچگان و مورخانه

سوم، از لحاظ استحکام ساختمان، زنبورها استفاده شایان می‌کنند به طوری که می‌توان گفت که اگر روزی ما انسان‌ها بتوانیم این طور ساختمان بسازیم که قاعده هر خانه یک هرم و خود خانه شش ضلعی باشد، هرگز خانه‌های ما ویران نخواهد گردید برای این که هر خانه نگاهدارنده خانه دیگر است و خود نیز از طرف خانه دیگر نگاه داشته می‌شود.

۱۷

دکتر «رید» مهندس انگلیسی و از مشاهیر علم هندسه، می‌گوید که ما اگر بخواهیم از فضایی استفاده نماییم به طوری که هیچ نقطه خالی بدون فایده بین بناهای آن باقی نماند باید آن فضا را به سه طریق تقسیم کنیم: یا در آن مثلث‌هایی به وجود بیاوریم که هر سه ضلع آن مساوی باشد، یا مربع‌هایی بسازیم که هر چهار ضلع آن متساوی باشد و یا شش ضلعی‌هایی به وجود آوریم که هر شش ضلع آن متساوی باشند.

ولی مزیت شش ضلعی متساوی الاضلاع بر سایر اشکال زیادتر است و زنبورها هم همین شکل را برای ساختمان خانه خود انتخاب کرده‌اند.

و نیز به عقیده دکتر «رید» این طرز ساختمان که خانه‌های شش ضلعی را روی هرم قرار بدهند، بهترین طرز ساختمان برای صرفه‌جویی در کار و خشت و آجر و سیمان و غیره است.

و اصولاً طبق گزارشی که «ماک لورن» یکی دیگر از دانشمندان انگلیسی به آکادمی علوم تقدیم کرده، زاویه‌ای که در مبنای خانه‌های شش ضلعی شکل زنبوران عسل به وجود آمده بهترین زاویه‌ایست که می‌توان از لحاظ استحکام عمارت و صرفه‌جویی در خشت و گل و سیمان و غیره به وجود آورد.

۱۸

واضح است که من نمی‌خواهم بگویم که وقتی زنبوران عسل می‌خواهند خانه‌های خود را بسازند مبادرت به حساب‌های معماری (مثل ما) می‌کنند و پرگار و گونیا را مورد استفاده قرار می‌دهند ولی نمی‌توانم قبول کنم که این بدایع صنعت بدون دخالت هوش و عقل به وجود بیاید و حتماً عقل و ذکاوت در ایجاد این خانه‌ها دخالت دارد.

زنبورهای درشت طلایی هم زنبور هستند ولی در شهر آنها بدایع ساختمان شهر عسل دیده نمی‌شود زیرا ردیف‌های آنها بیش از یک خانه ندارد و لذا مقدار زیادی از مصالح و همچنین مقدار قابل توجهی از کار و زحمت‌شان به هدر می‌رود و خانه‌های آنها استحکام منازل زنبوران عسل را نیز ندارد.

سایر انواع زنبوران عسل هم که از لحاظ تمدن به پای زنبوران درجه اول نمی‌رسند، همین طور هستند، در وقت و کار صرفه‌جویی نمی‌کنند. خانه‌های آنها نسبت به منازل زنبور عسل متمدن، شبیه به یکی از کلبه‌های قبایل وحشی ما نسبت به یکی از ساختمان‌های جدید در شهرهای بزرگ می‌باشد.

۱۹

بعضی از علمای طبیعی و از آن جمله «بوفون» می‌گویند که زنبوران عسل قصد ندارند خانه‌های شش ضلعی شکل بر مبنای هرم بسازند، بلکه منظور آنها ساختن خانه‌های مدور است منتها چون زنبوران در کنار یکدیگر کار می‌کنند و موم را حفر می‌نمایند لازمه‌اش این است که در نقاط تماس دو دایره، زاویه‌هایی به وجود بیاید و خانه‌ها شبیه به شش ضلعی شود.

«بوفون» می‌گویند هرگاه شما ظرفی را، مثلاً دیگی را پر از حبوبات استوانه‌ای

۱۳۲ □ زنبور عسل، مورچگان و موربانه

شکل نمایشید و لوبیای استوانه‌ای شکل^۱ در آن بریزید و بعد مقداری آب هم بدان بیفزایید که فقط فواصل لوبیای استوانه شکل را پر کند و زیاده‌تر نباشد، و آنگاه این دیگ را روی آتش بگذارید، ملاحظه خواهید کرد که تمام لوبیاها به شکل شش ضلعی در آمده است.

زیرا بر اثر حرارت، لوبیاها منبسط می‌شود و چون فضای هر یک از آنها محدود است، و در عین حال باید در همان فضا متورم و منبسط شود، لذا به لوبیاهای مجاور فشار می‌آورد و در نتیجه الزاماً دارای شکل شش ضلعی می‌شود.

زنبورهای عسل هم که خود استوانه‌ای شکل هستند، همین حال را دارند زیرا آنها نیز باید در یک فضای محدود تا آن جا که ممکن است بیشتر موم را حفر کنند و چون مجاورین آنها نیز همین وظیفه را انجام می‌دهند، خانه‌ها ناچار شش ضلعی شکل می‌شود.

۲۰

به این ترتیب معلوم می‌شود که در کندوی عسل آن چه بدایع صنعتی و هندسی را به وجود می‌آورد، موانع متقابل است، همان طور که در زندگی جوامع بشری نیز آن چه باعث تقوی و حسن اخلاق می‌گردد عیوب و نواقص انسانی است. به همین جهت، افراد بشر به تنهایی فاسدالاخلاق هستند ولی وقتی که مجتمع شدند ممکن است دارای صفات نیکو باشند.

ولی آزمایش لوبیاهای استوانه‌ای شکل در این مورد دارای نتیجه قطعی نیست به دلیل این که در آن آزمایش زوایایی که در شش ضلعی به وجود می‌آید غیر منظم است و حال آن که در کندوی زنبور عسل، زوایا به قدری منظم می‌باشد که

۱. این نوع لوبیا در اروپا هست ولی در ایران وجود ندارد - مترجم

زنبور عسل □ ۱۳۳

کوچک‌ترین تفاوت با یکدیگر ندارد.

بعضی معتقدند که خانه‌های زنبور عسل مثل دانه‌های برف مطیع قوانین طبیعی است و همان‌طور که دانه‌های برف زیر ذره‌بین شکل منظم دارد خانه‌های زنبور عسل نیز دارای شکل‌های منظم می‌باشد.

ولی به فرض این که ساختمان‌کنند و مطیع قواعد طبیعی باشد، مطیع قوانین دیگری هم هست که در ماده بی روح یافت نمی‌شود و آن طرز ساختمان خانه‌ها در دو طرف یک ردیف و وضع تمایل خانه‌ها نسبت به زمین می‌باشد که عسل از آن نریزد.

از این گذشته، آیا تمام نبوغ افراد بشر در این نیست که از قوانین طبیعی به نفع خود استفاده می‌کند؟ و آیا امروز که ما در هوا پرواز می‌نماییم غیر از این است که از یک یا چند قانون طبیعت به نفع خویش استفاده نماییم.

من برای این که مطمئن شوم که ساختمان خانه‌های شش ضلعی جزو قوانین ثابت (ماده) نیست بلکه ناشی از روح زنبور عسل است، آزمایش زیر را انجام دادم: یک روز من در وسط یکی از ردیف‌ها و در آن جا که چندین خانه پراز عسل و تخم بود، مقداری موم را به اندازه یک سکه یک فرانکی برداشتم و در نتیجه سوراخ مدور بزرگی به وجود آمد. آنگاه در وسط این سوراخ، یک قطعه فلز سبک به اندازه سکه یک فرانکی جا دادم و آن چه را از موم (و در واقع از خانه‌ها) برداشته بودم به جای خود گذاشتم.

در نتیجه، در یک طرف این ردیف (برای سهولت فهم مطلب می‌گویم در یک طرف این زبان) هیچ تغییری حاصل نشده بود زیرا خانه‌ها در جای خود قرار داشت اما در طرف دیگر زبان، سوراخ بزرگی به نظر می‌رسید که عمق آن یک قطعه فلز بود و جای تقریباً سی خانه را می‌گرفت.

۱۳۴ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

زنبورها از مشاهده این سوراخ ابتدا حیرت کردند و به صورت گروهی برای تماشای آن آمدند و مدت چند روز آن را معاینه می کردند و راه چاره می جستند. مدتی گذشت و چون من به زنبورها عسل و شیرۀ فراوان می دادم موقعی رسید که دیگر آنها مکانی برای جای دادن آذوقه نداشتند.

این بود که شاید به معماران و موم سازان امر شد که از این فضای خالی برای ساختن خانه و جا دادن آذوقه استفاده نمایند.

از این به بعد، یک دسته از موم سازان، به شکل خوشه این سوراخ را در گرفتند و دسته دیگر از زنبوران وارد سوراخ شدند و در پایین به وسیله بست های موم، قطعه فلز را به ردیف وصل کردند که از جا تکان نخورد.

آنگاه شروع به ساختن خانه کردند ولی خوب متوجه بودم که ببینم خانه ها چگونه ساخته می شود. دیدم که طبقه اول خانه ها که روی فلز ساخته شد به شکل شش ضلعی بود، در صورتی که هیچ یک از زنبورها در یک قطعه موم ساختمان نمی کردند که بگوئیم فشار متقابل باعث به وجود آمدن خانه های شش ضلعی شکل می شود.

خانه هایی که بعد به وجود آمد، شش ضلعی بود بدون این که مسئله فشار متقابل در بین باشد دیگر این که زنبورها ابتدا کف عمارت، یعنی قطعه فلز را اندود نکردند زیرا دیدند که احتیاج به اندود ندارد و عسل را نگاه می دارد. اما بعد از این که قدری عسل در آن ریختند و دیدند که فلز مزبور، کم و بیش طعم عسل را تغییر می دهد کف آن را با یک ماده صیقلی اندود نمودند.

و این آزمایش به طریزی مثبت به من نشان داد که ساختن خانه های شش ضلعی ناشی از فشار متقابل نیست بلکه ناشی از عقل و هوش این جانور و نقشه کلی ساختمان آنها می باشد.

ما اگر بخواهیم راجع به عجایب ساختمان شهر عسل صحبت کنیم باید راجع به نکات دیگر هم گفتگو نماییم.

مثلاً اولین خانه‌هایی که در سقف کندو ساخته می‌شود طوری ساخته می‌گردد که تا آن جا که ممکن است، بیشتر با سقف تماس داشته باشد و همه چیز آن به سقف بچسبد که شاید استحکام بیشتری پیدا کند.

خیابان‌های بزرگ و خیابان‌های فرعی که بین ردیف‌ها ساخته می‌شود طوری مهندسی می‌گردد که هوا را به راحتی به همه جا برساند و مانع از ازدحام عبور و مرور شود.

گاهی در وسط جمع‌آوری آذوقه، زنبورها که می‌بینند جای کمی دارند خانه‌ها را وسعت می‌دهند که بتوانند آذوقه بیشتری را انبار کنند و گاهی برعکس خانه‌ها را کوچک می‌کنند. در هر دو مورد، چنان در مهندسی استاد هستند که نمی‌گذارند یک محله بدون فایده بماند و فضای خالی بلامصرف باشد.

آری، در خصوص این مسائل باید بحث کرد اما من فکر می‌کنم که برای خوانندگان کسالت‌آور خواهد گردید زیرا ما عادت داریم که وارد کنه اشیاء و قضایا نشویم و همین که یک گل، یک سنگ و یک پرندۀ را دیدیم به مشاهده ظاهری اکتفا می‌نماییم و فکر می‌کنیم که مطالعه عمیق در آنها، برای ما بدون فایده است و باعث ضایع شدن وقت می‌شود.

در صورتی که کوچکترین اسرار یک گل، یک سنگ و یک پروندۀ، شاید چنان با سرنوشت ازلی و ابدی ما ارتباط دارد که مطالعه در بزرگترین عواطف و احساسات ما که هر روز در تماشاخانه‌ها و سینماها و کتاب‌ها مورد مطالعه ما می‌باشد، به آن اندازه به سرنوشت زندگی ما در این جهان مربوط نیست.

۱۳۶ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

۲۲

و نیز برای این که بحث ما باعث کسالت خوانندگان نشود. راجع به قسمت دیگری از عجایب زندگی زنبور عسل که انتهای خانه خود را خراب می‌کنند تا بتوانند بهتر بسازند توضیح نمی‌دهم ولی به اشاره می‌گویم که بسیار هوش و ذکاوت لازم است که موجودی آن چه را که می‌سازد خراب کند تا بتواند بهتر از آن را بسازد و تنها به وسیله غریزه نمی‌توان به این کار مبادرت ورزید.

و نیز توضیح نمی‌دهم که انسان می‌تواند به وسیله آزمایش‌های محسوس، زنبوران عسل را وادار نماید که خانه‌های خود را به شکل دایره یا بیضی و یا استوانه شکل و یا دارای پیچ و خم بسازد و نیز نمی‌گویم که گاهی از اوقات زنبوران عسل با چه مهارتی می‌توانند خانه‌های وسیع قسمت محدب شهر را به خانه‌های تنگ قسمت مقعر متصل می‌کنند.

ولی خوب است که برای چند لحظه راجع به طرز ساختمان این خانه‌ها صحبت کنیم زیرا زنبورها بدون این که یکدیگر را ببینند و از طرز کار هم واقف باشند در دو طرف ردیف به طرزی متشابه کار می‌کنند و خانه‌هایی که در دو طرف ردیف می‌سازند به قدری منظم است که گویی که عده مهندس با دقیق‌ترین وسایل مهندسی این خانه‌ها را در دو طرف به طرز متناسب ساخته‌اند.

نمی‌دانم آیا شما هرگز یک کندوی عسل را دیده‌اید یا نه؟ و اگر ندیده‌اید آیا می‌توانید احساس کنید که کندوی عسل چه جور چیزی است؟ و ردیف‌های این کندویه چه شکل می‌باشد؟

یک سرپوش سبزی و یا حصیری را در نظر آورید که در داخل آن از بالا به پایین، به وسیله موم فضای سبزه پنچ، شش، هشت و گاهی ده قسمت تقسیم شده است.

زنبور عسل @ ۱۳۷

هر یک از این قسمت‌ها «ردیف» است که از بالا به پایین، مثل یک قطعه نان سفید که بریده باشند، آویزان گردیده و به طرزی دقیق جدار کنند، یعنی آن حصیر و یا سبد را در بر می‌گیرد و به آن جفت می‌شود.

بین هر یک از این دو ردیف‌ها و یا بین هر یک از این دو قاچ‌های خربزه، فضایی به عرض یازده میلی‌متر وجود دارد که زنبورها در آن رفت و آمد می‌کنند.

هنگامی که زنبورها می‌خواهند خانه بسازند، هر یک از این قاچ‌های خربزه دست نخورده می‌باشد و یک قطعه موم کلفت است. پنجاه الی شصت زنبوری که روی ردیف مشغول کار هستند نمی‌توانند آن عده را که در پشت سر ردیف مشغول ساختن خانه هستند مشاهده نمایند برای این که موم به قدری کلفت است که نمی‌توان از این طرف، آن طرف را دید مگر این که بگوییم که چشم زنبورها به قدری بینا است که می‌تواند ماوراء یک مانع و حجاب را ببیند.

با این وصف، محال است که یک زنبور که در قسمت جلو کار می‌کند یک قطعه موم بردارد و یک حفره به وجود بیاورد بدون این که در همان موقع، آن طرف موم، یک زنبور دیگر یک قطعه موم در آن جا که کار می‌کند بيفزاید و یک برآمدگی تولید نماید و به طرزی منظم هر برآمدگی این طرف، با یک حفره آن طرف تناسب دارد. چه طور می‌شود که زنبورها می‌توانند با این نظم کار کنند؟ و چه طور می‌شود که یکی از آنها قدری جلوتر و یا عقب‌تر سوراخ را به وجود نمی‌آورد؟

چه طور می‌شود که این طرف و آن طرف موم، زوایا مثل این که بزرگترین مهندسین دنیا حساب آن را کرده‌اند، به یکدیگر جفت می‌گردد؟ چه کسی است که به زنبورها تعلیم می‌دهد که این قدر با دقت کار کنند و کیست که این حساب‌های دقیق هندسی را که واقعاً برای ما انسان‌ها فوق‌العاده مشکل است می‌کند؟

مگر این که بگوییم که این هم یکی از اسرار کندوی زنبور عسل است. ولی ما

۱۳۸ □ زنبور عسل، مورچگان و مورخانه

می‌دانیم که این گفته، جواب اشکال ما را نمی‌دهد و فقط سؤال را یک درجه عقب می‌برد زیرا بلافاصله این سؤال پیش می‌آید که علت این راز، که یکی از اسرار کندوی عسل است، چه می‌باشد؟

«هوبر» خواسته است توضیحی در این خصوص بدهد ولی توضیح او قانع‌کننده نیست و به طوری که در بالا گفتیم فقط سؤال را یک درجه عقب می‌برد.

مثلاً می‌گوید که زنبورها از بعضی از خواص موم که ما از آن بی‌اطلاعیم استفاده می‌کنند و در نتیجه خانه‌های خود را این طور از دو طرف ردیف، منظم می‌سازند، بدون این که یکدیگر را ببینند.

ولی فوراً ما باید سؤال کنیم که این خواص کدام است که به طور خود به خود مبدل به استعداد هندسی برای زنبور عسل می‌شود؟

یا این که می‌گوید که شاخک‌های زنبور عسل در فضایی که ما نمی‌توانیم استنباط کنیم «پرگارهای مهندسی هستند».

اما این گفته قابل بررسی نیست و نمی‌توان فهمید فضایی که ما استنباط نمی‌کنیم یعنی چه؟ و «پرگارهای مهندسی» چگونه در آن فضا مورد استفاده قرار می‌گیرد؟

۲۳

صحبت از مهندسی زنبور عسل کافی است زیرا از آن سر در نمی‌آوریم. ولی اگر حسن نیت داشته باشیم باید اعتراف کنیم موجودی که این هندسه دقیق را به ما نشان می‌دهد بدون عقل و هوش نیست.

بالاخره خانه‌ها ساخته می‌شود، ملکه زنبور عسل که خیلی برای تخم گذاشتن عجله دارد خانه‌ها را سرکشی می‌نماید و شروع به تخم گذاشتن می‌کند.

طرز تخم گذاشتن از این قرار است که ملکه به اتفاق همراهان خود که معلوم

زنبور عسل □ ۱۳۹

نیست خدمتکار هستند یا نگهبان می باشند، مشاور هستند و یا مأموریت دارند که ملکه را تنها نگذارند، به راه می افتد و همین که مقابل یکی از خانه ها رسید (که برای تخم گذاردن مناسب بود) شکم را تو می برد، پشت را بالا می آورد، انتهای تنه خود را که باریک است وارد خانه می نماید و به طرزی محسوس معلوم است که زور می زند.

اطراف او زنبورهایی که خدمتکار و یا نگهبان هستند با سرهای کوچک و چشم های درشت خویش نگران ملکه می باشند. بعضی از آنها پاهای ملکه را می گیرند، برخی بال های او را نوازش می دهند و چند نفر از آنها هم با حرکت دادن شاخک ها، ملکه را تشویق و یا برعکس آگاه می نمایند که وظیفه خود را انجام بدهد و تخم بگذارد.

پیدا کردن محل توقف ملکه در کندوی زنبور عسل خیلی آسان است و با دو علامت می توان ملکه را پیدا کرد.

۱۴۰ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

علامت اول این است که همراهان ملکه پیوسته طوری در اطراف او می ایستند که شکل آنها شبیه یک «گل سینه» می شود که زن های ما سابقاً از طلا و جواهر درست می کردند و به سینه خود می زدند.

دوم این که هر جا ملکه باشد زنبورهایی که در حول و حوش او هستند روی خود را به او می کنند و محال است که یک زنبور طوری بایستد که پشت او به طرف ملکه باشد.

در حینی که ملکه راه می رود، به هر جا که می رسد زنبورها فوراً تغییر وضع می دهند و هر کس به ملکه پشت کرده وضع خود را اصلاح می نماید و روی خود را به ملکه می کند.

و ما نمی دانیم که آیا این حرکت ناشی از احترام زنبورها به ملکه است یا این که او را دوست می دارند و می خواهند وی را ببینند. به هر حال این حرکت خیلی شبیه به احترامی است که ما انسان ها نسبت به بزرگان خود می کنیم.

باری، ملکه انتهای بدن خود را در خانه می کند و زور می زند و در این حال، گاهی یکی از زنبورها ملکه را بغل می کند و سرش را روی سر او می گذارد و گویی که با ملکه حرف می زند.

بالاخره بعد از دو سه ثانیه، ملکه زنبور عسل فارغ می شود، به آرامی جای خود را عوض می کند، به اندازه ربع دایره اطراف خود می گردد، و آنگاه به سراغ خانه مجاور می رود که در آن جا تخم بگذارد.

اما قبل از این که انتهای تنه خود را برای تخم گذاشتن وارد خانه مجاور نماید سر را وارد خانه می کند و می خواهد بداند که آیا وضع خانه برای تخم گذاشتن مساعد هست یا نه؟ و یا این که می خواهد مطمئن شود که مبادا دو مرتبه در یک خانه تخم بگذارد.

زنبور عسل @ ۱۴۱

در حالی که ملکه آماده است که در خانه جدید تخم بگذارد دو یا سه نفر از همراهان او با عجله خانه قبلی را از نظر می گذرانند و می خواهند بدانند که آیا کار به خوبی انجام گرفته یا نه؟ و آیا باید جای تخم کوچک آبی رنگ را عوض نمود یا نه؟ از این ساعت تا اولین سرمای پاییز، ملکه از تخم گذاشتن باز نمی ایستد، مرتباً تخم می گذارد و حتی برای غذا خوردن و خوابیدن نیز تخم گذاری او قطع نمی شود و این در صورتی است که بگوییم او می خوابد.

از این ساعت به بعد، ملکه مظهر قدرت آینده نژاد زنبور عسل است و فرزندان او تمام قلمرو شهر را پر می کنند.

زنبورهای کارگر باید مرتباً خانه بسازند که ملکه در آنها تخم بگذارد و انگار که مسابقه بزرگی بین ملکه و کارگران شروع شده زیرا کارگران غالباً از فرط زحمت و خانه ساختن از پا در می آیند.

گاهی اتفاق می افتد که در این مسابقه، کارگران قدری جلو می افتند و مقداری خانه می سازند و چون علاقمند به تأمین آتیه هستند آنها را پراز عسل می کنند. ولی ملکه بعد از این که خانه های خالی را پراز تخم کرد، نزدیک می شود و کارگران ناچارند که به زودی خانه های پراز عسل را خالی کنند و عسل ها را به جای دیگر ببرند که ملکه بتواند در آنها تخم بگذارد.

گاهی اتفاق می افتد که کارگران به اندازه یک ردیف از ملکه جلو می افتند و در ردیف جدید شروع به ساختن خانه های بزرگتر برای تخم زنبورهای نر می کنند.

ساختن خانه های بزرگتر برای تخم زنبوران نر آسان تر از ساختن خانه های کوچک برای تخم زنبوران ماده است. ولی وقتی که ملکه به این خانه ها رسید معدودی تخم می گذارد و دوباره از کارگران می خواهد که خانه کوچک بسازند و گویی که ملکه نیز مایل نیست که از نسل او زنبور نر گردن کلفت و پرخور و بیکار به

۱۴۲ □ زنبور عسل، مورچگان و موریا نه

وجود بیاید.

ولی برای بقای نسل رضایت می دهد که چند تخم در خانه های زنبوران نر بگذارد. اما به طوری که گفتیم به زودی درخواست می کند که کارگران خانه های مخصوص زنبور ماده را بسازند و آنها هم اطاعت می نمایند.

این وضع به همین ترتیب ادامه دارد تا وقتی که ملکه یک دوره کندورا با گذاشتن تخم طی می کند. هنگامی که این دوره را طی نمود و به مبداء رسید، یعنی به جایی رسید که از آن نقطه شروع به تخم گذاری کرده بود، خانه های اولیه خالی می شود. زیرا تخم هایی که از طرف ملکه در آن خانه ها گذاشته بود در خلال این احوال رشد کرده و مبدل به زنبور شده و زنبوران مثل کارگران دیگر، برای آوردن شیر گل و گرده گل ها به صحرا رفته اند و آن خانه ها خالی است و ملکه می تواند دوباره در آن خانه ها تخم بگذارد.

ما نمی دانیم که ملکه زنبور عسل از چه کسی اطاعت می کند و حکم دریافت می نماید. شاید مطیع غذایی باشد که به او می دهند، برای این که ملکه نمی تواند به تنهایی غذا بخورد و دیگران باید به او غذا بدهند، و این غذایی را هم که دیگران می دهند همواره متناسب با کمی و زیادی گل ها و شیر است که کارگران از صحرا به کندو می آورند.

در این جا هم مثل تمام موارد طبیعت، یک قسمت از مسائل زندگی در مجهولات فرو رفته است و زنبورها از ملکه گرفته تا آخرین فرد، مطیع (چرخ) مرموز و مجهولی هستند که آنها را می گرداند و در عین حال اراده و عقل و هوش آنها محکوم آن است.

اخیراً من یکی از کندوهای شیشه ای خود را به شخصی نشان دادم و حرکت و جنب و جوش کندو را که مثل حرکت ساعت منظم است به نظر او رسانیدم. آن

زنبور عسل ☐ ۱۴۳

شخص توانست که فعالیت همیشگی ردیف‌ها را ببیند و هیجان دائمی دایه‌ها و پرستاران در اتاق‌هایی که تخم در آن قرار گرفته مشاهده کند و وضع زندگی زنبوران تولیدکننده موم را مطالعه نماید و کارهای مختلف توده زنبورها را از نظر بگذارند. آن شخص توانست ببیند که همواره زنبورها کار می‌کنند و هرگز خواب و راحت ندارند و حتی بر اثر ناخوشی هم نمی‌توانند کار را تعطیل کنند. بالاتر از آن، حتی از طریق مرگ نیز نمی‌توانند رنگ آسایش را ببینند زیرا از مرگ بی‌خبر هستند. آن روز وقتی که تمام اینها را دید، مشاهده نمودم که روی خود را برگرداند و وقتی به چشم‌های او نگاه نمودم دیدم که غمگین شده است.

زیرا در کندوی عسل، زیر ظواهر جنب و جوش، خاطرات و یادگار روزهای خوش سال، در زیر ظواهر رفت و آمد کارگران به سوی گل‌ها و بازگشت از گلستان، و در پشت آسمان آبی و فضای پاک و بالاخره در پشت آن چه که زیبایی و نظم و دقت را در کندوی عسل به خاطر ما می‌آورد، یک منظره غم‌انگیز... و خیلی هم غم‌انگیز وجود دارد.

زیرا انسان می‌بیند که تمام این جنب و جوش‌ها و هیجان‌ها ناشی از اراده‌ای است که تمام این جانوران به آن محکوم هستند و اختیاری از خود ندارند. و ما که ناظر کندوی زنبوران عسل هستیم، هنگامی که برای آنها متأسف می‌شویم، می‌فهمیم که تأثر و اندوه ما برای آنها نیست، بلکه برای خودمان است زیرا ما نیز محکوم یک اراده بزرگ و اشتباه‌ناپذیری هستیم که ما را به جنب و جوش واداشته و نمی‌دانیم که چه می‌خواهد و ما را به کجا می‌خواهد برد.

آری، تماشای کندوی عسل اندوه‌آور است، همان‌گونه که تماشای هر چیزی در طبیعت، به شرط آن که عمقی مورد مطالعه قرار بگیرد، غم‌انگیز می‌باشد. تا وقتی که ما به اسرار کندوی عسل و یا اسرار طبیعت پی نبرده‌ایم بر همین

۱۴۴ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

منوال است و از تماشای موجودات طبیعت قرین اندوه می‌شویم. ولی اگر روزی به این اسرار پی بردیم، و یا متوجه شدیم که اصولاً اسراری در طبیعت نیست، آن وقت احساسات دیگری به ما دست خواهد داد و تکالیف دیگری خواهیم داشت.

اکنون با این که تماشای کندوی عسل برای ما اندوه می‌آورد نباید چشم از آن برداریم. بلکه برعکس باید با نظری دقیق‌تر و عمیق‌تر آن را مورد مطالعه قرار بدهیم. چون شاید این اندازه که ناشی از نادانی ما باشد، و روزی که ما توانستیم به اسرار طبیعت پی ببریم و جواب سؤالات خود را از او بشنویم این اندوه رفع شود.

۲۵

ما دیدیم که کارگران به محض این که فراغتی به دست می‌آورند خانه‌هایی می‌سازند که بتوانند در آن عسل را ذخیره نمایند و نیز دیدیم که ملکه خیلی مایل است که در خانه‌های کوچک تخم بگذارد ولی گاهی در خانه‌های بزرگ که در سر راه او می‌باشد نیز تخم می‌گذارد. زنبورهایی که از این تخم‌ها بیرون می‌آیند زنبورهای نو خواهند بود در صورتی که تخم‌ها از هر حیث شبیه به تخم زنبوران ماده است.

گرچه زنبورها یک تخم عادی را وقتی که در یک خانه سلطنتی جا دادند مبدل به یک شاهزاده خانم می‌کنند که بعد ملکه شود، ولی در این مورد وضع خانه در تربیت تخم اثر کلی و قطعی ندارد.

خود من چند مرتبه آزمایش کرده‌ام (و این آزمایش به سبب کوچکی و لطافت تخم‌ها خیلی مشکل است) که اگر تخمی را که در یک خانه بزرگ جا داده‌اند برداریم و به یک خانه کوچک ببریم به جای این که یک زنبور ماده بر اثر آثار خانه، از

زنبور عسل □ ۱۴۵

آن بیرون بیاید حتماً یک زنبور نر به وجود می‌آید.

وگرچه زنبور مزبور کامل نیست و کم و بیش ناقص الخلقه می‌شود، با این وصف هر زنبورشناسی در نظر اول می‌شناسد که آن زنبور نر است.

بنابراین باید تصدیق کرد که وقتی ملکه تخم می‌گذارد می‌داند که تخم او نر و یا ماده است و بعد آن تخم را در خانه‌ای که مناسب با آن می‌باشد جا می‌دهد.

یعنی در این مورد وضع خانه تولید زنبور نر یا ماده نمی‌کند؛ بلکه ابتدا خود ملکه تخم نر و ماده را می‌شناسد و بعد آن را در خانه مناسبی جا می‌دهد.

آن وقت این سؤال پیش می‌آید که چگونه ملکه در بین ده‌ها هزار تخم که در جهاز تناسلی اوست تخم نر را از ماده تمیز می‌دهد و چگونه به طیب خاطر تخم نر یا ماده را وارد خانه‌ای که مناسب با آن است می‌نماید.

این یکی دیگر از اسرار‌کنندوی زنبور عسل و شاید یکی از بزرگترین اسرار آن است.

از طرف دیگر، می‌دانیم که ملکه قبل از این که عروسی کند عقیم نیست و پیش از عروسی هم می‌تواند تخم بگذارد منتها تخم‌هایی که قبل از عروسی می‌گذارد همگی زنبور نر به وجود می‌آورد.

ولی بعد از این که عروسی کرد می‌تواند بر طبق تمایل خود تخم نر و یا ماده بگذارد.

«لوکارت» دانشمند زیست‌شناس می‌گوید:

اصولاً تخم‌های ملکه نر است و ملکه تخم ماده ندارد ولی بعد از این که عروسی کرد، در یک قسمت از جهاز تناسلی او ماده مخصوصی که از زنبور نر (شوهر او) گرفته شده متمرکز می‌گردد.

هنگامی که ملکه مقابل خانه‌های کوچک می‌رسد برای این که انتهای تنه خود را

۱۴۶ @ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

وارد خانه نماید بر خود فشار می آورد و بر اثر این فشار، مقدار زیادی از آن ماده (که از شوهر گرفته شده) از محفظه خود خارج می شود و روی یکی از تخم ها می ریزد و آن تخم را مبدل به تخم ماده می نماید.

ولی در خانه هایی که بزرگ می باشد چون ملکه ناچار نیست که به خود فشار بیاورد ماده شوهر از محفظه خارج نمی شود و لذا تخم ملکه تغییر نمی نماید و همان طور که هست (تخم نر) در خانه جا می گیرد.

دسته دیگر عقیده دارند که تنگی و گشادی خانه اثری در انقباض و انبساط محفظه ای که محتوی ماده حیاتی شوهر است ندارد، بلکه خود ملکه دارای عضلاتی است که به وسیله آنها ماده مزبور را از محفظه بیرون می آورد و روی تخم می ریزد. و این دیگر بسته به اختیار خود اوست که تخم را بدون تغییر وارد خانه کند تا زنبور نر از آن به وجود بیاید و یا قدری از آن ماده را روی آن بریزد تا زنبور ماده از آن متولد شود.

من نمی توانم بگویم که کدام یک از این دو نظریه صحیح است، گو این که در نظریه اول هم، به فرض این که تنگی خانه مؤثر باشد، باید عضلاتی وجود داشته باشند که روی محفظه مزبور فشار بیاورند. به ویژه آن که یکی از زنبورشناسان فرانسوی موسوم به آقای «دروری» تجربه کرده است که اگر ما در کندوی عسل تمام خانه های بزرگ را برداریم ملکه تخم های نر را در خانه های کوچک می گذارد و برعکس اگر تمام خانه های کوچک را برداریم و خانه کوچک وجود نداشته باشد ملکه تخم های ماده را در خانه های بزرگ می گذارد و لذا مسلم است که او خود اختیار دارد که تخم ماده و یا نر بگذارد و تنگی و گشادی خانه اثری در این قسمت ندارد.

یکی دیگر از زنبورشناسان فرانسوی موسوم به «فابر» آزموده است که نوعی از

زنبور عسل □ ۱۴۷

زنبوران عسل وحشی موسوم به «گاستری لیژید» به خوبی پیشاپیش می‌داند که تخمی که می‌گذارد آیا نر و یا ماده است. چون آزمایش‌های او خیلی مفصل است و باعث کسالت خوانندگان می‌شود و ما را از موضوع پرت می‌کند، در این جا تکرار نمی‌نمایم.

ولی به طور کلی، و بر طبق آن چه تمام زنبورشناسان دنیا آزموده‌اند، ملکه زنبور عسل بیشتر راغب است که تخم خود را در خانه‌های کوچک که زنبورهای ماده و کارگر از آن بیرون می‌آیند بگذارد.

شاید این ملکه زحمت‌کش، که ما برای او متأثر هستیم چون می‌تواند به طیب خاطر فرزندان پسر یا دختر به وجود بیاورد، از این کار لذتی فراوانی می‌آورد. شاید در این مورد هم طبیعت خواسته است برای حفظ نژاد این جانور طوری ملکه را بیافریند که وی از گذاشتن تخم‌های نر یا ماده کسب لذت کند.

یک مرتبه دیگر صحبت از اراده طبیعت شد و باید دانست که وقتی ما می‌گوییم که طبیعت این کار را کرده ولی آن کار را نکرده، غافل از این هستیم که باز هم با نادانی خود بازی می‌کنیم چون ما آن اندازه هم دانا نیستیم که بتوانیم بگوییم طبیعت فلان کار را کرده و فلان را نکرده است.

چون در طبیعت و یا از طرف طبیعت، هزارها واقعه پیش می‌آید که شاید همگی اساس و اصلی باشد و آن هزار حادثه از بین می‌رود و در عوض، یک واقعه فرعی که شاید زیاد هم فایده نداشته باشد، بر اثر جمع شدن یک سلسله از مقتضیات باقی می‌ماند.

و ما که می‌خواهیم بفهمیم که آیا این واقعه اصلی یا فرعی بوده، طبیعت نسبت بدان علاقه خاصی داشته و یا نداشته، مثل این است که سنگی را در اعماق یکی از این غارهای خیلی عمیق که در بعضی از نقاط وجود دارد بیندازیم. هنگامی که آن

۱۴۸ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

سنگ به فعر غار می‌رسد و صدا می‌کند ما تصور می‌کنیم که غار را شناخته‌ایم در صورتی که جز وسعت عظیم فضای خالی و مجهول غار چیزی برای ما محسوس نشده است.

پرسش‌هایی که ما از طبیعت می‌کنیم و فرض‌هایی که درباره اراده طبیعت می‌نماییم، مثل آن سنگ در فضای مجهول صدا می‌کند زیرا اراده طبیعت به قدری بزرگ و عمیق و پیچ در پیچ است که ما را توانایی ادراک آن نیست. مع الوصف نباید بیکار نشست و هر وقت که فرصتی به دست می‌آید باید آن سنگ را انداخت و آن صدا را تولید کرد و نباید تصور نمود که این کار بی‌فایده است. زیرا هرچه باشد، اقلاً وسعت نادانی ما را به ما نشان می‌دهد.

فصل چهارم

ملکه‌های جوان

۱

اینک کندوی جدید را به حال خود می‌گذاریم زیرا در آن زندگی جریان عادی خود را طی می‌نماید تا وقتی که کندوی جدید به کمال رونق و سعادت خود برسد و وقتی قرین کمال رونق گردید، به نوبه خود، دو قسمت می‌شود و یک قسمت از زنبورهای آن مهاجرت می‌کنند و بقیه باقی می‌مانند.

حال دوباره به سراغ کندوی سابق می‌رویم، یعنی به سراغ کندویی می‌رویم که زنبوران شهر جدید از آن مهاجرت کرده بودند.

در کندوی سابق وقتی که هیجان مسافرت فرو نشست چون دو سوم از ساکنان شهر آن را ترک نموده و مهاجرت کرده‌اند، شهر مزبور مثل جسمی که خون خود را از دست داده باشد، خسته و ضعیف و تقریباً مثل مرده می‌شود.

ولی بعد از مدت کوتاهی، هزارها زنبور که در آن شهر باقی مانده‌اند، گو این که کسل هستند، ولی شروع به کار می‌کنند. تا آن جا که می‌توانند وظایف آنهایی را که رفته‌اند انجام می‌دهند. آن قسمت از آذوقه را که باقی مانده جمع‌آوری می‌کنند. سپس به طرف گل‌ها می‌روند و شیره گل‌ها را می‌آورند، برای این که نسبت به انجام

۱۵۰ ▣ زنبور عسل، مورچگان و موربان

وظیفه و تأمین آینده نژاد خویش علاقه دارند.

زیرا اگر به طور موقت وضع شهر تأسف‌آور است ولی در عوض هرچه در آن شهر وجود دارد برای زنبوران تولید امیدواری می‌کند.

شهر مزبور، در این هنگام شبیه به یکی از کاخ‌هایی است که در افسانه‌های آلمانی ذکر شده: دیوارهای شهر شامل هزارها شیشه است که ارواح موجودات آینده را در آن قرار داده‌اند (و بر طبق افسانه‌های آلمان) باید در آینده متولد شوند. زیرا در شهر قدیم هم، هر طرف گهواره‌هایی وجود دارد که فرزندان آینده در آن خوابیده‌اند و خانه‌هایی هست که نف‌ها یا زنبورهای که به زودی باید جان بگیرند، در آن به نظر می‌رسد.

این نف‌ها که مثل شیر، سفید هستند، بازوهای خود را خم کرده، سر را در سینه فرو برده، و منتظر ساعت معینی هستند که از خواب زندگی بیدار شوند، جان بگیرد و مبدل به زنبور واقعی گردند.

انسان وقتی که این نف‌ها را در خانه‌های شش ضلعی می‌بیند و وضع قرار گرفتن آنها را مشاهده می‌کند فکر می‌نماید که شاید اینها زاهدان و پیشوایان هستند که در بحر تفکر فرو رفته‌اند، شاید دختران باکره‌ای هستند که آنها را در کفن پیچیده‌اند و یک مهندس مخوف و مالیخولیایی همه را در خانه‌های منظم و شش ضلعی جای داده است.

روی تمام این شهر، و به عبارت صحیح‌تر روی تمام این ردیف‌های عمودی که محتوی خانه‌های شش ضلعی است (و درون خانه‌ها دنیایی از موجودات جاندار وجود دارد که روز به روز تغییر شکل می‌دهند و بزرگ می‌شوند) صدها زنبور کارگر بال می‌زنند و می‌رقصند تا بتوانند حرارت هوای شهر را همواره به یک نسبت نگاه دارند.

زنبور عسل □ ۱۵۱

باید دانست که بال زدن و رقص زنبورهای کارگر روی ردیف‌ها، تنها برای نگاهداری حرارت هوا نیست بلکه فواید دیگر دارد که ما فقط به چند تای آنها پی برده‌ایم و تصور نمی‌کنم که هنوز کسی دانسته باشد که رقص دائمی زنبورها برای چه منظورهای نهایی و بزرگی است.

بعد از چند روز، سرپوش این هزارها خانه (و در یک کندوی بزرگ بین شصت تا هشتاد هزار عدد از آنها وجود دارد) شکاف پیدا می‌کند و دو چشم سیاه و بزرگ از پشت شکاف نمایان می‌گردد، و ما می‌بینیم که شاخک‌های زنبور تکان می‌خورد و فکین نیرومند او شکاف را گشادتر می‌نماید که بتواند از آن خارج شود.

این جانور همان «ننف» است که در اتاق خود محبوس بود و اکنون مبدل به زنبور واقعی شده است. به محض این که از اتاق بیرون آمد، یک عده از پرستاران می‌دوند و او را تمیز می‌کنند و به وسیله دهان خود اولین عسل را در دهان وی می‌گذارند و به این طریق نخستین غذا را در زندگی به او می‌خورانند.

این زنبور نوزاد که از دنیای دیگر آمده، قدری گیج و اندکی متزلزل و (رنگ پریده) است و وضع او به طریزی مبهم شبیه به مسافری می‌باشد که از راه‌های دور آمده و گرد و غبار بر سر و بدنش نشسته است.

از این قسمت گذشته، هیچ نقصی در اعضای بدن او نیست، یک زنبور کامل می‌باشد و هرچه را که باید دانست از همان لحظه اول می‌داند. مثل بعضی از فرزندان فقرا که از آغاز کودکی می‌دانند که باید کار کنند و برای آنها بازی و تفریح ممنوع است، زنبور نوزاد به طرف یکی از اتاق‌ها می‌رود و مثل زنبورهای دیگر بال می‌زند که در تثبیت حرارت هوای شهر مؤثر باشد. خانه‌ای که وی مقابل آن بال می‌زند مسکن یکی از «ننف»‌ها می‌باشد که آن نیز به زودی از زندان خود بیرون می‌آید.

۱۵۲ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

۲

ولی ساکنان شهر مثل این که می‌دانند او هنوز تازه‌وارد و خسته است و یا می‌دانند که هنوز بصیرت و تجربه کافی ندارد و از ارجاع کارهای دشوار به او خودداری می‌نمایند و تا هشت روز از کندو خارج نمی‌شود.

وی بعد از هشت روز از کندو خارج می‌شود و به پرواز درمی‌آید. بر اثر این پرواز، کیسه‌های ریه او پر از هوا می‌شود، معذالک در آن روز مبادرت به مکیدن شیره گل‌ها نمی‌نماید بلکه به کندو مراجعت می‌کند و یک هفته دیگر در کندو می‌ماند و سپس به اتفاق رفقای همسال خود برای مکیدن شیره گل‌ها می‌رود.

اولین مرتبه که این زنبورهای جوان می‌خواهند برای مکیدن گل‌ها بروند خیلی مضطرب هستند زیرا آنها ساکنان شهری می‌باشند که در اعماق آن تاریکی حکمفرماست و به علاوه عادت کرده‌اند که همواره بین جماعت زندگی نمایند. و لذا هنگامی که خود را به تنهایی در آسمان آبی رنگ می‌بیند و مشاهده می‌کنند که دور از دوستان هستند وحشت به آنها مستولی می‌شود و در آستان کندو مردد می‌گردند و بیش از بیست مرتبه پرواز می‌نماید و باز مراجعت می‌کنند.

و تازه وقتی که می‌خواهند به طور قطع از کندو دور شوند، مدت مدیدی اطراف کندو پرواز و رقص می‌نمایند. در تمام این مدت، بدون استثناء سر آنها به طرف کندو متمایل است و سیزده هزار چشم آنها با دقت تمام درخت‌ها و خانه‌ها و مزارع اطراف را در نظر می‌گیرد و در حافظه آنها نقش می‌بندد تا زمانی که از صحرا به کندو مراجعت می‌نمایند راه خود را گم نکنند، و راه آنها مثل این که به وسیله دو خط موازی در آسمان به وجود آمده، در نظرشان ثابت باشد.

این هم یکی دیگر از اسرار زندگی زنبور عسل است که نه بزرگتر و نه کوچکتر از دیگران می‌باشد. چون در کندوی زنبور عسل و به طور کلی در این جهان، اسرار

زنبور عسل □ ۱۵۳

بزرگ و کوچک وجود ندارد و هرچه به نظر ما کوچک جلوه می‌کند ناشی از کوچکی مغز می‌باشد.

چگونه زنبور عسل می‌تواند از مسافتات دور، هنگام بازگشت، کندوی خود را پیدا کند در صورتی که این کندو غالباً در مزارع و آبادی‌ها طوری گذاشته می‌شود که پشت درخت‌ها پنهان است؟ چگونه زنبورها را وقتی در قوطی می‌گذاریم و دو کیلومتر و سه کیلومتر و زیادتر حمل می‌کنیم باز هم می‌توانند کندوی خود را پیدا کنند، در صورتی که چشم آنها نمی‌توانسته است راه رفته را ببینند؟

آیا همان طوری که بعضی از حیوانات، مثل پرندگان، حس مخصوص دارند که موسوم به حس راه‌نمایی و راه‌یابی می‌باشد، زنبور عسل هم دارای چنین حسی می‌باشد؟

به طور معترضه اضافه می‌کنیم که حس راه‌یابی و جهت‌یابی پرندگان هم یکی از اسرار دنیا می‌باشد و ما چون از کیفیت آن بدون اطلاع هستیم نام آن را حس جهت‌یابی و راه‌یابی گذاشته‌ایم. چون عادت ما این است که هر وقت به کیفیت چیزی پی نمی‌بریم نامی برای آن انتخاب می‌نماییم و بعد خیال‌مان راحت می‌شود و خیال می‌کنیم که آن را شناخته‌ایم و به اسرارش پی برده‌ایم.

بعضی از دانشمندان زنبورشناس مثل «بورک» و «فابر» و خصوصاً «رومانس» بر اثر آزمایش‌هایی که انجام داده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که زنبور عسل برخلاف تصور اولیه، به وسیله حس جهت‌یابی یا راه‌یابی خانه خود را پیدا نمی‌کند و چیز دیگری است که او را موفق به یافتن شهر خود می‌نماید.

خود من هم بر اثر آزمایش‌هایی که کرده‌ام به این نتیجه رسیده‌ام که زنبوران عسل به رنگ کندو شکل ساختمان آن (از لحاظ یافتن خانه) توجه ندارند بلکه توجه می‌کنند که ببینند «میز کندو» چگونه است و در کجا قرار گرفته است. مقصود از «میز

۱۵۴ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

کندو عبارت از تخته مخصوصی است که روستاییان ما کندو را روی آن می‌گذارند. و علاوه بر میز یا پایگاه کندو، زنبورها نسبت به درچه کندو نیز توجه دارند و شکل و وضع آن را به خاطر می‌سپارند.

با این وصف، به خاطر سپردن این دو تانیز جزو فروع مسئله است برای این که اگر هنگام غیبت زنبورها شما محل کندو را تغییر بدهید و قدری این طرف و یا آن طرف بگذارید، باز هم زنبورها از اعماق آسمان مستقیماً به طرف کندو می‌آیند و فقط وقتی که نزدیک عسل کندو رسیدند و کندو را در جای همیشگی خود ندیدند ابراز تردید و حیرت می‌کنند.

بر طبق آن چه تا امروز آزموده شده، زنبورها برای یافتن خانه خود هنگام بازگشت از صحراء اصول مخصوصی و شاید ریاضی دارند و کندو را در وسط اشیاء اطراف، مطابق اصول ریاضی تعیین و تثبیت می‌کنند. محل کندو طوری در خاطر آنها باقی می‌ماند که بعد از پنج ماه که زنبورها به واسطه فصل زمستان در کندو هستند و بیرون نمی‌آیند، وقتی که برای اولین مرتبه کندو را در هوای آزاد می‌گذارند و زنبورها خارج می‌شوند، هنگام بازگشت، مستقیماً به محلی مراجعت می‌نمایند که سال گذشته کندو در آن نقطه قرار داشته است و گویی که در تمام مدت پنج ماه، فضا و خط سیر آن را مثل یک جاده شوسه حفظ کرده و آنها هنگام بازگشت از همان جاده مراجعت می‌نمایند.

و به همین جهت هرگاه هنگام غیبت زنبورها، محل کندو را تغییر بدهیم به طور حتم زنبورها گم خواهند شد مگر این که مقابل موضع درچه کندو، یعنی مقابل موضعی که در گذشته درچه کندو آن جا واقع می‌شده، یک تخته و یا سفال و یا مانع دیگری بگذارند که زنبورها هنگام بازگشت به آن مانع برخورد کنند، که در آن صورت می‌فهمند که واقعه جدیدی اتفاق افتاده و در صدد برمی‌آیند که کندوی خود را در اطراف آن جا پیدا کنند.

۳

صحبت بر سر شهر قدیم زنبور عسل است که بر اثر تولد زنبوران جدید پر جمعیت شده و اینک می‌گوییم که هنوز این شهر پر جمعیت ملکه ندارد اما ملکه آن در وسط شهر، آماده به وجود آمدن می‌شود.

روی یکی از ردیف‌های وسط شهر هفت یا هشت خانه عجیب مشاهده می‌گردد که بین خانه‌های دیگر شبیه به تپه‌های بزرگ و یا گودال‌های وسیع است و دورنمای آن خیلی شبیه به منظره کره ماه و گودال‌های عمیق آن می‌باشد.

هر یک از این خانه‌ها جای سه یا چهار خانه معمولی کارگران را می‌گیرد و تمام این خانه‌ها در یک نقطه واقع شده و یک عده نگهبان دقیق و مضطرب (زیرا مثل اینست که پیوسته اضطراب دارند) عهده‌دار نگاهبانی این منطقه هستند. معلوم نیست که این منطقه دارای چه وجهه و حیثیتی است که این تعداد نگهبانان برای محافظت آن دقت و اضطراب دارند.

در هر یک از این خانه‌ها، قبل از مهاجرت سکنه شهر و پیش از این که ملکه با ساکنان خود مهاجرت نماید، یک تخم وجود داشته که از هر حیث شبیه به تخم کارگران بوده است و دقیق‌ترین علمای زنبورشناس نمی‌توانستند که بین آن تخم و تخم عادی یک کارگر فرق بگذارند.

معلوم نیست که این تخم‌ها را خود ملکه قبل از مهاجرت در این جا گذارده و یا دایه‌ها یک تخم عادی کارگری را از یکی از خانه‌های کارگران برداشته و در این خانه گذاشته‌اند. هنوز علمای زنبورشناس نتوانسته‌اند این موضوع را روشن کنند.

سه روز بعد، این تخم در آن خانه، که می‌توان نام آن را خانه سلطنتی گذاشت، مبدل به یک کرم «لارو» می‌شود و پرستاران به کرم مزبور غذای مخصوص می‌دهند و دقت دارند که غذای کرم فراوان باشد.

۱۵۶ ▣ زنبور عسل، مورچگان و موریه

کرم مزبور بر اثر غذا رشد عجیبی می‌کند و نه فقط جثه او به شکل خاصی درمی‌آید بلکه طرز فکر او نیز طور دیگر می‌شود و انگار که این زنبور به کلی غیر از زنبورهای دیگر است و از یک نژاد جداگانه می‌باشد.

برای این که زنبورهای عادی بیش از شش یا هفت هفته عمر نمی‌کنند، در صورتی که این زنبور چهار سال و گاهی پنج سال عمر می‌کند و حد متوسط عمر او سی و چهار و یا چهل و دو برابر حد متوسط عمر یک زنبور عسل عادی است. طول شکم این زنبور دو برابر شکم زنبورهای عادی است، رنگ او نسبت به زنبورهای عادی، طلایی‌تر و روشن‌تر است و نیش او برخلاف نیش زنبورهای معمولی، کج و شبیه به شمشیر اعراب می‌باشد.

چشم زنبورهای عادی دوازده یا سیزده هزار سطح دارد در صورتی که چشم این زنبور بیش از هشت یا نه هزار سطح ندارد.

مغز این زنبور از نخاع زنبورهای عادی کوچکتر است اما در عوض جهاز تناسلی بزرگی دارد. در این جهاز تناسلی عضو مخصوصی هست که از لحاظ نر و ماده بودن، او را دو جنس می‌کند، یعنی هم دارای خصوصیات یک موجود نر و یا هم واجد مختصات یک موجود ماده می‌باشد.

این زنبور هیچ یک از وسایل و ابزارهای زندگی عادی را ندارد زیرا نه دارای محفظه برای جمع کردن شیره گل و نه دارای ابزار مخصوص برای مکیدن آن می‌باشد.

هیچ یک از عادات و هیچ یک از تمایلاتی که ما آنها را جزو فطرت اصلی زنبورهای عسل می‌دانیم در این زنبور دیده نمی‌شود.

این زنبور نه عاشق روشنایی آفتاب و نه خواهان پرواز در فضا و نه متمایل به زیارت گل‌ها می‌باشد، مدت پنج سال عمر می‌کند بدون این که یک مرتبه روی یک

زنبور عسل □ ۱۵۷

گل بنشینند.

تمام دوره حیات او در تاریکی می‌گذرد، و همواره در این فکر است که خانه‌ای پیدا کند و در آن تخمی بگذارد. ولی در عوض، بین تمام زنبورهای عسل، او یگانه کسی است که اضطراب و انتظار عشق و نشئه وصال را ادراک می‌کند.

حتی یقین نیست که در دورهٔ عمر خود بتواند دو مرتبه روی آفتاب را ببیند و در فضا پرواز کند.^۱ زیرا معلوم نیست که ملکه با ساکنان شهر مهاجرت نماید، یعنی مهاجرت امری حتمی و غیر قابل استثناء نمی‌باشد.

جای تعجب است که این همه قوانین، اعضاء و جوارح، آرزوها، عادات و بالاخره سرنوشت زنبور عسل وابسته به یک قطره عسل می‌باشد.

باز اگر مثل نباتات و حیوانات و انسان، سرنوشت زنبور عسل وابسته به جفت‌گیری و نطفه می‌بود، چیزی بود و می‌گفتیم که او هم مطیع قانون کلی است که تمام نباتات و حیوانات مشمول آن هستند.

ولی در این مورد بخصوص، همه چیز زنبور عسل مربوط به یک قطره عسل می‌باشد، و تمام معجزات از این یک قطره بیرون می‌آید.

بعضی از زنبورشناسان را عقیده بر این است که علاوه بر عسل، چیزی دیگری هم در کندوی زنبوران یافت می‌شود که سرنوشت آنها را پی‌ریزی می‌نماید و آن «شیر سلطنتی» است.

اینها می‌گویند که وقتی تخم زنبور عسل شکفته شد و کارگران یا ملکه از آن بیرون آمدند، دایه‌ها به وسیله شیر مخصوصی آنها را تغذیه می‌نمایند.

۱. برای این که بدانید که منظور مترینگ از جمله (و دو مرتبه روی آفتاب را دیدن) چیست، باید به صفحات آینده مراجعه نمایید. ولی به طور خلاصه می‌گوییم که ملکه در مدت عمر خود دو مرتبه از کندو خارج می‌شود: یکی هنگامی که می‌خواهد عروسی کند و دوم هنگامی که شهر را برای نسل جوان باقی می‌گذارد و با اتباع خود مهاجرت می‌کند - مترجم

۱۵۸ @ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

به این ترتیب که از غده‌ای که واقع در سر آنها می‌باشد، مایعی شبیه به شیر غلیظ بیرون می‌آید و به مصرف تغذیه نوزادان می‌رسد.

منتها بعد از چند روز نوزادانی که جزو طبقه کارگر هستند، دیگر از این شیر دریافت نمی‌نمایند و باید مثل دیگران عسل بخورند. ولی آنهایی که باید ملکه شوند، به طور منظم از این شیر می‌خورند و تا وقتی که به سن رشد و کمال برسند غذای دیگری به آنها داده نمی‌شود.

فرضاً هم این طور باشد، و غیر از عسل، ماده دیگری در تکوین سرنوشت زنبورها دخالت کند، باز هم نتیجه یکی است و ما همچنان حیرت می‌کنیم که این اعجازها چگونه صورت می‌گیرد.

یک هفته از مهاجرت ملکه سابق (ملکه سالخورده) می‌گذرد و «نف»هایی که باید ملکه بشوند در خانه خود «خوابیده» اند. فقط یکی از آنها بیدار می‌شود و در صدد برمی‌آید که جدار خانه خود را بتراشد و نازک کند و از خانه خارج شود.

در شهر عسل تمام شاهزاده خانم‌ها هم سن نیستند و از لحاظ سن با یکدیگر تفاوت دارند زیرا مصلحت جامعه اقتضا می‌کند که آنها از لحاظ سن تفاوت داشته باشند که یکی بعد از دیگری به دنیا بیایند، تا اگر صلاح بود، بعد از مهاجرت دسته اول، دسته دیگری با یک ملکه جدید مهاجرت نماید.

ملکه‌ای که بر طبق امر «روح کندو» باید از خانه خود خارج شود، جدار منزل را نازک می‌نماید و خارج می‌شود و بی‌درنگ دایه‌ها و پرستارها می‌دوند و او را مورد پرستاری قرار می‌دهند.

حتی ملکه هم هنگام خروج از لانه و قدم گذاشتن به این دنیا، ناتوان و گیج است و انگار حیرت می‌کند که چرا به این دنیا آمده و اینها که هستند که اطراف او را گرفته‌اند. اما بعد از چند دقیقه، پاهای لرزان و ناتوان او نیرومند و بدون تزلزل می‌شود و

زنبور عسل ■ ۱۵۹

در همان لحظه می فهمد که او فرمانروای این شهر است و عجب آن که در همان موقع می فهمد که باید رقیبان را از بین ببرد تا به تنهایی فرمانروایی نماید.

واقعاً خیلی مایه شگفتی است که ملکه از ساعت اول که قدم به این دنیا می گذارد می فهمد که رقیب دارد و باید رقیب یا رقیبان را از بین ببرد. آن وقت در شهر خود به راه می افتد برای این که رقیبان را کشف و محو نماید.

اکتون خوانندگان این سطور می پرسند که آیا زنبورها هم با این کینه توزی موافق هستند و آیا اجازه می دهند که ملکه جوان که هنوز یک ساعت از عمر او نگذشته رقیبان را از بین ببرد؟

در جواب می گوئیم که گاهی اجازه می دهند و گاهی ممانعت از قتل دیگران می نمایند ولی هرگز نشده که در ابراز موافقت و یا برعکس ابراز مخالفت و ممانعت، زنبورها دچار تردید شوند.

وقتی که ما در یک کندوی شیشه ای جریان حوادث را بعد از تولد ملکه جدید تعقیب می کنیم مشاهده می نمایم که بین زنبورها، راجع به تصمیمی که باید در این مورد بگیرند موافقت قبلی برقرار شده و هر زنبوری می داند که چه باید بکند و تمام زنبورها می دانند که باید از برنامه واحدی تبعیت نمایند.

ولی این برنامه که مورد موافقت قبلی تمام زنبورها قرار گرفته، در سرنوشت شهر عسل اثر کلی دارد و بسته به این است که زنبورها چه صلاح دانسته باشند و آن را چگونه تنظیم کنند.

گاهی هم اشتباه می نمایند ولی این اشتباه هم در تنظیم این برنامه ناشی از علاقه ای است که به کثرت نسل و حفظ نژاد خود دارند.

برنامه را این طور تنظیم می کنند که از قتل عام شاهزاده خانم ها به دست ملکه جوان ممانعت نمایند. در نتیجه، شاهزاده خانم ها یکی بعد از دیگری، به فاصله

۱۶۰ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

چهار یا پنج روز متولد می‌شوند و قبل از تولد شاهزاده خانم جدید، ملکه سابق با نسل خود از کندو مهاجرت می‌نماید و می‌رود و شاهزاده جدید جای او را می‌گیرد و ملکه می‌شود و او هم بعد از مدت کوتاهی با نسل خود مهاجرت می‌کند و می‌رود و شاهزاده خانم تازه‌ای به جای او ملکه می‌شود.

به این ترتیب در یک تابستان، زنبورها چهار مرتبه از یک شهر مهاجرت می‌کنند ولی به زودی سرمای پاییز می‌رسد و شهر عسل را که از فرط مهاجرت ناتوان شده (و زنبورها فرصت نگرفته‌اند که خود را جمع‌آوری نمایند) ویران می‌نمایند.

شاید در مناطق گرمسیر (که وطن اصلی زنبورها بوده) این مهاجرت‌های پیاپی آسیب به شهر نمی‌زده و زنبورها هنوز مقتضیات طبیعی آن مناطق را به خاطر دارند و گاهی بر طبق آن عمل می‌کنند ولی غافل از این هستند که در جهان ما، عمل کردن به آن برنامه به واسطه فرا رسیدن پاییز، موجب محو آنها می‌گردد.

در هر صورت، اجرای این برنامه و مبادرت کردن به چند مهاجرت در یک فصل تابستان، به طوری که گفتیم ناشی از علاقه آنها به تکثیر نسل و حفظ نژاد است. چیزی که هست این است که شدت علاقه آنها به تکثیر و حفظ نسل نتیجه معکوس می‌دهد و فعالیت حیاتی آنها چون از حد می‌گذرد سبب نابودی حیات می‌گردد.

در زندگی ما انسان‌ها هم تب عبارت از فعالیت شدید زندگی ما در قبال مرگ برای حفظ حیات است. ولی به طوری که می‌دانیم، این فعالیت و عکس‌العمل، به جای حفظ حیات، موجب مرگ می‌شود و وقتی درجه حرارت بدن ما از حد گذشت ما را نابود می‌نماید.

۵

نتیجه تصمیمی که زنبورها می‌گیرند، هرچه باشد، مسلم است که در گرفتن آن

زنبور عسل □ ۱۶۱

تصمیم توافق نظر دارند و می‌دانند که نتیجه آن تصمیم چیست زیرا وسایل را برای اجرای آن فراهم می‌کنند.

مثلاً وقتی که تصمیم می‌گیرند که شاهزاده خانم‌های جوان زنده بمانند و از طرف ملکه به قتل نرسند، می‌دانند که باید چند دسته از شهر مهاجرت کنند. لذا بی‌درنگ وسایل این کار را فراهم می‌نمایند و خانه‌های پراز عسل را برمی‌دارند و در عوض خانه‌های کارگران را به جای آن می‌گذارند که تخم‌های کارگری در آنها پرورش یابد.

و اگر در نظر بگیریم که دوره عمر زنبورها، به استثنای ملکه، خیلی کوتاه است، این پیش‌بینی حوادث آینده که نوام با گرفتن تصمیم آنهاست، بیشتر قابل تحسین جلوه می‌نماید.

۶

باری ... وقتی که ملکه برای قتل عام رقبای خود که شاهزاده خانم‌ها باشند به راه می‌افتد، نگهبانان راه را به روی او می‌گشایند و آزاد گذاشتن ملکه جوان برای قتل عام رقبای وی، دلیل بر این است که زنبورها نمی‌خواهند که دسته دوم و سوم مهاجرت را از شهر بیرون کنند.

ولی به فرض این که مانع از قتل عام شاهزاده خانم‌ها شوند و جلوی ملکه جوان را بگیرند، دلیل بر این نمی‌شود که بخواهند برای مرتبه دوم و سوم دسته‌هایی را از شهر اخراج کنند و وادار به مهاجرت نمایند.

زیرا بعید نیست که فکر عروسی ملکه را می‌کنند و بیم دارند که مبادا ملکه هنگامی که برای عروسی از شهر خارج شد دیگر برنگردد، و هرگاه تمام شاهزاده خانم‌ها به قتل برسند و ملکه هم از عروسی مراجعت ننماید آن وقت شهر دچار

۱۶۲ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

خطر بزرگ نداشتن ملکه می‌شود.^۱

ولی به طور کلی اگر نخواهند دسته دوم و دسته سوم را تشکیل بدهند همین که ملکه جوان برای قتل شاهزاده خانم‌ها جلو می‌آید نگهبانان عقب می‌روند. آن وقت ملکه با حسادت و کینه‌ای هرچه تمام‌تر به منازل شاهزاده خانم‌ها نزدیک می‌شود، خانه را می‌گشاید و نیش مهیب خود را که به شکل شمشیر منحنی می‌باشد در بدن اولین شاهزاده خانم بدبخت فرو می‌کند و او را به قتل می‌رساند و بعد به سراغ شاهزاده خانم دوم و سوم می‌رود.

هرگاه شاهزاده خانم‌های دیگر هنوز در حالت «نف» هستند و موجود کامل نشده‌اند، به آنها کاری ندارد ولی اگر به رشد رسیده باشند آنها را نیز می‌کشد و آن وقت مثل هر موجود جاندار که بعد از ارتکاب قتل کینه‌اش فرو می‌نشیند، ملکه نیز از خشم فرود می‌آید.

نگهبانان نه فقط ممانعت نمی‌کنند بلکه آنها نیز تا اندازه‌ای در این قتل شرکت می‌نمایند و لاشه‌ها را بیرون می‌برند. دیده شده است که فراوانی که هرگز جرأت حمله به یک شاهزاده خانم کامل را ندارند، نف‌ها را که هنوز موجود کامل نشده‌اند بعد از عبور ملکه جوان می‌کشند و لاشه‌های آنان را بیرون می‌اندازند و نژاد شاهزاده خانم‌های سلطنتی به کلی از بین می‌رود.

این یکی از مناظر رقت‌آوری کندوی زنبور عسل است. منظره دیگر آن، قتل عام زنبورهای نر می‌باشد که بعداً آن را شرح خواهیم داد. فقط در این دو مورد است که زنبورها اجازه می‌دهند که در داخل کندوی آنها، بین خودشان برادرکشی صورت بگیرد. گاهی از اوقات (ولی خیلی به ندرت) دو شاهزاده خانم در یک موقع متولد

۱. خوانندگان محترم برای این که مفهوم وسیع این گفته را درک فرمایند باید به صفحات آینده که مترینگ پرواز ملکه را برای عروسی شرح می‌دهد مراجعه نمایند - مترجم

زنبور عسل ■ ۱۶۳

می شوند و همین که از گاهواره خارج شدند به جان یکدیگر می افتند و در صدد قتل هم بر می آیند.

زنبورها در دو طرف صف می کشند و مثل این است که تماشای مبارزه این دو ملکه را می نماید ولی نکته بدیع و عجیبی در این موقع به نظر می رسد که فهم آن از حدود توانایی مغز ما خارج است. و آن این که هر وقت دو ملکه طوری مقابل هم قرار می گیرند که شمشیرهای آنها ممکن است در یک لحظه هر دو را به قتل برساند و یکدیگر را نابود کنند، یکی از آن دو ناگهان دچار وحشت می شود و فرار اختیار می نماید و آن قدر دور هم می گردند تا این که یکی از آن دو بر اثر غفلت و یا ضعف به قتل برسد اما هرگز اتفاق نمی افتد که دو ملکه در یک موقع یکدیگر را به قتل برسانند. البته قانون نژاد زنبور عسل چنین حکم می کند که فقط یکی از آن دو به قتل برسد که مبادا شهر بدون ملکه بماند ولی معلوم نیست که وقتی دو ملکه طوری مقابل هم قرار می گیرند که ممکن است هر دو محو شوند، چه می شود که یکی از آنها، و گاهی هر دو دستخوش وحشت می شوند و ما نمی توانیم بفهمیم چه فکری آنها را بیمناک می نماید که از هم دور می گردند.

چون فقط فکر حفظ نژاد در بین نیست زیرا اگر واقعاً منظور آنها این بود، لزومی نداشت که در آن مورد بخصوص از دیدار هم متوحش شوند و فرار نمایند. زیرا کافی بود که یکی از آنها بیاید و بدن خود را در معرض شمشیر قرار بدهد و خویش را قربانی نماید، در صورتی که آن وحشت که در آنها بروز می نماید وحشت فطری است و ما نمی توانیم بفهمیم چه چیز آنها را به وحشت می اندازد.

۷

ولی اگر تصمیم زنبورها، و به عبارت دیگر «روح کندو» بر این قرار گرفته باشد که

۱۶۴ @ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

شاهزاده خانم‌های جوان زنده بمانند، هنگامی که ملکه برای قتل آنها می‌آید با یک عده نگهبان برخورد می‌کند که مثل سد شدیدی راه را بر او می‌بندند ولی واضح است که با احترام نسبت به ملکه خشمگین رفتار می‌نمایند.

ملکه به هر طرف روی می‌آورد که خود را به خانه‌های شاهزاده خانم‌ها برساند و آنها را بکشد ولی هر طرف، یک عده نگهبان جدی با احترام راه عبور او را مسدود می‌کنند.

هر قدر بیشتر ملکه اصرار می‌کند، نگهبان‌ها زیادتر جدیت می‌نمایند که راه را بر او ببندند تا وقتی که بالاخره ملکه جوان می‌فهمد که درکند و قانونی بالاتر از اراده او موجود است و آن قانون اقتضا می‌کند که رقیبان او زنده بمانند.

آن وقت ملکه ناچار دور می‌شود ولی چون نتوانسته آتش خشم خود را فرو بنشانند در شهر گردش می‌کند و مرتباً آهنگ‌های جنگی می‌خواند.

این آهنگ‌های جنگی را تمام پرورش دهندگان زنبور عسل می‌شناسند. قدرت صدای ملکه در این موقع به قدری زیاد است که از وراء تمام دیوارهای مومی کندو تا فاصله چهار یا پنج متری شهر عسل به گوش ما می‌رسد. خصوصاً شب‌ها آهنگ جنگی ملکه بهتر به گوش می‌رسد و در فاصله شش الی هفت متری کندو هم ما می‌توانیم آن را بشنویم. این صدای جنگی در کارگران تأثیر بزرگی می‌نماید و مثل این است که همگی میبهوت می‌شوند و سرها را پایین می‌اندازند و در بحر اندیشه غوطه‌ور می‌گردند.

گاهی حشره عسل خوار معروف، موسم به «آتروپوس» همین صدا را تقلید می‌کند و وارد کندو می‌شود و به دلیل اثری که این صدا در اعصاب کارگران می‌نماید، هیچ کس مزاحم او نمی‌گردد و او به قدری عسل می‌خورد که دیگر نمی‌تواند راه برود.

زنبور عسل □ ۱۶۵

دو یا سه روز، و گاهی تا پنج روز، این آهنگ جنگی ملکه به گوش می‌رسد ولی در خلال این احوال شاهزاده خانم‌ها در خانه‌های خود مرتباً رشد می‌کنند و می‌خواهند بیرون بیایند و با بیرون آمدن آنها خطر بزرگی تمدن شهر عسل را تهدید می‌کند زیرا همه چیز دستخوش اغتشاش می‌گردد.

اما «روح‌کنده» که همه وقت ناظر بر احوال شهر می‌باشد، فکر این موضوع را کرده و به هر نسبت که شاهزاده خانم‌های جوان جدار منازل خود را نازک می‌کنند که بیرون بیایند نگهبانانی که از آنها مراقبت می‌کنند موم‌های جدیدی را از خارج به جدارها می‌چسبانند و شاهزاده خانم‌های جوان نمی‌توانند بفهمند که چرا هرچه آنها از داخل دیوارها را نازک می‌کنند از خارج دیوارها کلفت می‌گردد.

این شاهزاده خانم‌ها با این که هنوز به دنیا نیامده و یک مرتبه این دنیا را ندیده‌اند، از اصل و نسبت خود مطلع هستند و می‌دانند که آنها ملکه می‌باشند و در این دنیا چه وظیفه دارند و لذا بدون بیم، از درون خانه خود جواب رجزخوانی ملکه را می‌دهند و صدای جنگی خویش را بلند می‌نمایند.

اما چون صدای آنها باید از جدار زندان آنان عبور نماید قوت و اوج صدای جنگی ملکه را ندارد.

هنگام شب که صداهای صحرا خاموش گردید و ستارگان در روشن شدند، از دور صدای ناله جغد به گوش رسید، پرورش‌دهنده زنبور عسل که به خانه خود مراجعت می‌نماید وقتی که از مقابل‌کنده می‌گذرد صدای شاهزاده خانم‌های محبوس را خوب می‌شناسد و آهنگ جنگی آنها را از آهنگ جنگی ملکه تشخیص می‌دهد.

این حبس طولانی برای شاهزاده خانم‌ها مفید است زیرا در زندان نیرومند

۱۶۶ @ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

می‌شوند و به محض این که از خانه‌های خویش خارج گردیدند می‌توانند وظایف خود را سریع‌تر انجام دهند. ملکه جوان بعد از چند روز از آهنگ جنگی صرف‌نظر می‌نماید و به وظایف خود عمل می‌کند و طولی نمی‌کشد که در رأس دومین دسته مهاجرت از شهر خارج می‌گردد.

آن وقت کارگران و نگهبانان موافقت می‌نمایند که یکی از شاهزاده خانم‌های محبوس از زندان خود خارج شود. او هم بی‌درنگ در صدد نابود کردن رقیبان خود برمی‌آید و نگهبانان ممانعت می‌نمایند تا بالاخره شروع به خوانندگی می‌کند و آهنگ جنگ را به گوش ما می‌رساند. او نیز در رأس سومین دسته مهاجرت از شهر خارج می‌شود و این وضع ادامه داد تا وقتی که شهر بر اثر مهاجرت‌های پیاپی به کلی از پا درآید (و این در صورتی است که جنون مهاجرت پیاپی بر زنبوران مستوی شده باشد).

«سوامردان» زنبورشناس معروف، می‌گوید که او در یک فصل تابستان شهری را دید که خود و شهرهای جداشده از آن، سی شهر به وجود آورده بودند. منظور از شهرهای «جداشده از آن» عبارت از مهاجرینی هستند که بعد از خروج از شهر به نوبه خود شهر جدیدی به وجود می‌آورند و آنها نیز مهاجرینی را به خارج می‌فرستند.

این جنون مهاجرت، بیشتر در مواقعی به وجود می‌آید که در فصل زمستان تلفات سنگینی بر زنبورها وارد آمده باشد و زنبورها در تابستان بعد شاید برای جبران آن تلفات، این طور دسته دسته مهاجرت می‌کنند که نسل فراوان شود.

ولی در مواقع عادی در هر فصل تابستان، هر شهر بیش از یک مرتبه مهاجرین را به خارج نمی‌فرستد و بعضی از شهرها اصلاً از مهاجرت صرف‌نظر می‌کنند. به طور معمول، در شهرهای زنبور عسل این قانون حکمفرماست که وقتی دسته

زنبور عسل ■ ۱۶۷

دوم مهاجرت از شهر خارج شد، به سومین ملکه اجازه می دهند که تمام رقبای خود را به قتل برساند و از آن پس نظم و آرامش در شهر برقرار می شود و زنبورها با خیال راحت به وظایف خود مشغول می گردند تا زمستان بیاید.

۹

خروج دسته دوم و دسته سوم مهاجرین، از هر حیث شبیه به خروج دسته اول است جز این که شماره آنها کم می باشد و برخلاف مهاجرین دسته اول، ملکه آنها باکره است، و به همین جهت سبک تر می باشد و دورتر پرواز می کند.

ناگفته نماند که سرنوشت دسته دوم و دسته سوم بیش از سرنوشت دسته اول ممکن است دستخوش خطرها و حوادث غیرمنتظره شود. زیرا قطع نظر از این که مأمورین اکتشاف ندارند، ملکه آنها باکره است و لذا بارور نشده و باید بعد عروسی کند و بارور شود.

یک باد تند، یک رگبار و یک پرنده که در حین پرواز ملکه را بخورد، کافی است که موجبات محو دسته دوم یا سوم مهاجرین را فراهم نماید.

زنبورها که می دانند که ملکه آنها باید هرچه زودتر عروسی کند همین که توانستند مسکن جدیدی پیدا کنند، با این که شروع به کار کرده اند تا مسکن را قابل سکونت نمایند، گاهی بعد از یک روز به اتفاق ملکه خویش از آن مسکن خارج می شوند که شاید ملکه بتواند شوهری پیدا کند و بارور شود. در این خروج، بعید نیست که تمام زنبورها همراه با ملکه خود تلف گردند.

۱۰

مهاجرت دسته اول از شهر زنبور عسل، گرچه مقرون به عقل نیست با این

۱۶۸ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

وصف می‌توان گفت که نسبت به مهاجرت دسته دوم و سوم، مزیت بزرگی دارد. زیرا زنبورها می‌دانند که با یک ملکه بارور مسافرت می‌نمایند و اطمینان دارند که دارای مأمورین اکتشاف هستند و آنها برای مهاجرین به زودی مسکن جدیدی پیدا می‌کنند.

ولی مهاجرت دسته دوم و سوم و چهارم واقعاً دیوانگی است زیرا ملکه خیلی جوان و بدون تجربه و باکره است. با این وجود، زنبورها (البته آنهایی که باید مهاجرت کنند) بدون تردید در تعقیب ملکه از شهر خارج می‌شوند و دور می‌گردند و خود را به دست ده‌ها خطر مجهول و محتمل می‌سپارند و یگانه مرگ و رضایت خاطر آنها این است که از قانون کلی نژاد خویش تبعیت می‌نمایند.

اگر من و شما باشیم، آیا حاضریم این طور زندگی آسوده و مرفهی خود را به دست ماجراهایی که کوچکترین آنها موجب محو ما می‌شود بسپاریم؟

این چه نیرو و اراده‌ای است که زنبورها دارند و ما نداریم، و به علاوه در شهر زنبورها، کیست که کسانی را که باید بروند و آنهایی را که باید بمانند انتخاب می‌کند؟ زیرا در مهاجرت دسته دوم و سوم، حتی تفاوت پیر و جوان، برخلاف مهاجرت دسته اول، از بین می‌رود و می‌بینید که پیرها هم مثل جوان‌ها عقب ملکه باکره می‌افتند و از شهر خارج می‌شوند. ولی یک چیز هست و آن این است که همواره بین آنهایی که مهاجرت می‌کنند و آنهایی که باقی می‌مانند تناسبی وجود دارد که به هم نمی‌خورد. من خود چندین مرتبه آزموده‌ام (و این آزمایش برای شمردن زنبورهایی که می‌روند و باقی می‌مانند خیلی دشوار است) که هرگاه تخم‌ها و لاروها و نطف‌ها را که باید به زودی متولد شوند به حساب آوریم، شمار کسانی که مهاجرت می‌کنند با آنهایی که باقی می‌مانند پیوسته دارای نسبت ثابتی است و کیست که با این دقت افراد را می‌شمارد و این تناسب را حفظ می‌کند؟

زنبور عسل □ ۱۶۹

۱۱

برای دسته دوم و دسته سوم و دسته‌های دیگر که از کندو مهاجرت می‌کنند حوادث غیرمنتظره زیاد ممکن است پیش بیاید.

گاهی دو دسته که مهاجرت کرده‌اند با هم مخلوط می‌شوند و گاهی در وسط هیجان مهاجرت، حواس نگهبانان پرت می‌شود و شاهزاده خانم‌های جوان از خانه‌های خود بیرون می‌آیند و به گروه مهاجرین می‌پیوندند. گاهی یکی از این شاهزاده خانم‌ها در حین پرواز یک عده زنبورهای نر را نیز با خود می‌برد و در حالی که برای مهاجرت پرواز می‌نمایند عروسی می‌نماید و آنگاه زنبورها را به ارتفاعات بالای جو هدایت می‌کند زیرا به طوری که بعداً خواهیم دید، یکی از شرایط زفاف این است که ملکه و شوهر او به ارتفاعات بالای هوا بروند.

ولی ما پرورش دهندگان زنبور عسل، همواره مهاجرین دسته دوم و سوم و غیره را به کندوی اصلی برمی‌گردانیم. اگر بین آنها چند شاهزاده خانم باشد، آنها به جان هم می‌افتند و بالاخره یکی دیگران را به قتل می‌رساند و ملکه واقعی می‌شود. سپس زنبورها دست از دیوانگی مهاجرت برمی‌دارند و به کارهای همیشگی خود مشغول می‌شوند، شهر آرام می‌گردد و زندگی عادی شروع می‌شود.

۱۲

صحبت ما به این جا رسیده بود که زنبوران عسل اجازه می‌دهند که ملکه جدید و جوان تمام شاهزاده خانم‌ها را به قتل برساند و کسی را از خانواده سلطنتی باقی نگذارد که بعد از او ملکه شود.

این کار با این که بی‌احتیاطی است، با این وصف گاهی از اوقات زنبوران عسل این بی‌احتیاطی را می‌کنند و این اجازه را به ملکه جوان می‌دهند.

۱۷۰ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

حلت این بی احتیاطی، به طوری که گفتیم، این است که اگر ملکه تلف شود و یا هنگام پرواز برای عروسی ناپدید گردد، دیگر کسی نیست که جای او را بگیرد و «لارو»های کارگران هم در آن موقع، از آن مرحله که بتوانند آنها را مبدل به یک شاهزاده خانم نمایند گذشته است (چون نباید فراموش کرد که زنبورها می توانند یک تخم عادی را که باید مبدل به یک زنبور کارگر شود مبدل به یک شاهزاده خانم نمایند ولی نه در تمام مواقع و مراحل).

در هر حال، بی احتیاطی شده و بیش از یک ملکه در شهر باقی نمانده لیکن این ملکه باکره است و حتماً در بیست روز اول بعد از تولد او، باید عروسی کند تا بارور گردد. اگر در بیست روز اول عروسی نکرد دیگر بارور نخواهد شد و تا زنده است باید باکره بماند.

اما این ملکه با این که باکره است، ولی عقیم نیست بلکه تخم می گذارد منتها از تمام تخم های آن زنبورهای نر و بیکاره و مفت خور بیرون می آید.

این هم یکی از اسرار طبیعت است که ملکه با این که باکره می باشد می تواند تخم بگذارد ولی چون زنبورهای نر هرگز کار نمی کنند و حتی برای این که شکم بزرگ خود را سیر نمایند به صحرا نمی روند و شیر گل ها را نمی مکند، به زودی کند و پر از زنبورهای نر می شود.

از طرف دیگر، چون زنبورهای ماده رفته رفته تلف می گردند و از بین می روند و تخم ماده وجود ندارد که جانشین هایی برای آنها پیدا شود، وقتی که آخرین زنبور ماده از بین رفت شهر به کلی ویران می شود و زنبورهای نر هم بر اثر گرسنگی و رسیدن فصل سرما تلف می گردند.

این یکی از عجایب طبیعت است که هزارها زنبور نر به وجود می آید که همه می توانند ملکه را بارور کنند ولی چون آن بیست روز اولیه گذشته، هیچ یک از آنها

زنبور عسل ☐ ۱۷۱

قادر به عروسی با ملکه نیستند.

و موضوع عجیب دیگر این که چرا طبیعت اجازه می دهد که از ملکه فقط زنبور نر به وجود بیاید و آیا ممکن نیست که به جای این زنبورهای شکم پرست و بیکاره، زنبورهای ماده از ملکه به وجود بیاید؟

این چه مصلحتی است که حتماً باید زنبورهای نر به وجود بیایند؟ آیا طبیعت می ترسد که اگر فقط زنبورهای ماده به وجود بیاید ماده ها از بس مال اندیش هستند به کلی نسل زنبورهای نر را (که هیچ فایده از لحاظ تولیدات خواربار ندارند) براندازند و دیگر در جهان زنبور نر وجود نداشته باشد که بتواند یک ملکه را بارور کند؟ اگر این طوری باشد، این هم از جمله مواردی است که علاج درد به قدری افراطی می باشد که موجب زوال زندگی می شود و به جای این که بخواهند بیماری را معالجه کنند، خود او را از بین می برند؟

زنبورهای ماده که می بینند ملکه آنها مرتباً زنبور نر به وجود می آورد طوری متوحش می شوند و بیم از آینده نژاد طوری آنها را مضطرب می کند که خود در صدد تخم گذاشتن بر می آیند.

آری، آنها برخلاف قانون مسلم کنند و که فقط ملکه باید تخم بگذارد، با قوه اراده طوری بر خود فشار می آورند که جهاز تناسلی آنها نیرومند می شود و به نوبه خود مثل ملکه تخم می گذارند. ولی افسوس که از کارگران هم که زنبورهای ماده هستند جز تخم نر هیچ تخمی بیرون نمی آید و به زودی شهر عمل بر اثر وفور زنبورهای نر و مرگ آخرین زنبور ماده ویران می شود.

در این مورد به طریزی مشهود دیده می شود که یک اراده قوی در زندگی زنبوران

۱۷۲ @ زنبور عسل، مورچگان و موربان

عسل دخالت می‌نماید و با اراده زنبوران که خواهان حفظ نژاد خویش هستند مخالفت کرده و موجبات فنای آنها را فراهم می‌کند.

بعید نیست که در زندگی نوع بشر هم همین طور باشد و بعید نیست که یک نیروی قوی در زندگی ما مداخله کند و آثاری به وجود بیاورد که غیر از تمایل کلیه و معده و امعاء ما است.

چون معده، کلیه و ریه ما هم به اندازه حشرات و نباتات شعور دارند و آنها هم می‌خواهند زنده بمانند و به حیات خویش ادامه بدهند. با این وصف می‌بینیم که آنها می‌میرند و از بین می‌روند و با مرگ خود موجبات محو ما را فراهم می‌نمایند و یا ما موجبات مرگ آنها را فراهم می‌کنیم.

و اما در مورد زنبور عسل و طبیعت، معلوم نیست که در پایان کار، حق با کدام یک از این دو می‌باشد: آیا زنبور عسل حق دارد که می‌خواهد زنبورهای ماده به وجود بیاورد و با طبیعت ذی‌حق است که زنبورهای نر تولید می‌نماید؟

و هرگاه زنبور عسل به تمایل طبیعت آگاهی پیدا کند و بر طبق میل او به طور مرتب زنبورهای نر به وجود بیاورد آن وقت چه خواهد شد؟

و آیا غیر از این است که موجبات محو نژاد خود را فراهم خواهد کرد؟

آیا می‌توان گفت که طبیعت دارای تمایلاتی است که کشف و تبعیت از آنها خطرناک است؟ و آیا می‌توان گفت که یکی از تمایلات طبیعت این است که هیچ‌کس دنبال کشف تمایلات او نرود و از آن تبعیت ننماید؟

ما در همین زندگی عادی خود احساس می‌کنیم که در وجود ما نیروهایی هست که می‌خواهد ما را وادار به اقداماتی نماید که هوش و عقل ما آن را نهی می‌کند، در این صورت، آیا خطرناک نیست که هوش و عقل ما نیروی خود را ضمیمه این قوا نماید؟ زیرا ما را به جایی می‌برد که به طور حتم باعث بدبختی ما خواهد شد.

از مطالعه در وضع ملکه باکره که فقط تخم‌های نر می‌گذارد آیا باید این طور نتیجه گرفت که طبیعت گاهی از اوقات از پیش‌بینی‌های خود نتیجه معکوس می‌گیرد، یعنی آن چه را که می‌خواهد به وسیله خاصی پیش‌بینی کند، بر سرش می‌آید، به طوری که علت با معلول و وسیله با هدف مخالف است؟

چون طبیعت، ملکه باکره را مخصوصاً بارور کرده که مبادا نسل زنبور عسل از بین برود و باروری ملکه باکره با سرعت زیاد نسل زنبور عسل را از بین می‌برد.

ولی در این مورد هم مثل موارد دیگر، ما نام «طبیعت» را روی آثاری از جهان می‌گذاریم که از چند و چون آن بدون اطلاع هستیم.

ما در مقابل خود مسائلی داریم که جواب تمام آنها مجهول است. در برابر تمام این مسائل باید بگوییم که نادان می‌باشیم و برای این که نگوییم که نادان هستیم، در جواب مسائل، کلمات طبیعت، زندگی، مرگ، نامحدود، نبوغ نژادی، تنارع برای بقاء و غیره را می‌گذاریم و پدران ما هم در این موارد نام قضا و قدر و سرنوشت و غیره را می‌گذاشتند.

منتها پدران ما که آن کلمات را در پاسخ مسائل می‌نوشتند جرأت نداشتند که بدانها نزدیک شوند چون تصور می‌کردند که هر کس به آنها نزدیک شود محو خواهد گردید یا دیوانه خواهد شد و یا سعی او برای فهم اسرار به جایی نخواهد رسید.

ولی ما که مثل آنها از این کلمات نمی‌ترسیم به آنها نزدیک می‌شویم و می‌بینیم که یکی از این کلمات که «طبیعت» باشد واقعاً دارای هستی و نیرو است.

و علاوه بر نیرو، دارای وسایل بی‌شماری است که ما نمی‌توانیم بهتر از آنها به وجود بیاوریم، چون طبیعت با وسایل کوچک، نتایج بسیار بزرگ به دست می‌آورد.

۱۷۴ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

ما با پیشرفت‌هایی که در علم و صنعت کرده‌ایم، هنوز مدتی طول دارد که بتوانیم چنان اسبابی بسازیم.

و اما این که این سبب‌ها و وسایل، به نوبه خود وابسته به اسباب دیگر باشد، مسئله‌ای است که بر ما پنهان است.

۱۵

و دیگر این که از کجا معلوم که آن چه در نظر ما به صورت اسباب و وسایل جلوه می‌کند، جز یک تصادف نیکو و مفید در قبال میلیون‌ها تصادف بی‌فایده نباشد.

ولی این جا هم هوش و عقل ما ناتوان است و نمی‌دانیم که در بین آثار طبیعی کدام جزو اسباب و وسایل و کدام جزو برخورد و تصادف است.

ما حتی نمی‌دانیم در کجا اراده عقلایی و در کجا اتفاق و احتمال دخالت می‌نماید و برای این که مطلب فهمیده شود مثالی می‌زنیم.

از حیوانات باهوش مثل زنبور عسل صرف‌نظر می‌کنیم و به جانورانی توجه می‌نماییم که خیلی از آنها پست‌تر هستند، مثلاً به میکروب‌ها چشم می‌دوزیم.

یکی از این میکروب‌ها به نام «آموبا» خوانده می‌شود که هیچ یک از اعضای عادی بدن را ندارد و اگر هم دارد ما به چشم نمی‌بینیم.

این جانور که نه دست و پا و نه مغز و سلسله اعصاب دارد، خیلی علاقمند است که میکروب دیگری موسوم به «آسی‌نت» را بخورد. به همین جهت، در کمین آنها

می‌نشینند و همین که ماده «آسی‌نت» بچه‌ای به وجود آورد آن را می‌خورد زیرا می‌داند که بچه هنوز سمی نیست، در صورتی که «آسی‌نت»‌های بالغ زهر دارند.

در کمین نشستن «آموبا» برای خوردن بچه «آسی‌نت» را باید به چه چیزی منسوب کرد و آیا دلیل بر اراده عقلایی است و یا ناشی از تصادف است؟

زنبور عسل □ ۱۷۵

اگر دلیل براراده عقلایی است، که این میکروب مغز و سلسله اعصاب ندارد. اگر ناشی از تصادف و برخورد است، چرا این تصادف مرتباً تکرار می شود، چون چیزی که جنبه استثنایی دارد نباید مرتباً تکرار گردد.

وقتی از عالم حیوانات قدم به دنیای نباتات می گذاریم در آن جا هم چیزهایی می بینیم که معلوم نیست ناشی از عقل و یا برخورد و تصادف است.

«داروین» دانشمند معروف، در آثار خود به طرزی برجسته و عبرت انگیز می نویسد که چگونه بعضی از گل ها برای این که زاد و ولد کنند، یعنی از گرده گل برای باروری استفاده نمایند، متوسل به حيله می شوند. چگونه بعضی از گل ها هنگامی که زنبورهای عسل روی آنها می نشینند به طرزی مخصوص نرینگی خود را تکان می دهند که غبار آن روی بدن زنبور بریزد. و همین زنبور وقتی که روی گل دیگر نشست، مادگی آن گل هم خود را به طرزی خاص تکان می دهد که غبارهای زنبور عسل را (که از نرینگی گل دیگر گرفته شده) جذب نماید.

در بعضی از گل ها، این حرکات به قصد دادن و یا گرفتن گرده، خیلی برجسته است و همین که زنبور عسل روی گل دیگر نشست در تمام قسمت های اساسی گل مزبور حرکتی به وجود می آید که غبارها را جذب می کند. این حرکات که ناگهان آشکار می شود، خیلی شبیه به دستگاه نشانه زنی تفنگ هایی می باشد که در بعضی از سیرک های روستایی ما وجود دارد.

کسانی که در آن سیرک ها تیراندازی می کنند، دیده اند که همین که گلوله به نشانه خورد چرخ هایی به حرکت درمی آید و دایره هایی بالا و پایین می رود که به وضوح نشان بدهد که تیر به هدف اصابت کرده است.

نشستن و برخاستن زنبور عسل روی بعضی از گل ها نیز موجب بروز حرکات محسوس می شود و گویی که در بدن زنبور عسل جریان برقی وجود دارد که همین

۱۷۶ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

که روی یک گل نشست اعضای اصلی گل را مثل یک موتور برق به حرکت درمی آورد.

دوباره سؤال می‌کنیم که در این جا آیا اراده دخالت دارد و یا برخورد و اتفاق دخیل است؟ ... آیا عقلی در گل هست که برای دادن و یا گرفتن غبارها موجب بروز آن حرکات می‌شود و یا صرفاً این حرکات ناشی از تصادف می‌باشد؟

باز هم از عالم گیاهی پایین می‌رویم و وارد عالم جمادات می‌شویم و در آن جا هم می‌بینیم چیزهایی به نظر می‌رسد که نمی‌دانیم مربوط به اراده عقلایی و یا برخورد و تصادف می‌باشد.

در عالم جمادات و به ویژه مواد معروف به متبلور (بلوری شکل) نیز حرکاتی دیده می‌شود که دانشمند انگلیسی «روسکین» آن را شرح داده است.

جمادات متبلور نه فقط دارای حرکات هستند بلکه با هم می‌جنگند و اگر یک شیئی خارجی وارد آنها شود آن را از خود می‌رانند. گاهی نسبت به ضعیف‌گویی که ترحم به خرج می‌دهند و آنها را مجاز می‌نماید که مقام و جای آنها را بگیرند.

در نقاطی که مواد متبلور با سنگ‌های آهن مجاور هستند، می‌کوشند که سنگ‌های آهن را از خود دور نمایند که مبادا بر اثر اختلاط با آنها آلوده شوند. حتی وقتی مواد متبلور مجروح می‌شوند، در صدد معالجه خود برمی‌آیند و زخم‌های آنها مداوا می‌شود.

تکلیف ما در این جا چیست و این اعمال جمادات را به چه چیز باید منسوب نماییم: آیا آنها با اراده این کارها را می‌کنند و یا برخورد و اتفاق و تصادف این اعمال را به وجود می‌آورد؟

ولی ما از عالم جمادی به قدری دور هستیم که حتی تصور این که فکر و هوش آنها را با خود مقایسه نماییم و برای آنها قائل به اراده شویم در مخیله ما نمی‌گنجد.

زنبور عسل @ ۱۷۷

لذا به مقایسه گل‌ها با خودمان اکتفا می‌کنیم زیرا گل‌ها در میان موجودات جهان، یگانه موجودی هستند که بعد از جانداران به ما شباهت دارند.

اعمال جانداران، زیاد باعث حیرت ما نمی‌شود زیرا فکر می‌کنیم که آنها چون دارای اعضاء و اندام‌هایی شبیه به ما هستند طبعاً باید هوش و فکری مثل ما داشته باشند.

ولی در گل‌ها کوچکترین اثری از اعضاء اندام‌های حیوانی که مرکز عقل و شعور است دیده نمی‌شود، که بگوییم پیش‌بینی و ابتکار گل‌ها مربوط به آن اعضاء می‌باشد.

این است که می‌گوییم تمام اعمال گل‌ها مربوط به طبیعت می‌باشد، نه مربوط به خود آنها.

یعنی گل‌ها، هر یک به تنهایی اراده و ابتکاری ندارند که مبادرت به انجام کارهایی بکنند بلکه این طبیعت است که با یک قانون کلی بر تمام آنها حکومت می‌نماید و طبعاً این حيله و مآل‌اندیشی گل‌ها هم مربوط به طبیعت می‌شود.

به طوری که متوجه می‌شوید، در این جا فقط سؤال یک درجه عقب می‌رود. چون این پرسش به فکر ما می‌رسد که آیا طبیعت این کارها را از روی اراده به خرج می‌دهد و یا برحسب تصادف این اعمال صورت می‌گیرد.

اگر بعضی از انواع گل‌ها برای «تولید مثل» و بارور شدن متوسل به این حيله‌ها نمی‌شدند چه می‌شد؟

ظاهراً جواب این سؤال این است که گل‌های دیگری که برای تولید مثل محتاج حيله نبودند، به وجود می‌آمد و ما هم از عدم وجود گل‌های دسته اول مطلع نمی‌شدیم و وضع زندگی در کره خاک ساده‌تر جلوه می‌کرد و کمتر از اسرار آن حیرت می‌کردیم.

ما ناچاریم تصدیق کنیم که این حيله ها و مال اندیشی ها عموماً متکی به برخورد ها و تصادفات نیک است.

یعنی موجودی که متوسل به حيله و مال اندیشی می شود و ذکاوت به خرج می دهد، به طور عموم از یک برخورد مساعد و (شانس) استفاده می نماید.

این استفاده از برخورد مساعد، معلوم نیست از طرف چه کسی صورت می گیرد؟ آیا خود آن موجود (مثلاً گل) از برخورد مساعد استفاده می کند و یا همان طور که چهار زاویه جزو ذات هستی یک مربع است، استفاده از برخورد نیک هم جزو ذات زندگی می باشد و هر موجودی که جان دارد باید از برخورد نیک برای حفظ حیات خود و یا جفت گیری و (تولید مثل در گل ها) استفاده کند؟

لیکن اعم از این که گل ها از فرصت استفاده کنند و یا طبیعت به اندازه حیاتی که در گل به ودیعه گذاشته از فرصت نیکو استفاده نماید و یا این که تمام اینها فقط برخورد و تصادف باشد، ما می بینیم که گاهی از اوقات، از چیزی که نامش زندگی است، نبوغی به نظر می رسد که با بزرگترین و عالی ترین افکار عقلایی ما برابر است و ما نمی دانیم که مرکز این نبوغ کجاست و از چه مبداء سرچشمه می گیرد.

گاهی هم می بینیم که زندگی اشتباه می کند. در نظر اول، تصور می کنیم که اشتباه مزبور دلیل بر نفهمی اوست اما بعد از قدری تعمق متوجه می شویم که آن اشتباه نیز ناشی از یک نوع مال اندیشی و پیش بینی بوده که ما ابتدا بدان توجه نکرده بودیم. مثلاً ما می بینیم که طبیعت بعضی از گل ها را طوری آفریده که به طور عادی نمی توانند تولید مثل نمایند و خیال می کنیم که طبیعت یا زندگی اشتباه کرده ولی بعد متوجه می شویم که آن گل ها هوش و نبوغی دارند که با وسایل عجیب و غیر منتظره تولید مثل می کنند.

زنبور عسل □ ۱۷۹

اشتباه طبیعت مثل یک سرازیری می‌باشد که بعد از آن یک سریالایی وجود دارد. ما که می‌بینیم طبیعت وارد سرازیری شد، تصور می‌نماییم که اشتباه کرده در صورتی که از این جهت وارد سرازیری شده بود که بتواند آن سریالایی را طی کند. از هر طرف که ما نظر بیاندازیم می‌بینیم از این اشتباهات، که بعد متوجه می‌شویم مآل اندیشی بوده، وجود دارد. اگر هم مآل اندیشی نباشد، باری بلافاصله در عقب یا جلو، چپ یا راست آن چیزی است که اشتباه را جبران می‌کند. اما به هدف و منظور نهایی آن پی نمی‌بریم جز این که به طور سطحی بگوییم که هدف آن مرگ و زندگی و زندگی و مرگ است.

مثل این است که طبیعت دارای دو نوع هوش و ذکاوت می‌باشد: یکی ذکاوت سطحی و دیگری هوش باطنی و یا عمقی، گویی که در ذکاوت یا هم در مبارزه هستند و یکی می‌خواهد دیگری را از بین ببرد و یا آثار او را خنثی نماید.

ما نمی‌دانیم که آیا نژاد زنبور عسل بر طبق موافقت طبیعت و هوش عمقی یا باطنی او باقی مانده و یا علی‌رغم اراده او، با استفاده از هوش ظاهری طبیعت که ذکاوت خود اوست، توانسته به حیات خود ادامه بدهد.

آن چه ما می‌توانیم بفهمیم این است که وقتی می‌بینیم یکی از انواع جانوران یا گیاهان می‌توانند حیات خود را حفظ کنند می‌گوییم که هوش طبیعت اثر مفید داده است.

ولی دیگر نمی‌دانیم که چند هزار نوع از اقسام جانوران و گیاهان بر اثر سهل انگاری و یا فراموشکاری طبیعت از بین رفته‌اند و یا این که مال اندیشی و پیش‌بینی فوق‌العاده طبیعت موجب زوال آنها شده و وسیله و سبب، نتیجه و معلول را از بین برده است.

طبیعت یا زندگی گاهی در نظر ما به قدری عاقل است که بالاتر از آن را

۱۸۰ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریا نه

نمی‌توانیم تصور کنیم و گاهی چنان بی‌فکر و بی‌هوش است که گویی دیوانه می‌باشد.

زندگی یا طبیعت مانند نهر آبی است که گاهی آرام از یک جلگه می‌گذرد، مزارع اطراف را سیراب می‌نماید، گیاهان مفید را پرورش می‌دهد و گاهی کف بر لب می‌آورد و مثل سیل همه چیز را در معبر خود ویران می‌کند.

در مثال عادی، ممکن است بگوییم که پستی و بلندی بستر رودخانه در تغییر روش آب، اثر دارد. و نیز می‌گوییم که خود آب اختیاری ندارد زیرا او بستر رودخانه را به وجود نیاورده (گو این که از لحاظ علمی و زمین‌شناسی بالاخره آب به نسبت زیاد، بستر خود را همواره یا ناهموار می‌کند).

ولی وقتی صحبت از زندگی یا طبیعت می‌شود، نمی‌توانیم بگوییم که صافی یا ناهمواری بستر موجب تغییر روش آن می‌گردد. زیرا آن بستر را هم خود زندگی یا طبیعت به وجود آورده، و این عقلی را هم که وسیله قضاوت ما درباره طبیعت می‌باشد باز هم خود طبیعت ایجاد کرده و صدایی هم که از دهان ما بیرون می‌آید صدایی است که زندگی یا طبیعت به ما داده است!

فصل پنجم

پرواز برای عروسی^۱

اکنون می‌خواهیم پیرامون طرز جفت‌گیری ملکه و بارور شدن او صحبت کنیم. در این قسمت نیز طبیعت برای جفت‌گیری دو زنبور نر و ماده که از لحاظ اصل و نسب با یکدیگر تفاوت دارند به وسایلی متوسل گردیده و قوانینی وضع کرده که موجب حیرت می‌شود. عقل سلیم می‌گوید که طبیعت مجبور نبود این قوانین عجیب را وضع نماید و می‌توانست به طرزی آسان‌تر و ساده‌تر وسایل زفاف دو زنبور نر و ماده را فراهم نماید.

وضع این قوانین عجیب برای عروسی ملکه، اعم از این که ناشی از بوالهوسی و یا غفلت بوده باشد، مسلم است که قسمت مهمی از انرژی زنبوران عسل صرف این

۱. این قسمت از کتاب نه فقط از حیث مطلب در خور توجه می‌باشد، بلکه از لحاظ ادبی نیز یکی از آثار جاویدان مترلینگ است و ادبا و نویسندگان اروپا آن را یکی از صفحات برجسته ادبیات مغرب زمین می‌دانند. متأسفانه این مترجم بی‌مقدار، خود را ناتوان‌تر از آن می‌بیند که بتواند این قسمت را آن‌طور که باید ترجمه کند، و به واسطه این قصور و عجز، در پیشگاه روح مترلینگ و خوانندگان بزرگوار شرمسار است. زیرا هنگام ترجمه از یک زبان خارجی به زبان فارسی، باید رعایت جمله‌بندی زبان فارسی و روانی انشاء را هم کرد که خواننده منزجر نشود و در نتیجه قسمت مهمی از زیبایی ادبی متن اصلی از بین می‌رود - م
این فروتنی و افتادگی شادروان ذبیح‌الله منصور، گواه و نشانه کاملی از دانش و قدرت کلام شیرین و دل‌پذیر اوست، که خوانندگان ارجمند نیز بدان آگاهی کامل دارند - و

۱۸۲ □ زنبور عسل، مورچگان و موریا نه

قوانین پیچ در پیچ می شود و به هدر می رود.

برای این که دو موجود نر و ماده بتوانند به وصال یکدیگر برسند، چرا باید این همه انرژی بیهوده مصرف شود و چرا باید زنبوران بدبخت این همه شکنجه شوند؟ این امر برای ما روشن نیست.

اگر طبیعت قدری در فدا کردن جان موجودات جاندار صرفه جویی می کرد، از شکنجه آنها می کاست، و این قوانین عجیب را برای جفت گیری حشرات آسان می نمود، اسرار طبیعت بیشتر قابل فهم بود؟

ولی چون ما نمی توانیم دنیا را مثل خود بسازیم، ناچاریم از آن چه در دنیا می بینیم، و همان طور که طبیعت هست، کسب معرفت کنیم.

باری، در کندوی زنبوران عسل، در اطراف ملکه، همواره صدها زنبور نر زندگی می کنند که دائماً می خواهند عسل بخورند و هیچ کار مفیدی هم از آنها ساخته نیست، و یگانه فایده آنها این است که ملکه، جفت خود را از بین یکی از آنها انتخاب کند.

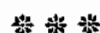
با این که زنبوران نر پیوسته با ملکه زندگی می کنند و دائماً با او تماس دارند، هرگز اتفاق نیفتاده که ملکه با یکی از زنبوران نر در کندو جفت گیری نماید.

زنبورهای نر که دائماً با ملکه زندگی می کنند، انگار که او را نمی بینند و نمی دانند که چنین موجودی هم در کندو هست، در صورتی که شاید در یک ردیف در کنار او می خوابند و بدن آنها به بدن ملکه چسبیده است. و فقط در یک موقع پی به وجود ملکه می برند و آن هنگامی است که ملکه از کندو خارج شود و در فضا به پرواز درآید.

مثل این است که چشم های تیزبین و درخشان زنبوران نر، که مثل یک کلاه خود اطراف سرشان را گرفته، در کندو قادر به دیدن ملکه نیست و فقط در فضا می تواند

او را ببیند.

در روزهای تابستان، ما هر روز از ساعت یازده تا سه ساعت بعد از ظهر، و بخصوص هنگام ظهر که تا اعماق آسمان آبی رنگ است و خورشید با درخشان‌ترین اشعه خود می‌تابد، گروه زنبوران عسل مانند شوالیه‌هایی که ابلغ^۱ بر سر زده باشند به صورت دسته جمعی برای برخورداری از وصال شاهزاده خانمی که حتی در افسانه‌ها هم مثل او لعبتی کمیاب وجود ندارد، از کندو خارج می‌شوند. و چون در جهان ما، در هر مزرعه، چندین کندوی عسل وجود دارد و مزارع هم کنار یکدیگر قرار گرفته، هزارها خواستگار اطراف ملکه را می‌گیرد. ولی در بین این هزاران عاشق، فقط یک نفر برای مدت یک دقیقه موفق می‌شود که از بوسه وصال برخوردار گردد. در عین حال، او هم مثل دیگران که به وصال معشوق نرسیده‌اند جان خود را روی این عشق‌بازی می‌گذارد و هزاران نفر دیگر نیز که از وصال برخوردار نگردیده‌اند به خواری جان می‌سپارند.



بدون این که بخواهیم اغراق بگوییم، یادآور می‌شویم که واقعاً طبیعت در این مورد خیلی تفریط می‌کند زیرا جان هزاران عاشق، فدای وصال یک معشوق می‌شود، آن هم بدون این که به وصال رسیده باشند. در یک کندو به طور متوسط چهار صد و یا پانصد زنبور نر وجود دارد. در کندو‌هایی که دچار فساد شده‌اند چهار هزار و یا پنج هزار زنبور نر زندگی می‌کنند، چون قاعده کلی این است که هر چه فساد کندو زیادتر باشد زنبوران نر در آن بیشتر به وجود می‌آیند.

۱. ابلغ عبارت از پره‌های بزرگ و زیبایی بوده که سواران بر کلاه خود نصب می‌کردند. در این جا نویسنده بال‌های زنبوران را تشبیه به ابلغ سواران کرده است - مترجم

۱۸۴ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

و چون در بین ده کندو، به طور متوسط چند تایی آنها فاسد است لذا می توان گفت که نزدیک به ده هزار زنبور نر برای وصال ده زنبور ماده، در فضا به پرواز درمی آیند و فقط ده تایی آنها به وصال می رسند و بقیه تلف می شوند.

این زنبورهای نر، در داخل کندو هیچ کاری ندارند جز این که عسل بخورند، و یگانه فعالیت حیاتی آنها در داخل کندو، همانا خوردن است؛ و به همین جهت، حتی شش زنبور ماده که از بامداد تا شام زحمت می کشند و عسل تولید می کنند، نمی توانند درست شکم یکی از این موجودات طفیلی و پرخور را سیر نمایند.

طبیعت در این جا، و در موارد دیگر، وقتی که پای وصال پیش می آید، اسراف و تبذیر می کند، به طوری که می توان گفت که بخش بزرگی از انرژی و کوشش موجودات را صرف وصال و عشق می نماید و باز عجب این که، به نتایج آن هیچ توجه ندارد.

طبیعت مثل یک جارچی، جار می زند که بیابید و عشق بازی کنید و از وصال هم برخوردار شوید برای این که عشق بزرگترین قانون زندگی است ... اما در عین حال با صدای آهسته می گوید اگر بعد از عشق و وصال از بین رفتید هیچ مربوط به من نیست و من تعهدی ندارم که بعد از وصال شما را زنده نگاه دارم.



در مورد همین جانور کوچک که زنبور عسل است، می بینید که این حشره از آغاز تولد تا هنگام مرگ همواره مشغول کار است. پیوسته باید انواع گل ها را در زیر علف ها و کنار جوی ها و پشت تپه ها پیدا کند. کمال صرفه جویی را در مصرف غذای خود بنماید تا بتواند مقدار زیادی عسل در شهر ذخیره نماید. هرگز خواب و راحت ندارد و همواره زحمت می کشد. ولی در مقابل، دسته دیگری از همین زنبورها، که زنبوران نر باشند، هیچ کاری نمی کنند و با این که بال دارند در صدد به

زنبور عسل □ ۱۸۵

دست آوردن شیر گل‌ها بر نمی‌آیند. صدها نفر از آنها مفت و مسلم می‌خورند و می‌خوابند، فقط برای این که یکی از آنان، در تمام مدت عمر برای یک دقیقه باید به وصال ملکه برسد.

حال توجه نمایید که چه قدر انرژی و زحمت به هدر می‌رود، فقط برای این که یک نفر به مدت یک دقیقه از لذت عشق و وصال برخوردار گردد.

زنبور ماده بیچاره (یعنی زنبور کارگر) در هر طرف سرش بیش از سه هزار چشم ندارد در صورتی که زنبور نر در دو طرف سر دارای سیزده هزار چشم است.

شاخک‌های زنبور کارگر بیش از پنج هزار حفره شامه ندارد در صورتی که شاخک زنبور نر مفت‌خور دارای سی و هفت هزار و هفتصد حفره شامه است.

زنبور نر که در هر پانصد نفر یک نفر، یا هر هزار نفر یک نفر، کارش فقط عشق است باید از هر حیث به زنبور کارگر که شب و روز زحمت می‌کشد مزیت داشته باشد.

آن کسی که در تمام عمر فقط یک دقیقه لذت وصال را به وجود می‌آورد باید پیوسته راحت باشد و بخورد و بخوابد و آن کس که هستی و موجودیت شهر عل و وابسته به اوست باید شب و روز زحمت بکشد و بالاخره از فرط کار و بی‌خوابی بمیرد.

آری این است که قیافه طبیعت که ما ناچاریم از روی قوانینی که به دست آورده‌ایم، تصویر تماییم و به طوری که می‌بینیم خیلی با قواعد اخلاقی ما تفاوت دارد.

ولی اطلاعات ما در خصوص طبیعت به قدری ناقص است که با این قوانین نمی‌توانیم تصویر او را بکشیم زیرا در تمام چهره و قیافه او، فقط دو سه نقطه، آن هم به طرزی مبهم برای ما روشن می‌باشد، و بقیه رخسار در تاریکی (برای ما) فرو رفته

۱۸۶ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

و با این چند نقطه مبهم نمی توان تصویر او را کشید.

من تصور می کنم کمتر کسی توانسته باشد، که به اسرار جفت گیری ملکه واقف شود. زیرا ملکه همواره در اعماق آسمان آبی تابستان که دور از دسترس ما می باشد جفت گیری می کند.

ولی می توان خروج ملکه را از کندو دید و نیز بازگشت او را مشاهده کرد. با این که ملکه برای زفاف عجله دارد ولی روز و ساعت معینی را انتخاب می کند. برای خروج از کندو ساعتی را انتخاب می نماید که هنوز حرارت آفتاب آخرین اثر شبم را از روی برگ های زیرین درخت ها نزدوده، و صفا و طراوت صبح در فضا هست و می توان عطر گل های وحشی را استشمام نمود.

آن وقت ملکه در آستانه کندو ظاهر می شود، در حالی که زنبوران کارگر توجهی به او ندارند و به کار خود مشغول هستند. اما اگر شاهزاده خانم هایی در کندو نباشند و کارگران بترسند که مبادا یگانه ملکه آنها مراجعت ننماید اظهار اضطراب می نمایند.

ملکه بعد از چند لحظه توقف در آستانه کندو، که در طی آن گویی فضا را از نظر می گذراند و هوا را آزمایش می نماید، از کندو خارج می شود و وارد فضا می گردد. او به قهقرا پرواز می نماید و در همان حال چند مرتبه به کندو نزدیک و از آن دور می شود تا وقتی که وضع کندو، و محل آن در فضا خوب در حافظه او جا بگیرد. سپس مثل تیری که از کمان پرتاب شود به خط مستقیم به طرف اعماق لاجوردی آسمان به حرکت درمی آید و طولی نمی کشد که به ارتفاعات بلندی می رسد که هیچ یک از زنبورهای کارگر وارد آن ارتفاعات نمی شوند.

این طرف و آن طرف، بالای علف ها و زیر درخت ها، زنبوران نر که با لایالی گری

زنبور عسل @ ۱۸۷

مشغول پرواز هستند ناگهان ملکه را می بینند و رایحه مغناطیسی او در فضا پخش می شود و به کندوهای مجاور می رسد و بی درنگ دسته های زنبوران نر در پشت سر ملکه راه آسمان را پیش می گیرند.

ملکه که از پرواز در فضا مست شده، به قوت بال های خود و با اطاعت از قانون نژاد خویش که مقرر می دارد عاشق او به تنهایی در فضا به او ملحق گردد، بالا می رود. هوای پاک آسمان آبی، برای نخستین بار وارد سوراخ ها و گشادگی های شکم او می شود. نسیم فرح بخشی که گویی روح آسمانست، در هزارها تار بال های وی زمزمه می نماید و هوای صاف، دوکیه ای را که روی تنه او قرار گرفته و تقریباً به اندازه نصف جثه اوست، سرشار از هوا می نماید.

باز هم ملکه بالا می رود، برای این که باید به جایی برسد که دور از عرصه پرواز پرندگان باشد، که مبادا باعث اختلال عروسی شوند. هرچه ملکه بالاتر می رود گروه مشتاقان و عشاق که در پشت سر او صعود می نمایند خلوت تر می شود و ضعفا و تنبل ها و سالخوردگان و افراد کم جرأت و آنهایی که سکنه شهرهای فقیر هستند و غذای کافی نخورده اند که قوت بگیرند، از تعقیب صرف نظر می نمایند و در فضا متفرق و ناپدید می شوند.

فقط عده معدودی از عشاق ثابت قدم و نیرومند، کماکان ملکه را تعقیب می نمایند ولی باز ملکه بالا می رود تا این که سریع ترین و نیرومندترین زنبوران نر خود را به ملکه می رسانند، او را در بر می گیرد و برای مدت چند لحظه عاشق و معشوق چرخ زنان در فضا حرکت می کنند و از لذت عشق بی خود می شوند.



بیاری از موجودات به طرزی مبهم احساس می کنند که یک پرده خیلی نازک بین عشق و مرگ فاصله است و طبیعت چنین مقتضی دانسته که هر موجودی که از

۱۸۸ ♀ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

عشق برخوردار گردد باید بمیرد، و در همان لحظه که جرثومه حیات به دیگری منتقل گردید باید از بین برود.

و شاید به همین مناسبت است که بین افراد بشر نیز عشق اهمیت خاصی دارد زیرا نوع انسان هنوز در اعماق و سلول‌های اولیه خود به طور مبهم این موضوع را احساس می‌کند.

ولی در این مورد که عشق بازی زنبور عسل باشد، تصمیم طبیعت به صراحت و وضوحی هرچه تمام‌تر، و خشن‌تر، به چشم می‌رسد زیرا به محض این که دو زنبور نر و ماده جفت‌گیری کردند، شکم زنبور نر باز می‌شود و جهاز تناسلی زنبور نر از شکم او جدا می‌گردد، بال‌های زنبور مزبور از حرکت می‌ایستد، و جثه او مثل یک قطعه سنگ از آسمان سقوط می‌کند و زنبور نر می‌میرد.

در صفحات قبل دیدیم که چگونه بر اثر کثرت موالید نر، سرنوشت کندو دستخوش خطر می‌شود ولی در این جا طبیعت، زنبور نر را که از وصال برخوردار شده، بدون ملاحظه و ترحم فدای آینده و حیات زنبوران عسل می‌کند.

در آن مورد، طبیعت آن قدر زنبور نر به وجود می‌آورد که حیات نژاد زنبور عسل دستخوش زوال می‌گردد. در این مورد، زنبور نر را بدون ملاحظه فدای نژاد و بقای زنبوران دیگر می‌نماید.

هرچه ما بیشتر می‌خواهیم به علت و فلسفه تصمیمات طبیعت پی ببریم زیاده‌تر حیرت می‌کنیم و به محض این که احساس می‌کنیم که راه مستقیمی را پیدا کرده‌ایم و می‌توانیم در آن پیش رویم به قدری با خطوط و جاده‌های فرعی برخورد می‌نماییم که ناچاریم برگردیم.

زنبور عمل □ ۱۸۹

حتی مردی مثل «داروین» صاحب نظریه معروف «بقای انسب و قوی»^۱ که بیش از دیگران، از روی دقت و نظم طبیعت را مورد مطالعه قرار داده است و تصور کرده که فلسفه و علت تصمیمات طبیعت را دانسته، در هر قدم متزلزل می‌شود و بدون این که به ما اعتراف نماید، اطمینانش سلب می‌گردد و در قبال مسائل غیرمنتظره که با هیچ قانونی وقف نمی‌دهد ناچار است که از راهی که رفته بود برگردد.

ما به محض این که می‌خواهیم که اصلی و قانونی را در طبیعت پیدا کنیم و به خود بگوییم که این قانون کلی طبیعت است، به قدری موارد استثنایی از چپ و راست ظاهر می‌گردد که به زودی همان قانون کلی هم یکی از موارد استثنایی می‌شود.

تصور نکنید که فقط در زندگی زنبور عمل تصمیمات طبیعت متفاوت و یا متضاد است، بلکه به هر طرف که نظر بیندازید می‌بینید که فکر و تصمیم طبیعت هم ثابت است و هم متزلزل، هم صرفه‌جو است و هم اسراف‌کار، هم مآل‌اندیش است و هم بی‌فکر، هم بزرگ‌منش است و هم دون‌فطرت، و تمام این صفات ضد و نقیض در یک مورد بخصوص، و حتی در یک لحظه، به صورت خاص به نظر می‌رسد.

با این که طبیعت راه صاف و جاده همواری دارد که همانا سادگی است و می‌تواند همه چیز را ساده و بدون پیرایه به وجود بیاورد، همه چیز را با یک سلسله اشتباهات و مسائل مشکل توأم می‌کند که عقل سلیم از حل و کشف چگونگی آنها عاجز می‌گردد.

البته اشتباهات و مسائل دشوار مزبور، در چشم ما آن طور جلوه می‌کند، و این ما

۱. داروین می‌گوید که در طبیعت اصل تنازع بقا حکمفرماست و هر نژادی که قوی‌تر باشد می‌تواند بقای خود را تضمین کند - و

۱۹۰ ■ زنبور عسل، مورچگان و موربان

هستیم که فکر می‌کنیم طبیعت اشتباه کرده و هدف اصلی را فراموش نموده، در صورتی که شاید طبیعت هرگز منظور اصلی خود را فراموش نمی‌نماید و پیوسته می‌داند که چه می‌خواهد و کجا می‌رود.

بنابراین ما وقتی که قوانین اخلاقی خود را با طبیعت تطبیق می‌کنیم به کلی ناامید نمی‌شویم.

* * *

برگردیم به موضوع عروسی ملکه. در این مورد می‌بینیم که طبیعت این طور مقرر کرده که ملکه با یکی از زنبورهای نر زفاف کند و این عروسی هم باید در فضا (نه در داخل کندو) صورت بگیرد.

اما با این که میل اصلی طبیعت این است که ملکه با زنبور نر در فضا عروسی کند و این قاعده کلی است، می‌بینید که این تمایل اصلی طبیعت در هر لحظه با سایر قوانین برخورد می‌کند و باید از تار و پود آن قوانین بگذرد و آنها هم به نوبه خود از تار و پود قوانین دیگر می‌گذرند.

مثلاً این فضایی که محفل زفاف ملکه می‌باشد دائماً در معرض بادهای سرد است، پرندگان خطرناک از آن عبور می‌کنند، قطرات باران در آن می‌بارد و لذا جفت‌گیری ملکه و شوهر او باید حتی الامکان کوتاه باشد، و کوتاه هم می‌شود زیرا در همان لحظه که زنبور نر با ملکه جفت شد، می‌میرد و جهاز تناسلی زنبور نر در جهاز تناسلی ملکه باقی می‌ماند.

علاوه بر جهاز تناسلی زنبور نر، مقداری از شکم و روده‌های او متصل به جهاز تناسلی می‌شود، به طوری که بعد از بازگشت ملکه به کندو، می‌توان روده‌های زنبور نر را در قفای ملکه دید.

بعضی از زنبورشناسان راجع به بازگشت ملکه بعد از جفت‌گیری چیزهایی

زنبور عسل □ ۱۹۱

نوشته و می‌گویند که کارگران هنگام مراجعت او شادی بسیار می‌کنند. از جمله «بوخنر» به تفصیل راجع به این موضوع صحبت می‌کند و تابلوی برجسته‌ای از شادی کارگران تصویر می‌نماید.

ولی من که بارها شاهد بازگشت ملکه بوده‌ام، در کارگران نشاط و هیجان غیر عادی ندیدم مگر در مواردی که یک ملکه جوان و منحصر به فرد که تازه از شهر قدیم مراجعت کرده و ساکن شهر جدید شده، برای عروسی از شهر جدید بیرون رفته باشد (که شرح آن در صفحات گذشته ذکر شد).

در این حال، تمام کارگران به استقبال ملکه می‌آیند و اظهار مسرت و هیجان می‌کنند. اما در مواقع عادی، ولو در تمام شهر بیش از یک ملکه وجود نداشته که برای عروسی بیرون رفته است، کارگران هیجان نشان نمی‌دهند و متوجه بازگشت ملکه نیستند و اگرچه سر خود را بلند می‌کنند و علایم جفت‌گیری ملکه را در پشت سر او می‌بینند ولی اظهار مسرت نمی‌کنند و شاید هنوز اطمینان ندارند که جفت‌گیری ملکه از لحاظ تولد فرزندان کارگر نتیجه قطعی داشته باشد.

باید این نکته را یادآوری کرد که ما نباید انتظار داشته باشیم که در تمام مراحل، احساسات زنبورها مثل ما باشد و این جانوران که از حیث ساختمان بدن خیلی با ما فرق دارند، در همه مورد مثل ما قضاوت کنند و ابراز احساسات نمایند.

به طور کلی، در مورد زنبور عسل و سایر جانوران که اندکی از هوش و ذکاوت ما را دارا هستند (و شاید بخش بزرگ عقل و هوش آنها از نوع دیگر است) نباید هرچه را در کتاب‌ها نوشته شده باور کرد.

بسیاری از نویسندگان، هنگام مطالعه در زندگی این جانوران، زیاده‌تر مجذوب ذوق خود شده‌اند و شاید بی‌آن که بخواهند، در صدد برآمده‌اند که از همه حیث آنها را مثل انسان بدانند. و حال آن که در عمل این طور نیست و بسیاری از کیفیات

۱۹۲ ■ زنبور عسل، مورچگان و موربان

زندگی آن جانوران بر ما پنهان است.

ما انتظار داریم که وقتی ملکه از عروسی مراجعت کرد کارگران شادی کنند، زیرا فکر می‌کنیم که خود ما در شب عروسی خویشاوند و دوستان شاد هستیم. مع الوصف در همین زندگی خودمان، کسانی هستند که به جهات مختلف در شب عروسی خویشاوندان نمی‌توانند خرسند باشند و بنابراین در زندگی ما هم، ابراز شادی در موقع عروسی از طرف همه کس، یک قاعده کلی و بدون استثناء نیست.

حال اگر نویسندگان و محققین تصور کرده‌اند که بهترین است زنبورهای عسل از همه حیث شبیه به ما باشند، دلیل بر این می‌باشد که متوجه فلسفه تحقیق نشده‌اند زیرا منظور از تحقیق نه آن است که باعث حیرت مردم شود بلکه محقق باید خود چیزی بفهمد و به دیگران بفهماند، ولو این که تولید اعجاب ننماید.

اگر زنبوران عسل از هر حیث مثل ما بودند، خوب بود ولی حالا که کیفیت استدلال و تعقل آنها با ما فرق دارد وظیفه محقق این است که این تفاوت را نشان بدهد.

عموماً ملکه بعد از بازگشت از عروسی با بی‌اعتنایی کارگران رویه‌رو می‌شود و فقط عدد محدودی با او وارد کند و می‌شوند که وظیفه آنها پرستاری از ملکه است. خود ملکه هم مثل افراد ملت خویش، از این واقعه چندان متأثر و مضطرب نیست، و در مغز کوچک او، جایی برای تأثر و هیجان‌های شاعرانه و عاشقانه به وجود نیآورده‌اند و یگانه فکر او این است که اعضای زائد را که زنبور نریه او چسبانیده و مانع از راه رفتن او می‌شود، از خود دور نماید.

به این جهت، با کمال دقت آن اعضای زائد را از پشت بدن خود جدا می‌کند و دور می‌اندازد و کارگران آنها را برمی‌دارند و از کندو خارج می‌نمایند.

زنبور عسل □ ۱۹۳

بر اثر این زفاف، مایعی از زنبور نر وارد جهاز تناسلی زنبور ماده می شود. جرثومه میلیون ها زنبور در این مایع موجود است و تا روزی که ملکه زنده می باشد این مایع در وجود او هست و سبب تولید زنبوران می شود، یعنی تخم زنبوران را به وجود می آورد.

و دو روز بعد از این واقعه، ملکه اولین تخم خود را می گذارد و بی درنگ افراد ملت او از این تخم ها پرستاری می کنند.

از آن به بعد، ملکه که بارور شده، دارای جنسیت دوگانه نر و ماده می شود به طوری که در صفحات قبل گفتیم، می تواند زنبور نر و یا ماده به وجود بیاورد ولی بیشتر زنبور ماده به وجود می آورد.

اما هرگز از کندو خارج نمی شود و تمام عمر او در کندو می گذرد، مگر هنگامی که با یک دسته از افراد ملت خود مهاجرت نماید و به شهر جدیدی بروند و در آن جا اساس تمدن جدیدی را بریزند.



عروسی ملکه واقعاً جالب توجه ترین زفافی است که یک شاعر خیال پرور می تواند در اشعار خود بهروراند و خیلی برجسته تر و شاعرانه تر از عروسی فرشتگان و پریان می باشد، برای این که عاشق و معشوق، در وسط فضا به اعماق آسمان صعود می کنند و بالای تمام قبود و موانع زمینی، و در آن جا که جز نیم لطیف و آسمان آبی رنگ چیزی نیست؛ یک لحظه (فقط یک لحظه) بوسه ای از هم می گیرند و مراسم زفاف در پرتو آفتاب و در آغوش فضای لایتناهی، برق آسا صورت می گیرد و برق آسا هم عاشق بی قرار جان می سپارد.

از هر جهت که شما این عروسی را مورد مطالعه قرار بدهید می بینید که پاک تر، درخشانده تر، زیباتر، لطیف تر و در عین حال وحشت انگیزتر و سریع تر از آن است که

۱۹۴ @ زنبور عسل، مورچگان و موربان

یک شاعر خیال‌پرور در اشعار خود برای عروسی پریان برآید و به وسیله بریط بنوازد.

در عرصه شفاف جهان بی‌پایان و هنگامی که روشن‌ترین ساعات روز است، و در آن جا که هیچ شاهدی و رقیبی وجود ندارد، برای یک چشم برهم زدن، عاشق و معشوق به وصال هم می‌رسند و عاشق که به کام رسیده، بی‌درنگ فدیهِ وصال را به پیشگاه خدای عشق تقدیم می‌کند و گران‌بهاترین چیزی را که دارد (یعنی جان) فدا می‌نماید.

این بوسهٔ عشق، حتی برای یک مرتبه دیگر هم تجدید نمی‌شود و ملکه بیش از یک مرتبه در تمام عمر عاشق را در آغوش خود نمی‌بیند و از آن پس تا پایان زندگی، شعله حیات در بطن او روشن است و شاید هم تا پایان عمر در حسرت آن یک لحظه وصال باشد.

البته حقیقت این عروسی (اگر ما می‌توانستیم واقعیت آن را ببینیم) غیر از این می‌باشد، و طبیعت که این دو را در اعماق فضا به وصال هم می‌رساند، این منظوره‌ای شاعرانه را ندارد. اگر روزی می‌رسید که ما آن حقیقت (نقشه اصلی طبیعت) را می‌دیدیم بیش از جنبه‌های شاعرانه این عروسی لذت می‌بردیم.

و اکنون تنها چیزی از منظور طبیعت را که می‌توانیم ببینیم این است که می‌خواهد به وسیله وصال این دو عاشق و معشوق، نسل زنبور عسل را تقویت کند که مبادا مرتباً زنبور نر به وجود بیاید.

ولی برای این که این دو را به وصال یکدیگر برساند جهاز تناسلی زنبور نر را طوری ساخته که در کندو نمی‌تواند با ملکه جفت‌گیری کند و الزام دارد که ابتدا مدتی در فضا پرواز نماید تا کیسه‌هایی که روی تنه او قرار گرفته از هوا انباشته و متورم شود و بر اثر تورم آنها، قسمت‌های پایین شکم فرو برود و در نتیجه جهاز

زنبور عسل ■ ۱۹۵

تناسلی بیرون بیاید و قادر به انجام وظیفه شود.

آری تمام اسرار عروسی ساحرانه و شاعرانه این عاشق و معشوق ناشی از همین نقص جسمانی است که ابتدا باید آن دو کیسه بر اثر پرواز متمادی در فضا متورم گردد.

حال ممکن است شاعری بعد از مقایسه زیبایی ساحرانه این عروسی ها با حقیقت آن (یعنی نقص جسمانی زنبور نر) بگوید پس ما ناچاریم که پیوسته زیبایی را در ماوراء حقیقت اشیاء بنگریم؟

در جواب می‌گوییم آری. تا امروز هرچه از زیبایی به نظر ما رسیده چیزهایی بوده که با حقیقت اشیاء فرق داشته و ما هم باید دیده را عادت بدهیم که پیوسته زیبایی را در ماوراء حقیقت ببینیم.

البته وقتی که می‌گوییم حقیقت، منظور ما آن اندازه از حقیقت است که به چشم ما می‌رسد کما این که در عروسی زنبور عسل، فقط نقص جسمانی زنبور نر به نظر ما می‌رسد، و از حقیقت فقط این اندازه را می‌بینیم و نمی‌دانیم که قسمت‌های دیگر آن چیست؟ و منظور غائی طبیعت از این زفاف و نگاهداری نل زنبور عسل چه می‌باشد؟

وقتی که چشم ما عادت کرد که از دیدن زیبایی‌ها لذت ببرد روزی خواهد رسید که می‌توانیم (و یا امیدواریم که بتوانیم) به حقیقت هم پی ببریم.

کما این که روز اول چیزی که ما را مجذوب زنبور عسل کرد فقط زیبایی آن بود و از بس که ما از این زیبایی لذت می‌بردیم نزدیک تر رفتیم و چشمان خود را باز کردیم که لذت بیشتری عاید ما شود و در نتیجه توانستیم که به یک قسمت از حقایق زندگی این جانور آگاهی پیدا کنیم.

۱۹۶ ❁ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

در سایر علوم نیز همین طور است و ابتدا زیبایی آنها دیده برخی از صاحب نظران را جلب کرد و برای این که لذت بیشتری از آن زیبایی ببرند، جلو آمدند و موشکافی کردند تا به حقیقت، یا آن اندازه از حقیقت که برای آنها قابل ادراک بود، رسیدند.

خوشا به حال آنهایی که می توانند از ادراک خود از حقیقت، اعم از این که زیبا باشد یا نه، لذت ببرند. ولی ما که آن استعداد را نداریم، اکنون به همین اکتفا می کنیم که از زیبایی های حقیقت لذت ببریم و اگر واقعاً دوستدار زیبایی باشیم، همان طوری که چراغ در شب تاریک، از راه دور ما را به آبادی می رساند، زیبایی همه ممکن است ما را به حقیقت برساند.



یک روز با یکی از علمای بزرگ فیزیولوژی معاصر در صحرا قدم می زدیم و صحبت ما راجع به حقیقت بود. آن مرد بزرگ به من گفت: «تاکنون به حقیقت پی نبرده ایم برای این که حقیقت یکی نیست بلکه سه تاست. وقتی که این سه تا را در کنار هم گذاشتیم آن وقت حقیقت به دست می آید. منظورم این است که وقتی این سه تا را کنار هم گذاردیم می توان گفت که ما به آن اندازه از حقیقت که در خور فهم و عقل ما می باشد پی برده ایم، و به زبان ساده تر با فهم این سه تا می توانیم بگوییم که ما حقیقت زندگی را دانسته ایم.»

چون مطلب برای من تازگی داشت از او پرسیدم این سه تا کدام است؟ او در جواب گفت: «اکنون توضیح خواهم داد ولی ابتدا می گویم که هریک از ما، در زندگی، خواهی نخواهی، یکی از سه شاخه حقیقت را انتخاب می کنیم و یا تحت تأثیر آن قرار می گیریم.

هر واقعه ای که برای ما پیش می آید و هر احساس که به ما دست می دهد تحت

زنبور عسل □ ۱۹۷

تأثیر یکی از این سه شاخه، سه مظهر و سه قیافه حقیقت قرار می‌گیرد.

دوستی که در خیابان به ما برخورد می‌کند، زنی که تبسم کنان به طرف ما می‌آید، مصیبتی که برای خود ما و یا یکی از خویشاوندان پیش می‌آید، این آسمان آبی پاییز که ما اکنون تماشا می‌کنیم، این باغ زیبا و مصفا، آن گاو و گوسفند که در مرتع مشغول چرا هستند، آن چوپان که خوابیده، آن خانه‌های دهکده، آن دریای زمرد رنگ که از وسط درخت‌ها نمایان است، همه آنها قبل از این که برای ما پیش بیاید و یا به نظر برسد، تحت تأثیر یکی از این سه شاخه، سه مظهر، یا سه رنگ حقیقت قرار می‌گیرد و تا به رنگ یکی از اینها درنیاید در ما اثر نخواهد کرد.»

ما به بالای تپه کم‌ارتفاعی رسیده بودیم که چشم‌انداز وسیعی را مقابل ما می‌گشود و به هر طرف که نظر می‌انداختیم زمین سبز زمردی بود و تفاوت رنگ در نظر دیده نمی‌شد.

آن سرزمین به ولایت «کو» واقع در ایالت نور مандی تعلق داشت. جلگه سبز با یک شیب ملایم به طرف دریا می‌رفت و اکنون نیز یکی از باصفاترین جلگه‌های فرانسه است. در آن روز دهقانان مشغول جمع‌آوری یونجه خود بودند، آنها را بسته‌بندی می‌کردند و بسته‌های بزرگ یونجه را در ارابه‌هایی که به اسب بسته شده بود، می‌گذاشتند که به انبارها ببرند. دسته دیگری از آنها به ایجاد انبار صحرایی غله^۱ اشتغال داشتند و صدای آنها از راه دور شنیده می‌شد.

دوست بزرگوار من گفت: «مشاهده کنید: روستاییان ما مشغول ساختن انبار

۱. در مملکت ما ایران، ساختن انبار صحرایی غله مرسوم نیست اما در فرانسه متداول است. به این طریق که در صحرای گندم‌ها را روی هم می‌گذارند و روی آنها را به وسیله خشت و گل می‌پوشانند که ریزش باران گندم‌ها را فاسد ننماید. بعد از یکی دو هفته، گندم‌ها را می‌کوبند و به انبار می‌برند، و گاهی نیز گندم‌های کوبیده‌شده را در انبار صحرایی جا می‌دهند. ولی همواره قبل از فصل زمستان، انبارهای صحرایی را برمی‌چینند و گندم‌ها را به انبار می‌برند - مترجم

۱۹۸ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

صحرائی هستند، که اگر درست تعمق نماییم برای سعادت نوع بشر می باشد زیرا زندگی ما که وابسته به این غله است، در انبار صحرائی جا می گیرد.

هوای لطیف این عصر تابستان، با وجود دوری راه، صدای آنها را به گوش ما می رساند و با این که نمی توانیم کلمات آنها را تشخیص بدهیم ولی از لحن صدای آنها آثار شادی و امیدواری نمایان است و به طرزی مبهم احساس می نمایم این صدا که از راه دور به گوش ما می رسد یکی از اصوات طبیعت، و مثلاً مثل زمزمه این شاخه ها است که بالای سرمان سایه انداخته و یا زمزمه آن جوی کوچکی است، که در آن پایین روان است.

در بالای سرشان، آفتاب درخشان می تابد و گویی که آفتاب هم دقت دارد که حد اعلای روشنایی را به این صحنه کار و فعالیت، که آمیخته با شادی و امیدواری می باشد، بتابد.

قدری دورتر از آنها، نزدیک دریا، کلیسای کوچک دهکده و قبرستان آبادی در جوار درخت های زیرفون دیده می شود. کسانی که اکنون مشغول بنای انبار صحرائی هستند شاید هیچ توجه به آن قبرستان ندارند. و نمی دانند که بنای زندگی خود را در جوار خانه مرگ استوار می نمایند. شاید به خاطر نمی آورند که ده سال یا پنجاه سال قبل از این، پدران آنها نیز همین حرکات را در همین صحرا می کردند، و همین طور (بنای زندگی) را که انبار صحرائی است به وجود می آوردند.

خواهش می کنم درست نگاه کنید و ببینید که آیا در این منظره هیچ چیز برجسته هست؟ و آیا مثل جنگل های آفریقا و یا کوه های هیمالیا چیزی وجود دارد که انسان را وادار به تحسین و یا حیرت کند و یا او را بترساند.

این که شما در این لحظه مقابل چشم خود ملاحظه می کنید، یک منظره عادی و مبتذل از زندگی طبیعی و معمولی نوع بشر است که هیچ چیز برجسته در آن وجود

زنبور عسل □ ۱۹۹

ندارد ولی تمام حرکات آن مقرون به فایده می باشد.

آن مردی که ارابه را به حرکت درآورده و آن مردی که یک بسته بونجه را به دوش گرفته و به سوی ارابه می برد، و آن زنی که دانه های گندم را روی دوش نهاده و به طرف انبار روان است، و آن چند نفر که بالای انبار ایستاده اند و دسته های گندم را روی هم می گذارند، همه مشغول انجام یک سلسله حرکات عادی و معمولی می باشند. ولی هر یک از این حرکات، متضمن فایده بزرگی است که امروز یا فردا، این نسل یا نسل دیگر از آن برخوردار می شود.

این افراد، که اکنون کار می کنند و بانگ برمی آورند، به هیچ وجه قصد ندارند که یک منظره بدیع و جالب توجه از صلح و صفا و نشاط و امیدواری، و آرامش زندگی یا طبیعت را به وجود آورند. اما بدون اراده آنها، اعمال و حرکات شان، این منظره صلح و آرامش و صفا و امیدواری و نشاط را به وجود آورده است.

و این منظره طوری جالب توجه می باشد. که بزرگترین هنرپیشگان ما و آنهایی که تمام هم و اراده و استعداد خود را صرف این می کنند که منظره بزرگ و مؤثر و باشکوهی از صلح و صفا و آرامش و نشاط و امیدواری طبیعت را به وجود بیاورند، سه پایه نقاشی خود را می آورند و این جاذبه سایه درخت می نشینند و این منظره را ترسیم و تصور می کنند و به عنوان این که برجسته ترین و کامل ترین مظهر زیبایی یا مظهر سعادت و صلح و صفا می باشد، به ما ارائه می دهند.

این اولین شاخه، نخستین شاخص و اولین صورت حقیقت می باشد که نمی تواند منکر آن شد.



«حالا بیایید جلوتر برویم و به این روستاییان نزدیک شویم. این جا که ما هستیم، صدای آنها از راه دور به گوش ما، مثل آواز شادمانی و امیدواری جلوه می کند، ولی

۲۰۰ □ زنبور عسل، مورچگان و موربان

چند دقیقه دیگر که جلو رفتیم خواهیم دید که این آواز سرور و نیک‌بختی شکل دیگری دارد.

حالا که ما کلمات آنها را نیز می‌شنویم می‌بینیم که این بانگ‌ها عبارت از کلمات ناپسند و عبارات ناهنجار است، آن قهقهه که از راه دور نماینده نیک‌بختی بود، حالا از راه نزدیک نشان می‌دهد که آن روستایی قرزی را مسخره می‌کنند و یا به یکی از کارگران تنبل نهیب می‌زنند و یا از دیگران غیبت می‌کنند و با ذکر معایب اخلاقی آنها شادی می‌نمایند.

سال‌ها است که من در این سرزمین (نورماندی) شاهد زندگی این روستاییان هستم و آنها را می‌شناسم و به روحیات آنها وقوف دارم و می‌دانم که چه قدر فاسد‌الاخلاق هستند.

این جا چون زمین و آب فراوان و مزارع حاصل‌خیز است و مردم با زحمتی کمتر، می‌توانند معاش خود را تأمین نمایند، و این جا که نیک‌بختی با زحمت کمتری به دست می‌آید، بسیاری از روستاییان، و حتی بعضی از زن‌های آنها، الکلی شده‌اند.

علاوه بر الکل، یک زهر دیگر که عرفاً به نام بیماری‌های کیه صفرا خوانده می‌شود، نژاد این روستاییان را تهدید به فنا و یا عیوب و نواقص زیاد می‌نماید. این قیافه‌های کریه، این اسکلت‌های کج و معوج، که در این روستاییان مشاهده می‌نمایید، نتیجه اعتیاد به مشروبات الکلی و رشد بیماری‌های کیه صفرا است. تمام این روستاییان، اعم از زن و مرد و بزرگ و کوچک، دارای صفات ناپسند فطری هستند و محال است که تا موقع مرگ این صفات زشت از آنها دور شود.

تمام این روستاییان، خشن و متقلب و دروغگو، و حریص و سخن‌چین و بدگمان نسبت به دیگران و ممسک و کوتاه‌فکر و سوءاستفاده‌کننده (از راه نامشروع)

زنبور عسل □ ۲۰۱

می‌باشند، و یکی از بزرگترین شادمانی آنها در این است که بتوانند معایب دیگران را کشف کنند و اسرار پنهانی، و غیرقابل بیان همایگان را به دست بیاورند و افشاء نمایند.

گرچه واجبات زندگی آنها را مجتمع نموده و به طوری که ملاحظه می‌نمایید اکنون به هم کمک می‌کنند و با تشریک مساعی مشغول جمع‌آوری یونجه و ساختمان انبار صحرایی هستند، ولی میل باطنی آنها این است که به یکدیگر آزار برسانند و تا می‌توانند همایگان را متضرر کنند.

بدبختی دیگران سبب خوشبختی آنها است، و تا می‌توانند اوصاف بدبختی همسوی را زیاد و وسیع می‌کنند که بتوانند زیاده‌تر از آن لذت ببرند.

تا وقتی که فقیر و کارگر، یعنی برزگر و روزمزد هستند، کینه ارباب را بردل دارند و از امساک و بی‌رحمی او شکایت‌ها می‌کنند. وقتی به نوبه خود صاحب زمین شدند و برزگران روزمزد را اجیر نمودند، از تجربیات دوره کارگری خود استفاده می‌کنند که اجیر بدبخت را در فشار بگذارند و از مزد او بکاهند و یا مزد او را نگاهدارند و نپردازند.

من اگر جزئیات نیرنگ و تزویر و دروغ و خیانت و بی‌رحمی و کینه و حسادت را که با این فعالیت، و این کار (که ما تصور می‌کنیم در فضای صلح و صفا و سعادت صورت می‌گیرد) توأم است برای شما بیان کنیم تا فردا تمام نخواهد شد.

تصور نکنید که مشاهده این آسمان آبی، آن دهکده که از راه دور این قدر زیبا است، آن کبوترها که بالای برج کلیسا مشغول پرواز هستند، آن دریای پهناور که به نوبه خود آسمان آبی دیگری است، کوچکترین اثر مفیدی در روح این روستاییان دارد و یا بتواند اخلاق آنها را پاک نماید.

آنها این آسمان و این آفتاب و آن دریا و کبوترها را نمی‌بینند و اگر ببینند اثری در

۲۰۲ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

آنها ندارد.

اصول تفکر این مردم بر محور چند هراس و بیم دور می‌زند، که از آن جمله ترس از گرسنگی، ترس از نیرومندی دیگران، ترس از افکار عمومی و این که درباره آنها چه خواهند گفت، و ترس از مرگ، و احیاناً ترس از جهنم می‌باشد.

با این وصف، شما نمی‌توانید از این توضیحات، این اشخاص را کاملاً بشناسید و شواهد دیگری لازم است. مثلاً این جوان را می‌بینید که می‌خندد و بسته‌های بزرگ یونجه را روی آرابه می‌اندازد. این جوان سال گذشته در میخانه با یکی از دوستان خود شوخی کرد و دست راست او را شکست، من دست راست او را معالجه کردم و تا وقتی که نمی‌توانست کار کند از او نگاهداری نمودم و خرج او را پرداختم و او هر روز به خانه من می‌آمد و غذا و پول و چیزهای دیگر می‌گرفت. ولی به جای این که از من ممنون باشد، در دهکده شهرت دارد که خواهر زن من با من روابط نامشروع دارد و مادر من الکلی می‌باشد.

تصور نکنید که این جوان نسبت به من خصومتی داشت که این شهرت را در آبادی داد و تصور نمایید که این پسر بر اثر تبلیغات کمونیست‌ها و کینه طبقاتی با من دشمن بود.

آن طور که من تصور کردم، علتی که محرک این جوان برای انتشار این شهرت گردید، این بود که نمی‌توانست بفهمد به چه مناسبت من دست او را معالجه می‌کنم و چرا بدون این که از وجودش استفاده نمایم، به او غذا و پول می‌دهم.

او که نمی‌توانست به علت احسان من پی برد خیال می‌کرد که من نقشه و هدف مخصوصی درباره او دارم و لذا می‌اندیشید که نباید فریب مرا بخورد و یا نباید مغبون شود.

زیرا دیگران، قبل از من، با او یا با دیگری، همین طور رفتار کرده بودند و اگر

زنبور عسل □ ۲۰۳

غذایی و پولی می‌دادند برای این بود که بتوانند استفاده‌های بخصوصی بکنند. این است که این جوان، به قول معروف، دست پیش را گرفت که مبادا پس بیفتد، و وقتی که شهرت داد که خواهر زنم با من روابط نامشروع دارد، فکر نمی‌کرد و به خاطرش نمی‌رسید که کار بدی می‌کند.

او هنگام انتشار این دروغ‌ها از یک قانون مبهم و غیر مشخص عمومی اطاعت می‌کرد، و بدون این که خود بداند، و شاید برخلاف اراده خود او، از مقررات معنوی و اخلاقی محیط زندگی خود تبعیت می‌نمود. این مقررات معنوی و اخلاقی هم تمایل عموم روستاییان این حدود به مردم‌آزاری است.

این دومین مظهر، دومین شاهد، یا دومین قیافه حقیقت است که من آن را حقیقت معاش زندگی انسان می‌نامم. تصور نمی‌کنم که کسی بتواند منکر این حقیقت شود برای این که مبنی به عوامل و عللی است که هرکس می‌تواند بفهمد و احساس نماید.

اکنون بیایید روی این دسته‌های گندم بنشینیم و قدری تماشا کنیم.^۱ به طوری که ملاحظه می‌کنید، الکل و امراض کیسه صفرا این روستاییان را ضعیف و قدری فاسد کرده است.

این افراد، به طوری که گفتم، دارای اخلاقی پست هستند. با وجود این، حتی در آن رذائل هم دارای افکار و احساساتی می‌باشند که گرچه کوچک است اما نمی‌توان منکر وجود آن شد و در هر حال بهتر از هیچ می‌باشد.

مثلاً با این که تمام روستاییان مردم‌آزار هستند، اگر شما در میخانه یک گیلاس

۱. از خوانندگان محترم درخواست می‌کنم که برای مطالعه و ادراک این قسمت که قیافه یا مظهر سوم حقیقت مزبور در این فصول است، دقت فرمایند زیرا آن چه مترینگ می‌گوید خیلی عمیق است، و گاهی قلاب فکر و استدلال، در همان لحظه که می‌خواهد چیزی را به چنگ بیاورد، می‌بیند که از چنگ او می‌گریزد - مترجم

۲۰۴ □ زنبور عسل، مورچگان و موربان

مشروب به یکی از آنها تعارف کنید می‌گوید متشکرم و اگر دو گیلان مشروب بدهید می‌گوید متشکرم و شاید روزی این محبت شما را جبران کنم.

این است که می‌گویم این افکار و احساسات کوچک گرچه ناچیز است ولی بهتر از هیچ می‌باشد. اگر ما دفتری مقابل خود بگذاریم و این احساسات و عواطف ناچیز را از یکایک آنها جمع‌آوری کنیم و با هم جمع نماییم می‌بینیم که چیز بزرگی شده است.

این مرد که امروز می‌گوید روزی این محبت شما را جبران می‌کنم، گو این که در حال ادای این جمله ممکن است دروغ بگوید، و گو این که هرگز به فکر جبران محبت شما نخواهد افتاد معذالک نشان می‌دهد که اندکی دارای احساس و عاطفه است، یعنی اندکی از آن چیزی را دارد که من و شما زیادی از آن را داریم، و می‌توان گفت که قدری از وجدان ما در او هست.

این وجدان و شخصیت، که ما بدان می‌نازیم، به دو دلیل چندان بر وجدان و شخصیت این روستایی مزیت ندارد.

دلیل اول این است که اگر ما وارد یک سالن شویم که جمعی از دوستان و کسانی که با ما هم‌تراز هستند در آن جا سرگرم صحبت می‌باشند و راجع به انجام یک معامله و یا اجرای یک پروژه صحبت کنند و منافع و نظریات خصوصی با هم تماس یا تصادم داشته باشد، آیا من و شما مطمئن هستیم که حرص و طمع و بغض و حسد در مذاکرات ما اثری نخواهد داشت. آیا مطمئن هستیم که حاضریم از صمیم قلب منافع خود را فدای منافع فلان رقیب خویش نماییم که تازه قدم به دنیای تجارت یا صنعت گذاشته، و نسبت به ما تازه کار می‌باشد، و در عین حال می‌خواهد از ما جلو بیفتد، و دیر آمده و زود می‌خواهد برود؟

بنابراین نباید به این وجدان و شخصیت بنازیم زیرا با توجه به تناسب و تفاوتی

زنبور عسل @ ۲۰۵

که بین زندگی ما و این روستاییان هست، ما هم در مردم آزاری و از لحاظ داشتن صفات پست کمتر از آنها نیستیم.

دلیل دوم این است که این وجدان و شخصیت که ما به آن می‌نازیم تابلویی است که تاریکی‌های آن زیاده‌تر از روشنایی است، و خزانه‌ایست که در آن نادانی بیش از دانایی وجود دارد.

این وجدان و شخصیت ما دارای اطلاعات اندک می‌باشد و بسیاری از مشکلات علوم و اسرار دنیا بر او پنهان است.

با این وصف، تمام حیثیت ما وابسته به این وجدان است و شاید هم که برجسته‌ترین و قابل‌تحسین‌ترین چیز دنیا باشد.

به علت داشتن همین وجدان و شخصیت است که ما می‌توانیم در برابر مجهولات مردانه سر را بلند کنیم و بگوییم که ما شما را نمی‌شناسیم و نمی‌توانیم به اسرار شما پی ببریم. ولی انگار که از عالم غیب در گوش ما می‌گویند که بالاخره به اسرار شما پی خواهیم برد و مجهولات را مبدل به معلومات خواهیم کرد.

آری، در سایه وجود این وجدان و شخصیت است که ما می‌توانیم این حرف‌ها را به مجهولات بزنیم.

و این وجدان، همان طوری که در ما هست، در این روستاییان هم که ملاحظه می‌نماید موجود می‌باشد، منتها بین ما و آنها، شدت و ضعف دارد.

همان طور که من و شما مجهولاتی را می‌بینیم آنها هم این مجهولات را می‌بینند.

ما چون وجدان نیرومندتری داریم، مثل کسی که دوربین به چشم گذاشته باشد، جزئیات کوه را از راه دور مشاهده می‌کنیم بدون این که معمای کوه برای ما حل گردد. این روستایی هم آن کوه را می‌بینند، ولو این که جزئیات آن را مثل ما مشاهده

۲۰۶ □ ژنبور عمل، مورچگان و موریانه

نکنند، و برای آنان نیز کوه مجهول است.

هرکس، در هر جاکه هست، به وسیله وجدان خود، قائل به مجهولات می باشد. از زمان های قدیم تا امروز، این طور بوده و بعد از این نیز همین طور خواهد بود و به مقتضای عصر و مکان، تمام این مجهولات را تغییر می دهند.

گاهی آن را خدا می خوانند، زمانی به اسم طبیعت یا مقدرات یا راز ازل و ابدی موسوم می کنند، ولی همه به وجود آن قائل هستند.

آنهايي که رعد و برق و باد و آفتاب را می پرستیدند، از لحاظ علاقه ای که به شناسایی او داشتند متوسل به این معتقدات می شدند.

امروز هم که ما نام آن را اسرار طبیعت می گذاریم، از لحاظ علاقه ای که به شناسایی او داریم این نام را انتخاب می کنیم.

ولی اگر اسم تغییر می نماید، اصل و ماهیت تغییر نمی کند، و این سومین مظهر، سومین قیافه، و در عین حال بزرگترین و برجسته ترین مظهر حقیقت می باشد.»

فصل ششم

قتل عام زنبورهای نر

بعد از جفت‌گیری ملکه، اگر هوا خوب و شیره غبارهای گل فراوان باشد، زنبورهای کارگر بر اثر فراموشی و یا به مناسبت احتیاط فوق‌العاده و مآل‌اندیشی زیاد، تا چندی اجازه می‌دهند که زنبورهای نر زنده بمانند.

زنبورهای نر هم مثل خواستگاران «پنه‌لوپ» در خانه «اولیس» زندگی می‌کنند.^۱ بدین معنی که قطع نظر از برخوردی، خیلی پرمدهی هستند، و گویی برای این آفریده شده‌اند که دیگران برده آنها باشند. همه جا را با فضولات خود کثیف می‌کنند، میان دست و پای کارگران می‌دوند و نمی‌گذارند که آنها به کار خود برسند. با هیكل‌های قطور خود راه را می‌بندند و مدتی می‌گذرد تا قدم‌رنجه فرمایند و از سر راه کارگران که باید رفت و آمد کنند دور شوند. زنبوران نر همواره در بهترین نقاط کندو می‌خوابند و مثل قهرمانان افسانه‌های اساطیر، که دهان را بر نهر آب می‌گذاشتند و هنگام نوشیدن، نهر را خالی از آب می‌کردند، آنها هم دهان را بر خزانه عسل می‌گذارند و آن قدر می‌خورند تا شکم‌شان متورم شود. در دنیای ما، از

۱. اشاره به یکی از افسانه‌های قدیم یونان است که به موجب آن، خواستگاران که برای خواستگاری «پنه‌لو» رفته بودند در خانه نامزد احتمالی خود، مانند فرمانروای مطلق رفتار می‌کردند و همه را به چشم حقارت می‌نگریستند و تمام اموال را مال خود می‌دانستند و غیره - مترجم

۲۰۸ ■ زنبور عمل، مورچگان و موریهانه

ظهر تا سه ساعت بعد از ظهر، این پرخورهای تنبل و پرمده‌عی، عزم گردش می‌کنند و به صورت گروهی بدون توجه به دیگران، مانند جهان‌گشایانی که رعایای مغلوب را زیر ستم ستور خود خرد می‌کردند که زودتر پرچم افتخار را از بالای ارک مرکزی شهر فرود آورند، کارگران را در سر راه خویش سرنگون می‌نمایند و دریانان را به یک طرف می‌اندازند و با جوش و خروش از کندو خارج می‌شوند. انگار فرمانروایانی هستند که برای انجام یک نقشه خیلی بزرگ، که عامه مردم را قدرت فهم آن نیست، به سوی سرنوشت عظیمی روان می‌باشند.

ولی بعد از قدری پرواز، آن جوش و خروش آمیخته به نخوت و بی‌اعتنائی نسبت به زیردستان، فرو می‌نشیند و زنبورهای نر روی گل‌های مجاور قرار می‌گیرند و همان جا می‌خوابند تا وقتی که آفتاب پایین برود و خنگی هوای عصر آنها را از خواب بیدار نماید.

آن وقت از خواب برمی‌خیزند و با همان هیجان و جوش و خروش و مثل این که از یک پیروزی بزرگ مراجعت کرده‌اند، وارد کندو می‌شوند و به سراغ خزانه‌های عمل می‌روند، سر را تا گردن در عمل فرو می‌نمایند و تا می‌توانند عمل می‌خورند، و آنگاه سنگین و مست، به خوابگاه خود می‌روند و به زودی می‌خوابند، تا وقتی که دوباره گرسنگی آنها را از خواب بیدار کند.

اما شکیبایی زنبور عمل خیلی کمتر از شکیبایی انسان است. یک روز صبح فرمانی از طرف «روح کندو» صادر می‌شود و کارگران که هر روز به صحرا می‌رفتند مبدل به جلاد می‌گردند.

هنوز زنبورهای نر خوابیده‌اند که کارگران روی سرشان می‌ریزند و با خشونت آنها را از خواب بیدار می‌نمایند. زنبورهای نر چشم‌های خود را می‌گشایند و حیرت می‌کنند و به زبان حال می‌گویند آیا چه واقعه‌ای اتفاق افتاده و شاید کارگران اشتباه می‌نمایند.

زنبور عسل □ ۲۰۹

این وضع از نگاه‌های حیرت‌آمیزی که به اطراف می‌اندازند معلوم می‌شود و هنوز متوجه نیستند که چه بر سرشان خواهد آمد. مثل همیشه که در فکر شکم می‌باشند، سعی می‌نمایند که خود را به خزانه‌های عسل برسانند و شکمی از عزا در بیاورند.

ولی کارگران که هر روز به آنها راه می‌دادند و آزادشان می‌گذاشتند که هر قدر می‌خواهند عسل بخورند، امروز راه را به روی‌شان می‌بندند.

باز هم زنبورهای نر و گردن کلفت و پرخور، متوجه نیستند که اوضاع تغییر کرده، و فضای شهر را کشته و خشم در برگرفته، و همچنان سعی می‌نمایند که خود را به عسل برسانند.

ولی کارگران دیگر مجال نمی‌دهند و هر زنبور نر به دست چند کارگر می‌افتد و با سرعت بال‌های زنبورهای نر را جدا می‌نمایند و کمر باریک آنها را (که وسیله اتصال شکم به سینه می‌باشد) قطع می‌کنند و نیز شاخک‌ها و پاها و دست‌های آنان را قطع می‌نمایند.

بعضی از زنبورهای نر چون متوجه می‌شوند که خطر بزرگی آنها را تهدید می‌نماید می‌کوشند که فرار کنند اما زنبورهای کارگر مانع از فرار آنها می‌شوند و با خشم و هیجانی شدید به آنها حمله ور می‌گردند و قبل از همه سعی می‌کنند که شاخک‌های آنان را قطع نمایند زیرا می‌دانند که شاخک‌ها مرکز تمام احساسات زنبور نر است و در بدن او به منزله مرکزی می‌باشد که تمام فعالیت‌های حیاتی بدان وسیله درک می‌شود.

بعضی از آنها بعد از قطع شاخک‌ها، به پشت می‌افتند و از راه ناتوانی دست‌ها و پاهای خود را تکان می‌دهند، به طوری که از مشاهده آنها قلب ما به ترحم درمی‌آید و خصوصاً مشاهده چشم‌های زیبای آنها که آینه گل‌های بهار و آسمان لاجوردی

۲۱۰ ▣ زنبور عسل، مورچگان و موریه

بود ما را متأثر می‌کند، چون به طرزی محسوس آثار رنج و ناامیدی از چشم‌های آنها نمایان است.

بعضی از آنها زود می‌میرند و زنبورهای کارگر جنازه‌های آنان را بیرون می‌اندازند. بعضی موفق می‌شوند که به گوشه‌ای پناه ببرند و زنبورهای کارگر مقابل آنها کشیک می‌دهند تا بر اثر جراحات خود و گرسنگی و بمیرند.

ضمناً بعضی از آنها موفق می‌شوند که از دروازه‌کند و فرار نمایند و خود را به فضا برسانند ولی همین که شب شد، فراریان بر اثر گرسنگی و سردی هوا ناچارند که به شهر مراجعت نمایند.

اما نگهبانان شهر از ورود آنها ممانعت می‌کنند و به آنها راه نمی‌دهند و آنها در مدخل شهر از گرسنگی و سرما جان می‌سپارند. فردا صبح، کارگران جنازه پرخورهای بی‌فایده را از مدخل شهر دور می‌کنند و بعد از آن تا بهار سال آینده در شهر زنبور عسل دیگر زنبور نریافت نمی‌شود.

به طور کلی، هر قدر شهری آبادتر و منظم‌تر باشد، به همان نسبت زودتر قتل عام زنبوران نر شروع می‌شود، و بعد از آنها، شهرهایی که کمتر آباد و معمول هستند زنبوران نر را به قتل می‌رسانند.

فقط شهرهای عقب افتاده و آنهایی که دارای یک ملکه پیرو عقیم هستند و انتظار آمدن یک ملکه جوان را دارند و امیدوار هستند که ملکه جوان را بارور کنند، زنبوران نر را به امید جفت‌گیری ملکه جوانی که باید بیاید، تا آغاز زمستان نگاه می‌دارند. ولی در این‌گونه شهرها، بر اثر دوام زندگی یک عده گردن کلفت مفت‌خور، که فقط تلف‌کننده ثروت هستند، شهر دچار قحطی می‌شود و همین که اولین برف زمستان فرود آمد تمام زنبورها از فرط گرسنگی دور هم جمع می‌کردند و به صورت دسته جمعی تلف می‌شوند.

زنبور عسل □ ۲۱۱

ولی در شهرهایی که زود شروع به قتل عام مفت خورها کرده‌اند، بعد از قتل عام، فعالیت شروع می‌شود منتها وسعت ایام گذشته را ندارد زیرا در صحرا گلها رو به تقلیل نهاده است.

دوره جشن‌های بزرگ و فاجعه‌های بزرگ به پایان رسیده و روح کندو متمایل به استراحت شده است.

هزارها زنبور، که زاده نور و فرزند شکوفه‌ها و گل‌ها هستند و غذای آنها روح شکوفه‌ها است، به تدریج از فعالیت خود می‌کاهند و در فضایی آمیخته به عطر لاله‌ها خود را برای استراحت آماده می‌کنند.

با وجود این، عسل فصل پاییز برای آذوقه زمستان، در خزانه‌های محکم جمع‌آوری می‌گردد و با مهر مومی مهر و موم می‌شود.

دیگر زنبورها خانه نمی‌سازند، از شماره موالید کاسته می‌گردد و در عوض بر شمار مردگان افزوده می‌شود.

شب‌ها رو به درازی گذاشته و روزها کوتاه شده، آسمان پر از صدای پرندگان مهاجر است که دنیای ما را ترک می‌نمایند و به طرف مناطق گرمسیر می‌روند.

گاهی باده‌ها و باران‌های ناگهانی، صداها زنبور کارگر را که در خارج از شهر هستند از بین می‌برد و دیگر مراجعت نمی‌نمایند.

با این وصف، هروقت که آفتابی می‌تابد، زنبورها به دلیل علاقه فوق‌العاده‌ای که به آفتاب دارند از کندو بیرون می‌آیند، تا وقتی برودت هوا دیگر به آنها اجازه خروج از کندو را ندهد.

این موقع زمانی است که صاحب کندو، سهم عسل خود را برداشته و هر کندو به وی چهل کیلوگرم عسل داده و بعضی از کندوها تا صد کیلوگرم عسل نصیب او نموده و هر کیلوگرم آن، روح مجسم روشنائی آفتاب و شیر و چکیده گلستان‌های

۲۱۲ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

بزرگ می باشد.

گاهی صاحب کندوها، از راه ترحم، مقداری از عسل شهرهای آباد را برمی دارد و روی عسل شهرهای خراب می گذارد که ساکنان آن فصل زمستان از گرسنگی نمی میرند و بعد روی کندورا می پوشاند که فرزندان بالدارش در فصل زمستان سرما نخورند.

آنگاه زنبورها وسط کندو جمع می شوند و ملکه را مرکز خود قرار می دهند. در روزها و شب های سرد زمستان زنبورهایی که در قسمت های خارجی قرار گرفته اند به نوبت وارد توده زنبورها می گردند که گرم شوند و دیگران جای آنها را می گیرند و آنها نیز بعد از یک ساعت وارد توده زنبورها می شوند و دیگران جای آنها را می گیرند.

در مرکز این توده یا گلوله، درجه حرارت درست به اندازه روزهای بهار و تابستان است و در عین حال به طور منظم به وسیله حرکت بال ها هوای آن تصفیه می شود. اگر درجه سرما در خارج شدید شود زنبورها مرکز گلوله را به همان نسبت گرم تر می کنند که درجه حرارت یک میزان باقی یماند.

عامل اصلی تولید حرارت در شهر زنبوران عسل، همان عسلی است که در بهار و تابستان به وسیله نور و حرارت و شیر گل ها به وجود می آید و بعد از این که وارد عروق زنبورهای عسل گردید، به اصل خود برمی گردد و دوباره مبدل به حرارت می شود. این حرارت از جسمی به جسمی دیگر وارد می شود، و علاوه بر گرما، تمام چیزهایی را که نور و حرارت آفتاب به زنبوران می داد، به آنها اعطاء می نماید تا این که یک مرتبه دیگر بهار بیاید و آفتاب واقعی طلوع نماید و شکوفه های بنفشه را در جنگل ها و چمن ها بشکند.

در این موقع، زنبورها متوجه می گردند که دوباره آفتاب گرم به همه جهان تابیده

زنبور عسل □ ۲۱۳

و فضای لاجوردی برای پذیرفتن آنها مهیا شده و چرخ زندگی که مرگ را به حیات متصل می‌نماید، به راه افتاده است.

اکنون که به مناسبت رسیدن فصل زمستان درکند و را بستیم و زنبوران را برای گذراندن ماه‌های زمستان به حال خود گذاشتیم، من می‌خواهم راجع به ایرادی که بیشتر مردم در این مورد می‌گیرند، صحبت کنم.

آنها می‌گویند که البته قوانین و مقررات شهر عسل بسیار جالب توجه می‌باشد اما تغییرناپذیر است. هزاران سال است که زنبورها با این قوانین زندگی می‌کنند بدون این که آن را تغییر بدهند. هزارها سال است که زنبورها این خانه‌های جالب توجه و منظم را می‌سازند و با پیروی از مقررات ریاضی و معماری و شیمیایی و فیزیکی مشابه زندگی می‌کنند بدون این که تغییری در وضع زندگی آنها پیدا شده باشد. خانه‌هایی که امروز زنبور عسل می‌سازند، همان است که ما شکل‌های آن را روی اوراق و کتیبه‌های قدیم مصری مشاهده می‌نماییم. شما فقط یک مورد را نشان بدهید که کوچکترین تغییر مقرون به پیشرفت و ترقی در زندگی زنبوران عسل حاصل شده باشد و آن وقت حاضریم تصدیق کنیم که زنبورها تنها دارای غریزه نیستند بلکه عقل هم دارند. آنگاه ما حاضریم قبول نماییم که عقل آنها مثل عقل انسان و یا قدری شبیه به عقل است و ممکن است با استفاده از این عقل، سرنوشت بهترین برای آنها به وجود بیاید.

تصور نکنید که فقط افراد عادی این حرف را می‌زنند بلکه زنبورشناسان بزرگی مثل «کایری» و «اسپنس» نیز همین ایراد را می‌گیرند تا بگویند که زنبور عمل دارای عقل نیست بلکه دارای غریزه است.

از جمله، «کایری» می‌گوید: «اگر شما بتوانید تنها یک مورد را نشان بدهید که زنبور عسل به علت عدم دسترسی به موم، خانه‌های خود را به وسیله گل رس و یا

۲۱۴ □ زنبور عسل، مورچگان و موربان

خاک و سنگ ساخته باشد من حاضریم تصدیق کنم که آنها دارای عقل می باشند و می توانند از روی منطق فکر کنند.»

این ایراد که حتی بزرگان زنبورشناس نیز آن را گفته اند، مبنی بر عقل سلیمی است که فقط متکی به محسوسات می باشد.

این عقل سلیم که تنها به محسوسات متکی می باشد، همان عقل سلیمی است که به «گالیله» می گفت من محال است ادعای شما را دایر بر این که زمین حرکت می کند و آفتاب ثابت است بپذیرم زیرا با دو چشم خود می بینم که هر روز صبح آفتاب از مشرق بیرون می آید و آسمان را طی می کند و شب در مغرب فرو می رود و چیزی را که من با دو چشم خود می بینم چگونه انکار کنم؟

عقل سلیم خوب است، مشروط بر این که همواره متوجه عمق و عظمت نادانی خود باشد، وگرنه ممکن است به اتکای این که وی عقل سلیم می باشد، در جهل مرکب، یعنی در جهانی که خود از جهالت خودش بی خبر است، باقی بماند.

از قضا در مورد نکته ای که «کایری» گفته، خود زنبوران عسل پاسخ آن را داده اند. به این طریق که «اندر یونایت» دانشمند گیاه شناس انگلیسی می گوید که پوست بعضی از درختان جنگل آفت دیده بود و من برای مقابله با آفت، مقداری موم را با «تربانتین»^۱ مخلوط کردم و یک نوع سیمان به وجود آوردم و روی درخت ها مالیدم و با حیرت دیدم که زنبورهای مجاور، دیگر در صدد جمع آوری «پروپولیس»^۲ برنیامدند بلکه از این ماده حاضر و آماده برای گرفتن برای جلوگیری از این خطر،

۱. تربانتین به معنای «سقر» است. و اصولاً درختی است از («درخت «بنه») که از آن تربانتین به دست می آید. و

۲. پروپولیس (Propolis) ماده صمغی قهوه ای رنگی شبیه به موم است که زنبور عسل از غنچه درختان می گیرد و برای پر کردن شکاف کندو به کار می برد (در زبان انگلیسی) و آن را (Bee glue) یا سقر زنبور عسل می گویند) - و

زنبور عسل □ ۲۱۵

مقداری آرد گندم از نوع همین آرد که ما بدان وسیله نان طبخ می‌کنیم، مقابل کندوی زنبوران عسل می‌گذارند. زنبورها روی آرد می‌نشینند، آن را می‌بویند، طعم آرد را می‌چشند و به کندو برمی‌گردند، رفقای خود را خبر می‌کنند و به صورت گروهی می‌آیند و آردها را به کندو می‌برند و به مصرف غذای لاروها و نطف‌ها می‌رسانند. در صورتی که ممل است زنبورهای عسل که در دشت‌های آسیا به وجود آمدند هرگز آرد را روی گل‌ها ندیده‌اند که بگوییم آن را می‌شناسند و به خواص غذایی آن پی برده‌اند.



تازه صد ساله است که ما زنبورهای عسل را می‌شناسیم زیرا شناسایی زنبور عسل وقتی شروع شد که «هوبر» شروع به مطالعه در وضع زندگی این جانور کرد. و از این صد سال، مدت پنجاه سال آن هم، استفاده مهمی از لحاظ شناسایی زنبور عسل نشد. برای این که ما به داخل کندو راه نداشتیم و تا وقتی که کندو را ویران نمی‌کردیم و زنبوران را تلف و یا متفرق نمی‌نمودیم نمی‌توانستیم داخل کندو را ببینیم.

تازه پنجاه سال است که مخترعینی مثل «دزیزون» و «لانک اشتروث» توانستند کندوهای اختراع کنند که ما بدون تلف کردن زنبورها، بتوانیم ناظر وضع زندگی و کارهای آنها باشیم.

و نیز هنوز پنجاه سال از زمان تقویت ذره‌بین‌ها و میکروسکوپ‌های قوی نگذشته، که ما امروز به وسیله آنها می‌توانیم اعضای بدن زنبورهای عسل را ببینیم. قبل از آن، تقریباً هیچ اطلاعی از اعضای بدن زنبورها جز آنچه به چشم دیده می‌شود، نداشتیم.

در این صورت نباید حیرت کرد که چرا اطلاعات ما در خصوص هدف و مقصود

۲۱۶ ▣ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

نهایی زندگی زنبورها و تغییرات آن، تا این اندازه ناقص است. زنبورهای عسل هزارها و بلکه ده‌ها هزار سال است که زندگی می‌کنند و ما تازه از پنجاه سال به این طرف در صدد برآمده‌ایم که آنها را بشناسیم. و اگر در این پنجاه سال تغییر و دگرگونی به چشم ما نرسیده آیا دلیل بر این است که هرگز تغییری در زندگی زنبور عسل حاصل نگردیده است؟ در همین زندگی بشری خودمان، و با توجه به این که خود را عاقل می‌دانیم، ملاحظه نمایید که تغییرات و تحولات چه قدر به کندی صورت می‌گیرد؟ هزارها و شاید ده‌ها هزار سال باید بگذرد که تغییری در استخوان‌بندی ما پیدا شود؟

و هزارها سال باید بگذرد که ما موفق شویم القبا را اختراع کنیم و چیزی بنویسیم.

اگر انسانی پیدا شود که بلندی قامت او یک صد و پنجاه مرتبه، و وزن بدنش هفتصد هزار مرتبه زیادتر از ما باشد (ما نسبت به زنبورها به این اندازه بزرگ هستیم) و بینایی و چشایی و سایر حواس او هم با ما تفاوت محسوس داشته باشد، به طور قطع متوجه نخواهد شد که ما از زمان اختراع راه‌آهن و تلگراف و تلفن تا امروز چه قدر تغییر کرده‌ایم، یعنی این تغییرات در نظر او کوچک و ناچیز جلوه خواهد کرد. به فرض این که با یک نظر کنجکاو به تغییرات مادی ما پی ببرد آیا می‌تواند بفهمد که ما از یک قرن به این طرف از لحاظ اخلاقی و معنوی چه قدر فرق کرده‌ایم؟ به طور قطع نه.

با وجود این، اگر به طبقات مختلف زنبور عسل توجه نماییم و از روی مطالعات علمی در وضع زندگی طبقات مزبور دقیق شویم ملاحظه خواهد شد که پیشرفت‌هایی که از لحاظ فیزیولوژی، اقتصادی، اجتماعی، صنعتی و معماری

زنبور عسل □ ۲۱۷

نصیب زنبور عسل، از قدیم تا به حال گردیده خیلی زیادتر از پیشرفت‌هایی است که در همین مدت نصیب ما انسان‌ها شده است.

نژاد زنبور عسل به شانزده طبقه بزرگ و مشخص تقسیم می‌شود و اگر شما یکی از این طبقات را با طبقه دیگر مقایسه نمایید (با وجود تفاوت محسوس که با هم دارند) خواهید دید که تفاوت آنها بیش از یک انگلیسی با یک ژاپنی نیست.^۱

با این که ظاهراً تفاوت بزرگی بین طبقات زنبور عسل مشاهده نمی‌شود، ما بدون توسل به فرض‌های گوناگون، آن چه را که هم‌اکنون چشم ما می‌بیند و حاکی از پیشرفت نژاد زنبور عسل می‌باشد از نظر خوانندگان می‌گذرانیم.

اولین پیشرفتی که نصیب نژاد زنبور عسل شده و ما هنوز بدان نرسیده‌ایم، محافظت جامعه از سرما و گرمای محیط است:

به طوری که امروز می‌بینیم، زنبورهای عسل، مثل ما در شهرهای روباز زندگی نمی‌کنند که زندگی آنها دستخوش تغییرات طبیعت و سرما و گرما باشد. بلکه در شهرهای سرپوشیده زندگی می‌نمایند که اختیار درجه حرارت آن به دست خودشان است. در صورتی که اگر می‌خواستند از غریزه خود پیروی کنند شهرهای خود را بدون سقف (مثل ما) می‌ساختند.

یک طبقه از زنبور عسل موسوم به «آپیس دورساتا» که در هندوستان زندگی می‌نماید، هرگز شهرهای سرپوشیده نمی‌سازد بلکه در انتهای یکی از شاخه‌های درخت آشیان می‌گیرد و در همان جا خانه‌ها در طول شاخه ساخته می‌شود، ملکه

۱. مترلینگ در این جا به شکل پاورقی قسمتی از طبقه‌بندی علمی نژاد زنبور عسل را ذکر می‌نماید که برای خوانندگان عادی کسالت‌آور است. به همین جهت مترجم آن خودداری کرد و امیدواریم خوانندگانی که متن اصلی کتابی را دیده‌اند مکدر نشوند که چرا از ترجمه این قسمت خودداری کرده‌ایم - مترجم

۲۱۸ □ زنبور عسل، مورچگان و موریا نه

در خانه‌ها تخم می‌گذارد و خانه‌های مزبور سقفی جز تنه کارگران ندارد.

در دنیای ما، گاهی از اوقات به واسطه حرارت شدید تابستان، زنبورها فریب می‌خورند، غریزه بدوی آنها به شدت خودنمایی می‌کند و زنبورها لانه خود را در هوای آزاد می‌سازند و به زودی سرمای پاییز آنها را از پا درمی‌آورد.

مخصوصاً دسته‌های دوم و سوم مهاجرت که از شهر خارج می‌شوند (و در صفحات گذشته شرح آنها داده شد) بیشتر فریب حرارت تابستان را می‌خورند. زیرا افراد این دسته‌ها عموماً جوان هستند و در رأس آنها نیز یک ملکه جوان و باکره و بدون تجربه قرار گرفته و لذا زود تحت تأثیر غریزه بدوی خود قرار می‌گیرند، به ویژه آن که هنوز سرمای دنیای ما را ندیده‌اند.

این است که به محض وزیدن نخستین باد سرد پاییزی کفاره غفلت خود را پس می‌دهند، و آنها هم مثل دیگران، قربانی آزمایش‌های بطئی طبیعت که نتیجه و هدف آن بر ما معلوم نیست، می‌شوند.

در هندوستان، زنبوران عسل «اپیس دورساتا» که در شهرهای رویاز زندگی می‌کنند، نمی‌توانند بیش از یک ردیف خانه بسازند برای این که بخش بزرگی از کارگران باید تنه خود را سقف خانه‌ها قرار دهند و حرارت خانه‌ها را به یک درجه نگاه دارد و لذا فرصت ندارند که اوقات خویش را صرف ساختمان خانه نمایند.

ولی در دنیای ما، زنبورها چون در شهرهای سرپوشیده زندگی می‌کنند می‌توانند حرارت شهر را بهتر ضبط نمایند. اما زنبورهایی که در شهرهای سرپوشیده زندگی می‌کنند از این جهت پناهنده به این شهرها شده‌اند که به مزایای آن پی برده‌اند و لذا برخلاف تحایل اولیه و غریزی، از نور و حرارت آفتاب صرف نظر کردند که بتوانند سردی شدید مناطق ما را تحمل نمایند.

این مطالعه و دقت و آزمایش است که سبب گردیده زنبورها برخلاف غریزه

زنبور عسل □ ۲۱۹

بدوی خود، در شهرهای سرپوشیده زندگی کنند. این ابتکار که به طور حتم عقل و مآل‌اندیشی در آن دخالت داشته، در زندگی زنبور عسل، به اندازه استفاده از آتش در زندگی ما اهمیت دارد.

اکنون مثال دیگری می‌زنیم: این طور فکر کنید که شما هم مثل زنبور عسل ناچار بوده‌اید که خانه و شهر خود را با ماده‌ای که از بدن شما خارج می‌گردد بسازید و هرگز فکر استفاده از سنگ و خاک برای ساختن خانه به مخیله شما خطور نمی‌کرده است.

یک روز شما را وارد شهری می‌نمایند که دارای خانه‌ها و خیابان‌های بسیار است و شما با کمال حیرت مشاهده می‌کنید که این شهر از ماده‌ای ساخته شده که شبیه به ماده به دست آمده از بدن شماست.

ولی خانه‌ها و خیابان‌های این شهر خیلی با خانه‌ها و خیابان‌هایی که شما می‌ساخته‌اید فرق دارد و باید خیابان‌ها را تنگ و گشاد کنید و گودال‌ها را پر نمایید و روی خندق‌های پل بسازید و غیره.

و اینک بر شماست که با هوش و ذکاوت خود از تمام این اوضاع نامناسب استفاده کنید و به کلی عادات غریزی را کنار بگذارید و از این شهر آشفته و درهم برهم، شهری بسازید که مناسب با احتیاجات شما باشد.

اینک بگویید که آیا برای رسیدن به این منظور باید عقل و مآل‌اندیشی داشته باشید یا نه؟

طبعاً به این سؤال جواب مثبت خواهید داد، و این هم کاری است که هر سال زنبور عسل در کندوهای جدیدی که ما امروز در دسترس او می‌گذاریم می‌کند و عقل و هوش به خرج می‌دهد.

برخلاف آن چه که بعضی از محققین می‌گویند، قوانین و دستورهای اجتماعی

۲۲۰ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

زنبور عسل یکتواخت نیست بلکه فرق می‌کند.

مثلاً زنبورهای عسل موسوم به زنبور «سریانی» یکصد و بیست ملکه و گاهی زیادتر تربیت می‌کنند و همچنین زنبور عسل موسوم به زنبور «قبرسی» مثل زنبور سریانی علاقه دارد که ملکه‌های زیاد تربیت نماید و ما هنوز نمی‌دانیم که این دو زنبور در مبداء تحول و تکامل نژاد خود هستند و یا در انتهای آن.

و آیا آنها هم ابتدا فقط یک ملکه داشته و امروز ترجیح داده‌اند که صد و بیست «مادر عمومی» داشته باشند و یا تازه اول آزمایش آنهاست و بعد از این دارای یک ملکه خواهند شد.

ولی ما این را می‌دانیم که زنبورهای سریانی و قبرسی از نوع اولین زنبورهای هستند که نوع بشر آنها را اهلی کرده است. بعید نیست که زنبورهای مزبور وقتی که اهلی شدند به تدریج تشخیص دهند که اگر در شهر فقط یک ملکه وجود داشته باشد نظم بهتر محفوظ می‌ماند و نتیجه کار زیادتر می‌شود.

یکی دیگر از دلایلی که نشان می‌دهد مقررات و قوانین زنبورها یکتواخت و بدون تغییر و غریزی نمی‌باشد این است که همین زنبور عسل صرفه‌جو و زحمتکش خودمان را وقتی به کشورهای از قبیل استرالیا یا آمریکا می‌بریم، به کلی مثررات زندگی خود را تغییر می‌دهد و هنوز سه سال در کشورهای گرمسیر مزبور زندگی نکرده، می‌فهمد که چون هوا پیوسته گرم و گل‌ها همواره فراوان است، دیگر احتیاج به ذخیره آذوقه زمستان ندارد.

آری، همین زنبور عسل ما که از آغاز بهار تا آخر پاییز زحمت می‌کشد که برای زمستان خود آذوقه جمع کند، در کشورهای گرمسیر فقط برای یک روز کار می‌کنند و برای آذوقه یک روز شیره گل‌ها را می‌مکد چون می‌داند که فردا باز آفتاب و گل‌ها باقی است و لزومی ندارد که او خود را بر اثر کار ناتوان نماید که آذوقه فصل زمستان

زنبور عسل ۵ ۲۲۱

را جمع آوری کند.

و این یکی از دلایل بزرگ، علیه گفته‌گانی است که می‌گویند اگر هم زنبور عسل هوش داشته باشد، ذکاوت او ثابت و بدون تغییر و بی‌تحول است.



در یکی از روزهای ماه آوریل، من در یکی از باغ‌های زلاند^۱ گردش می‌کردم. این باغ به یکی از کشاورزان زلاند تعلق داشت که به زنبور عسل علاقمند بود و کندوهای او زیر درخت‌ها در انتهای باغ به نظر می‌رسید.

کشاورز مزبور باغ خود را با طرزی زیبا آراسته بود، به طوری که از دیدار باغچه‌ها و تپه‌های مثلث و مربع و لوزی شکل و تراش درخت‌های میوه سیر نمی‌شد. در آن روز من برای اولین بار با نام زنبوران عسل وحشی آشنا شدم و بعد از آن به تدریج آشنایی بیشتری با زنبور عسل وحشی پیدا نمودم. حال آن که قبل از آن تاریخ، توجهی به زنبورهای عسل وحشی نداشتم و آنها را از نوع زنبورهای درشت طلایی به حساب می‌آوردم یعنی تصور می‌کردم که مثل آنها موزی و بدون فایده هستند، و به تبعیت از بی‌اطلاعی خود، عقیده داشتم که فاقد هوش و معرفت می‌باشند.

اما بعد از این که نام آنها را دانستم و قدری با آنها آشنا شدم فهمیدم که چنین نیست و زنبورهای عسل وحشی نیز به نوبه خود موجوداتی باهوش هستند منتها انواع آنها از لحاظ زندگی و تمدن با هم فرق دارند.

نوعی از آنها که در مزارع و باغ‌های زلاند دیده می‌شد و در ولایت ما نیز هست، از انواع پست و تقریباً به تمام معنی زنبوران عسل وحشی محسوب می‌شوند.

۱. «زلاند» یکی از ولایات هلند است و چون زادگاه مترلینگ در نزدیکی مرز هلند بود، نویسنده بزرگ بلژیکی غالباً به زلاند می‌رفت - مترجم

۲۲۲ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

بدن آنها از یک نوع پشم شبیه به موی انسان‌های اعصار ماقبل تاریخی پوشیده شده، و وقتی روی غنچه‌ها می‌نشینند به تبعیت از خوی وحشیگری خود، غنچه‌ها را پاره می‌کنند.

نوعی دیگر از زنبوران عسل وحشی یافت می‌شود که رنگ بدن آنها سبز مایل به بتفش می‌باشد و به واسطه جثه بزرگ و خوی وحشیگری خود، به منزله دیو در زندگی زنبوران عسل می‌باشد.

و باز نوع دیگری از آنها سیاه رنگ هستند و خانه‌های خود را به وسیله خاک رس و یا شن ریز می‌سازند و به قدری منازل آنها محکم می‌شود که گویی یکپارچه از سنگ ساخته شده است.

یک نوع دیگر از زنبورهای عسل وحشی تنها به به دست آوردن موم و آذوقه از گل اکتفا نمی‌نمایند بلکه برگ‌های گل و خصوصاً برگ‌های شقایق و گل خشخاش را قطعه قطعه می‌کنند و به لانه خود می‌برند که منازل خود را با آن فرش‌های ارغوانی به طرزی شاهانه زینت نمایند.

یک قسم از زنبورهای عسل وحشی به قدری کوچک است که گویی یک دانه خشخاش می‌باشد که به وسیله چهار بال پرواز می‌کند.

عادت این زنبور عسل وحشی و کوچک این است که برگ‌های سرخ را به طرزی دقیق و مدور قطع می‌کند و از آن قطعات مدور و منظم، لانه‌هایی شبیه به انگشتانه خیاطی می‌سازد و تخم‌های خود را در آن می‌گذارد که پرورش دهد.

من اگر بخواهم راجع به انواع زنبورهای عسل وحشی که هر یک نام علمی مخصوص دارند صحبت کنم، حتی به وسیله نوشتن یک کتاب نیز نمی‌توانم حق مطلب را ادا نمایم و به طور خلاصه می‌گویم که تا امروز چهار هزار و پانصد نوع زنبور عسل وحشی شناخته شده و ممکن است باز هم انواع جدیدی از آنها شناخته شود.

زنبور عسل □ ۲۲۳

من تصور می‌کنم که اگر مطالعه دقیقی در وضع زندگی زنبوران عسل وحشی بشود، شاید تاریخ پیدایش و تحول نژاد زنبور عسل روشن گردد.

ولی هنوز این مطالعه و تحقیق به عمل نیامده، به ویژه آن که کار کوچکی هم نیست و شاید یک عمر انسانی کفاف ندهد که این کار بزرگ و دقیق را به اتمام برساند.

پیروان «داروین» و «هرمان مولر» عقیده دارند که زنبور عسل وحشی موسوم به «پروسویسی» که در تمام دنیا، یعنی تمام مناطق حاره و معتدله، یافت می‌شود عبارت از نماینده و بازمانده زنبور اولیه‌ای است که تمام زنبورهای عسل از او به وجود آمده‌اند.

گرچه این گفته درخور دقت است و بدون مطالعه نباید آن را پذیرفت ولی تردید نیست که این زنبور نسبت به زنبوران عسل ما شبیه به یکی از انسان‌های دوره غارنشینی نسبت به یکی از ساکنین شهرهای بزرگ امروزی می‌باشد، یعنی کاملاً وحشی است.

شما اگر یک روز این زنبور عسل وحشی را در باغچه و یا مزرعه خود دیدید او را به چشم حقارت ننگرید زیرا این زنبور نماینده و بازمانده زنبور علی بوده که بسیاری از گل‌ها و میوه‌های ما، از وجود او به ثمر رسیده و اگر او نمی‌بود ما بسیاری از گل‌ها و میوه‌های امروزی را نداشتیم.

همین امروز اگر زنبور عسل (اعم از وحشی و اهلی) از بین برود یکصد هزار نوع از گیاه‌ها و گل‌ها و میوه‌های ما از بین خواهد رفت و از کجا معلوم که اصولاً تمدن ما از بین نرود.

چون در این جهان همه چیز مثل رشته زنجیر به هم پیوسته است و اگر یکی از حلقه‌ها پاره شد، معلوم نیست که حلقه‌های دیگر بتوانند باقی بمانند، یا به شکل

۲۲۴ @ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

اولیه باقی بمانند. مخصوصاً بسیاری از میوه‌های خوش طعم و آبدار ماکه امروز مایه لذت ذائقه و تقویت خون می‌باشد، به واسطه همت و فعالیت زنبور عسل به ما رسیده و گرنه نسل گیاهی میوه‌های مزبور از بین می‌رفت.

و این زنبورهای عسل بودند که گرده گل‌های نر را روی گرده گل‌های ماده ریختند (ظاهراً بدون اراده) و باعث تولید نسل گیاهی شدند و در نتیجه نسل میوه‌ها و گل‌ها تا امروز باقی ماند.

زنبور «پروسوپیس» که فراوان‌ترین و عادی‌ترین زنبورهای عسل وحشی است، در بلژیک ما و فرانسه خیلی زیاد است.

رنگ تند این زنبور عسل وحشی، سیاه می‌باشد، خال‌های سفید دارد و در نظر قشنگ می‌نمایند. ولی این زنبور زیبا، برعکس سایر زنبوران عسل وحشی، عریان است و پوشاک ندارد، در صورتی که سایر زنبورهای عسل وحشی پوشاک‌های طبیعی و گرم و کلفتی دارند که به نسبت زیاد آنها را از برودت حفظ می‌کند.

این زنبور عسل وحشی هیچ یک از ابزار و وسایل کار را که زنبوران عسل اهلی و یا بعضی از برادران خود او دارند، ندارد.

زنبور مزبور فاقد زنبیلی است که معمولاً باید غبارگل‌ها را در آن بریزند و حمل کنند. به همین جهت باید با زحمت به وسیله دست‌های خود، غبارگل‌ها را یک‌ایک بردارد و روی زبان بگذارد و در شکم خود جا بدهد و سپس به لانه ببرد و از شکم بیرون بیاورد.

تنها وسایل کار این زنبور وحشی، زبان و دهان و دست‌ها و پاهاست. اما زبان او خیلی کوتاه و دست‌ها و پاها او خیلی کم قوت و شاخک‌های او بسیار ناتوان است.

این زنبور وحشی قادر نیست که موم تولید کند، و نه می‌تواند که چوب درخت‌ها

زنبور عسل @ ۲۲۵

را حفر نموده و در آن لانه بسازد.

به همین جهت در زمین‌هایی که خاک‌های نرم دارند دهلیزهایی به وجود می‌آورد و با ناشی‌گری خانه‌های بدون قواره و بی‌تناسبی می‌سازد و تخم می‌گذارد و قدری آذوقه برای تخم‌ها در آن خانه‌ها می‌نهد، بدون این که عمرش کفاف بدهد که تولد فرزندان خویش را ببیند.

بعد از نهادن آذوقه در خانه‌ها، زنبور وحشی مزبور وظیفه حیاتی خود را انجام یافته تصور می‌کند، بدون این که بداند که هدف نهایی او از زندگی چیست (همان طور که ما نیز از هدف نهایی خود بدون اطلاع هستیم) و سپس به گوشه‌ای می‌رود و همان طور که به تنهایی زندگی کرده بود، به تنهایی می‌میرد.

بعد از این نوع زنبور، انواع دیگری از زنبورهای وحشی هستند که مرحله به مرحله وضع زندگی بهتری دارند. و این موضوع را برای ایرادی که به ما می‌گیرند یادآوری می‌کنیم تا تصور نشود زنبور عسل در روز اول همین طور بوده و همین تمدن و هوش و ذکاوت را داشته است.

در انواع دیگر از زنبوران عسل وحشی، رفته‌رفته، زبان دراز می‌شود و می‌تواند شیره مقدار زیادتری از گل‌ها را بمکد.

همچنین در انواع دیگر، به تدریج وسایل جمع‌آوری غبار و گرده گل‌ها رو به تکامل می‌گذارد، بدین طریق که ابتدا موهایی از شکم می‌روید که می‌توان ذرات غبار گل‌ها را در وسط آنها جا داد.

این موها به تدریج انبوه می‌شود و به شکل یک ماهوت پاک‌کن^۱ درمی‌آید. بعضی از انواع زنبور عسل، از این ماهوت پاک‌کن‌ها دارند که ذرات غبار گل را بهتر نگاهداری می‌کند تا وقتی که دو نوع دیگر زنبیل به وجود می‌آید.

۱. برس مخصوص تمیز کردن لباس - و

۲۲۶ □ زنبور عسل، مورچگان و موربان

به همین نسبت، هر قدر نسلی رو به تکامل می‌گذارد پاهای و دست‌ها و شاخک‌های آن تواناتر می‌شود، و در وجود زنبور، ترشحاتی به وجود می‌آید که در ساختن عسل یا موم یا «پروپولیس» (سیمان زنبور عسل) مورد استفاده جانور قرار می‌گیرد.

گفتیم که بحث در خصوص تکامل انواع زنبور عسل وحشی، نیاز به نگارش یک کتاب مستقل دارد و من ناتوان‌تر از آن هستم که بتوانم مراحل مختلف این تکامل و ترقی را بیان کنم.

ولی در هر مرحله، انسان با چشم خود می‌بیند که منظور زندگی زنبور عسل، پیشرفت و ترقی است، تا به درجه‌ای که عقل اجتماعی به وجود می‌آید و ذکاوت دسته جمعی سبب می‌شود که شهرهای آباد زنبور عسل وحشی که در جنگل‌ها و بیشه‌ها می‌بینیم، ساخته و پرداخته شود.

انواع پست زنبور عسل وحشی مثل «پروسوپیس» و دیگران عموماً به تنهایی زندگی می‌کنند، و هنوز شعور آنها به درجه‌ای نرسیده که بدانند زندگی اجتماعی بهتر از زندگی فردی است.

آنها طوری تنها هستند که اگر گاهی کسی با آنها همراه شود یا دشمن است که می‌خواهد آنها را از بین ببرد و یا یک موجود طفیلی است که می‌خواهد از دسترنج آنها زندگی نماید.

چون در دنیای زنبوران عسل وحشی موجودات طفیلی خیلی زیادتر از دنیای ما افراد بشر است.

شماگاهی چشمتان به دو زنبور عسل وحشی (از انواع پست) می‌افتد که از هر حیث شبیه به هم می‌باشند و گویی هر دو از یک قالب بیرون آمده‌اند ولی از این دو نفر، فقط یکی از آنها کار می‌کند، و دیگری جز خوردن و خوابیدن هیچ کار ندارد.

زنبور عسل : ۲۲۷

اصولاً زنبور دوم از بس در طول زندگی آبا و اجدادی خود تنبل بوده، تمام وسایل کار را از دست داده و هیچ چاره ندارد جز این که مادام‌العمر به یکی از هم‌جنسان خود متوسل شود و از قیل او امرار معاش نماید.

و اگر در این جهان، حتی در انواع پست زنبور عسل وحشی، هوش و ذکاوتی نباشد، چه طور زنبور وحشی حاضر می‌شود که یکی از ممنوع‌های خود را مادام‌العمر تغذیه نماید؟

چون هیچ علت مادی او را وادار به این کار نمی‌نماید، و فقط یک علت معنوی، از قبیل احساس این که باید مونس و هم‌صحبت داشته باشد یا ترحم و احسان او را وادار به این کار می‌کند.

و این علت معنوی هرچه می‌خواهد باشد؟ سرچشمه‌اش در هوش و ذکاوت است.

خلاصه، در عین حال که انواع زنبوران عسل وحشی به تنهایی زندگی می‌کنند، باز در وضع زندگی و رفتار آنها آثاری به نظر می‌رسد که نشان می‌دهد هوش و ذکاوتی هست، که از ماده سرچشمه می‌گیرد و می‌خواهد مثل شعله از زیر خاکستر جستن کند، ولی هنوز خاکستر به قدری زیاد است که نمی‌گذارد شعله جستن نماید.

بعد، رفته‌رفته، فشار ماده یا فشار خاکستر کم می‌شود و شعله به آهستگی قوت می‌گیرد، تا می‌رسد به درجه‌ای که ما در انواع عالی زنبور عسل مشاهده می‌کنیم.

و در انواع عالی زنبور عسل، هوش و ذکاوت اجتماعی به قدری ترقی کرده که زنبورها خود را فدای چیزی می‌کنند که نمی‌بینند، یعنی منافع فوری و آنی را فدای منافع آتی و بعد می‌نمایند، در صورتی که می‌دانند عمر خود آنها آن قدر کفاف نمی‌دهد که از منافع آینده بهره‌مند شوند بلکه فرزندان آنها و یا ممنوع آنها از آن

۲۲۸ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

بهره‌مند خواهند گردید.

من فکر می‌کنم که مطالعه در وضع زندگی زنبور عسل وحشی، وسیله مفیدی است که نشان می‌دهد چگونه هوش و عقل از ماده سرچشمه می‌گیرد و رفته‌رفته ترقی می‌نماید تا به درجه تکامل عقل ما می‌رسد. من وقتی می‌شنوم که بعضی می‌گویند اگر زنبور عسل دارای عقل می‌باشد پس چرا نمی‌داند هدف نهایی او چیست، متأثر می‌شوم زیرا ما انسان‌ها که خود را اشرف مخلوقات می‌دانیم و به عقل خود می‌نازیم هنوز نمی‌دانیم که هدف زندگی ما چیست و به کجا می‌رویم؟ این هوش و ذکاوت از چند ترس، مثل ترس از گرسنگی و سرما و شاید مرگ، سرچشمه می‌گیرد و به تدریج قوی می‌شود.

مثلاً نوعی از زنبورهای عسل وحشی هستند که هوش آنها یک درجه از ذکاوت زنبور مزبور در سطور فوق زیادتر است و آنها با این که همواره تنها زندگی می‌نمایند، در نزدیکی فصول زمستان چند نفر یک جا جمع می‌شوند که بتوانند فصل سرما را با هم بگذرانند.

اما هنوز این زنبور، از این مرحله تجاوز نکرده یعنی هوش او گرچه نسبت به زنبور نوع اول قوی‌تر شده اما از این درجه بالاتر نرفته است.

نوع دیگری از زنبورهای عسل موسوم به «هالیکت» لانه خود را در خاک می‌سازند و هوش آنها نسبت به نوع دوم بیشتر است. زیرا نه فقط دور هم جمع می‌شوند بلکه خانه‌های خود را نیز به اتفاق می‌سازند منتها هر کس به کار خویش مشغول است و به دیگران توجه ندارد و ثمرکار هر کس عاید خود او می‌شود. چون هنوز فکر و هوش این زنبورها به درجه‌ای نرسیده که بفهمد که اگر ثمرکار آنها عاید همگی بشود نتیجه بهتری از کار می‌توان گرفت.

اینها کسانی هستند که شاید فکر کرده‌اند اگر در کنار هم کار کنند کمتر احساس

زنبور عسل □ ۲۲۹

تنهایی خواهند کرد ولی هیچ کس به دیگری کمک نمی‌کند و هر کس در فکر کار خویش است و به طور اخص برای خود خانه می‌سازد.

اما بعد از این نوع، نوع دیگری از زنبورهای عسل وحشی هستند که گرچه به صورت انفرادی کار می‌کنند و هر یک برای خود خانه و لانه می‌سازد ولی مدخل خانه‌های آنها یکی است و به جای این که هر یک برای خانه خود یک مدخل بسازد، همه از مدخلی که یکی از آنها ساخته‌اند برای رفتن به منازل خود استفاده می‌نمایند. در این نوع زنبور، هوش و ذکاوت باز یک درجه نازل به تکامل شده ولی هنوز از این مرحله نگذشته است.

حالا می‌خواهیم راجع به نوع دیگری از زنبور عسل صحبت کنیم که یک درجه هوش آنها بیش از نوع اخیر است و در تمام اروپای غربی این نوع زنبور عسل وحشی را به نام «بوردون» می‌خوانند. «بوردون» نام علمی این نوع نیست بلکه اسم عادی آن است. ماده «بوردون» که توانسته است یکه و تنها فصل زمستان را در گوشه‌ای بگذراند در آغاز بهار و حتی قدری زودتر، یعنی به محض شکستن سرمای زمستان و وزیدن باد گرم روزهای اول ماه مارس، شروع به ساختن خانه خود می‌کند.

این زنبور عسل وحشی و ماده در دنیا تنهاست و هیچ کس برای ساختن خانه او که شامل بر چندین لانه است، به وی کمک نمی‌نماید.

با این وصف به وسیله مومی که خود او تولید کرده چند لانه کوچک و بی قواره می‌سازد. قدری عسل و غبار گل در لانه‌ها می‌گذارد و تخم می‌کند و طولی نمی‌کشد که تخم‌ها مبدل به کرم «لارو» و آنگاه مبدل به زنبور عسل می‌شوند.

این زنبورهای عسل که از «بوردون» به وجود می‌آید همه ماده هستند و بلافاصله بعد از تولد، برای ساختن لانه‌های جدید و جمع‌آوری غبار گل و شیر گل‌ها به مادر

۲۳۰ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریا نه

خود کمک می نماید و در واقع به منزله دختران بزرگی هستند که در کارهای خانه داری به مادر خود کمک می کنند.

در ضمن، بعضی از این دختران به نوبه خود تخم می کنند و فرزندی به وجود می آورند و کم کم شمار جمعیت آنها زیاد می شود. اما با افزایش جمعیت، آن طور که ما انتظار داریم، وضع شهر بهبودی حاصل نمی کند چون مقررات خوب در آن شهر وجود ندارد و هنوز خوی وحشیگری در «بوردون» باقی است و به همین جهت، گاهی زنبورها فرزندان خود را به قتل می رسانند.

خلاصه، همین که پاییز و فصل زمستان رسید، سیصد و یا چهارصد سکنه شهر «بوردون» همه از گرسنگی و سرما می میرند و جز یک زنبور ماده که تا بهار سال دیگر زنده می ماند و بعد از رسیدن بهار تخم می کند، همه نابود می شوند و تمام زحماتی که آن سیصد یا چهارصد نفر از بهار تا پاییز کشیده بودند به هدر می رود. معذالک در نوع «بوردون» هوش و ذکاوت به درجه ای قرین تکامل گردیده که زندگی اجتماعی با مفهوم واقعی خود به وجود آمده است.

وقتی که از «بوردون» یک درجه بالاتر می رویم، به نوع دیگری از زنبور عسل وحشی می رسیم که فقط یک درجه از زنبورهای عسل اهلی ما پست تر هستند. در این نوع از زنبور که آخرین حلقه و مرحله تکامل قبل از زنبورهای عسل اهلی ماست، بیش از یک مادر در شهر نیست و اگر هم باشد شماره زنبوران ماده بارور (ملکه) زیاد نمی شود.

در لانه این زنبور عسل وحشی، کارگران از جنس ماده ولی عقیم هستند و حتی زنبورهای نر که در کندوها جز خوردن و خوابیدن کاری ندارند در این لانه موم تولید می نمایند.

مدخل شهر به طرز بهتری نگاهداری می شود و میزان درجه حرارت در شهر

زنبور عسل □ ۲۳۱

ثابت است. با این وصف، درجه رونق و سعادت شهر به پای شهرهای زنبور عسل ما نمی‌رسد و در هر جا که زنبور عسل ما وارد شود، زنبور عسل وحشی مزبور از بین رفته است.

با این که هنوز ما در صدد برنیامده‌ایم که از طریق آزمایش‌های متوالی، تکامل زنبوران عسل وحشی را تسریع نماییم و با این که از لحاظ مطالعه در زندگی این جانور، جهل ما صد درجه بیش از علم ماست، مع الوصف بر حسب آن چه گفته شد، به طور وضوح می‌بینیم که زندگی این جانور، از آغاز ایجاد تا امروز، خیلی تغییر کرده و مرحله به مرحله جلو رفته است.

از زمان «وقومور» تا امروز تقریباً یک قرن و نیم است که ما در صدد برآمده‌ایم که وضع زندگی زنبوران عسل وحشی را مطالعه کنیم و صدها و شاید هزارها نوع آن اصلاً به نظر ما نرسیده و اگر هم رسیده باشد، مورد مطالعه قرار نگرفته است.

البته از یک قرن و نیم به این طرف، در وضع زندگی هر یک از انواع زنبور عسل وحشی که ما می‌شناسیم تغییری حاصل نشده، لیکن شما می‌دانید که این یک قرن و نیم، برای این که تحولی در یک نوع از زنبورهای عسل وحشی به وجود بیاید، خیلی کوتاه است.

حتی اگر عمر ده نسل از فرزندان آدم را به هم متصل کند که مثلاً هفتصد سال شود، برای طبیعت و تغییر افکار آن بیش از یک لحظه نیست.

اینک تکامل زنبور به درجه کندوهای ما رسیده است اما در کندوهای ما هم همه چیز مقرون به کمال و خالی از نقص نیست.

ما در کندو یک شاهکار بدون نقص می‌بینیم که همانا ساختن خانه‌های شش ضلعی است، و بی‌تردید، در این قسمت زنبور عسل به مرحله کمال مطلق رسیده است.

۲۳۲ ☞ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

هیچ یک از موجودات و حتی انسان، در عرصه زندگی خود نتوانسته است که به این کمال مطلق در خانه سازی برسد.

اگر یک موجود فوق العاده که هوش او صد برابر انسان باشد به زمین بیاید و بخواهد کامل ترین اثر و نتیجه منطق زندگی را ببیند باید لانه های زنبور عسل ما را به او نشان داد.

ولی سایر مظاهر زندگی زنبور عسل ما تا این درجه مقرون به کمال نیست و نواقص زیاد در آن دیده می شود و به طوری که گفتیم کثرت تولید زنبورهای نر، خطر پرواز برای عروسی و مهاجرت های پیاپی در یک فصل و فقدان ترحم، و فدا کردن فرد به نفع جامعه بدون استثناء از نواقص بزرگ زندگی این جانور می باشد.

همچنین علاقه فراوان به جمع آوری غبار گل ها که به زودی تغییر ماهیت می دهد و در کندو مثل سنگ سخت می شود و چیزهای دیگر، از نواقص یا معایب بزرگ زندگی این جانور می باشد.

در بین این نواقص یا معایب، از همه خطرناک تر برای زنبور عسل، عبارت از مهاجرت پیاپی در یک فصل است.

اما فراموش نشود که ما هنوز به مصلحت نهایی این مهاجرت های پیاپی راه نبرده ایم. همچنین از هزارها سال پیش به این طرف، به واسطه دخالت در زندگی زنبور عسل، نمی گذاریم که او به طیب خاطر، به تحول و تکامل طبیعی خود ادامه بدهد.

شاید منظور زنبور عسل از مهاجرت های پیاپی، کثرت نسل و یا بهبودی نسل است. لیکن ما برای تأمین منافع خود نمی گذاریم که آنها در یک فصل چندین مرتبه مهاجرت کنند که مبادا در پایان تابستان سهمیه ما از عسل خیلی کم بشود.

دیگر این که ما همواره شهرهای آباد را ویران می کنیم یعنی عسل های زنبوران را

زنبور عسل □ ۲۲۳

به نفع خود برمی داریم و معلوم نیست که این یغماگری در روحیه زنبور عسل چه اثری باقی می گذارد.

از چندی به این طرف هم اسلوب جدیدی برای پرورش زنبور عسل متداول گردیده که با عادت زنبورها برای مهاجرت مبارزه می کند و بعید نیست که در مدت قلیلی، به واسطه این دخالت جدید که ما در زندگی زنبوران عسل می کنیم، آنها به کلی از مهاجرت صرف نظر نمایند.

صحبت از معایب یا نواقص زندگی زنبوران عسل اهلی بود. به عقیده من، ما حق نداریم که زنبورها را ملامت کنیم که چرا هنوز این نواقص و معایب بین آنها دیده می شود چون خود ما هم نتوانسته ایم که نواقص و معایب زندگی خویش را رفع نماییم.

اگر در جهان، موجودی باشد که باید حتماً بر طبق عقل و منطق زندگی رفتار کند، آن موجود انسان است و با این وصف ملاحظه کنید که چه قدر زندگی ما با عقل و منطق تفاوت دارد و چه قدر نواقص و معایب در زندگی ما هست؟

اگر ما زنبور عسل بودیم و در صدد برمی آمدیم که زندگی انسان را مورد مطالعه قرار بدهیم واقعاً از اعمال مخالف عقل و منطق انسان، آن هم انسانی که از حیث عقل خود را اشرف مخلوقات می داند، مبهوت می شدیم.

ما زنبورها می دیدیم که انسان با این که می داند که باید از زمین ارتزاق کند معذالک توجهی آن طور که باید، به زمین نمی نمایند و فقط دو یا سه دهم افراد بشر به کار زراعت مشغول هستند.

ما زنبورها می دیدیم که یک دهم از افراد بشر که شماره آنها خیلی زیادتر از زنبورهای نر و مفت خور ماست، هیچ کاری نمی کنند و فقط می خورند و می خوابند. و نیز می دیدیم که شش یا هفت دهم افراد بشر همواره مشغول به کارهایی

۲۳۴ @ زنبور عسل، مورچگان و موربان

هستند که معلوم نیست فایده آن چیست، انگار که این عده کار می‌کنند که زندگی طبقه بیکار و مفت خور بشر را پیچ در پیچ نمایند زیرا ثمرکار آنها به صورت فرش و مبلی و پول و کتاب و غیره در زندگی طبقه مفت خور جا می‌گیرد بدون این که فایده آنها معلوم باشد.

ما زنبورها وقتی که این طور زندگی ابناء بشر را مورد مطالعه قرار دادیم، به خود می‌گوییم که فرزندان آدم به طور حتم از اصول و مقرراتی اطاعت می‌کنند که ما تا زنده هستیم قادر به فهم آن نخواهیم بود.

آری، از این معایب و نواقص در زندگی ما انسان‌ها زیاد است در صورتی که نباید باشد زیرا ما عاقل‌ترین موجودات جاندار زمین هستیم.

و با این که معایب را می‌بینیم هیچ قدمی برای اصلاح آنها بر نمی‌داریم و فقط هر چند قرن یک مرتبه، شخصی بر می‌خیزد و می‌گوید ای مردم بیدار شوید و خود را اصلاح نمایید. مردم که خوابیده‌اند، قدری تکان می‌خورند و اندکی چشم‌های خود را می‌گشایند اما دوباره به خواب می‌روند، بدون این که معلوم باشد چه موقع برای دومین مرتبه چشم را خواهند گشود بدون این که قدمی برای اصلاح خود بردارند.



من عقیده دارم که مطالعه در وضع زندگی زنبور عسل یک درس بزرگ به ما می‌دهد و این درس بزرگ همانا وظیفه ما در این جهان است.

تصور نکنید که تشخیص وظیفه یک موجود جاندار کار مشکلی است زیرا همین که شما نظری به اعضای بدن یک موجود جاندار انداختید خواهید فهمید که طبیعت او را برای چه آفریده است.

طبیعت، زنبور عسل را برای این آفریده که عسل تولید کند و این وظیفه به خط دشت روی زبان و دهان و معده زنبور عسل نقش گردیده، یعنی زبان و دهان و معده

زنبور عسل □ ۲۳۵

و سایر اعضای بدن او برای این به وجود آمده که عل تولید نماید.

وظیفه ما هم که انسان هستیم روی چشم و گوش و دهان و معده و نیز مغز و تمام اعصاب بدن ما نوشته شده و تمام این اعضاء با صدای بلند به ما می‌گویند که ای انسان وظیفه تو این است که آن چه می‌خوری، جوهر و چکیده آن را مبدل به نیرویی نمایی که آن نیرو در کره خاک منحصر به فرد است.

تا آن جا که من می‌دانم، هیچ موجود جاندار در کره خاک، به اندازه ما انسان‌ها دارای اعصاب و اندام‌های لازم جهت تولید این نیروی منحصر به فرد نیست و این نیروی منحصر به فرد همانا عقل و هوش و قوه تفکر و شرافت و احساسات و عدالت و غیره می‌باشد. زیرا این نیرو با این که منحصر به فرد است، ولی هزار اسم دارد، گو این که ماهیت و جوهر تمام این اسامی یکی است و از یک چیز سرچشمه می‌گیرد که همین نیروست.

تمام چیزهایی که ما در بدن داریم فدای منافع این نیروی معنوی شده و از آن جمله، نیروی عضلات و چابکی بدن، تعادل و ظایف حیوانی و آرامش زندگی ما فدای آن گردیده است.

این عقل یا هوش و یا اسم دیگری که روی آن می‌گذارند، قیمتی‌تر و دقیق‌ترین و مشکل‌ترین مقامی است که ماده می‌تواند احراز کند.

روشنایی، حرارت، زندگی و حتی چیزهایی دقیق‌تر از زندگی در مقابل این نیروی جدید ناچیز جلوه می‌کند.

ما نمی‌دانیم این عقل یا فکر ما را به کجا می‌برد و ما در آینده چه استفاده از آن خواهیم کرد ولی می‌دانیم که وقتی این عقل به درجه کمال رسید، سرنوشت ما را به دست خواهد گرفت یعنی به ما خواهد گفت که باید به کجا برویم.

این جوهر دقیق و گرانبهای ما خیلی ارزشمند است و ما باید برای تقویت آن از

۲۳۶ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

کوشش فروگذاری نکنیم و هرچه را که مانع رشد آن است از بین ببریم. روشنایی جلوی پای خود را روشن می‌کند ولی خود نمی‌داند که روشنایی می‌دهد، آتش اشیاء مجاور را گرم می‌کند اما شاید نمی‌داند که گرم‌کننده است. اما این عقل یا فکر هم روشن می‌کند و هم می‌داند که دارای نور است. هم دارای قوت است و هم به نیروی خود آگاهی دارد. هرچه قوی‌تر می‌شود ما را بهتر هدایت می‌نماید.

امروز ما نمی‌دانیم که وقتی عقل یا فکر به درجه کمال رسید ما را به کجا خواهد برد و چه تکالیفی برای ما تعیین خواهد کرد لیکن می‌دانیم که وقتی به درجه کمال رسید تکالیف جدید و بدیع و جالب‌تری برای ما تعیین خواهد نمود، گو این که امروز از نوع و ماهیت آن تکالیف بی‌اطلاع هستیم.

اکنون یگانه وظیفه ما تقویت این عقل یا فکر است و باید به تمام وسایل آن را نیرومند کنیم زیرا تقویت فکر فقط ناشی از یک وسیله نیست بلکه از هر وسیله برای نیرومندی خود استفاده می‌کند.

عقل از بینایی و شنوایی و بویایی تقویت می‌شود، همان گونه که از مطالعه در زندگی زنبور عسل یا مطالعه در زندگی کهکشان قوی می‌گردد و نیز علوم نظری و ادبیات و هنرها نیز آن را تقویت می‌کند، همچنان که مطالعه در زندگی میکروب‌ها نیز آن را قوی می‌نماید.

ما حتی امروز نمی‌دانیم که وقتی عقل و فکر ما به درجه کمال رسید آیا خود ما از آن استفاده خواهیم کرد و یا دیگران از آن استفاده خواهند نمود.

زنبورها هم که مرحله به مرحله ترقی کردند و به درجه امروزی رسیدند روزاؤل نمی‌دانستند که تکامل آنها به نفع دیگری، یعنی انسان، تمام می‌شود که از عسل آنها استفاده می‌نمایند. با این وصف، تردید به خود راه ندادند و کوشیدند تا به درجه

کمال امروزی رسیدند.

ما هم برای تقویت عقل و فکر خود باید بکوشیم، ولو این که ظنین باشیم که نفع آن در مرحله کمال و نهایی به خودمان نخواهد رسید. زیرا خوب می‌بینیم که در هر مرحله که عقل ما پیشرفت می‌نماید، چیزهایی به نظر ما می‌رسد که قبلاً نرسیده بود. ما از ادراک این معلومات و اطلاعات لذت می‌بریم و این خود برای ما یک پاداش ذیقیمت است، ولو این که ندانیم که وقتی به درجه کمال رسیدیم نفع ما عاید که خواهد شد. چون فقط رسیدن به مقصود لذت ندارد بلکه راهپیمایی هم دارای لذت است و مناظری که در اطراف جاده به نظر می‌رسد دل و دیده پوینده راه را خرسند می‌نماید.

ضمیمه

به طوری که در مقدمه این کتاب نیز یاد آور شدیم، یکی از طرفداران مترلینگ به نام «فرانک استوارت» پس از مطالعه کتاب حاضر، به تحقیق مستقل درباره زنبور عسل پرداخت و آن را به صورت کتابی در آمریکا منتشر کرد. اینک خلاصه کتاب مزبور از نظر خوانندگان می‌گذرد:

محل سکونت زنبوران عسل وحشی در داخل درخت بلوط کهنالی به وجود آمده و در آن شصت هزار زنبور عسل وحشی زندگی می‌نمایند.

روزها بر اثر تابش نور آفتاب بر این شهر، روشنایی کم‌رنگ و طلایی رنگی می‌تابد و حرارت آفتاب از شکاف بزرگی که در تنه درخت بلوط کهنال به وجود آمده وارد آن شهر می‌شود.

از چندین نسل به این طرف، زنبورهای عسل وحشی در صدد برآمدند که این شکاف را که در طول تنه درخت به وجود آمده پر کنند و برای مسدود کردن آن از «پروپولیس» استفاده کردند.

«پروپولیس» یک نوع سیمان می‌باشد که خود زنبورهای عسل به وجود می‌آورند. اکنون که به وسیله سیمان مزبور این شکاف را گرفته‌اند، مثل این است که توسط شیشه ضخیمی آن را مسدود کرده باشند و هنگام غروب آفتاب که آخرین اشعه خورشید به این شیشه ضخیم می‌تابد، روشنایی آفتاب، مثل این که از یک

زنبور عسل @ ۲۳۹

منشور بلورین عبور نماید، به رنگ‌های رنگارنگ تقسیم می‌شود و خصوصاً در روزهایی که رگبار آمده، این منظره بهتر می‌گردد.

در این شکاف درخت که روی آن مدود شده است، زنبورهای عسل وحشی خانه‌هایی ساخته‌اند که جدار هر یک از آنها بیش از سه هزارم میلی متر ضخامت ندارد و با این وصف، استحکام این خانه‌ها به قدری زیاد است که یک ردیف آن تا پنج کیلوگرم وزن عسل را تحمل می‌کند.

تهویه این شهر یکی از کارهای بزرگ و جالب توجه زنبوران عسل وحشی است زیرا زنبوران عسل نه فقط از لحاظ حرارت هوا، این شهر را پیوسته به یک درجه نگاه می‌دارند بلکه مانع از ورود رطوبت می‌شدند و در عین حال، پیوسته هوای پاک و تمیز در این شهر موجود است.

در مدخل شهر، پایین ساقه درخت، مأمورین شهر مشغول انجام وظیفه هستند و با بال‌های خود باز می‌زنند و پره‌های آنها چنان با سرعت حرکت می‌کند که به چشم دیده نمی‌شود.

آثار خارجی هیچ تأثیری در وضع هوای این شهر ندارد. در خارج ممکن است حرارت آفتاب علف‌ها را خشک و دریاچه‌ها را بدون آب نماید و یا این که باد و برف در فصل زمستان آب‌ها را منجمد کند، ولی در هر حال حرارت هوا در داخل این شهر به اندازه یکی از روزهای گرم بهار است و هوایی که با عطر گل‌ها معطر گردیده پیوسته در آن گردش می‌کند.

در لانه زنبوران عسل وحشی، کثافت هرگز باقی نمی‌ماند. در فصل تابستان، هر روز ده‌ها مرتبه زنبوران می‌روند و می‌آیند و هزارها ذره غبار گل‌ها و شیره آنها و موم و رزین^۱ را حمل و نقل می‌کنند و گاه جنگ‌های بزرگ بین زنبوران عسل وحشی و

۱. صمغ. سقز، انگم و...

۲۴۰ ▣ زنبور عسل، مورچگان و موربانه

زنبورهای درشت طلایی آغاز می‌شود که هزارها زنبور به قتل می‌رسند و سرها و دست‌ها و شکم‌ها در اطراف ریخته می‌شود. ولی هرگز یک ذره کثافت در لانه زنبور عسل وحشی باقی نمی‌ماند. در آن جنگل که من بودم، هزارها لانه زنبور عسل وحشی در داخل درختان وجود داشت که گاهی خرس‌ها به سراغ آنان می‌رفتند. هر یک از این لانه‌ها یک جامعه را تشکیل می‌داد که بدون وقفه برای حفظ حیات خود می‌کوشیدند و هرگز از پا نمی‌نشستند. در این لانه فجایعی وقوع می‌یافت که با فجایع زندگی بشری و رویدادهای اسفبار انسانی فرق نداشت.

پرواز حشره

هنگامی که زنبور عسل وحشی یا اهلی در آسمان پرواز می‌کند بال‌های او در هر دقیقه شانزده هزار مرتبه تکان می‌خورد. در مواقع پرواز، وضع این حشره طوری است که گویی با فضا و هوا یک جوهر و ذات را تشکیل می‌دهد.

در موقع پرواز، کیسه‌هایی که روی بدن این حشره قرار گرفته متورم می‌شود و در نتیجه زنبور مثل یک بالن در فضا بدون زحمت موج می‌زند.

سرعت حرکت آن در ساعت ۳۵ کیلومتر است. با وجود این سرعت زیاد، می‌تواند ناگهان در فضا حرکت خود را متوقف کند، و یا به قهقراء پرواز نماید و یا این که با یک پرواز، بیست کیلومتر را بدون وقفه طی کند.

دنیایی که زنبور عسل وحشی در آن پرواز می‌کند از فرط زیبایی بی‌نظیر است برای این که در حین پرواز، زنبور عسل دقیقاً را به وسیله سه چشم خود می‌بیند که در بالای سر قرار گرفته است. و علاوه بر این سه چشم، دو چشم دیگر دارد که هر یک دارای شش عدسی است.

ما که انسان هستیم بیش از دو عدسی در چشم خود نداریم و با این وصف دنیا

زنبور عسل □ ۲۴۱

این طور در نظر ما زیبا جلوه می‌کند. اینک فکر کنید زنبور عسل که در چشم‌های خود هزارها عدسی دارد دنیا را چگونه زیبا می‌بیند. محال است ما بتوانیم تصور کنیم که در این چشم‌ها زیبایی‌های دنیا چگونه جلوه می‌نماید و سایه روشن جهان روی این عدسی‌ها چگونه منعکس می‌شود.

محال است که ما بدانیم ذرات خاک و برگ‌های گل و سایه‌ای که از آن درخت بلوط کهنسال روی علف‌ها افتاده و جوی آبی که از وسط بیشه می‌گذرد، به چه شکلی به نظر زنبور عسل می‌رسد.

دنیای زنبور عسل نه فقط از حیث زیبایی جالب توجه است بلکه از لحاظ رایحه‌های مختلف نیز مطلوب می‌باشد زیرا در انتهای شاخک‌های زنبور عسل پنج هزار حفره شامه قرار گرفته که بدان وسیله رایحه‌های دنیا را استشمام می‌کند. نیروی این حفره‌های شامه به قدری زیاد است که زنبور عسل بوی یک گل سیب (فقط یک گل را) از مسافت یک کیلومتری استشمام می‌نماید.

با این پرواز سریع، زنبور عسل وحشی برای انجام مأموریت جالب توجه خود به طرف قسمت پایین دشت، و آن جا که درخت‌های بید کنار رودخانه روییده است، به پرواز درمی‌آید.

حالا موقعی است که غنچه‌های بهاری درخت بید روییده و غبار معطر و فراوانی روی گرده گل‌ها را گرفته است. و این غبار به قدری زیبا است که از عطر آن تمام فضای اطراف معطر می‌گردد و زنبور عسل که این رایحه را استشمام می‌نماید، گویی که بوی زندگی و موجودیت را استشمام کرده است.

زنبور عسل با سرعت روی بزرگترین غنچه‌ها می‌نشیند و هزارها ذره از غبار و گرده گل‌ها را به اطراف پراکنده می‌کند و چون پاهای جلویی او دارای زنبیل‌های مخصوصی برای جمع‌آوری غبار مزبور می‌باشد لذا با سرعت آن غبار را در آن

۲۴۲ @ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

زنبیل که به وسیله موهای خاصی محفوظ گردیده، جمع‌آوری می‌نماید.

زنبور عسل به جمع‌آوری گرده گل اکتفا نمی‌کند بلکه از این گل برمی‌خیزد و روی گل دیگر می‌نشیند و باز از آن جا برمی‌خیزد و روی غنچه دیگر قرار می‌گیرد و چنان برای جمع‌آوری گرده‌ها عجله دارد که گویی مرد فقیر و حریصی ناگهان وارد خزانه معروف علی بابا^۱ شده و نمی‌داند که از کدام خمره جواهر و سکه‌های زر بردارد.

وقتی که زنبیل‌های او پر از غبار گل‌ها گردید، یک مرتبه و بدون تردید و معطلی از روی غنچه برمی‌خیزد و وارد فضای بی‌کران می‌شود و راه خانه خود را که گفتیم در داخل ساقه درخت بلوط قرار گرفته پیش می‌گیرد و مستقیماً به خانه خود مراجعت نماید.

در مدخل خانه، دو نفر نگهبان وظیفه‌شناس که هیچ زبان خوشی آنها را رام نمی‌نماید شاخک‌های خود را متقاطع می‌کنند و جلوی زنبور عسل را می‌گیرند. در این حال، وضع آنها شبیه به دو نگهبان است که سر نیزه‌های تفنگ خود را برای ممانعت عبور از مرد ناشناسی متقاطع کنند.

اما به زودی راه را باز می‌نمایند برای این که می‌فهمند زنبوری که از صحرا آمده آشنا است و رایحه آشنا از او استشمام می‌شود.

زنبور حامل گرده گل، وارد شهر می‌شود و از خیابان‌های آن با سرعت می‌گذرد. گرچه آن شهر در نظر ما تاریک است ولی چشم‌های زنبور عسل به واسطه نیروی زیادی که دارد می‌تواند به اندازه کافی برای پیدا کردن راه خویش در آن شهر

۱. اشاره به داستان علی بابا و چهل دزد بغداد است که در افسانه‌های هزار و یک شب آمده است. علی بابا، به طور تصادفی جمله سحرآمیزی را آموخت که با تلفظ آن توانست در غاری را که چهل دزد غنائیم خویش را در آن جا مخفی کرده بودند، بگشاید و بر آن ثروت عظیم دست یابد - و

زنبور عسل ■ ۲۴۳

روشنایی به دست بیاورد.

همین که زنبور مزبور بار خود را در یکی از خانه‌های شهر خالی کرد روی آن خانه شروع به رقص می‌کند و معلوم نیست که در این رقص چه اثری است که به زودی یک عده زنبور اطراف او جمع می‌شوند، و شاید او را بو می‌کنند. در هر صورت، چند لحظه دیگر می‌بینند که یک عده از زنبورها از شهر خارج شدند و مستقیماً به طرف بیدزاری که کنار رودخانه قرار گرفته می‌روند.

حالا چه طور زنبورها توانستند که نشانی بیدزار کنار رودخانه را از رفیق خود بگیرند، این موضوعی است که هنوز معلوم نشده ولی رقص آنها که شامل حرکات بال‌ها است و صدای مخصوصی تولید می‌کند، در این قسمت اثر زیاد دارد و هر یک از این صداها در لانه زنبوران عسل وحشی معنای مخصوصی می‌دهد.

از قدیم دانسته‌اند که هر یک از رقص‌های زنبور عسل یک خبر می‌دهد و بعید نیست که زنبوری که از بیرون آمده به وسیله رقص مخصوص، محل شکوفه‌های بید را به دیگران نشان داده باشد.

به زودی در پرتو آفتاب، انبوهی از زنبوران برای یافتن درخت‌های بید به حرکت درمی‌آیند و در بازگشت از آن جا هر زنبوری که بار خود را خالی کرد مثل زنبور اولیه شروع به رقص می‌کند و به زودی جشن بزرگ جمع‌آوری گرده گل شروع می‌شود. زیرا هزارها زنبور در حال رقص بالا می‌روند و پایین می‌آیند، به چپ و راست متمایل می‌شوند و در داخل درخت بلوط چنان غوغایی از پرواز زنبوران درمی‌گیرد که هر کس می‌فهمد تمام فعالیت حیاتی شهر زنبوران برای جشن به کار افتاده است. همان طور که ما افراد بشر نیز بعد از برداشت محصول تابستان، به مناسبت انجام وظیفه و عمل پایان یافته جشن می‌گیریم، زنبوران عسل هم برای انجام وظیفه و پایان جمع‌آوری گرده گل جشن می‌گیرند و هر کس یک بار این جشن را دیده هرگز

۲۴۴ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

آن را فراموش نخواهد بود.

چند ساعت دیگر، نگهبانانی که مقابل شهر ایستاده‌اند عصبی می‌شوند. گاهی کارگران بدون این که شیر گل‌ها را مکیده باشند با دست خالی از بیرون می‌آیند و بعد از ورود، با سرعت به طرف خزانه‌های عسل می‌روند. هوای داخل شهر گرم می‌شود و متصدیان تهویه برای این که درجه حرارت را پایین بیاورند ناچار هستند که بیشتر کوشش نمایند.

در خارج، هوا گرم و خفه‌کننده می‌شود و انسان به زحمت نفس می‌کشد زیرا مقدار زیادی الکتریسته در هواست و معلوم نیست که آیا تولید رگبار خواهد کرد یا نه؟

ناگهان صدای رعدی از دور به گوش می‌رسد و در یک لحظه زنبوران عسل که تا این موقع هیجان داشتند، بی‌حرکت می‌شوند و همه در داخل شهر دور هم جمع می‌گردند و سرها را به هم نزدیک می‌کنند، و مثل اینست که می‌دانند بلایی از آسمان می‌خواهد نازل شود.

هنگامی که رگبار شروع به باریدن می‌کند یک زنبور در خارج نیست و از داخل شهر هیچ صدا شنیده نمی‌شود و گویی شهر پر فعالیت عسل مبدل به قبرستان شده است.

همین که نخستین پرتو خورشید بعد از رگبار تابید و قوس و قزح در آسمان پدیدار شد، زنبورها به صورت دسته جمعی از شهر خارج می‌گردند، اما صدایی از هیچ کدام شنیده نمی‌شود و هیچ کدام بال نمی‌زنند بلکه صورت گروهی بی‌حرکت به نظاره محیط مشغول هستند و این وضع تا وقتی که قوس و قزح در آسمان باقی است دوام دارد. همین که آخرین علامت رنگین کمان از آسمان ناپدید شد زنبورها

زنبور عسل □ ۲۴۵

مثل سابق به هیجان می آیند و شروع به پرواز می کنند. بعید نیست که این جانوران نجیب و زحمتکش که با هزارها چشم دنیا را می بینند از مشاهده رنگ های رنگارنگ رنگین کمان از لذت و نشئه ای برخوردار می شوند که ادراک کیفیات آن برای ما افراد بشر محال است.

در این قسمت از لانه زنبوران عسل وحشی، یک عده از زنبورهای جوان در فضای کوچکی که به اندازه یک کف دست می باشد، و دور از دیگران، دور هم جمع می شوند و اینها زنبورانی هستند که باید موم تولید نمایند و چون وظیفه حیاتی بزرگی دارند هیچ کس در کار آنها دخالت نمی کند و آنها را به حال خود وامی گذارد که هرچه زودتر موم را تولید کنند.

این زنبورها برای این که بتوانند نیم کیلوگرم موم تولید نمایند باید ابتدا در حدود دوازده تا پانزده برابر، یعنی شش کیلوگرم و یا هفت کیلو و نیم عسل بخورند و در غیر این صورت قادر به تهیه موم نیستند.

بعد از خوردن این مقدار زیاد عسل، زنبوران دور هم جمع می شوند و به زودی بر اثر این که به هم فشرده گردیده اند حرارت محیط آنها زیاد می شود و بر اثر بالا رفتن حرارت، از بدن آنها یک نوع عرق خارج می گردد که همانا موم است.

ولی این موم که از بدن آنها خارج می شود به قدری سبک می باشد که صدها قطره از آن را اگر روی هم بگذارید از حیث وزن به اندازه یک دانه گندم نمی شود. بعد از این که موم به وجود آمد، این زنبوران که مولد عسل بوده اند در صدد برمی آیند که خانه های مومی بسازند. خانه های مومی را طوری به وجود می آورند که همه دارای شش ضلع باشد، و نیز این خانه ها طوری ساخته می شود که وقتی در آن عسل می ریزند از آن پایین نریزد.

زنبوران عسل وحشی با مومی که به وجود آمده است، در یک قسمت از شهر که

۲۴۶ □ زنبور عسل، مورچگان و موریهان

دور از مدخل آن می باشد، در صدد ساختن خانه های مخصوصی بر می آیند که به طور وضوح نسبت به خانه های دیگر مزیت دارد و بلندی هر یک از آن خانه ها خیلی زیادتر از منازل دیگر و به اندازه سه سانتی متر می باشد. درون این خانه ها را گویی که با مخمل و یا اطلس کرک دار فرش کرده اند که مبادا ساکنان خانه ناراحت شوند.

ملکه زنبور عسل وحشی که یگانه مادر لانه است، به این خانه ها نزدیک می شود و در هر یک از آنها یک تخم می گذارد.

این را هم بگوییم که روی دیوار این خانه ها، از خارج علائمی ثبت شده که خیلی شبیه به علائم طلسم و جادو می باشند که سابقاً در مصر روی مزار مردگان ثبت می کردند.

حال اگر شما این تخم را از این خانه های بزرگ بردارید و در یکی از خانه های معمولی جا بدهید، بعد از بیست و دو روز یک زنبور عادی از آن بیرون می آید. ولی در این خانه های بزرگ که داخل آن پوشیده از مخمل است، هر یک از این تخم ها مبدل به یک شاهزاده خانم می شود که آن شاهزاده خانم به نوبه خویش روزی ملکه خواهد گردید و میلیون ها تخم خواهد گذاشت که از هر یک از آنها یک زنبور بیرون خواهد آمد. معلوم نیست که در این خانه ها، که روی جدارشان علائم طلسم و جادو نقش شده، چه اثری است که هر وقت تخم هایی در آن گذاشته شد به جای یک زنبور عادی، یک شاهزاده خانم از آن بیرون می آید.

گل چینی زنبورها

گل های سفید شبدر در مرتع روییده است. فصل تابستان به اوج خود رسیده است. زارعین تراکتورهای خود را آماده کرده اند که شبدرها را درو نمایند و برای

زمستان خشک کنند که علوفه حیوانات باشد.

در این موقع، فعالیت زنبوران عسل وحشی به حد اعلای خود می‌رسد و از طلوع آفتاب تا قدری به غروب مانده مرتباً به سراغ گل‌های سفید شبدر می‌روند. هر دفعه که یک زنبور عسل وحشی از لانه خود خارج می‌شود تا اقل شیره یکصد گل شبدر را نمکد به کند و مراجعت نمی‌نماید. از مکیدن یکصد گل شبدر سفید و یا گل‌های دیگر، یک قطره خیلی کوچک از یک ماده معطر در محفظه او جمع می‌شود که یک سوم قطره معمولی آب است.

این قطره کوچک و معطر از پنجاه تا هشتاد درصد آب دارد ولی میزان عسلی که به دست می‌آید از یک چهارم مجموع وزن آن تجاوز نمی‌نماید.

حالا فکر می‌کنید که این جانور زحمتکش و پشتکاردار چه قدر باید زحمت بکشد که از ماه آوریل تا ماه سپتامبر (یعنی از بهار تا پاییز) دویست و پنجاه کیلوگرم عسل تولید نماید زیرا اگر این مقدار عسل تولید نکند در فصل پاییز تا بهار سال آینده گرسنه می‌ماند و از گرسنگی تلف می‌شود.

بعضی از زنبوران عسل هنگامی که از صحرا مراجعت می‌کنند از بس شیره گل با خود آورده‌اند سنگین می‌شوند و از قضا، همین موقع نزدیک لانه آنها باد شدیدی می‌وزد که نمی‌گذارد آنها به لانه خویش مراجعت نمایند. بر اثر این باد و از بس زنبورها با آن مبارزه می‌کنند، خسته می‌شوند و پای درخت بلوط بر زمین می‌افتند ولی در آن جا مورچه‌های بزرگ در انتظار آنها هستند.

این مورچه‌ها علاقه فوق‌العاده‌ای به خوردن عسل دارند و همین که چشم‌شان به زنبور افتاد، دو چشم خود را به چشم زنبور عسل می‌دوزند و از این برخورد نگاه، زنبور بیچاره بدون حرکت می‌شود و مثل این است که به خواب می‌رود.

آن وقت مورچه جلو می‌آید، آهسته به زنبور عسل وحشی نزدیک می‌شود،

۲۴۸ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

دهان خود را روی دهانه محفظه او می‌گذارد و با کمال قدرت شیره معطر گل‌ها را که زنبور برای آوردن به لانه حمل کرده می‌خورد.

گاهی زنبور عسل وحشی زبان خود را بیرون می‌آورد ولی آزاری به مورچه نمی‌رساند، مثل این است که دچار کابوسی شده که نمی‌تواند خود را تکان بدهد. بعد از این که مورچه کاملاً سیر شد و وزن محفظه سبک گردید، زنبور عسل وحشی گویی که از یک خواب عمیق بیدار گردد، ناگهان به خود می‌آید و تکان می‌خورد و مورچه قرار می‌نماید و زنبور عسل وحشی هم به پرواز درمی‌آید و به لانه خود مراجعت می‌کند.

زنبور سیاه رنگ

گاهی یک زنبور سیاه رنگ از اعماق جنگل جلو می‌آید و به لانه نزدیک می‌شود. جثه سیاه او در پرتو آفتاب می‌درخشد. این زنبور سیاه رنگ یغماگر است و آمده که بدون زحمت عسل‌های زنبوران زحمتکش را بخورد ولی نگهبانان لانه هوشیار هستند و به محض این که او را دیدند در صدد تعقیب وی برمی‌آیند. زنبور سیاه رنگ می‌خواهد فرار نماید ولی نگهبانان خود را به وی می‌رسانند و دو بال و سر او را در فضا هنگام پرواز قطع می‌کنند و مخصوصاً لاشه او را در مدخل لانه قرار می‌دهند که عبرت دیگران باشد و سایر یغماگران بدانند اگر بخواهند در صدد چپاول برآیند به چنان سرنوشتی گرفتار خواهند شد.

چند دقیقه از این واقعه می‌گذرد و سه زنبور سیاه رنگ مثل سه هواپیما که بال به بال حرکت کنند، در کنار یکدیگر به طرف درخت بلوط که لانه زنبورهای ما می‌باشد جلو می‌آیند.

این سه زنبور، مثل سه موشک، با سرعت زیادی که سه برابر سرعت عادی

زنبور عسل ☐ ۲۴۹

زنبوران عسل وحشی می‌باشد و به نود کیلومتر در ساعت می‌رسد، از آسمان فرود می‌آیند و با همان سرعت خود را به مدخل لانه می‌رسانند و با یک غافل‌گیری و مهارت و چابکی قابل تحسینی، نیش نگهبان لانه را (اگر یک نفر باشد) می‌کنند. یعنی نگهبان شهر را خلع سلاح می‌کنند و سپس وارد لانه می‌شوند و چنان با چابکی خود را به انبارهای عسل می‌رسانند و به طوری با زرنگی و تندى عسل را می‌خورند و محفظه‌های خود را پر از عسل می‌نمایند و تا مدتی زنبوران لانه نمی‌دانند که چه واقعه‌ای اتفاق افتاده است.

ولی در آخرین لحظه که یغماگران سه گانه از لانه خارج می‌شوند، صدها زنبور آنها را تعقیب می‌نمایند که هر سه را به قتل رسانند. باید دانست که اگر صدها زنبور از لانه برای قتل این سه نفر خارج می‌شوند نه از لحاظ ارزش عسلی است که آنها به یغما برده‌اند زیرا عسلی که به یغما رفته و یا آن سه زنبور خورده‌اند زیاد ارزش ندارد. اما زنبورهای ما می‌دانند که اگر آن سه نفر زنده به لانه خود مراجعت کنند دیگر تردیدی وجود ندارد که زنبوران سیاه رنگ به صورت گروهی مبادرت به تهاجم خواهند کرد زیرا رایحه عسلی که این سه زنبور به غنیمت آورده‌اند، و حکایت‌هایی که این سه مأمور اکتشاف راجع به ثروت و نعمت لانه زنبوران ما می‌نمایند، چنان دیگر طمع زنبورهای سیاه رنگ را به جوش می‌آورد که دیگر هیچ چیز مانع از تهاجم آنها نمی‌شود.

این است که چندین صد زنبور از لانه زنبوران ما برای قتل آن سه زنبور سیاه حرکت می‌نماید و بالاخره دو نفر از آنها را به قتل می‌رسانند. اما سومی فرار می‌کند و خود را به لانه می‌رساند و راجع به زنبوران ما آن چه باید بگوید می‌گوید، و عسل معطر و طلایی رنگی را که به غنیمت آورده برای نمونه به دیگران می‌چشاند.

بعد از ده دقیقه و حداکثر یک ربع ساعت، نزدیک به سی هزار زنبور سیاه رنگ

۲۵۰ ▣ زنبور عسل، مورچگان و موریا نه

برای تهاجم حرکت می‌کنند و واقعاً منظره هجوم آنها به لانه زنبوران ما، وحشت‌آور و عبرت‌انگیز است.

این زنبوران نه فقط در یک لحظه نگهبانان لانه را به قتل می‌رسانند و از دروازه بزرگ لانه وارد شهر می‌شوند بلکه در تمام طول ساقه درخت بلوط، از هر روزانه‌ای برای ورود به لانه استفاده می‌کنند.

زنبوران سیاه رنگ، قدم به قدم، در لانه جلو می‌روند و هر کس را در مقابل خود دیدند، بدون هیچ ترحم به قتل می‌رسانند و به زودی به ضخامت چندین سانتی متر لاشه زنبور روی زمین (یعنی کف لانه) را می‌پوشانند.

لیکن همان طور که سربازان مغول بعد از تهاجم به کشورهای آسیا و اروپا، برای تحصیل ثروت و خوردن غذاهای لطیف و پوشیدن جامه‌های گرانبها و خوابیدن در بسترهای پرنیان، راحت‌طلب و فره و سنگین شده بودند و دیگر نمی‌توانستند مثل گذشته چندین هفته روی اسب زندگی کنند و در هر دقیقه سی تیر از چله کمان پرتاب نمایند، زنبوران سیاه رنگ نیز هرچه در لانه جلو می‌روند زیادتر عسل می‌خورند و هرچه بیشتر می‌خورند، سنگین‌تر و مست‌تر و تنبل‌تر می‌شوند. وقتی که به محل مخصوص سلطنتی می‌رسند و در آن جا مصادف با گارد مخصوص ملکه می‌گردند، غلبه برگارد سلطنتی برای آنها خصوصاً بعد از خوردن عسل بسیار دشوار می‌باشد.

متأسفانه (از نظر زنبورهای ما) یک دسته دیگر از مهاجمین، بر طبق مؤثرترین اصول جنگی، از پشت سر لانه حمله ور شده‌اند و دیواره‌های مومی را سوراخ کرده و جلو آمده‌اند و آمدن آنها که از پشت سر حمله‌ور می‌شوند، گارد سلطنتی را سخت در فشار می‌گذارد.

در این موقع یک زنبور سالخورده که موهای سرش ریخته و سوشی طاس شده، با

زنبور عسل □ ۲۵۱

یک عده از جنگجویان نخبه و زنده برای دفاع از آخرین قلعه شهر زنبوران ما قیام می‌کند.

قیام این زنبور، که با یک عده از سلحشوران زنده بی‌مهابا به جبهه مهاجمین حمله‌ور می‌گردد، یکی از عجایب قوانین طبیعت است و ما نمی‌دانیم که در این حمله چه اثری هست که به زودی جبهه زنبورهای سیاه رنگ شکافته می‌شود و زنبورهای سیاه قدم به قدم عقب‌نشینی می‌کنند، و بالاخره به فکر فرار می‌افتند. ولی مستی و پرخوری اثر خود را بخشیده و آنها قادر به فرار نیستند و به زودی زنبورهای ما شروع به قتل عام آنان می‌کنند و کار به جایی می‌رسد که از سی هزار زنبور سیاه که مبادرت به تهاجم کرده بودند، بیش از چند صد نفر از آنها نمی‌توانند فرار کنند و بقیه به خواری و ذلت به قتل می‌رسند. بر اثر این واقعه، لانه زنبوران سیاه که تهاجم کرده بودند، ویران می‌گردد زیرا تمام سکنه آن به قتل رسیده‌اند.



همان طور که کودک شیرخوار ما باید هر دو ساعت یک مرتبه غذا بخورد، کودکان زنبور عسل وحشی نیز باید هر دقیقه یک مرتبه غذا بخورد، بنابراین پرستاران آنها باید در شبانه‌روز که بیست و چهار ساعت است، در هر ساعت شصت مرتبه به آنها غذا بدهند بدون این که یک دقیقه استراحت نمایند.

به طوری که محقق بزرگ بلژیکی (موریس مترلینگ) می‌گوید، باید دانست که زنبورهای عسل خواب ندارند و شب و روز کار می‌کنند و حتی شب‌ها که ما خیال می‌کنیم که آنها در لانه خود خوابیده‌اند همه به کار مشغول هستند. آن کس که از صبح تا شام در صحرا مشغول جمع‌آوری شیر گل‌ها بوده شب به کارهای دیگر مشغول است تا صبح شود.

به همین جهت، عمر این جانوران زحمتکش زیاد نیست و مترلینگ گفت است

۲۵۲ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریا نه

که عمر آنها از چهار تا پنج هفت تجاوز نمی نماید و فقط ملکه است که چهار سال عمر می کند.

ولی با وجود مراقبتی که از نوزادان می کنند، یک روز پرستارها می بینند که از نوزادان عده زیادی مرده اند و لاشه آنها بر اثر مرگ مبدل به گچ شده است.

مشاهده این منظره اندوهی عظیم در لانه ایجاد می کند زیرا زنبور عسل وحشی آن اندازه که علاقمند به حفظ حیات نوزادان می باشد علاقمند به حفظ حیات خود نیست چون می داند که نوباوگان امید آینده لانه هستند و اگر آنها از بین بروند آینده لانه دستخوش خطر می گردد.

به زودی در حدود صد نفر از نوباوگان مبدل به گچ می شوند و این واقع طوری زنبوران را مأیوس می کند که دیگر دست و دل کسی دنبال کار نمی رود و کسی از لانه بیرون نمی آید که برای گل چینی به صحرا برود.

پرستاران طوری دلسرد شده اند که نمی توانند به نوباوگان غذا بدهند و رشد نوباوگان بر اثر نخوردن غذا متوقف می گردد. این وضع تا بیت و چهار ساعت و گاهی زیادتر ادامه دارد تا این که یک هیئت نمایندگی از طرف پرستاران به ملاقات ملکه می روند و شرح واقعه را به او می گویند.

معلوم نیست ملکه چه امری صادر می کند که به زودی یک عده از زنبورهای کارگر به صورت گروهی از لانه خارج می شوند و از زیر درخت های عظیم جنگل به طرف یک منطقه تاریک می روند.

آن جا به قدری تاریک است که جز هنگام ظهر، روشنائی آفتاب به جنگل نمی تابد و روی زمین گل های آبی رنگ اما تیره رنگی روییده که ما می گوئیم آن گل ها زهر دارد و هر که از آن ببوید مسموم می شود.

زنبورهای وحشی هرگز روی این گل های سمی نمی نشینند ولی آن روز به فرمان

زنبور عسل ☐ ۲۵۳

ملکه، برخلاف اصول همیشگی، روی گل‌ها فرود می‌آیند.

به زودی زنبورها مراجعت می‌کنند و قدری از شیر گل‌های سمی را به ملکه خورده تقدیم می‌نمایند. ملکه با زبان خود قدری مززه می‌کند و آن شیر تلخ را می‌خورد. سپس مثل کسانی که مسموم شده باشند بی حرکت می‌گردد و چشم‌های او از حال طبیعی خارج می‌شود و گویی که ملکه که یگانه مادر شهر می‌باشد می‌خواهد زندگی را بدرود گوید. مثل همیشه، که هر وقت برای ملکه واقعه ناگواری پیش می‌آید، زنبوران اندوهگین می‌شوند، این مرتبه نیز قرین تألم می‌گردند و سرها را نزدیک یکدیگر می‌آورند و سکوت می‌نمایند تا وقتی که ملکه از حال اغماء خارج می‌شود. آن وقت زنبورها می‌خواهند باز به او از شیر زهرآگین بخورانند ولی ملکه از خوردن آن عسل خودداری می‌کند و به طرف عسل زرد رنگ و معطر می‌رود و قدری از آن می‌خورد و قوت می‌گیرد و شروع به گذاشتن تخم می‌کند. ولی بعد از این، هر نوزادی که از تخم به وجود بیاید سالم است و دیگر گرفتار مرض نخواهد شد، نخواهد مرد، لاشه او مبدل به گج نخواهد گردید و بیماری مری که نوباوگان را تهدید می‌نمود به کلی از بین می‌رود.



فصل خزان فرا رسیده و برگ‌های زرد از درخت‌های جنگل فرو می‌ریزد و کف جنگل را می‌پوشاند. بسیاری از حشرات که روزها در جنگل دیده می‌شدند دیگر دیده نمی‌شوند و سنجاب‌ها و آفتاب پرست‌ها هر یک لانه‌ای و شکافی و سوراخی پیدا کرده و در آن سکونت اختیار نموده‌اند که فصل زمستان سهمگین را بگذرانند. روزها کوتاه و حرارت آفتاب کم می‌شود و دیگر زنبورها جز در ساعات ظهر از لانه خارج نمی‌گردند و دیگر فعالیت و نشاط روزهای بهار و تابستان در لانه شنیده نمی‌شود.

۲۵۴ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

و بالاخره یک روز هوا را ابرهای غخیم می پوشانند، درجه حرارت پایین می آید و هنگام شب که ابرها متفرق شدند آب یخ می بندد. در این هنگام، موشی خود را به پای درخت بلوط می رساند و مدتی ساقه درخت را معاینه می کند که مبادا خطری او را تهدید نماید.

این موش پرخور و لالابالی تمام فصل زمستان مشغول تفریح و خوشگذرانی بوده و برخلاف زنبورها فکر زمستان را نکرده، و اکنون فکر می کند که اگر بتواند فصل زمستان را در داخل بلوط بگذراند بسیار مفید خواهد بود زیرا آذوقه او از عسل معطر تا سال آینده تأمین خواهد گردید. دندان های تیز موش به زودی جدار عسل را که مقابل شهر وجود دارد سوراخ می کند و وارد شهر می شود. هرچه موش در داخل شهر جلو می رود، زنبورها عقب می روند و این یکی از عجایب خلقت است که زنبورها که حتی از پلنگ و خرس وحشت ندارند مثل زنها از موش می ترسند و معلوم نیست از بدن موش چه رایحه ای متصاعد می شود و چه اثری در وجود او هست که زنبورها را این گونه متوحش می نماید.

تا وقتی که موش در لانه هست و حس کنجکاوی ندارد و نمی خواهد که در زندگی خصوصی ملکه وارد شود، زنبورها به او کاری ندارند. اتفاق افتاده که موش مزبور ماده خود را به لانه آورده و در آن جا زاد و ولد کرده و تا بهار سال آینده به خوشی و راحتی در لانه گرم زنبوران عسل وحشی زندگی نموده است. ولی از قدیم گفته اند که وقتی شکم کسی سیر شد و نان راحت خورد به تدریج مست می شود و احتیاط را از دست می دهد و وارد اموری می گردد که به او مربوط نیست.

موش تنبل و راحت طلب هم بعد از چندی که در لانه خورد و خوابید فکر می کند که وارد زندگی خصوصی زنبورها شود و به طرف خانه های ملکه برود، و این موضوعی است که برای زنبورها قابل تحمل نیست.

زنبور عسل ■ ۲۵۵

زنبورها همه چیز را ممکن است که تحمل کنند اما وقتی که دیدند خطری متوجه ملکه می شود، دیگر صبر و تأمل را از دست می دهند. به محض آن که موش می خواهد به طرف محل سکونت ملکه برود ناگهان هزار زنبور با نیش های مخوف خود بر سر او می ریزند و موش ماده فرار می نماید ولی موش نر دچار نیش زنبورها می شود و هر چند فریاد می زند کسی به داد او نمی رسد. زنبورها با بی رحمی او را به قتل می رسانند و چند لحظه دیگر موش به پشت می افتد و قدری دست و پای او روی شکم سفیدش تکان می خورد و جان می سپارد.

این واقعه اشکال بزرگی برای زنبورها پیش می آورد برای این که نمی توانند لاشه موش را از لانه خارج کنند و فرضاً بخواهند لاشه او را قطعه قطعه نمایند باز قبل از این که تمام لاشه را بیرون بیاورند متعفن می شود. از طرف دیگر، هوای سرد آخرین ماه پاییز اجازه نمی دهد که موم تولید نمایند و با موم روی لاشه را بپوشانند برای این که در هوای سرد پاییز زنبورها قادر به ایجاد موم نیستند و ایجاد موم محتاج حرارت روزهای گرم بهار و تابستان است. چون استاد بزرگوار مترلینگ بلژیکی در کتاب خود راجع به ایجاد موم صحبت کرده من چیزی در آن خصوص نمی گویم.

بعد از یک روز، ناگهان آفتاب طلوع می کند، و این آخرین آفتاب آخرین ماه پاییز قدری هوا را گرم می نماید و زنبورها با وجود سردی هوا، از لانه خارج می شوند که بتوانند چاره لاشه موش را بنمایند و منظورشان این است که سیمان (پروپولیس) را از خارج تهیه کنند.

در آن عصر پاییز، یک عده از کارگران جاده سازی در یکی از جاده های مجاور مشغول اسفالت کردن جاده هستند و بشکه های بزرگ اسفالت را باز کرده اند که بعد از پختن روی جاده بریزند.

۲۵۶ ❁ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

هزاران زنبور روی این ماده غیرمنتظره، یعنی قیر مایع، می‌ریزند و با سرعت آن را به لانه حمل می‌کنند و این عمل تا غروب و در صورت اقتضا، فردا از صبح تا شام ادامه دارد.

این ماده غیرمنتظره خیلی برای زنبوران فایده دارد و در واقع بهترین راه حل مشکل آنهاست.

در حالی که مرتباً زنبورها از این ماده غیرمنتظره به لانه‌ها حمل می‌نمایند، در داخل لانه، زنبورهای دیگر با سرعت شروع به ساختن یک تابوت متبلور اطراف لاشه موش می‌نمایند و طولی نمی‌کشد که بتای بزرگی به وجود می‌آید که شفاف اما قدری تیره رنگ است و در هر حال جنازه موش به خوبی در آن دیده می‌شود.

این عمارت که مثل یک محفظه عظیم بلور (عظیم نسبت به جثه زنبورها) اطراف لاشه موش را گرفته، آن را از هر نوع فساد و متلاشی شدن حفظ می‌نماید و دیگر لاشه در این محفظه زیبا و یاقوت رنگ و شفاف تولید عفونت نمی‌کند.

واقعاً باید بر هوش و ذکاوت زنبورها آفرین گفت برای این که به طرز دیگری محال بود که بتوانند علاج لاشه موش را بنمایند چون انتقال لاشه به خارج، ولو با قطعه قطعه کردن آن، محال می‌نمود و لذا به این طریق خود را از خطرات ناشی از فساد لاشه موش حفظ کردند.

و حال اگر آفات و بلاهایی لانه زنبور را خراب ننماید، شما اگر ده سال دیگر به آن درخت بلوط سر بزنید خواهید دید که لاشه موش کماکان در محفظه بلورین و یاقوت رنگ آن باقی است. هرگاه بر اثر تغییرات هوا، آن محفظه شکاف بردارد زنبورها شکاف را به هم می‌آورند و منفذهای محفظه را می‌گیرند.



طولی نمی‌کشد که برف شروع به باریدن می‌کند و دیگر اثری از جانوران درنده و

زنبور عسل @ ۲۵۷

پرنده و جونده در جنگل نیست.

گاهی روباه و یا سمور یا قاقم برای یافتن طعمه از خانه خود بیرون می آیند و به طرف گوشت های لذیذی که وسط برف ها یافت می شود می روند. ولی هنوز ذائقه آنها از طعم گوشت لذیذ و تازه سرمست نشده که صدای دام بلند می شود و دم روباه و یا دست قاقم و یا گردن سمور گرفتار دام می گردد.

این دام هایی است که شکارچی ها برای گرفتن حیواناتی که پوست شان گران قیمت می باشد در جنگل نصب کرده اند.

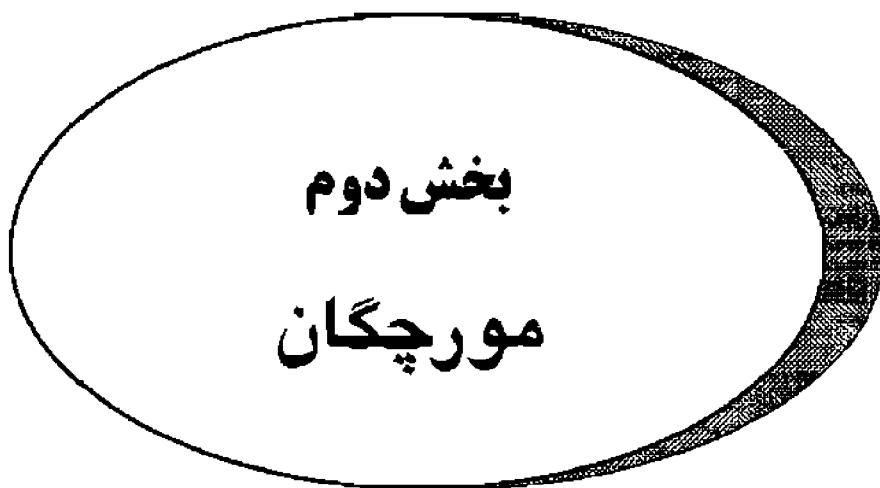
در تمام مدت زمستان، زنبورها در لانه گرم خود هستند و حتی یک مرتبه از لانه خارج نمی شوند تا وقتی که هوای بهاری کاملاً گیاهان را زنده کند و غنچه های بهاری شروع به شکفتن نمایند.

کم کم شمار گل ها در صحرا زیاد می شود. علاوه بر علف ها، درخت ها شروع به گل دادن می کنند و زنبوران جوان از لانه بیرون می آیند و برای گل جینی می روند. این وضع تا بعد از بهار ادامه دارد تا وقتی که نوبت مهاجرت ملکه می رسد و ملکه با تمام زنبورانی که از سال گذشته در لانه خود باقی مانده اند از آن شهر خارج می شود. هنوز معلوم نشده که چرا ملکه با تمام اتباع خود از شهر خارج می شود و برای چه درصدد برمی آید که مکان دیگری جهت سکونت اختیار کند و شهر را برای زنبوران جوان و یک عده زنبورهای پیری (که مقام معلم و راهنما دارند) باقی می گذارد. مترلینگ هم که مطالعات بسیار در این خصوص کرده است نتوانسته است بفهمد که علت مهاجرت زنبورهای عمل چیست و چرا ملکه پیر، آن لانه پراز عمل را، آن هم در بهترین موقع سال و هنگامی که تمام خانه ها پراز عمل است، ترک می کند و خود را به دست باد و باران و عوامل غیرمنتظره دیگر می سپارد؟

ما هرچه راجع به این مهاجرت عجیب که علت آن نامعلوم است بگوییم، بهتر از

۲۵۸ @ زنبور عمل، مورچگان و موریانه

موریس مترلینگ نخواهیم توانست که حق طلب را ادا کنیم. کسانی که کتاب او را خوانده‌اند می‌دانند که وی با چه کنجکاوی خروج ملکه و زنبوران و ورود آنها به لانه جدیدی را که انتخاب می‌کنند مورد مطالعه قرار داده است. ولی روی هم رفته، در فصل بهار که ملکه و زنبورها مهاجرت می‌کنند، برخلاف زنبورهای اهلی، نمی‌توان رد زنبوران عمل وحشی را پیدا کرد و دانست که آنها به کجا می‌روند. گاه اتفاق می‌افتد که چندین کیلومتر راه را طی می‌نمایند تا بتوانند لانه دیگری برای خود بسازند و سپس در آن جا شهر جدیدی به وجود می‌آورند.



مسائل کلی

۱

بعد از اینکه دو کتاب زندگی زنبوران علل و زندگی موریانه‌ها منتشر گردید، بعضی از خوانندگان و آشنایان، از من درخواست کردند که شرح زندگی مورچگان را نیز بنویسم تا کتاب‌های دوگانه مبدل به سه کتاب شود.

من مدتی برای نوشتن این کتاب مردد بودم، چون فکر می‌کردم که توصیف زندگی مورچگان لزومی ندارد، تصور می‌نمودم همه از وضع زندگی مورچگان مطلع هستند و کم و بیش از سعی و پشتکار، مآل اندیشی و انضباط و صرفه‌جویی او آگاهی دارند و هر کس که یک دوره تحصیلات مقدماتی کرده باشد، وضع زندگی مورچگان، یا خاطره جنگ «ترموپیل»^۱ و «سقوط قسطنطنیه»^۲ در ذهن او باقی است.

در ضمن، چون مدت زیادی از عمر خود را در خارج از شهر و در مزرعه گذرانیده‌ام^۳ مثل تمام زارعین به زندگی مورچه علاقمند بوده‌ام و گاهی مورچگان را

۱. «ترموپیل» جنگی است که خشایار شاه (پادشاه هخامنشی) بر یونان غلبه کرد - و

۲. اشاره به سقوط کنستانتینوپل (قسطنطنیه) به دست سلطان محمد فاتح در سال ۱۴۳۵ میلادی است - و

۳. در اروپا، اغلب کشاورزان خرده مالک هستند و هر یک قطعه زمین کوچکی دارند که آن را کشت و زرع می‌کنند و لذا در کشورهای اروپایی قریه و قصبه به آن شکل که در کشور ما هست

۲۶۲ ▣ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

در جعبه‌های شیشه‌ای جا می‌دادم که ببینم وضع زندگی آنها چگونه است. این بود که فکر می‌کردم که نوشتن کتابی راجع به این موضوع، معروف (و شاید عادی) توضیح واضح‌تر است و خوانندگان را کسل خواهد کرد.

ولی بعد تغییر فکر دادم، چون متوجه شدم که موضوع مورچه نیز مثل سایر مسائل کوچک و بزرگ این جهان است و ما خیال می‌کنیم که راجع به آنها اطلاعات وسیع و عمیق داریم، در صورتی که چنین نیست و اطلاعات ما راجع به آن خیلی محدود و ناقص است.

به ویژه آن که، تحقیق در وضع زندگی مورچگان خیلی دشوارتر از مطالعه در وضع زندگی زنبوران عسل و موریانه‌ها می‌باشد.

زیرا شهرهای زنبوران عسل (کندو) به یکدیگر شبیه است و انسان اگر یکی از آنها را مورد مطالعه قرار بدهد مثل آن است که تمام آنها را دیده است.

همچنین در وضع زندگی موریانه (با این که دشوارتر از تحقیق در وضع زندگی زنبوران عسل است) باز هم خیلی سخت نیست برای این که انواع موریانه‌ها، از حیث ساختن لانه و وضع زندگی، به هم شبیه هستند و اگر استثناهایی وجود داشته باشد، همان طور که از نامش پیداست، استثنایی است.

ولی وضع زندگی مورچگان به هم شبیه نیست. هر یک از انواع این حشره یک جور زندگی می‌کند و لانه خود را به یک شکل می‌سازد و کسی که می‌خواهد در زندگی مورچگان مطالعه نماید، شبیه به مسافری است که در جاده‌های جنگلی راهپیمایی می‌کند و به زودی طریق مزبور به قدری دارای چهارراه و خطوط فرعی

زیاد وجود ندارد. زیرا پیدایش روستاهای صد و دویست و سیصد خانواری در کشور ما بیشتر ناشی از وجود ملاکین بزرگ می‌باشد، و به طور کلی در اروپا، مزرعه به یک خانه روستایی اطلاق می‌شود که برای کشت و زرع زمینی هم در کنار آن وجود دارد - مترجم

مورچگان □ ۲۶۳

می‌شود که مسافر نمی‌داند از کدام راه برود.

انسان اگر در زندگی صد نوع مورچه تحقیق کند، باز هم نمی‌تواند نمونه و شاخصی به دست بیاورد که قانع شود به وضع زندگی مورچگان آشنا شده است. علاوه بر این که هزارها نوع مورچه وجود دارد، کسی که می‌خواهد در زندگی مورچه مطالعه نماید باید کتاب‌های گذشتگان را نیز راجع به این موضوع مطالعه کند و مطالعه کتب پیشینیان کار آسانی نیست.

زیرا تنها در مؤسسه حشره‌شناسی آمریکا، واقع در شهر واشنگتن، بیست هزار کتاب راجع به مورچه وجود دارد که بعضی از آنها از هشت جلد متجاوز است. «ویلر» دانشمند مورچه‌شناس معروف، که نامش در بخش دوم این کتاب خواهد آمد، در فهرستی که به کتاب خود موسوم به «مورچگان» ضمیمه کرده، از کتب بسیاری (راجع به مورچه) نام می‌برد که اسامی آنها فهرست‌وار یکصد و سی صفحه از کتاب او را اشغال کرده است.

تصدیق بفرمایید که انتخاب مطالب، از بین این همه کتاب که از زمان ارسطو تا امروز راجع به این حشره نوشته شده، کار آسانی نیست و محقق باید حوصله و پشتکار به خرج بدهد تا بلکه بتواند رئوس مائل را از این کتاب‌ها استنباط کند. در بین مورچه‌شناسان اعصار جدید، عمیق‌تر از همه «رئومور» فرانسوی است، که می‌توان گفت به طریقی دقیق و علمی زندگی این حشره را مورد مطالعه قرار داد و کتابی در یکصد صفحه راجع به این جانور نوشته که مدت مدیدی گمنام بود.

در سال ۱۹۲۵ میلادی «ویلر» حشره‌شناس معروف آمریکایی این کتاب را پیدا کرد و آن را از زبان فرانسوی به زبان انگلیسی ترجمه و در نیویورک منتشر نمود. خواندن این کتاب (خصوصاً در متن اصلی که متن فرانسوی باشد) لذت‌بخش است، زیرا «رئومور» که هنگام مرگ لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه سی و دو سال

۲۶۴ ■ زنبور عسل، مورچگان و مورخانه

داشته، بر طبق اسلوب انشاء آن دوره نویسندگی می‌کرده، و همه می‌دانند که منشیان عصر لئوی چهاردهم چه قدر شیرین و با ملاححت نویسندگی می‌کردند. «رئومور» اول کسی است که درصدد برآمد مورچه را در لانه مصنوعی جا بدهد و برای رسیدن به این منظور، بطری‌های بزرگی را انتخاب کرد که به قول خودش «دهانه آنها به اندازه عمق آنها وسعت داشت» و مورچگان را در لانه‌های زجاجی جا داد.

«رئومور» بر اثر مشاهدات و مطالعات منظم و متمادی، توانست که بطلان یک قسمت از مطالب و روایاتی را که به مورچه می‌گفتند ثابت نماید. مثلاً در قدیم، بزرگان ما عقیده داشتند که مورچه وقتی پیر می‌شود و باید بمیرد، بال درمی‌آورد «تا بتواند به وضعی شایسته و محترمانه از این دنیا برود». اما «رئومور» بطلان این گفته را ثابت کرد و نشان داد که برخلاف آن چه می‌گفتند، مورچه در سالخوردگی بال در نمی‌آورد بلکه قبل از سالخوردگی دارای بال می‌شود. مورچگان نر و ماده که بال دارند، همین که جفت‌گیری کردند بال‌های خود را از دست می‌دهند.

«رئومور» فرانسوی اول کسی است که نشان داد که این حشره می‌تواند مدت یک سال بدون آذوقه، در خاک مرطوب زندگی کند و نیز نشان داد که ملکه مورچگان وقتی آبستن شد چگونه جامعه جدیدی در لانه به وجود می‌آورد و چگونه تخم‌هایی که ملکه می‌دهد مبدل به حشره می‌شود.

«رئومور» طرز تغذیه مورچگان را که به تفصیل در فصول بخش دوم خواهد آمد نیز دیده بود، و گرچه در این جا مرتکب اشتباهی شد، لیکن نباید بر او خرده گرفت که چرا مرتکب آن اشتباهات کوچک گردیده است.

یگانه اشتباه بزرگی که «رئومور» کرد این بود که مورچه را با مریانه اشتباه نموده

مورچگان ۵ ۲۶۵

و تصور کرد که هر دو یک حشره هستند.

اما از این حیث هم وی معذور است، زیرا تا همین اواخر یعنی تا نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، همه این اشتباه را می‌کردند و فقط در نیمه دوم قرن اخیر دانسته شد که موریانه غیر از مورچه است.

از «رتومور» که بگذریم، بزرگترین مورچه‌شناس قرون جدید «فرانسوا هوبر» و پسرش «پیر هوبر» است که از اهالی ژنو بودند. خصوصاً «پیر هوبر» در شناسایی مورچه خیلی مهارت داشته و بعضی از حشره‌شناسان امروزی عقیده دارند که کتاب او موسوم به «تحقیقات راجع به وضع زندگی مورچگان محلی» که در سال ۱۸۱۰ میلادی منتشر گردیده، به منزله انجیل مورچه‌شناسی است.

در واقع همین طور هم هست. و تحقیقاتی که این مرد راجع به زندگی مورچه کرده با این که مدت یک قرن است که مورد آزمایش قرار گرفته ولی همه وقت درستی آن به ثبوت رسیده است.

اما اگر کتاب «پیر هوبر» انجیل مورچه‌شناسی است، کتاب «فورل» حشره‌شناس معاصر، که او نیز اهل ژنو می‌باشد، دائرةالمعارف مورچه‌شناسی محسوب می‌شود.

زیرا در این کتاب هیچ چیز فراموش نشده، و از قلم نیفتاده و یگانه عیبی که از نظر اشخاص کم‌اطلاعی چون من دارد، تراکم و انبوه اطلاعات آن است.

اطلاعاتی که در این کتاب وجود دارد، به قدری متراکم و انبوه می‌باشد که انسان با زحمت آنها را پیدا می‌کند و شبیه جنگلی است که انبوه درختان مانع از دیدن قسمت مهمی از آنها می‌شود.

معذالک هر کس امروز بخواهد راجع به مورچه‌شناسی چیزی بگوید و بنویسد، باید یک ربع از اطلاعات خود را از کتاب او به دست آورد. گو این که «فورل» دو سوم

۲۶۶ □ ژنبور عسل، مورچگان و موریانه

از مندرجات کتاب خود از دیگران اقتباس و استفاده کرده است. پیشرفت علم همواره به همین طرز صورت می‌گیرد که مردم اطلاعاتی را از دیگران می‌گیرند و از خود چیزی بر آن می‌افزایند و گرنه یک نفر که هیچ، بلکه ده نفر نیز در مدت ده نسل، اگر اطلاعات خود را یکی بعد از دیگری به هم می‌دادند، این اندازه که ما امروز راجع به مورچه اطلاع داریم کسب اطلاع نمی‌کردیم.

اطلاعاتی که ما امروز راجع به این حشره داریم ثمره مطالعات عده زیادی از محققین است که از دویست سال به این طرف راجع به این حشره تحقیق نموده‌اند. از «فورل» که بگذریم، مورچه‌شناس بزرگ دیگر «واسمان» آلمانی است که کثیش و از فرقه روحانی معروف ژزوئیت (یسوعیون) می‌باشد.

«واسمان» به تحقیق یکی از علمای بزرگ مورچه‌شناسی معاصر می‌باشد و مثل بسیاری از علمای آلمان، صبر و پشتکار قابل تحسینی برای ادامه مطالعات خود به خرج داده است.

این مرد مدت سی سال عمر خود را وقف مطالعه در وضع زندگی مورچگان یغماگر و استثمارکننده نمود و نیز راجع به حیوانات طفیلی (پارازیت) که در لانه مورچه هستند تحقیقات عمیق کرد.

«واسمان» به قدری راجع به این حشره کتاب و رساله و مقاله نوشته، که اگر بخواهیم عناوین آنها را فهرست‌وار در این کتاب ذکر کنیم، ده الی دوازده صفحه را اشغال خواهد کرد.

و چون این مرد، روحانی و متدین بوده، هر جا که از پیدا کردن علت و سبب باز می‌ماند متوسل به خدا می‌شود، و می‌گوید که خدا چنین خواسته است.

دیگر از بزرگان مورچه‌شناس دوره جدید، پروفیسور «ویلر» آمریکایی استاد حشره‌شناس دانشگاه «هاروارد» آمریکا می‌باشد که سطور قبل ذکرش گذشت.

مورچگان ۵ ۲۶۷

این مرد، نه فقط مثل «فورل» و «واسمان» یک محقق دقیق می‌باشد بلکه از مشاهدات خود، نظریه‌هایی استنباط می‌کند که از لحاظ شگفتی و حیرت‌انگیز بودن اسرار دنیا، خیلی جالب توجه است.

دیگر از مورچه‌شناسان معروف معاصر «امری» ایتالیایی است که توانست یک کار خیلی پرزحمت، اما مفید و لازم را به پایان برساند و مشخصات تمام مورچه‌ها را در کتاب خود ثبت کند، تا هر کس بتواند انواع مورچه‌ها را از یکدیگر تمیز بدهد. و اگر توجه نمایید که نژادهای مورچه از هفت هزار متجاوز است، و هر نژادی دارای چندین توده و هر توده دارای چندین جامعه، و هر یک دارای چندین عشیره و هر عشیره دارای چندین خانواده بزرگ و هر خانواده بزرگ دارای چندین خانواده است، متوجه می‌شوید که این مرد چه کار بزرگ و پر مشقتی را به اتمام رسانیده است.

انتظار نداشته باشید که من در این مقدمه، نام تمام بزرگان مورچه‌شناس ادوار جدید را ذکر کنم. زیرا حتی ذکر نام مورچه‌شناسان ادوار جدید، در چنین کتابی که باید به نظر عموم برسد و جنبه فنی ندارد، دشوار بوده و برای خوانندگانی که اهل فن نیستند کالت‌آور است.

با این وصف، من در پایان این کتاب، فهرست‌وار، نام بعضی از آنها را ذکر می‌کنم که اگر خوانندگان بخواهند به برخی از کتاب‌ها که مورد استفاده من بوده مراجعه نمایند و آنها را تهیه نمایند.

خوانندگان وقتی که به پایان این کتاب رسیدند و آن اسامی را خواندند، ممکن است که حیرت کنند و به خود بگویند که مگر این اشخاص بیکار بودند که عمر خود را وقت شناسایی مورچه کردند.

و مگر در این دنیا، کاری بامفعت‌تر از این وجود نداشت که بروند در زندگی

۲۶۸ @ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

مورچه مطالعه کنند و اسرار حیات این حشره بی مقدار را کشف نمایند. لیکن باید دانست در جایی که مسئله کشف اسرار دنیا پیش می آید بزرگی و کوچکی وجود ندارد.

و عملیات یک حشره شناس، از حیث ارزش و اهمیت، با عملیات یک ستاره شناس که با دوربین خود کهکشان را در نظر می آورد، برابر است. در سرزمین علوم، بالا و پایین و صدر و ذیل موجود نیست، و تمام علم ها از حیث اهمیت، با هم برابرند. زیرا همه سعی می کنند که اسرار این جهان بی پایان را کشف نمایند.

و شاید مطالعه در وضع زندگی مورچه، بیش از مطالعه در وضع زندگی کهکشان هایی که هریک دارنده میلیون ها دنیای شمسی هستند، از لحاظ فهم اسرار به ما کمک کنند.

چون لانه مورچه در دسترس ماست، در صورتی که کهکشان در دسترس ما نیست و ما با یافتن اسرار زندگی مورچه شاید بتوانیم به بعضی از نقشه ها و افکار این جهان بی پایان پی ببریم.

ما برای کشف اسرار دنیا، امروز در وضع زندگی نژادهای اولیه بشر که صدها هزار سال، و شاید میلیون ها سال، جلوتر از ما به دنیا آمده اند مطالعه می کنیم. در این صورت، چرا از مطالعه در وضع زندگی موجوداتی که معاصر ما هستند و در عین حال می دانیم که میلیون ها و بلکه صدها میلیون سال از ما زودتر به دنیا آمده اند غفلت نماییم.

مورچگان ■ ۲۶۹

طور کلی مسائلی را به اطلاع خوانندگان برسانیم تا در فصول و صفحات آینده، گفت و گوی ما آسان شود و لازم نباشد که توضیحات بدهیم.

مورچگان حشراتی هستند که زیر زمین (در لانه) به صورت اجتماعی زندگی می‌کنند و تا امروز نزدیک به هفت هزار نژاد آنها مشاهده شده و باز هم ممکن است نژادهای جدیدی به نظر برسد که در کتب گذشتگان ثبت نشده است.

«ویلر» استاد حشره‌شناس دانشگاه هاروارد، عقیده دارد که اگر در طبقه‌بندی مورچگان دقت بیشتری به کار رود ممکن است نژادهای این حشره را به چهارده هزار تقسیم کرد.

و چون منظور ما در این کتاب بحث‌های فنی نیست، به همین اکتفا می‌کنیم که «ویلر» مورچگان را به هشت قسم تقسیم کرده که حتی به خاطر سپردن اسامی همین هشت طبقه به نام «دوری لینا»، «پونه ری‌نا» و «لپ تانی لی‌نا» برای ما افراد عادی مشکل است.

از این هشت طبقه، دو طبقه در تمام مناطق زمین زندگی می‌کنند، و شش طبقه دیگر در مناطق استوایی و یا نزدیک به منطقه استوا زندگی می‌نمایند.

مورچگان، مثل موربانه‌ها، به تمام معنی یک جانور اجتماعی هستند و به شکل اجتماعی زندگی می‌کنند، در صورتی که زنبوران عسل به طور استثناء اجتماعی می‌باشند.

زیرا نژادهای زنبور عسل به ده هزار نوع تقسیم می‌شود و از بین آنها فقط پانصد نژاد به صورت اجتماع زندگی می‌کنند و نه هزار و پانصد نژاد دیگر، مرکب از زنبورانی هستند که به تنهایی زندگی می‌نمایند.

لیکن محال است که بتوانیم یک مورچه یا یک موربانه را پیدا کنیم که به تنهایی زندگی کند.

۲۷۰ @ زنبور عسل، مورچگان و موربانه

موربانه فقط در منطقه استوایی یا مناطق نزدیک به استوا (که گرمسیر است) زندگی می‌کند، در صورتی که مورچه در تمام مناطق زمین به استثنای مناطق قطبی و اراضی مرتفع (مثل کوه‌ها) زندگی می‌نماید.

از لحاظ قدمت، موربانه‌ها بر مورچگان مزیت دارند زیرا موربانه زودتر از مورچه به دنیا آمده است و ابتدا موربانه‌ها در دوره دوم حیات کره خاک (که هنوز پستانداران و انسان وجود نداشتند) به تنهایی زندگی می‌کردند.

در سنگ‌هایی که از دوره سوم حیات کره خاک باقی مانده، لاشه‌های سنگ شده (فیل) مورچه به مقدار زیاد یافت می‌شود.

تنها در منطقه دریای بالتیک واقع در شمال اروپا، یازده هزار و هفتصد و یازده نوع لاشه فسیل مورچه به دست آمده است.

این فسیل‌ها از میلیون‌ها سال به این طرف باقی مانده و با مشاهده آنها، می‌توانیم به جزئیات زندگی مورچگان در آن اعصار پی ببریم.

ولی عجب آن‌که، وضع زندگی آنها با وضع زندگی مورچگان امروز فرق نداشته، در صورتی که مورچگان امروز، چون میلیون‌ها سال بعد از پدران خود آمده‌اند، باید زندگی بهتر و عالی‌تری داشته باشند.

«ویلر» دانشمند بزرگ مورچه‌شناس می‌گوید که حتی در میلیون‌ها سال قبل از این، مورچگان از اسیران و غلامان استفاده می‌کردند، و حتی در میلیون‌ها سال قبل از این، مورچگان مثل بعضی از مورچه‌های کنونی، مبتلا به مواد مخدر می‌شدند و اگر مواد مخدر به آنها نمی‌رسید ممکن بود تلف شوند.

این موضوع که در طی میلیون‌ها سال، تفاوت بزرگ و محسوسی در وضع زندگی مورچه حاصل نشده، در خور توجه و بررسی است.

زیرا نشان می‌دهد که «تکامل تدریجی» به طوری که دانشمندان حیوان‌شناس و

مورچگان @ ۲۷۱

زیست‌شناس ما می‌گویند، درست نیست.

بلکه برعکس، به طوری که کتاب‌های آسمانی و از آن جمله تورات می‌گویند، جانوران یک مرتبه و به همین شکل که ما امروز مشاهده می‌کنیم (بدون طی مراحل تدریجی برای تکامل) به وجود آمده‌اند.

نکته دیگر این که، چون مورچه و مورانه، در تمام مناطق زمین، چه در قاره‌های آسیا و آفریقا و اروپا و چه در آمریکا و استرالیا یافت می‌شود لذا یکی از روایات قدیم بشری که خیلی قدیمی‌تر از کتاب‌های آسمانی است به نظر صحیح می‌نماید. روایت مزبور اینست که حیات و تمدن از نیم کره شمالی سرچشمه گرفته و به سایر نقاط زمین سرایت کرده و حتی می‌گویند که حیات و تمدن از منطقه قطبی سرچشمه گرفته است. در آن موقع، منطقه قطبی گرم بوده و بعداً بر اثر حوادث ارضی و جوی سرد شده است.

ظاهراً درستی روایت مزبور از این جهت تأیید می‌شود که اگر حیات و تمدن در آسیا به وجود می‌آمد، طبعاً مورچگان نمی‌توانستند از اقیانوس‌ها بگذرند و خود را به آمریکا و استرالیا برسانند

ولی چون در منطقه قطبی به وجود آمده، لذا جانوران توانسته‌اند که از آن جا به طرف جنوب سرازیر شوند و به تمام قاره‌ها بروند.

متأسفانه اطلاعات علمی ما امروز به درجه‌ای نرسیده که بتوانیم به درستی مبداء حیات و تمدن را نشان بدهیم.

ولی این را می‌دانیم که مورچه یکی از قدیمی‌ترین جانوران کره خاک است و هر قدر عقب برویم باز هم می‌بینیم که مورچگان در دنیا وجود داشته‌اند.

ما برای این که مبداء مورچه را پیدا کنیم باید هزار میلیون سال بلکه دو هزار میلیون سال (!) به عقب برگردیم و تازه معلوم نیست که بتوانیم مبداء این جانور را

پیدا کنیم.

ولی خیلی عجیب است که در ظرف این دو هزار میلیون سال، مورچه قرین تکامل نشده و وضع زندگی او در طی این مدت مدید، زیاد فرق نکرده است. گویی برخلاف آن چه علمای جانورشناسی و زیست‌شناسی می‌گویند، تطور و تکامل تدریجی، خیلی بطئی‌تر از آن است که می‌گویند و ما هم می‌شنویم، و اگر جهان مورچه را برای این آفریده باشد که رفته‌رفته قرین تکامل شود، و مثلاً به درجه انسان برسد، تا ترقی و رشد مورچه به درجه کمال برسد کره زمین و شاید دنیای شمسی از بین رفته است.

ولی «ویلر» استاد دانشگاه هاروارد می‌گوید که اگر ما نژادها و انواع مختلف مورچه را با یکدیگر مقایسه کنیم، می‌بینیم که این جانور قرین تکامل شده، زیرا وضع زندگی نژادهای مختلف با هم خیلی فرق دارد: چون بعضی از مورچه‌ها هنوز شکارچی هستند و با شکار جانوران تغذیه می‌نمایند. برخی دیگر از طریق تربیت و نگهداری جانوران، زندگی می‌کنند یعنی شبان می‌باشند. برخی هم کشاورز و به وسیله زراعت امرار معاش می‌کنند.

بعضی از مورچه‌ها اصول زندگی خود را بر مبنای «تهاجم» استوار کرده‌اند و برخی از آنها بنیان زندگی خود را بر اصل «دفاع» برقرار نموده‌اند و گروهی هم به وسیله زراعت و صنعت امرار معاش می‌کنند.

اتفاقاً وضع زندگی نوع بشر نیز همین طور است زیرا ابتدا شکارچی بود و بعد به تربیت جانوران و اغنام و احشام همت گماشت و در مرحله سوم زراعت را کشف کرد و مشغول به زراعت شد.

«اوگوست کنت» فیلسوف فرانسوی، برای زندگی بشر قائل به سه مرحله شده است: تهاجم، دفاع و صنعت.

و مراحل تحول مورچه و انسان، با تصادف عجیبی، به هم شبیه می‌باشد.

۳

در دنبال شرح مائل کلی، برای این که ناچار نشویم در فصول آینده راجع به این نکات توضیح بدهیم، می‌گوییم:

ساکنان شهر مورچه به سه طبقه تقسیم می‌شوند: اول، ملکه‌ها که مورچه‌های ماده هستند و هر یک ده یا دوازده سال عمر می‌کنند. دوم، کارگران که خنثی می‌باشند یعنی نر و ماده ندارند و به عبارت صحیح‌تر فاقد جهاز تناسلی (اعم از مذکر یا مؤنث) می‌باشند.

زحمت کارگران در شهر مورچه، خیلی کمتر از کارگران در شهر زنبور عسل است، و هر یک سه یا چهار سال عمر می‌کنند.

طبقه سوم، مورچه‌های نر می‌باشند که شماره آنها از پانصد یا ششصد تا تجاوز نمی‌کند و بیش از پنج یا شش هفته زنده نمی‌مانند، چون در زندگی حشرات قانون مهیجی وجود دارد که موجودات نر، همین که وظیفه تولد و تناسل را انجام دادند، باید از بین بروند.

در شهر مورچه جز مورچه‌های ماده (که باید ملکه شوند) و مورچه‌های نر، کسی بال ندارد ولی این بال‌ها هم بعد از جفت‌گیری مورچه‌های نر با ملکه از بین می‌رود. در شهرهای زنبور عسل و موریانه، بیش از یک ملکه که باردار می‌باشد وجود ندارد و آن ملکه یگانه مادر تمام سکنه شهر است.

اما در شهر مورچه، ممکن است که چندین ملکه باردار وجود داشته باشد و این بسته به مقررات و نظامات این شهر است که ازدیاد نفوس را لازم بداند یا نه؟

در شهرهای کوچک مورچه، شماره ملکه‌های آبستن دو یا سه تا است. در شهرهای بزرگتر، شماره آنها به پنجاه تا می‌رسد. اما در کشورهایی که به منزله (اتحاد

۲۷۴ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

جماهير^۱ مورچگان است پانصد ملکه آستن و بلکه زیاده‌تر به وظیفه تولید مثل مشغول می‌باشند.

همان طوری که در کتاب زندگی موریانه و زنبور عسل گفتیم، در شهر مورچه نیز معلوم نیست که حکمران شهر کیست و کجاست؟ این را هم باید گفت که قوانینی که بر زندگی مورچگان فرامانروایی می‌کند، پیچیده‌تر از قوانین شهرهای زنبور عسل و موریانه می‌باشد.

در حالی که در شهرهای زنبور عسل و موریانه حوادث غیرمنتظره روی نمی‌دهد و با خیلی کم اتفاق می‌افتد، اما مورچگان در زندگی خود، شاید در هر قدم با حوادث غیرمنتظره مصادف می‌شوند و به همین جهت طبعاً باید قوانین و نظامات زیاده‌تر و متنوع‌تر داشته باشند. ولی مرکز وضع قوانین معلوم نیست و کسی نمی‌داند که در این شهر، بزرگترها کجا هستند و کوچکترها که می‌باشند؟

ولی می‌بینیم که همه بدون استثناء از قوانین این شهر اطاعت می‌نمایند و کسی شانه از زیر بار انجام وظیفه خالی نمی‌کند.

اکنون که به امواج پی برده‌ایم و می‌دانیم که موجودات جاندار می‌توانند به وسیله امواج نامرئی و بدون صدا، با یکدیگر مربوط شوند، بعید نیست که روزی بتوانیم وسیله ارتباط مورچگان را پیدا کنیم.

اما اکنون، یگانه توضیحی که می‌توانیم راجع به وحدت عملیات مورچگان بدهیم اینست که شهر مورچه، شبیه به یک کالبد انسانی است و مورچگان که در این شهر هستند، هر یک یکی از سلول‌های این کالبد را تشکیل می‌دهند.

همان طوری که در بدن ما، شصت تریلیون سال وجود دارد، که همه از یک

۱. مقصود تعداد ۸ الی ۱۰ مرکز سکونت مورچگان است که نزدیک به یکدیگر قرار دارد و از لحاظ سازمانی، شبیه به اتحاد چند جمهوری است - و

مورچگان □ ۲۷۵

سلسله نظامات کلی اطاعت می‌کنند، و در عین حال هر یک به تنهایی دارای استقلال می‌باشند، مورچگان نیز سلول‌های این شهر بزرگ را تشکیل می‌دهند و در حالی که از نظامات عمومی اطاعت می‌نمایند، دارای زندگی مستقل نیز می‌باشند. ما اگر با دقت در وضع سلول‌های بدن خود مطالعه کنیم، متوجه می‌شویم که این شصت تریلیون سلول، مثل موریه‌ها و مورچگان متفرق هستند و با هم بستگی و پیوند ندارند.

فاصله بین هر یک از سلول‌های بدن ما با سلول مجاور (با توجه به کوچکی آنها و یا کوچکی اتم‌ها و الکترون‌های آنها) به اندازه فاصله زمین تا خورشید، بلکه زیادتر است.

«ویلر» می‌گوید که اگر بدن انسان را فشرده و متراکم کنید، به طوری که سلول‌های آن به هم نزدیک شوند، جسم کوچکی به دست می‌آید که از یک نوع سوزن بزرگتر نیست و تازه در آن موقع نیز بین سلول‌های بدن، فواصل زیاد وجود دارد.

این تراکم و فشار، برخلاف آن چه در نگاه نخست تصور می‌شود، در طبیعت محال نیست، به دلیل این که در جهان ستارگانی وجود دارند که مواد آنها طوری فشرده و متراکم شده که یک لیتر آب (اگر آب ممکن بود در ستارگان باشد) در آنها پنجاه هزار کیلوگرم و یا صد هزار کیلوگرم وزن دارد.

بنابراین، می‌توان قبول کرد که هر یک از مورچگان در شهر مورچه، به منزله یکی از سلول‌های بدن ما هستند که با نگاه احساس می‌کند چه باید کرد و این کالبد عمومی که شهر مورچه است چه احتیاجاتی دارد.

وقتی که ما تشنه می‌شویم، تمام سلول‌های بدن ما احساس تشنگی می‌کنند و همه آب می‌طلبند و به سلول‌هایی که در خارج هستند امر می‌نمایند که وسایل تسکین عطش آنها را فراهم کنند. همین که وسایل تسکین عطش فراهم شد و ما آب

۲۷۶ @ زنبور عسل، مورچگان و موربان

نوشیدیم، تمام سلول‌های بدن آرام می‌گیرند.

آیا ما که مجموعه شصت تریلیون سلول هستیم می‌توانیم بگوییم که در بدن ما، فرمانروای مطلق کیست؟ و قوانین از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ و کیست که قسمت‌های مختلف بدن را اداره می‌نماید؟

فکر و عقل ما، فقط یک قسمت از فعالیت حیاتی ماست، و به طوری که خوب ادراک کرده‌ایم این فکر و عقل، هیچ دخالتی در انتظامات داخلی بدن ما ندارد. و حال که ما نمی‌دانیم، در داخل بدن ما، قوانین از کجا سرچشمه می‌گیرند؟ و سازمان فرماندهی کجاست؟ چگونه می‌توانیم انتظار داشته باشیم که به این زودی محل سازمان فرماندهی شهر مورچه را بشناسیم؟

۴

بنابراین احتمال دارد که در شهر مورچگان، یک سلسله قوانین و نظاماتی هست که امور شهر را اداره می‌کند و همه باید از آن اطاعت نمایند. ولی هر یک از مورچگان در حدود زندگی خود، استقلال دارند، و می‌توانند خود مبتکر بعضی از کارها بشوند.

از این حیث، زندگی مورچگان، شبیه به ماست، چون ما نیز مطیع یک سلسله مقررات و نظامات طبیعی و اجتماعی هستیم، و ضمناً هر یک در حدود زندگی و فکر خود استقلال داریم.

برای این که بدانیم مورچگان چگونه دارای ابتکار و زندگی مستقل هستند، باید طرز کار آنها را در نظر بگیریم.

مثلاً اگر یکی از مورچگان، دو چوب کوچک و یا دو علف کوچک را در حال تقاطع در داخل لانه مشاهده نماید، اول با دقت زیاد، زیر و روی آن را آزمایش

مورچگان ۵ ۲۷۷

می‌کند، و بعد درصدد برمی‌آید که برای ساختن یک خانه از این دو چوب، که به طرزی مناسب روی هم قرار گرفته، استفاده نماید.

دیگران از کنار او می‌گذرند و هیچ توجهی به او ندارند، و گویی که اصلاً متوجه حضور او نیستند و مورچه مزبور به آزمایش خود ادامه می‌دهد، و بعد مصالح ساختمان خانه را از اطراف جمع می‌نماید و از این دو چوب برای ساختن سقف و یا دیوار استفاده می‌کند.

و وقتی به قدر کافی به وسیله خاک و گل اطراف چوب‌ها را محکم کرد، درصدد برمی‌آید که دیگران را نسبت به کار خود علاقمند کند. او آن قدر می‌رود و می‌آید و هیجان از خود نشان می‌دهد تا دیگران نسبت به کار او علاقمند می‌شوند و می‌آیند و خانه را آزمایش می‌کنند، و بعد از آن که مطمئن شدند که نقشه خانه صحیح است و همکار آنها اشتباه نکرده، به صورت گروهی خانه را به پایان می‌رسانند.

این عمل، خوب نشان می‌دهد که ساختن این خانه، جزو قوانین و نظامات همیشگی شهر مورچه نیست، بلکه ابتکار و فکر یک نفر باعث شده است که به طرزی غیرمنتظره یک خانه بر خانه‌های شهر افزوده شود.

۵

ما با این که دانشمند مورچه‌شناس نیستیم ولی همگی دیده‌ایم که طرز عمل مورچه‌ها از لحاظ حمل یک گندم، و یا قطعه قطعه کردن یک شکار و یا ساختن خانه و یا عبور از اطراف یک دریاچه، فوری و آنی نیست بلکه مبنی بر تحقیق و مطالعه و آزمایش است.

لذا می‌توان گفت که عملیات مورچه، مثل عملیات انسان، با عقل خیلی ارتباط دارد.

۲۷۸ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

بارها دیده شده که مورچگان، به جهاتی خود را در شهر خویش ناراحت می‌دیده‌اند و تصمیم گرفته‌اند که به شهر دیگر بروند.

و این تصمیم به این جهت گرفته شده که یکی از آنها در نزدیکی شهر، لانه دیگری پیدا کرده که بهتر از لانه اول است.

مورچه مزبور بعد از یافتن آن لانه، به چند نفر از ساکنان شهر اطلاع می‌دهد و آنها هم به دیگران اطلاع می‌دهند و طولی نمی‌کشد که یک هیئت نمایندگی از لانه خارج می‌شود و به طرف لانه جدید می‌رود که آن را ببیند.

هیئت مزبور بعد از این که لانه جدید را دید، مراجعت می‌کند، و گویی که مشاهدات خود را برای دیگران حکایت می‌نماید، این مرتبه، هیئت دیگری که بزرگتر از هیئت نخستین است، برای بازدید شهر جدید به راه می‌افتند. روش مورچگان در این مورد، به طور واقعاً حیرت‌آوری شبیه به انسان می‌باشد.

وقتی که مسلم شد شهر جدید برای اقامت آنها خوب است، آن گاه یک عده از غلامان که راجع به آنها در فصول آینده صحبت خواهیم کرد، می‌روند که شهر جدید را رفت و روب کنند و آن را برای پذیرفتن ساکنین آماده نمایند.

بعد از این مقدمات، مهاجرت دسته جمعی مورچگان به شهر جدید آغاز می‌شود و وقتی که ساکنین از شهر قدیم به شهر جدید وارد شدند، غلامانی که قبلاً برای رفت و روب و کارهای دیگر رفته بودند، واردین را راهنمایی می‌نمایند.

عقل و هوش طوری در زندگی این جانور مؤثر است که حتی در این موقع بعضی از سکنه شهر حاضر نیستند که به شهر جدید بروند و گویی به دیگران می‌گویند که برای چه از این جا برویم؟ و چرا خود را دچار زحمت کنیم؟ ... ما که در این شهر راحت هستیم چرا زحمت مهاجرت را بر خود هموار نماییم.

و به طرزی محسوس هویدا است که دیگران به آنها اصرار می‌کنند، مثل این که

مورچگان ۵ ۲۷۹

مزایای رفتن به شهر جدید را برای آنها تشریح می‌نمایند تا این که آنها را قانع به مهاجرت می‌کنند.

و حتی بعد از مهاجرت نیز دیده شده که بعضی از مورچگان به شهر اول مراجعت کرده‌اند، و اینها گواه بر این است که در زندگی این جانور تنها «غریزه» حکمفرما نیست بلکه عقل و هوش نیز مؤثر می‌باشد. طبعاً کلمه «شاید» را هم باید در مقدمه نظریه ذکر نمود چون ما نمی‌توانیم به تحقیق بگوییم که مورچه از عقل خود بیش از غریزه استفاده می‌نماید یا برعکس.

ولی از وضع آنها می‌توان گفت که مورچگان هم مثل ما بین حکم غریزه و عقل تردد می‌شوند و نمی‌دانند که کدام را انتخاب کنند.

۶

ما نمی‌دانیم که نام این توافق نظر، و حکومتی را که از آن به وجود می‌آید چه بگذاریم؟ و کدام یک از اصطلاحات ما به این حکومت جور درمی‌آید.

آیا باید نام این حکومت و این جمهوری را جمهوری غریزه گذاشت؟

آیا باید گفت که این جمهوری کمونیست و یا دموکرات است؟

من تصور نمی‌کنم که جمهوری کمونیست برای زندگی مورچه نام مناسبی باشد چون در این جمهوری نظامات مهیب و بدون استثنای زندگی موریانه وجود ندارد بلکه بیشتر، وضع زندگی مورچه‌ها شبیه به یک رژیم دموکرات می‌باشد.

بعضی از محققین نام حکومت اشرافی را روی این جمهوری گذاشته‌اند ولی در این حکومت اشرافی، تفاوتی بین اشراف و عوام الناس وجود ندارد.

آن چه مسلم می‌باشد این است که مورچه‌ها در ضمن کار، از سرمشق بعضی از همکاران خود تقلید می‌کنند، و بعضی از آنها، مهارت و شایستگی بیشتری دارند و

۲۸۰ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

به منزله استاد و مربی دیگران می‌باشند.

این استادان و مربیان، از حیث ظاهر فرقی با دیگران ندارند، و علامتی در آنها نیست، که بدان وسیله ما بتوانیم آنها را بشناسیم. اما کاملاً آشکار است که آزمایش و اطلاعات آنها بیش از دیگران می‌باشد و دیگران از آنها سرمشق می‌گیرند.

لیکن دریافت تعلیمات و پیروی از سرمشق، جنبهٔ اوامر نظامی را ندارد و معلمین و استادان باید مدتی به شاگردها و یاکارگران توضیح بدهند و لزوم فلان کار و منافع آن را بگویند تا شاگردان و کارگران حاضر شوند که در آن کار شرکت کنند. بنابراین اگر به قول جمعی از محققین، رژیم حکومت مورچگان، رژیم آریستوکراسی باشد همانا آریستوکراسی واقعی است، یعنی حکومت «اشراف و البیق»^۱ می‌باشد و آنهایی که لیاقت زیاده‌تر دارند و صلاحیت آنها بیشتر است زمام امور را به دست گرفته‌اند، بدون این که از حیث زندگی و خوراک مزیتی بر دیگران داشته باشند.

اما تمام محققین بزرگ نظیر «هوبر» و «ویلر» و دیگران، با این نظر موافقت نمی‌کنند که نیروی محرک زندگی که این جمهوری را تشکیل می‌دهد همانا عشق و محبت به یکدیگر است.

ما در فصول آینده که متن کتاب است، راجع به این موضوع مفصل‌تر صحبت خواهیم کرد و در این جا به اختصار می‌گوییم که ما افراد بشر نمی‌توانیم بفهمیم که عشق مورچگان نسبت به یکدیگر چه قدر خالص و بدون ریا می‌باشد.

مورچه به طرزی محسوس (از نظر ما) از سعادت هم‌نوع خود لذت می‌برد، و

۱. بلندپایگان و دون‌پایگان - و

مورچگان □ ۲۸۱

وقتی می‌فهمد که هم‌نوع او خوشبخت است او هم خوشبخت می‌شود.
و هر قدر جمعیت شهر زیادتر باشد، این احساس قوی‌تر است. به طور کلی،
هر قدر جمعیت شهر مورچه زیادتر باشد، تمدن مورچه کامل‌تر می‌شود و گویی که
کمال تمدن در زندگی مورچه یا وجود افراد نسبت مستقیم دارد.
یکی از علمای حشره‌شناس موسوم «اش پی ناس» (بروزن استی‌حاش - مترجم)
می‌گوید که عشق مورچگان نسبت به یکدیگر، ناشی از علاقه‌ایست که به تخم‌ها و
نوباوگان خود دارند.

این نظریه بعید نیست که صحیح باشد و بر مبنای این نظریه می‌توان جمهوری
این حشره را جمهوری مادران دانست.^۱

چون مورچگان با این که فاقد جهاز تناسلی هستند و به استثنای حشرات نر و
ملکه‌ها، دیگران از لذائذ جنسی برخوردار نمی‌شوند، معذالک همه نسبت به
تخم‌ها و نوزادان علاقه دارند، و همه خود را مادر وفاداری می‌بینند که وظیفه دارند
از تخم‌ها و نوزادان نگهداری کنند.

ما نوع بشر، محال است که یک چنین عشق و محبتی نسبت به تمام فرزندان
انسان پیدا کنیم. در زندگی سایر جاتوران، حتی زنبور عمل و موریانه، این احساس
مادری عمومی دیده نمی‌شود.

مرغ خانگی، گرچه برای حفظ جوجه‌های خود به ما حمله می‌کند ولی علاقه‌ای
به تخم خود ندارد، و وقتی تخم کرد، آن را به حال خود می‌گذارد و می‌رود.

اما یک مورچه، که مواظبت از یک تخم را به عهده گرفته، هرگز غفلت نمی‌نماید
و هنگامی که آن را از این لانه به لانه دیگر حمل می‌کند، اگر دو پای عقب او را قطع

۱. در این کتاب کلمه جمهوری را باید به معنای اعم آن که جامعه یا توده می‌باشد در نظر گرفت
و نباید آن را با چیزی که عرفاً به نام رژیم جمهوری می‌خوانیم اشتباه کرد - مترجم

۲۸۲ @ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

کنند، باز دست از تخم برنمی دارد.

هرگاه شکم او را بشکافند، به طوری که محتویات شکم او بیرون بریزد باز هم با سعی و همتی که برای ما انسان‌ها غیر عادی است، تخم را به وسیله شاخک‌های خود حمل می‌نماید تا به جای مطمئنی برساند.

در این جمهوری هر کسی که هر وظیفه را انجام می‌دهد، سرانجام نفع آن عاید همه می‌شود.

ما افراد بشر، وقتی کاری می‌کنیم، ابتدا نفع خود را در نظر داریم، ولی مورچه وقتی کاری می‌کند، نفع هم‌نوع خود را در نظر دارد.

مرکز ثقل سعادت و خوشی ما این است که خود احساس نیک‌بختی و انبساط بکنیم، لیکن مرکز ثقل و سعادت مورچه در آن است که دیگران احساس خوشی و راحتی بکنند.

و بدون تردید، تمدن و اخلاق مورچه، خیلی بزرگتر از تمدن و اخلاق نوع بشر است.

و کلمه اخلاق را از این جهت ذکر کردیم که بدون اخلاق نیکو، تمدن معنی ندارد، ولو این که افراد متمدن به قدری در علوم و صنایع ترقی کنند که بتوانند بدون هیچ آسیب، به کره خورشید بروند و از آن جا صحیح و سالم مراجعت نمایند.

فصل اول

اسرار شهر مورچگان

در ادبیات اروپایی از زمان «ازوپس»^۱ حکیم و متفکر معروف تا زمان لافونتن^۲، مورچه مورد نکوهش قرار گرفته است و او را جانوری کوتاه نظر و بخیل و خودخواه دانسته‌اند. و برعکس، حشره دیگر موسوم به «سیگال» (در زبان فارسی زنجره نامیده می‌شود) را که یکی از حشرات بالدار است و در فصل تابستان صدای یکنواخت او مقارن ظهر شنیده می‌شود، مورد تحسین قرار داده‌اند.

در افسانه‌های لافونتن، مورچه مظهر بخل و امساک و زنجره مظهر سخاوت و بخشش شناخته شده است.

اما مطالعات مورچه‌شناسان بزرگ ما، نشان داد که این شهرت صحیح نیست و این حشره یکی از نجیب‌ترین، با اهمیت‌ترین، نوع پرست‌ترین، سخی‌ترین و فداکارترین جانوری است که در کره خاک زندگی می‌نماید.

در زندگی نوع بشر، نجابت و همت و نوع پرستی و سخاوت و غیره از عضو

۱. ازوپس (ازوپ) افسانه‌سرای معروف یونان (۷۰ - ۶ ق.م) است. اثر معروف او «افسانه‌های ازوپس» نام دارد - و

۲. ژان دولافونتن (۱۶۹۵ - ۱۶۲۱ م.) افسانه‌سرای معروف فرانسوی که آثار او به نام «افسانه‌های لافونتن» مشهور است - و

۲۸۴ @ زنبور عسل، مورچگان و مورخانه

مخصوصی که طبیعت به ما داده و همانا نخاع است، سرچشمه می‌گیرد. در زندگی این حشره نیز، تمام صفات نیکو، معلول عضو مخصوصی است که طبیعت به او داده است.

عضو مزبور عبارت از یک کیسه یا خیک^۱ بزرگی است که در مدخل شکم واقع شده و می‌توان آن را کیسه و یا مشک اجتماعی نام نهاد.

این کیسه یا خیک که محل ذخیره غذا می‌باشد و نباید آن را با مشک مورچه اشتباه کرد، در زندگی این حشره (از لحاظ معنوی و اخلاقی) اثر بزرگ دارد و می‌توان گفت که تمام صفات (بلکه رسوم و مقررات) مورچه از این عضو ناشی می‌شود.

معلوم نیست که اگر این عضو نبود، مورچه می‌توانست به وضعی که امروز زندگی می‌کند حیات خود را ادامه دهد، چون طبیعت به قدری نیرومند است و طوری با وسایل کوچک، آثار بزرگ و عجیب به وجود می‌آورد، که حتی ممکن بود مورچه بدون این عضو، حیوانی باهوش و نوع پرست باشد.

ولی امروز، این عضو در زندگی مورچه اثر بسیار دارد، و به همین جهت قبل از این که شروع به مطالعه در زندگی مورچه بنماییم باید این عضو را مورد مطالعه قرار دهیم.

این کیسه یا خیک، به طوری که اشاره شد، شکم و معده مورچه نیست، چون مایل هضم غذا را ندارد و غذاهایی که در این کیسه جمع می‌شود عیب نمی‌کند و فقط محل تجمع آذوقه است.

غذایی که در این کیسه جمع می‌شود مایع است زیرا مورچه با وجود شاخک‌های نیرومند که بدان وسیله می‌تواند غذاها را قطعه قطعه کند، دندان ندارد

۱. ظرف چرمین که در آن آب، روغن، شیر و ... پریزند و مترادف «مشک» است - و

مورچگان @ ۲۸۵

و به واسطه فقدان دندان قادر نیست که غذا بجود و ناچار است که به غذای مایع اکتفا نماید.

بین این کیسه و معده مورچه، مجرایبی هست که از آن جا غذا وارد معده می شود. اما تا وقتی که سایر مورچگان غذا نخورند و سیر نشوند، مورچه ای که دارای این کیسه می باشد، از غذای آن استفاده نخواهد کرد.

این کیسه به وسیله عضلات نیرومند و قابل ارتجاعی ساخته شده و مورچه می تواند مقدار زیادی غذا در آن جا بدهد.

در بعضی انواع مورچه های آمریکایی کیسه مزبور به قدری بزرگ است که وقتی پر از غذا شد، چند برابر مورچه حجم پیدا می کند.

و سپس مورچه هایی که دارای این کیسه هستند به وسیله دست های جلوی خود به سقف لانه می چسبند و از آن جا آویزان می شوند.

اگر بخواهیم در زندگی خودمان، مثالی برای آنها پیدا کنیم، باید بگوییم که شبیه به خیک های پر از عسلی هستند که از سقف آویزان شده اند.

تشبیه عسل به محتویات این کیسه، بدون جهت نیست، زیرا غذای مورچگان که در این کیسه ها جمع می شوند یک مایع غلیظ شیرینی است که این حشرات به طرز مخصوصی آن را تهیه می نمایند.

در هر صورت، حشرات مزبور که از سقف آویزان می شوند ظروف جاندار غذای جامعه هستند. مورچگانی که باید غذا تهیه کنند، غذاهای مزبور را تحویل این ظروف جاندار می دهند و گرسنگان هم هنگام صرف غذا، از این ظروف استفاده می نمایند.

این کیسه دارای یک مدخل است، و غذاهایی که به وسیله مورچگان تهیه می شود از مدخل این کیسه وارد می گردد و به تدریج متراکم می شود و مورچگان

۲۸۶ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

گرسنه هم برای خوردن غذا از این مدخل استفاده می نمایند.

همین که یک مورچه گرسنه به دهانه این کیسه نزدیک شد، انقباضی در کیسه حاصل می شود و مقداری از محتویات وارد شکم مورچه گرسنه می گردد.

انبساط این کیسه برای جا دادن غذا، و انقباض آن برای خوراندن غذا به دیگران، در زندگی جامعه نقش بزرگ بازی می کند و تمام رسوم و مقررات و خصایص زندگی مورچه به این کیسه وابستگی دارد، همان طور که اساس زندگی ما، و آن چه ما را از سایر جانوران تمیز می دهد، مربوط به یک عضو بدن یعنی مغز ما می باشد.



در افسانه های لافوتن و پیشینیان نوشته اند که مورچه هرگز آذوقه خود را به کسانی که در فصل زمستان گرسنه هستند نمی دهند و به تدریج این فکر برای مردم پیدا شده که «مورچه قرض نمی دهد».

این افسانه واقعیت دارد. مورچه قرض نمی دهد، برای این که لازمه وام دادن این است که وام دهنده طلب خود را از بدهکار مطالبه نماید و مورچه وقتی چیزی به دیگری داد هرگز مطالبه نمی کند، بلکه بدون عوض می دهد.

مورچه به قدری سخاوتمند است که تا رفقای او سیر نشوند، هرگز از غذایی که در کیسه دارد استفاده نمی نماید و احتیاج او به غذا نیز خیلی کم می باشد.

در لانه های مصنوعی که ما برای مطالعه وضع زندگی مورچه می سازیم، مورچه می تواند هفته ها و ماه ها بدون غذا زندگی کند، مشروط بر این که قدری رطوبت در لانه باشد.

عمر متوسط یک مورچه (از طبقه کارگر) مدت چهار سال است و به طوری که ملاحظه فرموده اید در این مدت (به استثنای فصل زمستان) این جانور دائماً زحمت

مورچگان □ ۲۸۷

می‌کشد و دائماً مشغول جمع‌آوری آذوقه است، به طوری که ما فکر می‌کنیم که این جانور کوچک عجب حرص و آزی دارد. غافل از این که مورچه هرگز برای خود زحمت نمی‌کشد، بلکه برای دیگران رنج می‌برد، و این کوششی که جهت جمع‌آوری آذوقه می‌کند، برای دوستان و همکاران، و تخم‌ها و نوزادان و حتی دشمنان است.

چون این جانور به قدری کریم و نوع‌پرست می‌باشد که حتی نسبت به دشمنان خود و آنهایی که برادران و فرزندان او را به قتل رسانیده‌اند نیز کمک می‌کند. این کارگر زحمتکش، صبور، قانع و محروم از عشق، فقط یک لذت کسب می‌نماید و آن هم به وسیله خیر و احسان است، و در زندگی یگانه مسرت او این است که نتیجه و ثمر فعالیت خود را به دوستان و همکاران بدهد.

وقتی که یک مورچه از کیسه خود به دیگران غذا می‌خوراند طوری لذت می‌برد که شاید ما از خوردن غذاهای لذیذ و نوشابه‌های گوارا آن طور لذت نمی‌بریم. گویی طبیعت که این حیوان را از عشق محروم کرده، خواسته است بدین وسیله جبران نماید، تا مورچه از دادن غذا به دیگران و اطعام همکاران، و حتی دشمنان، به اندازه عشق لذت ببرد.

وقتی که مورچه به دیگری غذا می‌دهد، شاخک‌های خود را باز می‌کند، سر را به طرف عقب می‌برد و تمدد اعصاب نمی‌نماید و احساس راحتی و لذت چنان از ظاهر او آشکار است که ما با این که خیلی با این حشره تفاوت داریم ولی متوجه می‌شویم که او شادمان می‌باشد.

در بعضی از شهرهای مورچه‌ها، بر اثر وسعت شهر، و وفور ساکنان، وظیفه غذا دادن مخصوص یک دسته از مورچگان است، و فقط آنها دارای کیسه می‌باشند و سایرین کیسه ندارند.

۲۸۸ ✻ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

بعضی از انواع مورچه‌ها، طوری زندگی می‌کنند که حتماً باید به وسیله مورچگان دیگر تغذیه شوند و اگر آنها را در کنار یک کیلوگرم شیره قند بگذاریم از گرسنگی خواهند مرد، مگر این که مورچه‌های کیسه‌دار بیایند و دهانه کیسه را در دهان آنها بگذارند و غذا بخورند.

در بعضی از شهرهای این حشره، عمل غذا دادن یک کار همیشگی است، یعنی یک عده مورچه هستند که رستوران عمومی می‌باشند و دیگران از قبیل کارگران و معماران و مهندسين و سربازان و افسران، به مورچگان مزبور مراجعه می‌کنند و غذاهای خود را تحویل می‌گیرند و به سرکار خود می‌روند.

از موضوع کیسه بگذرید، در این مورد زندگی مورچه به طرز عجیبی شبیه به زندگی ما می‌شود، زیرا ما هم امروز در شهرهای خود رستوران‌ها و مهمانخانه‌هایی داریم که تقریباً بدون تعطیل و انقطاع باز است و مردم دسته‌دسته به این اماکن می‌روند و غذای خود را می‌خورند و به سرکار خویش می‌روند.

ولی در شهرهای کوچک مورچه‌ها این طور نیست و تقریباً تمام مورچگان این کیسه را دارند، منتها به واسطه اشتغال به کار فرصت نمی‌کنند که کیسه خود را پر نمایند و هر وقت که گرسنه شدند از کیسه دیگران (اگر غذایی در آن باشد) استفاده می‌کنند.

در ولایت ما، مورچه زرد رنگی وجود دارد که بدن او از فرط کم‌رنگی شفاف است و من درباره مورچگان مزبور بارها این آزمایش را کرده‌ام:

مقداری عسل سفید را به وسیله جوهر به رنگ آبی رنگین می‌کردم و یکی از مورچه‌ها را کنار عسل می‌گذاردم. حشره مزبور که غذای مایع و آماده پیدا کرده بود کیسه خود را پر از عسل می‌کرد و فوراً رنگ کیسه او آبی می‌شد. بعد به طرف مورچگان دیگر می‌رفت و سایر مورچه‌ها به او نزدیک می‌شدند. هر یک از آنها

مورچگان ۵ ۲۸۹

دهان خود را به دهان مورچه مزبور می‌گذاشت و طولی نمی‌کشید که بدن سایر مورچه‌ها نیز رنگین می‌گردید. وقتی که مورچه نخستین تمام غذای خود را به دیگران داده بود، چنان اظهار مسرت و نشاط می‌کرد که من بی‌اختیار در شادمانی و خوشی او شریک می‌شدم.



لازم نیست که گرسنگان حتماً از دوستان و آشنایان باشند تا این حشره به آنها غذا بدهد، بلکه بیگانگان هم می‌توانند از این غذا استفاده نمایند.

همان طوری که ما دید و بازدید داریم، مورچه‌ها هم دید و بازدید دارند و اتفاق می‌افتد که افرادی از شهرهای مجاور (به شرط این که دشمن نباشند) به شهر دیگر می‌روند و میزبانان بدون مضایقه هر قدر که می‌همانان بخواهند از راه دهان (کیسه) به آنها غذا می‌دهند.

حشرات طفیلی هم که وارد لانه مورچه می‌شوند، به شرط این که بدانند که چگونه باید غذا خورد و از راه و رسم غذا گرفتن آگاه باشند، شکم خود را سیر می‌کنند.

حتی بحبوحه جنگ، در حالی که سربازان دو طرف مشغول کشتار هستند، اتفاق افتاده است که به سرباز گرسنه دشمن غذا داده‌اند و وقتی که سربازان دشمن سیر شدند دوباره جنگ شروع شده است.

نوع پرستی و احسان این جانوران به قدری زیاد است که گاهی موجب فقر و فاقه و قحطی و وسیله فنانی جامعه می‌شود.

در کشور تونس یک نوع مورچه هست که به نام «ویله ربه‌لا» خوانده می‌شود که ماده این مورچه وارد لانه مورچه دیگری می‌گردد که نام آن «مورچه سلیمانی» می‌باشد.

۲۹۰ ■ زنبور عسل، مورچگان و موربانه

این مورچه ماده، بعد از ورود به شهر جدید، با سردی استقبال می‌گردد ولی طوری با کارگران گرم می‌گیرد و چنان با لطافت و نزاکت شاخک‌های آنان را نوازش می‌دهد که کارگران با این مورچه مأنوس می‌شوند و کم‌کم او را بر ملکه خود ترجیح می‌دهند. این مورچه ماده و بیگانه، در شهر جدید بارور می‌شود و تخم می‌گذارد و چون نسل و نژاد او ذاتاً طفیلی می‌باشد فرزندان او به جای این که کار بکنند، از دسترنج دیگران (یعنی مورچه‌های بومی و اصلی) ارتزاق می‌نمایند. به تدریج تمام آذوقه شهر، توسط این موجودات تنبل خورده می‌شود و ساکنان بومی از گرسنگی می‌میرند. طولی نمی‌کشد که مورچه‌های طفیلی هم از گرسنگی تلف می‌شوند زیرا عقیده کلی این است که وقتی یک ملت به حیات ساکنان محلی و وضع اقتصادی آنها توجه نکرد و با بی‌رحمی همه چیز را از بین برد، خود ملت فاتح هم، اگر در آن کشور بماند، محو خواهد گردید.

این نوع پرستی فوق‌العاده، در نظر ما احمقانه جلوه می‌نماید؛ لیکن ما نیز در زندگی انسانی خود از این حرکات ظاهراً احمقانه زیاد داریم، و نباید مورچگان را ملامت کنیم که چرا به عشق این که می‌خواهند عمل نیکی بکنند دچار عواقب وخیم می‌شوند.^۱

آنهايي که برای دریافت غذا به مورچه نزدیک می‌شوند، به طرزی مخصوص شاخک‌های او را نوازش می‌دهند. ممکن است که در این نوازش، از لحاظ عصبی، اثری وجود دارد که مورچه را وادار به دادن غذا می‌کند و چون از این نوازش خوشش می‌آید، کریم و سخنی طبع می‌شود.

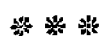
لذا، بعضی ممکن است تصور کنند که کرم و سخاوت مورچه ارادی نیست

۱. در زبان فارسی، ما مثل معروفی داریم که می‌گوید «فلان شخص می‌خواست ثواب بکند کباب شد» - مترجم

مورچگان ■ ۲۹۱

بلکه غریزی می‌باشد و همین که بر اثر این نوازش اعصاب او متأثر شد هرچه دارد می‌دهد، همان طوری که ما هم اگر روی اهرمی فشار بیاوریم و در پیچه دیگ بخار را بگشاییم، طبعاً تمام بخارهایی که در دیگ متراکم شده بر اثر این حرکت خارج خواهد شد.

ولی عملاً این طور نیست، و آزمایش‌های مختلف نشان داده که مورچه وقتی نوازش را احساس کرد به طور غریزی و بدون اراده به دیگران غذا نمی‌دهد. بلکه گاهی در مقابل سمج‌ترین نوازش‌کنندگان مقاومت می‌نماید بدون این که یک قطره غذا به او بدهد، به طوری که می‌توان گفت که این کرم و سخاومت، مطیع اراده مورچه است و یک عمل غریزی نیست که مورچه ندانسته به دیگران غذا بدهد. خود شما هم می‌توانید این موضوع را آزمایش کنید زیرا چون مورچه در تمام مناطق هست، هرکس اگر قدری حوصله داشته باشد می‌تواند موضوع غذا دادن به مورچه را به طرز محسوس (برای خودش) مطالعه نماید.



یکی از مسائل مورد توجه این است که دو حشره دیگر، که مثل مورچه تمدن بزرگ و قابل تحسینی دارند، نیز دارای سیستم غذای اجتماعی هستند و اساس این سیستم روی شکم آنها (اعم از کیسه یا جهاز هاضمه) استوار شده است. موربانه و زنبور عسل برای غذا دادن به نوزادان همین طور عمل می‌کنند، یعنی غذا را از شکم خود بیرون می‌آورند و به دهان نوزادان می‌گذارند. در شهر زنبور عسل، به طوری که می‌دانید، غذای عمومی که همانا عسل می‌باشد، از شکم زنبور بیرون می‌آید.

زنبورها و موربانه‌ها نیز مثل مورچه زحمت می‌کشند تا هم‌نوع آنها از زحمت آنان استفاده نماید. و به طور کلی مثل این است که بین عظمت تمدن این سه حشره

۲۹۲ § زنبور عسل، مورچگان و موریه

و شکم اجتماعی آنها رابطه‌ای موجود می‌باشد.

اگر از من سؤال کنید که کدام یک از تمدن این سه حشره (از حیث اخلاق و نوع پرستی) به دیگران مزیت دارد، من بی‌درنگ می‌گویم که تمدن مورچه بالاتر از دو حشره دیگر است.

زیرا اگرچه موریه‌ها و زنبوران عسل نیز برای هم‌وطنان خود زحمت می‌کشند لیکن آن اندازه نوع پرستی و سخاوت و احسان که در زندگی مورچه هست در زندگی آن دو جانور یافت نمی‌شود.

منی‌توان منکر شد که صفات نیکوی این سه حشره از همین عضو، یعنی معده اجتماعی، سرچشمه می‌گیرد. بر اثر وجود این معده اجتماعی و عمومی است که این حشره از زحمت کشیدن برای دیگران لذت می‌برد.

اگر ما هم دارای چنین عضوی بودیم، زندگی ما طوری دیگر می‌شد، بزرگترین سعادت و لذت ما این بود که بتوانیم هم‌نوع خود را سیر کنیم، بهترین خوشی ما این بود که، بتوانیم هم‌نوع خود را شادمان نماییم، و در تمام عمر زحمت می‌کشیدیم که برادران نژادی ما از زحمات ما برخوردار شوند.

متأسفانه ما معده اجتماعی نداریم و برعکس دارای معده انفرادی می‌باشیم. به همین جهت، فکر می‌کنیم که فقط ما یک نفر باید در دنیا با سعادت زندگی کنیم.

این نکته در خور دقت است که طبیعت با این که انسان را یک حیوان اجتماعی خلق کرده، برای زندگی اجتماعی به او معده عمومی و یا عضو دیگری که جانشین آن بشود نداده است. و چون انسان برخلاف حشرات فوق، دارای معده اجتماعی نیست، من عقیده دارم که هرگز کمونیسم در زندگی نوع بشر به معنای واقعی خود قابل اجرا نخواهد بود.

ما به واسطه داشتن معده انفرادی، ناچاریم که به طور متفرد زندگی کنیم و وقتی

مورچگان ۱۵ ۲۹۳

دور هم جمع می شویم دوستی. و محبت ما تصنعی است.

حتی هنگامی که از مرگ یکی از خویشاوندان متأثر می گردیم، این تأثر ما برای او نیست. و یا کم برای او متأثر می شویم و بیشتر از این جهت تأثر داریم که تنها مانده ایم و در هر حال حس خودخواهی (همه چیز را برای خود خواستن) ما را ترک نمی کند.

ما با مورچه یک تفاوت بزرگ داریم و آن این است که قانون فطری طبیعی ما امساک و لثامت، و قانون فطری و طبیعی مورچه بخشش و کرم است.

نوع بشر برای این که بتواند چیزی به دیگری بدهد باید به خود فشار بیاورد و از قاعده و قانون طبیعی خود عدول نماید تا قادر شود دیگران را از غذا و لباس و خانه خود بهره مند سازد.

لیکن مورچه، برعکس، برای این که لثامت و خست به کار برد، باید به خود فشار بیاورد. چون قانون طبیعی او این است که همه وقت کریم و بخشنده باشد.

ما هنگامی که بذل و بخشش می کنیم از حدود قانون کلی خارج می شویم و اسم این کار را اخلاق نیکو می گذاریم، ولی مورچه هنگامی که لثامت و خست می کند از قانون کلی خارج می شود.

قاعده و بنیان اخلاق ما، درست برعکس قاعده و اساس اخلاق مورچه است. جاده شوسه و کوبیده ما که به آسانی در آن راهپیمایی می کنیم، بخل و لثامت است در صورتی که جاده شوسه مورچه که به طور عادی و به آسانی در آن راهپیمایی می کند کرم و سخاوت می باشد.

من تصدیق می کنم که در روح ما چیزی هست که می توان گفت به منزله معده اجتماعی مورچه می باشد و این شیئی عبارت از حس نوع پروری و دستگیری از دیگران است.

۲۹۴ @ زبور غسل، مورچگان و موریانه

اما این شیء، این عضو، با وجود قوت و اثری که دارد، چگونگی جسمانی نیست و مثل دست و پا وظیفه جسمی را انجام نمی‌دهد، هرگز مثل معده اجتماعی مورچه ما را نسبت به یکدیگر غمخوار نمی‌نماید.

ولی آیا همان طریقه بزرگان گذشته ما، در هزار سال قبل از این پیش‌بینی کرده‌اند، ممکن است که بر اثر ممارست و پرورش اخلاق نیکو، این عضو که امروز معنوی و باطنی است روزی جسمانی و صوری شود.

آیا ممکن است که اصرار و ابرام ما در پیروی از نوع پرستی روزی این عضو باطنی معنوی را از روح ما خارج کند. و همان طوری که علف از زمین سبز می‌شود، یک معده اجتماعی، یا عضو اجتماعی دیگر از گوشت و استخوان ما بیرون بیاید؟ وقوع این حادثه اگر بعید باشد، در طبیعت غیرممکن نیست، چون طبیعت با وسایلی کوچکتر اعمالی انجام می‌دهد، که عجیب‌تر و بزرگتر از این کار باشد. متأسفانه باید تصدیق کرد که عصر و زمان ما کمتر از گذشته برای وقوع این اعجاز مناسب دارد.

زیرا در گذشته، مردم نوع پرست‌تر از امروز بودند، و بیش از امروز به درد یکدیگر می‌رسیدند. در صورتی که امروز خودخواهی ما زیاد شده و کمتر از پدران خویش، از مصائب و بدبختی‌های دیگران متأثر می‌شویم و کمتر حاضریم که صفات نیکو را در خود تقویت کنیم.

یکی از عواملی که ممکن است باعث پیدایش معده اجتماعی و یا عضو اجتماعی دیگر شد، ادیان است و خصوصاً ادیان آسمانی که مردم را به نوع پرستی تبلیغ می‌کنند، برای حصول این اعجاز مفید می‌باشند.

ولی به طوری که مشاهده می‌شود، نیروی ادیان آسمانی هم بر اثر کم‌اعتنایی

مورچگان □ ۲۹۵

مردم به تدریج از بین می‌رود.^۱

نکته دیگری که باید مورد توجه قرار بگیرد این است که حتی در زندگی مورچه، این عضو اجتماعی که منشاء یک چنین آثار خارق‌العاده از لحاظ نوع پرستی شده، جنگ را از بین نبرده و مورچگان با یکدیگر پیکار می‌کنند و خصم را به قتل می‌رسانند. منتها جنگ‌های آنها، با این که زیاد است، از حیث بی‌رحمی به پای جنگ‌های ما نمی‌رسد، و به طوری که اشاره کردیم، آنها حتی در بحبوحه جنگ نیز نوع پرستی را فراموش نمی‌کنند.

۱. روی سخن نویسنده، اصولاً با دین مسیح است - و

فصل دوم

پیدایش شهر مورچگان

بین شهر مورچه و شهرهای زنبور عسل و موربانه یک تفاوت بزرگ وجود دارد: در شهر مورچگان، برخلاف شهرهای این دو حشره، ماجراجویی و حرکات بی‌رویه کمتر دیده می‌شود.

مثلاً در شهر زنبوران عسل (کندو) مهاجرت‌های دسته جمعی و اختلافات سلطنتی، گاهی حیات ساکنان شهر را در معرض خطر نیستی قرار می‌دهند. و در شهر موربانه، هر سال به مناسبت عروسی ملکه، جشن‌های دیوانه‌واری برگزار می‌شود، که گاهی سکنه شهر را به کلی از بین می‌برد و دروازه‌های شهر را به روی مهاجمین می‌گشاید.

اما در زندگی مورچه، از این حرکات بی‌رویه و دیوانه‌وار دیده نمی‌شود و عروسی ملکه و بلکه ملکه‌ها (چون در شهر مورچه گاهی باید چندین ملکه آبستن بشوند) به سادگی برگزار می‌گردد.

گویی این حشره زحمتکش و صبور، که به حقارت خود پی برده، می‌خواهد به قول معروف عروسی ملکه خود را سبک بگیرد.

معذالک طرز جفت‌گیری مورچه‌های نر با مورچه‌های ماده (که باید ملکه

مورچگان □ ۲۹۷

باشند) مثل موریانه‌ها و زنبور عسل می‌باشد یعنی در فضا جفت‌گیری می‌کنند. ولی چون مراسم عروسی در یک منطقه به صورت اجتماعی و در ظرف یک روز صورت می‌گیرد و از تمام شهرهای مورچگان که در آن منطقه هست، عروس‌ها و دامادها خارج می‌شوند و با بال‌هایی که دارند در هوا به پرواز درمی‌آیند، لذا در فضا هیجان نسبتاً بزرگی مشاهده می‌شود.

گفتیم که در شهر مورچگان فقط دو طبقه دارای بال می‌باشند، یکی مورچه‌های ماده که باید آستن و ملکه شوند دیگری مورچه‌های نر که باید با آنها جفت‌گیری نمایند. از این دو طبقه گذشته، دیگران بال ندارند.

در روز معین، بدون هیجان زیاد، درب لانه‌های مورچگان باز می‌شود و عروس‌ها و دامادها از لانه‌های خارج می‌شوند و با بال‌های خود به پرواز درمی‌آیند. گاهی دامادها و عروس‌ها مردد هستند و گویی خجالت می‌کشند و یا از سرنوشت خطرناکی که در انتظار آنها می‌باشد آگاهی دارند. چون به طوری که خواهیم دید، تمام این عروس‌ها و دامادها (به استثناء چند عروس) به وضعی رقت‌آور می‌میرند و همه کفاره لذت عشق را به طرزی که باعث اعجاب ما است ادا می‌کنند. چون ما نمی‌توانیم بفهمیم که چرا طبیعت در قبال لذتی که از توالد و تناسل نصیب مورچه می‌نماید، این طور به سختی از او انتقام می‌گیرد.

موریانه‌های هم همین طور هستند و آنها نیز در قبال لذتی که از توالد و تناسل و عشق ادراک می‌کنند، هزار هزار جان می‌سپارند.

در این روز که مورچه‌های نر و ماده باید برای جفت‌گیری از لانه خارج شوند و در هوا و هنگام پرواز جفت‌گیری نمایند، یک عده نگهبان، مقابل شهر ایستاده‌اند و از خروج تمام مورچه‌های ماده جلوگیری می‌کنند.

مورچه‌های ماده که همه دارای بال می‌باشند، بدون استثناء می‌خواهند از شهر

۲۹۸ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

خارج شوند. و جملگی آرزو دارند که از لذت عشق برخوردار گردند. ولی نگهبانان شهر از خروج تمام آنها ممانعت می نمایند و نمی گذارند که همگی خارج شوند. چون اگر تمام مورچه های ماده خارج شوند، شهر بدون جانوران ماده خواهد بود و آینده نژاد مورچه به خطر خواهد افتاد.

این است که نگهبانان مدخل شهر، با اصرار درصدد برمی آیند که مورچه های ماده را برگردانند و اگر مراجعت نکردند هر دو بال آنها را جدا می کنند و کشان کشان آنها را از مدخل شهر به پشت لانه می برند.

این مورچه های ماده که فاقد بال شده و با زور به پشت شهر برگشته اند، تا وقتی که زنده هستند باید در تاریکی شهر به سر برند و هرگز روی هوای آزاد را نخواهند دید. نیازی به گفتن نیست که همواره باکره خواهند بود، به دلیل این که دیگر از لانه خارج نمی شوند که در فضا با مورچگان نر جفت گیری نمایند.



برای این که خوانندگان از وضع جفت گیری مورچه در فضا آگاه شوند (چون ممکن است که بعضی از آنها این منظره را ندیده باشند) شرحی که «رئومور» فرانسوی در گذشته راجع به این موضوع نوشته و برای اولین مرتبه این موضوع را کشف کرده، عیناً نقل می کنیم.

قبل از «رئومور» هیچ کس متوجه نشده بود که مورچه چگونه جفت گیری می کند. او اولین کسی است که به این موضوع پی برد و به طوری که در زیر ملاحظه می فرمایید، بیان او هم خیلی ساده می باشد.

«رئومور» می گوید:

«در آغاز ماه سپتامبر سال ۱۷۳۳ من می خواستم به پواتر^۱ بروم. در «لوار»^۲ برای

۲. یکی از شهرهای فرانسه - و

۱. یکی از شهرهای فرانسه - مترجم

مورچگان ۵ ۲۹۹

صرف غذای ظهر توقف کردم. از این فرصت استفاده نموده و چون منظره اطراف زیبا و هوا مطبوع بود شروع به گردش کردم.

روی زمین برآمدگی‌های بسیار دیده می‌شد و هر برآمدگی یک سوراخ داشت و من دانستم که این برآمدگی‌ها به وسیله مورچگان به وجود آمده و آن سوراخ‌ها، راهی است که از آن جا مورچگان به لانه خود می‌روند.

روی زمین و در اطراف سوراخ‌ها یک عده مورچگان بالدار و بدون بال دیده می‌شدند و من مشاهده کردم که جفته بعضی از مورچگان بالدار بزرگ و دو یا سه برابر مورچگان بدون بال است.

در حالی که گردش می‌کردم، چشمم به آسمان افتاد و دیدم دسته‌دسته حشرات بالدار، در هوا مشغول پرواز و چرخ خوردن می‌باشند. فکر کردم که این حشرات بالدار، از انواع پشه‌هایی هستند که وقتی در وسط روز مکان سایه‌داری زیر درختان به دست آوردند به پرواز درمی‌آیند.

این حشرات، که من هنوز نوع آنها را تشخیص نداده بودم، گاهی چنان در ارتفاع کوتاه پرواز می‌کردند که انسان می‌توانست با دست آنها را بگیرد. من دست خود را دراز کردم و چند حشره را گرفتم، و وقتی دست خود را گشودم با حیرت دیدم که این حشرات برخلاف تصور من، مورچه‌های بالدار و از نوع همین مورچه‌ها می‌باشند، که من در هر قدم آنها را در اطراف لانه‌ها، روی زمین مشاهده می‌نمایم. ولی نکته جالب توجه این بود که این مورچه‌های بالدار تنها نبودند بلکه جفت جفت پرواز می‌کردند، هر وقت که من یک عده از آنها را می‌گرفتم می‌دیدم که دو مورچه به هم چسبیده‌اند و گاهی پنج و یا شش جفت مورچه و زیادتر به چنگ من می‌افتاد.

نکته دیگر این بود که این یک جفت مورچه، که به هم چسبیده بودند، از حیث

۳۰۰ □ زنبور عسل، مورچگان و مورچانه

جثه با هم تفاوت داشتند: یکی از آنها کوچک و دیگری بزرگ بود و همراه مورچه کوچک، روی مورچه بزرگ دیده می‌شد، و طرز جفت‌گیری آنها، با مگس‌ها که جانوران نر روی ماده قرار می‌گیرند، فرق نداشت.

یعنی عیناً مثل مگس‌ها، قسمت جلویی مورچه نر، خم شده و روی قسمت جلویی مورچه ماده قرار گرفته بود و این دو جانور طوری محکم به یکدیگر چسبیده بودند که برای جدا کردن آنها می‌بایست که فشار به کار ببریم.

چون هیکل مورچه نر بیش از نصف و گاهی یک سوم مورچه ماده نبود، لذا فقط روی قسمت جلویی مورچه ماده قرار می‌گرفت.

من روی شکم بعضی از مورچه‌های بزرگ و بالدار که ماده بودند، فشار آوردم و از شکم آنها مقداری تخم خارج شد.

* * *

امروز که مطالعات ما درباره مورچه خیلی پیشرفته‌تر از آن زمان است، می‌دانیم که مورچه ماده در آن روز که به پرواز درمی‌آید، به یک شوهر اکتفا نمی‌کند، بلکه در ظرف چند ساعتی که مشغول پرواز است، با پنج و شش شوهر جفت‌گیری می‌نماید. هر یک از این مورچگان نر، بعد از جفت‌گیری با مورچه ماده، روی زمین می‌افتد و بعد از چند ساعت به خواری و ذلت می‌میرد.

و اما مورچه ماده، بعد از این که وسایل محو و قتل چندین مورچه نر را به این طریق فراهم کرد، بارور می‌شود، از آسمان به زمین می‌آید و سعی می‌کند که زیر علف یا بوته‌ای پناهگاه پیدا کند.

توجه به این موضوع لازم است که مورچه ماده بعد از این که بارور شد به لانه مراجعت نمی‌نماید و گویی که اصلاً لانه را فراموش کرده، و حتی اگر لانه او در همان نزدیکی محل فرود آمدن باشد، باز هم به لانه مراجعت نمی‌نماید. مورچگان

مورچگان § ۳۰۱

نر هم که از آسمان به زمین افتاده‌اند، به طرف لانه خود نمی‌روند و اگر لانه آنها نزدیک باشد باز توجهی به لانه ندارند و با حالی فلاکت‌بار روی زمین می‌مانند تا وقتی که طعمه جانور دیگر شوند و یا لگدمال گردند و یا بر اثر عوامل طبیعی و جبری از بین بروند.^۱

چرا مورچه ماده به لانه خود مراجعت نمی‌کند؟ جواب این سؤال مثل صدها سؤال دیگر که بعد از مطالعه در زندگی حشرات اجتماعی به ذهن ما می‌رسد، مجهول است.

مورچگان نر که به لانه مراجعت نمی‌نمایند ممکن است بیمناک باشند و بترسند که مبادا دیگران این موجودات بی‌فایده را به قتل برسانند. اما مورچه ماده که بارور شده و عنصر مفید جامعه است نباید بترسد و به خانه خود مراجعت ننماید.

در صورتی که چنین نیست، و مورچه مزبور بعد از فرود آمدن به زمین و رفتن زیر علف‌ها یا سنگ‌ها، با یک حرکت بال‌های خویش را از خود جدا می‌کند و بال‌ها روی زمین می‌افتند.

در این حال، مورچه ماده، خیلی شبیه به عروسی است که بعد از انجام تشریفات عروسی، جامه تشریفات را از تن بیرون می‌آورد و دور می‌اندازد.

بعد از جدا شدن بال‌ها، حشره ماده به وسیله شاخک‌های خود زمین را حفر می‌کند، و منظورش از حفر زمین این است که خانه‌ای برای خود بسازد و در آن جا سکونت اختیار کند و جامعه جدیدی به وجود بیاورد.

از این ساعت به بعد، زندگی عجیب و مرموز، و حتی می‌توان گفت فجیع این

۱. ما ایرانی‌ها مثل معروفی داریم که می‌گوییم «وقتی که خداوند می‌خواهد مورچه را فنا کند، به این جانور بال می‌دهد و آن وقت مورچه به پرواز درمی‌آید و سپس لانه خود را گم می‌کند.» معلوم می‌شود که پدران ما، در کشور ایران، متوجه این نکته بوده‌اند که مورچه بعد از این که به پرواز درآمد نمی‌تواند به لانه خویش مراجعت کند - مترجم.

۳۰۲ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

مورچه ماده که باید به تنهایی جامعه جدیدی به وجود بیاورد آغاز می‌شود. چون در ایجاد جامعه جدید هیچ کس به او کمک نمی‌نماید، و کسی به او غذا نمی‌رساند. غذای این مورچه ماده، در آن خانه (یا زندان) که به وسیله شاخک‌های خود به وجود آورده، مقدار کمی ماده شیرین و علی‌است که در کیسه خود دارد و با این غذای اندک، باید مدت مدیدی زندگی نماید.

گاهی هم رطوبت زمین (که طبعاً ناشی از باران است) این حشره را تقویت می‌کند و شاید از امواج دنیا نیز استفاده‌هایی می‌نماید که بر ما معلوم نیست. چند روز می‌گذرد، و بعد تخم‌هایی از مورچه ماده خارج می‌شود و اطراف او پراکنده می‌گردد و بعد از مدتی، از یکی از تخم‌ها کرم کوچکی بیرون می‌آید و شروع به تنیدن پیله می‌نماید.

وقتی که می‌گوییم کرم، خوانندگان نباید تصور کنند که آن حشره که از تخم مورچه خارج می‌شود مثل کرم‌های معمولی است و ما برای سهولت فهم مطلب این کلمه را به کار می‌بریم.

شک نیست که در این دالان زیرزمینی، جز مادر کسی نیست که به آن کرم‌ها غذا بدهد و یا وسایل تقویت و (رسیدن) تخم‌ها را فراهم نماید.

ولی غذایی که مادر در کیسه خود دارد عاقبت تمام می‌شود، مورچه ماده روز به روز نحیف می‌گردد تا بیش از اسکلتی از او باقی نمی‌ماند.

از وقتی که مورچه ماده به زیرزمین پناه برده، پنج و یا شش ماه می‌گذرد در این مدت، جز رطوبت و امواج نامرئی، از خارج کمکی به مورچه ماده نرسیده و غذای او تمام شده است.

در این موقع، فصل دردناکی در تاریخ زندگی این حشره آغاز می‌گردد: مورچه ماده از فرط گرسنگی و برای این که بتواند به حیات خود ادامه بدهد تا نسل جامعه

مورچگان ۳۰۳

جدید مورچه را حفظ نماید، شروع به خوردن تخم‌های خود می‌کند و خوردن تخم‌ها به او نیروی جدیدی می‌بخشد، و می‌تواند چند تخم دیگر بگذارد. از این پس تا مدت نسبتاً مدیدی، زندگی مورچه ماده چنین دوام پیدا می‌کند که تخم‌های خود را می‌خورد و بدان طریق تخم‌های دیگری می‌گذارد و کرم‌هایی را که از تخم بیرون آمده می‌خورد و بدان وسیله کرم‌های دیگری تغذیه و تقویت می‌کند. به عبارت جامع، این جانور فرزندان خود را می‌خورد برای این که بتواند فرزندان دیگری به وجود بیاورد، و باز هم آنها را می‌خورد برای این که فرزندان جدیدی از او تولید شود.

وضع این جانور، با این زندگی دردناک، شبیه به ابری است که سه قدم جلو می‌رود و دو قدم به قهقرا برمی‌گردد. دوباره سه قدم جلو می‌رود و دو قدم به عقب می‌گذارد، ولی به طور منظم جلو می‌رود.

این فاجعه مدت یک سال طول می‌کشد؛ تا عاقبت بر اثر مساعی مادر چند مورچه کارگر (که گفتیم خنثی هستند و مذکر و مؤنث نمی‌باشند) رفته‌رفته رشد پیدا می‌کنند، و می‌توانند از لانه به خارج بروند و غذا تهیه نمایند و برای مادر و تخم‌ها و کرم‌ها غذا بیاورند.

از این پس، دیگر مادر توجهی به امر تغذیه خود و فرزندان خویش ندارد زیرا مورچه‌های کارگر، که از اولاد او هستند، این وظیفه را انجام می‌دهد و یگانه وظیفه مادر بعد از این تاریخ، همانا تخم گذاشتن است.

بعد از آن، هفته به هفته، بلکه روز به روز، بر جمعیت لانه مورچه افزوده می‌شود و به زودی شهر بزرگی به وجود می‌آید. طبیعت که در این شهر کار خود را به پایان رسانیده، به جای دیگر می‌رود (اگر این تغییر صحیح باشد) و همین آزمایش یکنواخت و عجیب و دردناک را تکرار می‌نماید.

۳۰۴ ■ زنبور عسل، مورچگان و موربان

در این واقعه، آثار وراثت^۱ به طرزی برجسته به چشم ما می‌رسد، و نشان می‌دهد که در سلول حیوانی، خاطرات و تجربه‌هایی هست که بدون تربیت مخصوص، از پدران و مادران به فرزندان منتقل می‌گردد.

در این مورد که اکنون مورد بحث ماست، مورچه ماده در تمام عمر از لانه خارج نشده، و در خود لانه در هیچ کاری شرکت نکرده و عیناً مثل دخترهای عزیز و دردانه‌ای است که در خانه پدر و مادر، دست به سیاه و سفید نمی‌زنند و به همین جهت وقتی به خانه شوهر می‌روند، حتی از عهده پختن سوپ و رفت و روب اتاق بر نمی‌آیند.

ولی این مورچه ماده، که به کلی عاری از کار است، و هیچ تجربه‌ای راجع به محیط خارج ندارد و نمی‌داند که در خارج از لانه چه وقایعی در انتظار اوست، بعد از جفت‌گیری و فرود آمدن روی زمین، شخصاً لانه خود را حفر می‌کند، و شخصاً نخ‌ها و کرم‌های خود را پرورش می‌دهد، و روزی که قرار است مورچه‌ها از پیله بیرون بیایند، خود او پیله را می‌شکافد، و وسایل خروج آنها را فراهم می‌کند.

و با این که شاخک‌های این ملکه، از حیث قوت و تکامل ساختمان، به پای شاخک‌های کارگران نمی‌رسد، تقریباً تمام کارهایی را که آنها می‌کنند، به انجام می‌رساند.

وضع زندگی این مورچه ماده، تأییدکننده فرض سابق ما می‌باشد، گفتیم که مورچگان در شهر خود، شبیه به سلول‌های بدن ما هستند. بعضی در حالی که هر یک دارای زندگی مستقل می‌باشند، به وسیله رشته‌های نامرئی (نامرئی از نظر ما) به یکدیگر اتصال دارند، به طوری که هر یک از مورچه‌ها، در عین داشتن خودمختاری، به منزله روح شهر مورچه است و از تمام قوانین و نظامات این شهر

۱. مقصود «ژنتیک» است - و

مورچگان ۵ ۳۰۵

اطلاع دارد. وقتی ملکه تنها ماند، طوری عمل می‌کند که گویی به تمام رموز زندگی این شهر واقف است و سعی می‌نماید که با هر نوع فداکاری، ولو خوردن فرزندان خود، نسل مورچه را حفظ کند تا نژاد این جانور تا پایان عمر کره خاک باقی بماند.



شما خود می‌توانید وضع زندگی مورچه ماده را روز به روز مشاهده کنید. برای انجام این آزمایش، کافی است که در یکی از روزهای تابستان و خصوصاً از بعد از ظهر به آن طرف، چند مورچه ماده و بالدار را بگیرید و در قوطی‌هایی که قدری رطوبت داشته باشد جا بدهید. پس از آن خواهید دید که این جانور چگونه یک جامعه جدید به وجود می‌آورد.

سابقاً که شهرهای ما، مثل امروز، عمارات مرتفع و خیابان‌های آسفالت و سیمانی و سنگی نداشت، حتی در کوچه‌ها و خیابان‌های شهر نیز، در تابستان از این مورچه‌های بالدار دیده می‌شد ولی امروز در شهرها دیده نمی‌شوند و یا کمتر دیده می‌شوند.

اما در قصبات و مزارع از این مورچه‌ها زیاد هستند، منتها کسانی که می‌خواهند آزمایش بکنند بهتر آن است که به جای یک مورچه ماده (که به واسطه بزرگ جثه زود شناخته می‌شود) چند مورچه ماده را انتخاب کنند که اگر بعضی از آنها هنوز باکره باشند و نتوانند تخم بگذارند، دیگران قدرت تخم‌گذاری داشته باشند.

آنگاه مراحل را که در سطور قبل گذشت به چشم خواهند دید، مشروط بر این که در مراحل آخر، مورچه‌هایی که به وجود می‌آیند راه خروج داشته باشند و بتوانند از خارج آذوقه بیاورند به شرط این که راه عبور هوا همواره باز باشد و وجود رطوبت را فراموش ننمایند.

ولی چون مورچه خیلی باهوش است و نظر به این که می‌تواند با اوضاع

۳۰۶ □ زنبور عسل، مورچگان و موربانه

غیرمنتظره کنار بیاید، گاهی مورچگان به طریقی دیگر، جامعه جدید را تشکیل می دهند.

در بعضی از انواع مورچه، که ما به مناسبت احتراز از کسل کردن خوانندگان، از ذکر اسامی علمی آنها خودداری می کنیم، مورچه ماده دارای شاخک های نیرومند و اندام زره پوش است و بعد از این که بارور شد، وارد شهر نوع دیگری از مورچگان می شود و ساکنان محلی را جبراً وادار می نماید که او را بپذیرند. پس از آن، تخم می گذارد اما هیچ در فکر پرورش تخم ها و کرم ها نیست، و مورچگان محلی وظیفه نگهداری اطفال را انجام می دهند.

در افریقای جنوبی نوع دیگری از مورچه هست که مورچه ماده آن از حیث جثه، سه هزار و بلکه چهار هزار برابر مورچه های عادی (از نوع کارگران) می باشد و این مورچه وقتی که به پرواز درمی آید، به واسطه بزرگی جثه باعث وحشت می شود. یعنی مورچه ماده مزبور به طرز دیگر، موضوع نگاهداری از تخم ها و کرم ها را حل کرده است. یعنی بعد از خروج از لانه، یک عده از مورچگان کارگر، به پشم هایی که از پاهای او روییده می چسبند و مورچه ماده، نظیر هواپیمایی که چندین هواپیمای کوچکتر را با خود حمل نماید، کارگران مزبور را حمل می کند. آنگاه، وقتی که به زمین مراجعت کرد و لانه خود را برای تخم گذاشتن حفر نمود، کارگرانی که جزو ملازمین او هستند، وظیفه نگاهداری از تخم ها و کرم ها را بر عهده می گیرند.

ما نمی دانیم که طبیعت برای چه این حشره مخوف را، که چهار هزار برابر بزرگتر از یک مورچه عادی است به وجود آورده، مورچه ماده خود را این طور فربه می کنند و او را طوری مخوف می نمایند که زیر ذره بین، از فرط وحشت موبر اندام ما راست می شود.

مورچگان □ ۳۰۷

«بلاخمان» آلمانی که یکی از مورچه‌شناسان معروف است، می‌گوید که اگر بعضی از انواع مورچه‌های افریقای جنوبی تصمیم بگیرند که مورچه‌های ماده یا نر را، همین طور بزرگ کنند که بزرگی جثه آنها به اندازه خرگوش و زیادتر برسد، به احتمال قوی، نسل بشر را معدوم خواهند کرد و خود فرمانروای نوع بشر خواهند شد. ما اگر قدری فکر کنیم، متوجه خواهیم شد که این فرض، گرچه دیگر بعید است که صورت تحقق پیدا کند، ولی اگر چنین مورچه‌ای به وجود بیاید ما قادر به ادامه مبارزه نیستیم.

و این جانور مخوف، با آن هوش و مال‌اندیشی، استفاده از قوای مجهول طبیعت و آن کثرت نسل، قطعاً نسل انسان را بر خواهد انداخت و جانشین او خواهد شد.



برای این که مطلب برای ما روشن شود، راجع به تخم مورچه و آن چه را که به نام «کرم» خوانده‌ایم باید قدری توضیح بدهیم.

اگر ما بخواهیم که به وسیله خراب کردن لانه مورچه، تخم‌های او را به دست بیاوریم، زحمت بی‌فایده می‌کشیم زیرا تخم مورچه به قدری کوچک است که به چشم ما نمی‌رسد، و فقط به وسیله ذره‌بین‌های قوی می‌توان آن را پیدا کرد و به دست آورد.

از این تخم، یک موجود دیگر به وجود می‌آید که عرفاً به نام «لارو» (بر وزن کارد - مترجم) خوانده می‌شود و همین «لارو» است که ما در این کتاب به نام «کرم» خوانده‌ایم.

این کرم‌ها وقتی که زیر ذره‌بین‌های قوی قرار می‌گیرند، به راستی باعث عبرت ما می‌شوند زیرا کرم مورچه، به طرز عجیب شبیه انسان، و به عبارت بهتر شبیه به فرزندان انسان می‌باشند.

۳۰۸ □ زنبور عسل، مورچگان و موریهان

این کرم‌ها در زیر ذره‌بین، عیناً شبیه به کودکانی هستند که آنها را قنداق کرده و کلاهی روی سرشان گذاشته باشند و دو پستانک روی قنداق آنها آویزان باشد. از این تشبیه بهتر، شباهت آن به مومیایی مصری است. کرم مورچه طوری شبیه به مومیایی مصری است که گویی مقابل چشم ما یک مومیایی درون تابوت خود خوابیده، و اندام او را به وسیله نوارهای پهن پیچیده‌اند، منتهی این مومیایی دو پستانک روی سینه خود دارد.

یک عده از این کرم‌ها عریان هستند، یعنی پيله ندارند. دسته دیگر آنهايي هستند که یک پيله اطراف آنها را گرفته. درون این پيله کرم‌ها به تدریج تغییر حالت می‌دهند و مبدل به کرم بزرگتری می‌شوند که عرفاً به نام «ننف» (بر وزن سنگ - مترجم) خوانده می‌شود.

ولی «ننف» که مرحله دوم تکامل و رشد کرم است، هنوز مورچه نیست بلکه «ننف» هم به نوبه خویش، یک پيله در اطراف خود می‌تند، و از آن پيله کامل، به همین شکل که ملاحظه می‌فرمایید، بیرون می‌آید.

گاهی مورچه کامل به وسیله شاخک‌های خود پيله را سوراخ می‌کند و خارج می‌شود و گاهی دیگران پيله او را سوراخ می‌کنند و وسایل خروج او را فراهم می‌کنند.

مورچه‌ای که از این پيله بیرون می‌آید، مذکر یا مؤنث و یا خنثی است، و این سه نوع مورچه، همان طور که از حیث جنس با هم فرق دارند، از حیث طول مدت عمر نیز با یکدیگر متفاوت هستند.

مورچه‌های نر، مثل زنبور عسل نر و موریهان‌های نر، خیلی زود می‌میرند، و همین که با مورچه‌های ماده جفت‌گیری کردند به خواری و ذلت تلف می‌شوند. مورچه‌های ماده که بارور شده‌اند، برعکس مورچه‌های نر، عمر دراز می‌کنند.

مورچگان § ۳۰۹

ممکن است که ده یا دوازده سال زنده بمانند و دیده شده است که پانزده سال عمر کرده‌اند.

مورچه‌های خنثی که نه مذکر و نه مؤنث هستند، طبقه کارگران یعنی همین مورچه‌هایی هستند که در فصول خوش سال، از صبح تا غروب به چشم ما می‌رسند و می‌آیند و هیچ وقت در خارج راحتی ندارند و همواره در معرض مخاطرات خارجی، مثل آب، آتش، لگد مال شدن و غیره هستند.

می‌دانیم که در شهر زنبور عسل، آن چه باعث می‌شود که یک حشره نر یا ماده گردد، تغییر نوع غذا و وضع مخصوص لانه اوست. و نیز می‌دانیم که در شهر موریانه، آن چه باعث می‌شود که یک حشره نر یا ماده گردد مربوط به نوع غذا می‌باشد.

ولی هنوز نمی‌دانیم که چه عاملی سبب می‌شود که بعضی از مورچه‌ها نر و بعضی ماده و بعضی خنثی می‌شوند؟

و نمی‌دانیم کیست که حساب این موضوع را می‌کند که در شهر چند مورچه نر، چند حشره ماده، و چند جانور خنثی لازم می‌باشد؟

ما نمی‌دانیم این کیست و در کجاست که این طور، این حساب‌ها را پیش‌بینی می‌کند، و محاسبه‌ها را به یکدیگر تطبیق می‌دهد؟

بر همین مقیاس، نمی‌دانیم کیست که حرکات ستارگان را منظم می‌کند و خورشیدها را به حرکت درمی‌آورد و کیست حرکات ستارگان را متوقف و برخی را منهدم می‌نماید!

اسراری که در لانه مورچه (البته از لحاظ ما) هست، از حیث عظمت و پیچیدگی، هیچ فرقی با اسرار آسمان و کیهانشان ندارد.

چون در این جهان، بزرگ و کوچک وجود ندارد و هر چیزی که هست، از لحاظ اهمیت، در ردیف هم قرار گرفته و نمی‌توان گفت که بعضی از آنها، بر برخی دیگر

۳۱۰ زنبور عسل، مورچگان و موربان

مزیت دارد.

ولی در این موقع نیز وضع زندگی این جانور به طرز برجسته شبیه به زندگی انسان است. مورچه با هوش و فراست بسیاری که دارد، مشکلات زندگی را حل می‌کند. مثلاً در شهرهایی که ساکنان شهر باید خیلی زیاد شوند، مورچه ماده به طور استثنایی، بعد از جفت‌گیری به شهر مراجعت می‌کند و کارگران او را با مسرت می‌پذیرند و تحت پرستاری قرار می‌دهند.

گاهی خود کارگران برای جست و جوی ماده‌هایی که آبتن شده‌اند در اطراف شروع به گردش می‌نمایند و هرچه مورچه ماده و آبتن را که پیدا کردند با زور به شهر می‌آورند و تحت پرستاری قرار می‌دهند.

زمانی هم برای آوردن ملکه‌های ماده و آبتن، به شهرهای مجاور می‌روند و یک ملکه بیگانه را که از نژاد دیگر است، به شهر خود می‌آورند. در این جا، وضع زندگی مورچگان، به طوری که متوجه شده‌اید، شبیه به ماست و ما نیز در شهر خود، برای زناتوبی و تشکیل خانواده زن نداریم و از شهرهای مجاور و احیاناً از نقاط دوردست همسر می‌آوریم.

از این بزرگتر، جفت‌گیری مورچگان در خود لانه است. گاهی به علل غیر معلوم، مورچگان به جای این که در روز معین از لانه خارج شوند و نر و ماده در فضا جفت‌گیری نمایند در همان لانه جفت‌گیری می‌کنند.

ولی این واقعه شاید هر چند سال در هر محوطه، یک مرتبه اتفاق بیفتد و گرنه مورچگان، همواره در خارج از لانه و در فضا جفت‌گیری می‌کنند.

فصل سوم

در لانه مورچگان چه می‌گذرد؟

شهر مورچه، از حیث ساختمان، با شهر زنبور عسل و موریا نه خیلی فرق دارد و شکوه و زیبایی و استحکام و عظمت شهر زنبور عسل و موریا نه در آن دیده نمی‌شود.

برای این که بتوانیم شهر مورچه را با شهرهای دو حشره دیگر مقایسه کنیم خوبست که آنها را از دریچه چشم انسان (و با فرض این که ما سازنده آن شهر هستیم) مشاهده نماییم.

در آن صورت خواهیم دید که شهر زنبور عسل، بر طبق یک معماری و هندسه بسیار زیبا، اما خیلی بزرگ و پیچ در پیچ ساخته شده، به طوری که اگر ما ساکن آن شهر باشیم در آن شهر عظیم، از فرط زیبایی و وسعت و وجود عمارت پیچ در پیچ، دیوانه خواهیم شد.

شهر موریا نه هم عبارت از یک دژ عظیمی است که با بتن مسلح ساخته شده و بدان می‌ماند که ماکوه هیمالیا را مبدل به شهر کرده باشیم.

اما شهر مورچه، برخلاف دو شهر زنبور عسل و موریا نه، به طور افقی ساخته شده، و مرکب از یک عده دالان‌های طویل می‌باشد که ظاهراً گویی نقشه ندارند، و

۳۱۲ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

اگر این دهلیزها محل سکونت ما بود، به طور حتم نمی توانستیم در آن زندگی کنیم. شهرهای زنبور عسل و موریانه، همه جا مطابق یک اسلوب ساخته می شود، ولی شهرهای مورچه، از حیث اسلوب ساختمان، با هم فرق دارند، به طوری که می توان گفت که هر نوعی از مورچگان، شهر خود را یک جور می سازند. معذالک به طور کلی، نود درصد از شهرهای مورچه زیرزمینی، و آن هم در اعماق نزدیک به سطح زمین ساخته می شود، و همواره دارای دهلیزهای طولانی می باشد.

این شهر زیرزمینی، گاهی دارای بیست طبقه است و بیست دهلیز طولانی از هر طرف، بالای یکدیگر ساخته شده. در بعضی از شهرها که مورچگان گنبد عظیمی روی شهر به وجود می آورند، شهر مزبور سی و یا چهل طبقه می شود. هر یک از این طبقات بیست گانه یا سی گانه و چهل گانه، مخصوص یک کار است، و به همین جهت حرارت هر یک از طبقات با دیگری فرق دارد.

به طور کلی هوای شهر مورچه نسبت به اطراف گرم تر است مگر در فصل تابستان که هوای آن خنک تر می شود. این خنکی هوا مربوط به اعماق زمین نیست بلکه مربوط به خود مورچه می باشد، و این مورچه است که به طیب خاطر هوای لانه خود را گرم یا سرد می کند.

مدخل شهر مورچگان معمولاً پنهان است ولی گاهی مدخل آن باز می باشد و این وضع، خصوصاً در شهرهایی که گنبد اطراف شهر را گرفته، زیادتر دیده می شود. حال اگر در نظر بگیرید که بعضی از این شهرها (از نظر شکل) عبارت از استوانه ای است که قطر دایره آن ده متر و ارتفاع آن دو متر می باشد آن وقت متوجه می شوید که این شهر با توجه به کوچکی جثه مورچه، چه قدر عظمت دارد.

هر یک از این راهروها به چندین تالار (یا سرداب) تقسیم می شود، و بعضی از

مورچگان ■ ۳۱۳

راهروها تالار ندارد، و از ابتدا تا انتها یک دالان طویل را تشکیل می‌دهد.

هر یک از این راهروها و سرداب‌ها، مکان اشیاء مخصوصی است و یا برای اجرای کارهای مخصوص مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در بعضی از آنها آذوقه را جمع‌آوری می‌نمایند و در بعضی دیگر آذوقه مزبور را که به شکل مواد خام است به شکل ماده مخصوص و شیرین که غذای عمومی است درمی‌آورند.

بعضی از این راهروها مخصوص پرورش تخم‌ها و کرم‌ها است و بعضی از تالارها به منزله تالار عمومی است. مورچگان در این تالار جمع می‌شوند و استراحت می‌نمایند.

یک قسمت از راهروها مخصوص اصطبل یا آزمایشگاه است و مورچگان در این اصطبل‌ها جانورانی را که مورد استفاده قرار می‌دهند، نگاهداری می‌کنند و بالاخره قسمتی از راهروها به مصرف کشت و زرع می‌رسد و مزرعه می‌باشد.

انواع کارهایی که در این راهروها و اتاق‌ها انجام می‌گیرد نسبت به لانه‌های مختلف فرق می‌کند.

بعضی از مورچگان، تخم‌ها و کرم‌ها را در طبقات زیرین جا می‌دهند و برخی برعکس تخم‌ها و کرم‌ها را در طبقات بالا می‌گذارند.

قسمتی از انواع مورچگان طبقات فوقانی و بعضی از آنها طبقات تحتانی را اصطبل می‌نمایند و این تفاوتی که از حیث استفاده از مکان در لانه‌های مورچه دیده می‌شود، آشکار می‌نماید که سلیقه فردی در این کار خیلی دخالت دارد.

همان‌طور که در زندگی ما انسان‌ها طرز آراستن منزل در دو خانه مجاور با هم فرق دارد و هرکس در انتخاب اثاثیه و استفاده از اتاق‌ها، دارای سلیقه مخصوصی است، در زندگی این حشره هم سلیقه فردی یا دسته جمعی استفاده از راهروها و

۳۱۴ ۵ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

تالارها، خیلی مؤثر است.

حتی یک نوع حشره در دو منطقه مختلف، لانه خود را در دو نوع می سازد که با مقتضیات محلی مناسب می باشد.

مثلاً مورچه معروف به «لازیوس» که در مناطق مختلف ما زندگی می کند، وقتی که لانه می سازد گنبد لانه خود را طوری به وجود می آورد که روی به آفتاب باشد و مثل یک آینه مقعر حرارت آفتاب را جمع آوری کند. زیرا تخم های این حشره در قسمت فوقانی لانه و درون گنبد باید رشد نمایند، و رشد و نمو تخم ها محتاج حرارت زیاد است.

اما همین مورچه ها، که در مناطق نزدیک به خط استوا نیز زندگی می کنند، هنگامی که در آن مناطق لانه می سازند، به کلی از ساختن گنبد صرف نظر می نمایند. زیرا به واسطه حرارت مناطق استوایی، احتیاجی به جذب و تمرکز حرارت آفتاب ندارد.

مورچگانی که در کشورهای فدرال جماهیر متحده^۱ زندگی می کنند، دارای لانه هایی هستند که به هم مربوط می باشند. به این ترتیب که هر یک از آنها یک متر و نیم تا دو متر عمق دارد. قسمت فوقانی لانه، گنبدی را تشکیل می دهد که گاهی وسط آن یک سوراخ می باشد، و این گنبدها که هر یک نماینده وجود یک لانه مورچه هستند، به وسیله دالان های زیرزمینی به یکدیگر مربوط می باشد.

معمولاً یک جماهیر متحده بزرگ هم در روی زمین یافت می شود و در امریکا و خصوصاً در جمهوری پنسیلوانیا، کشورهای مهمی از مورچه وجود دارد که حتی دارای یک هزار و ششصد لانه است و بعضی از این لانه ها به قدری بزرگ می باشد

۱. مقصود مورچه هایی است که در اجتماعات منظم (جمهوری) زیست می کنند. در اصطلاح مورچه شناسی به هفت یا هشت لانه، اصطلاحاً «جماهیر متحده» می گویند. و

مورچگان □ ۳۱۵

که با رعایت تناسب، شهر نیویورک در قبال آنها حکم قضیه دارد.

متأسفانه هنوز اطلاعات ما در مورچه‌شناسی به آن درجه نرسیده که بدانیم این جماهیر متحده بزرگ چگونه اداره می‌شود و مورچه‌هایی که اتباع این فدراسیون را تشکیل می‌دهند تابع چه مقررات و نظاماتی هستند.

در این شهرهای عظیم و تاریک (زیرا مورچه‌ها مثل زنبور عسل و موربانه تاریکی را دوست می‌دارند) مورچگان همواره مشغول به کار هستند و در فصل تابستان حتی شب‌ها هم در خارج از لانه دست از کار نمی‌کشند.

کاری که مورچه در خارج از لانه در شب هنگام انجام می‌دهد و ما آنها را می‌بینیم، در قبال کارهایی که در خود لانه انجام می‌دهد و ما نمی‌بینیم، تقریباً هیچ است.

در داخل لانه، شب و روز، مورچه مشغول رفت و روب و نظیف و تهیه غذا است، و تهیه غذا خود به تنهایی سازمان مفصلی دارد که مدت مدیدی از اوقات مورچه را اشغال می‌کند.

مواد خامی که از بیرون وارد لانه می‌شود به نبت این که مواد نباتی یا حیوانی است، مواظبت مخصوصی لازم دارد.

بعضی از مواد باید بلافاصله مبدل به غذای مایع که غذای همگی است گردد. بعضی از اغذیه را باید مبدل به کنسرو نمود و برخی از غذاها را باید به شکل خمیر، و اگر گوشت است به شکل قرمه^۱ یا گوشت خشک درآورده و سپس در فصل زمستان که از بیرون مواد خام وارد شهر نمی‌شود، از آن اغذیه استفاده نمود و آنها را به نوبه خود مبدل به غذای مایع کرد.

۱. قرمه: گوشت ریزریز کرده که آن را تفت دهند و سپس از آن خوراک بسازند و یا در ظرف سرشته‌ای گذارده و در مواقع ضروری از آن برای تهیه غذا نمایند - و

۳۱۶ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

از موضوع تهیه غذا و تهیه آن بگذریم، تعمیر جاده‌ها و خطوط ارتباطات موضوع مهمی است.

این جاده‌ها که از مقابل تمام تالارها می‌گذرد همواره باید مسطح و تمیز باشد تا عبور و مرور در شهر قطع نشود و بتوان همواره از یخچال‌ها مواد خام را برای تبدیل به غذای مایع، بیرون آورد.

مسئله پرستاری و مواظبت از ملکه موضوع مهمی است: دائماً باید او را تمیز کرد، مرتباً باید به او غذا خورانید و هر چند لحظه یک مرتبه باید او را نوازش نمود. کار مهم دیگر، مواظبت از تخم‌ها و کرم‌ها است و باید شب و روز تخم را لیسید تا به وسیله آب دهان به آنها غذا رسانید و هر ساعت یک مرتبه باید تخم‌ها را جابه‌جا کرد.

همچنین نگاهداری از کرم‌های «لارو» مستلزم دقت و مواظبت مخصوصی است و اگر غفلت شود، کرم‌ها که نسل آینده هستند تلف خواهند گردید.

از این که بگذریم، مورچگان باید خود را نظیف کنند و اگر توجه نمایید که مورچه یکی از نظیف‌ترین موجودات دنیا است، و روزی اقلابیت مرتبه خود را می‌شویب و ماهوت پاک‌کن می‌زند، متوجه خواهید شد که تنها رعایت نظافت شخصی مدت زیادی از اوقات این حشره را می‌گیرد.

بعد از آن که وظایف خود را انجام دادند گاهی فرصتی به دست می‌آید و آن فرصت را صرف ورزش می‌کنند و خصوصاً مسابقه‌های کشتی‌گیری و دوندگی آنها به طرز عجیبی شبیه به ما می‌باشد.

در مواقع کشتی‌گیری، جرگه بزرگی از مورچگان تشکیل می‌شود و حریفان به وسیله شاخ‌های خود، یکدیگر را می‌گیرند و عیناً مثل ما سعی می‌کنند که حریف را به زمین بزنند و همین که حریف زمین خورد، مورچه‌ای که فاتح شده، او را رها

مورچگان □ ۳۱۷

می‌کند و به سراغ مورچه دیگر می‌رود.

در مسابقه دوندگی هم که در یکی از دهلیزها به عمل می‌آید، تماشاچیان در دو طرف دهلیز می‌ایستند و دوندگان حرکت می‌کنند و با سرعت زیاد طول دهلیز را می‌پیمایند و یکی از آنها جلو می‌افتد.

ما بدون این که بخواهیم مورچگان را صددرصد شبیه به انسان کنیم باید تذکر دهیم که طرز رفتار سایر مورچگان با قهرمانی که جلو افتاده، طوری است که گویی او را تقدیر و تحسین می‌کنند.

در مسابقه‌های کشتی‌گیری، به خوبی آشکار است که منظور مورچگان تفریح یا ورزش است زیرا هیچ سر جنگ ندارند و یا این که به وسیله شاخک‌های خود به یکدیگر حمله‌ور می‌شوند، و به وسیله دست کمر حریف را می‌گیرند، هنوز دیده نشده که یکی از مورچه‌ها در این بازی‌ها به قتل برسد و یا مجروح شود. و حال این که در مواقع جنگ، مورچه‌ها به وسیله همین شاخک‌ها حریف را به قتل می‌رسانند و یا او را مجروح می‌کنند.

در بین حشرات، یگانه جانوری که کاملاً مثل انسان دارای ورزش می‌باشد، همین جانور است.

این جانور زحمتکش و باهوش و ورزشکار، از حیث خستگی هم شبیه به ما می‌باشد، در صورتی که سایر حشرات خسته نمی‌شوند و یا اگر خسته شوند ما به طرز محسوس آن خستگی را ندیده‌ایم.

زنبور عسل اگر صد مرتبه روی گل‌ها بنشیند خسته نمی‌شود و برای صد و یکمین مرتبه درصدد استفاده از شیرۀ گل برمی‌آید.

موریانه‌ها هم خسته نمی‌شوند و اگر هم خسته بشوند و ما تاکنون ندیده‌ایم که خستگی آنان چگونه است.

۳۱۸ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

اما مورچه بعد از یک کار بزرگ خسته می‌شود و احتیاج میرمی به استراحت پیدا می‌کند. تمام کسانی که در زندگی مورچه مطالعاتی کرده‌اند از این موضوع باخبر می‌باشند.

مورچه بعد از این که یک بار سنگین را از راه دور حمل می‌نماید و با کوشش بسیار آن را به لانه می‌رساند، رفقای او که در مدخل شهر ایستاده‌اند به کمک او می‌آیند و ابتدا به او غذا می‌دهند. طرز غذا دادن هم به طوری است که در سطور قبل گفته‌ایم.

باید دانست که در زندگی مورچه، هر واقعه مهمی با تغذیه شروع و همچنین با تغذیه ختم می‌شود و این واقعه در زندگی این جانور کیفیتی مهم‌تر از غذا دادن و غذا خوردن دارد. یعنی مورچه از این عمل، بیش از غذا خوردن استفاده می‌نماید و نشئه بیشتر و قوی‌تری به او دست می‌دهد.

دوستان و همکاران بعد از این که مورچه حامل را غذا دادند، او را تمیز می‌کنند و گرد و غبار را از روی بدنش می‌زدایند، او را مورد نوازش قرار می‌دهند و سپس رفیق خسته خود را به خوابگاه می‌برند.

کلمه «خوابگاه» در این مورد در جای خود، از طرف ما استعمال شده، زیرا تالاری که مورچه را بدان سوی هدایت می‌کنند خوابگاه است، مورچه در آن می‌خوابد و طوری در خواب سنگین فرو می‌رود که اگر در آن حین به شهر مورچه حمله نمایند از خواب بیدار نخواهد گردید، و حال آن که هنگام حمله مهاجمین حتی مورچه‌های ناقص‌الاعضاء به هیجان می‌آیند.

بعضی از انواع مورچگان در لانه‌های دیگری غیر از لانه‌های زیرزمینی زندگی می‌کنند. به این طریق که تنه درخت‌ها را خالی می‌کنند. بدون این که به پوست درخت آسیبی برسانند، در وسط ساق‌ها دهلیزها و تالارها به وجود می‌آورند و

مورچگان ۳۱۹

گاهی این دهلیرها و اتاق‌ها از لحاظ فن نجاری، به قدری مطابق ملاحظه است که گویی میل‌سازان ماهر ما آن را ساخته‌اند.

بر طبق وضع ساقه درخت و یا مقتضیات لانه می‌سازند، چوب را دود می‌دهند به طوری که وقتی نظر به لانه آنها می‌اندازیم مشاهده می‌کنیم سیاه است. و دودی کردن چوب‌ها قطعاً مصلحتی دارد که هنوز به آن پی نبرده‌ایم.

همان‌طور که در زیر خاک، جماهیر متحده مورچه وجود دارد، در تنه درخت‌ها هم از این فدراسیون‌ها دیده می‌شود و گاهی ده یا پانزده جمهوری در ده پانزده درخت که مجاور یکدیگر هستند زندگی می‌کنند و همه ظاهراً از قوانین مشابهی اطاعت می‌نمایند.

در مناطق استوایی، بعضی از مورچگان لانه‌هایی می‌سازند که از حیث مواد ساختمانی شبیه به لانه زنبورهای درشت طلایی ماست. و این لانه‌ها را از شاخه‌های درخت آویزان می‌کنند و به عبارت صحیح‌تری، طوری ساختمان لانه را آغاز می‌نمایند که بعد از اتمام از شاخه آویزان شود.

در بعضی از درخت‌ها که مغز ساقه برای تغذیه مناسب است، مورچگان علاوه بر این که خانه خوبی درست می‌کنند غذای فراوانی هم به دست می‌آورند و دیگر ناچار نیستند که برای به دست آوردن آذوقه از لانه خارج شوند.

یکی از مختصات جالب توجه بعضی از مورچه‌ها، چادرنشینی است. مورچگان عیناً مثل قبایل صحراگرد ما، بیلاق و قشلاق دارند و در فصول مختلف سال، به مناسبت این که محتاج حرارت هوا هستند، از مناطق سردسیر به طرف مناطق گرمسیر می‌روند.

این مسافرت‌ها عموماً طولانی است، و هر وقت که خسته می‌شوند و باید استراحت کنند، در پناه سنگ‌ها و یا علف‌ها و یا خارهای بیابان استراحت می‌نمایند.

۳۲۰ ■ زنبور عسل، مورچگان و موربانه

از همه جالب توجه تر، لانه هایی است که مورچگان به وسیله نساجی می بافند و چون صنعت نساجی در زندگی مورچه دارای اهمیت است، ما در صفحات آینده مفصل تر راجع به آن صحبت خواهیم کرد.

طبعاً متوجه هستید که مطالعه در زندگی مورچه در این لانه های زیرزمینی و تاریک، اگر غیرممکن نباشد، خیلی دشوار است. به همین جهت، علمای مورچه شناس از مدتی پیش به این طرف برای مطالعه در زندگی مورچه متوسل به لانه های مصنوعی می شوند.

لانه های مصنوعی که از دو قرن به این طرف، برای مطالعه در وضع زندگی مورچه ساخته می شود انواع زیاد دارد، و ما خود بعضی از این لانه ها را در نمایشگاه ها و باغ وحش ها دیده ایم.

از چندی قبل به این طرف، فن ساختمان لانه های مصنوعی برای مطالعه در زندگی مورچه قرین تکامل شده، به طوری که برای هر یک از انواع مورچگان یک لانه بخصوص می سازند که بهتر با وضع زندگی او مناسبت داشته باشد.

لانه هایی که به وسیله گچ نرم ساخته می شود برای بسیاری از انواع مورچه ها، از لحاظ مطالعه وضع زندگی آنها، بهتر از لانه های دیگر است چون مورچه ها می توانند به سهولت به وسیله شاخک های خود در این ماده نرم، دهلیزها و تالارها به وجود آورند، و لذا وضع لانه آنها بیشتر نزدیک به لانه های طبیعی است.

در زندگی مورچه، مثل زندگی ما، یک اشکال بزرگ وجود دارد و آن مسئله مجرای فاضلاب برای دفع مدفوعات است. مورچه ها که فوق العاده مقید به نظافت هستند حتی در لانه های مصنوعی برای دفع کثافات و زباله، مستراح می سازند و کثافات و زباله شهر را در آن می ریزند و چون مدفوع مورچه همواره مایع است لذا از رنگ مخصوصی که یکی از اتاق ها در لانه مورچه پیدا می کند می توان دانست که آن

مورچگان □ ۳۲۱

جا محل دفع می‌باشد.

در لانه‌های بزرگ، گاهی چندین مستراح وجود دارد و همین موضوع که مورچه جز در مستراح در هیچ نقطه قضای حاجت نمی‌نماید، نشان می‌دهد که این جانور دارای تمدن جالب نوجهی است. شاید همان طور که در زندگی ما، قضای حاجت در حضور مردم و در اماکنی غیر از مستراح، عیب اخلاقی بزرگی است، در زندگی مورچه‌ها هم این عیب اخلاقی وجود داشته باشد.

بر اثر پیدایش لانه‌های مصنوعی، علمای مورچه‌شناس به تمام اسرار مادی و یا به قسمت مهمی از اسرار مادی حیات این حشره پی برده‌اند ولی هنوز نتوانسته‌اند که اسرار حیات سیاسی و اجتماعی و تفکرات معتقدات او را درک نمایند.

فصل چهارم

ارتش و جنگ‌های مورچگان

در بین تمام حشرات و شاید در بین تمام جانوران به استثنای انسان، مورچه یگانه جانوری است که ارتش‌های منظم و همیشگی دارد و از این ارتش برای حمله و جنگ‌های تهاجمی استفاده می‌کند.

گرچه مورچانه هم دارای ارتش بزرگ و منظمی است اما مورچانه هرگز حمله نمی‌کند و جنگ تهاجمی ندارد، و وظیفه سربازان و افسران مورچانه فقط از دفاع شهر در برابر حملات خارجی و یا محافظت کارگرانی است که شب‌ها برای تهیه آذوقه از شهر خارج می‌شوند.

زنبوران عسل هم هرگز از روی نقشه و به طرزی منظم حمله نمی‌کنند. گرچه گاهی در اثر خراب شدن کندو و جاری شدن عسل، زنبورها از شهرهای مجاور حمله‌ور می‌شوند و درصدد برمی‌آیند که عسل را به یغما ببرند و در نتیجه بین یغماگران و زنبوران محلی، منازعه درمی‌گیرد.

اما این نزاع به طوری که اشاره شد، جزو وقایع استثنایی است و شبیه به یک جنگ منظم نمی‌باشد. از این وقایع استثنایی گذشته، زنبوران عسل خیلی علاقه دارند که حق مالکیت دیگران را محترم بشمارند. مورچانه هم هرگز درصدد تهاجم بر

مورچگان □ ۳۲۳

نمی‌آید و به املاک دیگران چشم طمع نمی‌دوزد.

ولی مورچه با این که عموماً صلح‌جو می‌باشد اما به واسطه هوش بسیاری که دارد، درصدد برمی‌آید که به جای کار کردن متوسل به جنگ شود، تا بتواند بدون زحمت زیاد از دسترنج دیگران استفاده نمایند.

یک مرتبه دیگر ما مشاهده می‌کنیم که وضع زندگی مورچه خیلی شبیه به ما است، زیرا در نوع بشر نیز بعضی از ملل هستند که برای جلب همکاری ملل دیگر و این که آنها را یا خود همدست و متحد کند، با آنها می‌جنگند.

همان طوری که تمدن جالب توجه بعضی از نژادهای انسانی نتوانسته است که جنگ را از بین ببرد، تمدن جالب توجه مورچه‌ها نیز نتوانسته که باعث از بین رفتن جنگ بشود و گویی قوانین اخلاقی طبیعت، جهان، سرنوشت و یا هر اسم دیگر که روی آن می‌گذارید، اقتضا کرده است که در این جهان جنگ باقی باشد و از بین برود. در آغاز این صفحات گفتیم که مورچه انواع زیاد دارد، به طوری که تفاوت بین نژادهای مورچه خیلی زیادتر از نژادهای انسانی است.

صریحاً می‌توان گفت که تفاوتی که بین نژادهای مختلف مورچه وجود دارد به قدری زیاد است که اگر بخواهیم بعضی از انواع مورچه‌ها را با بعضی دیگر مقایسه کنیم، بدان می‌ماند که یک ملخ را با یک کرگدن مقایسه نماییم و مابین نژادهای بشری این اندازه تفاوت نمی‌بینیم.

طبیعی است که وقتی مورچگان از حیث نژاد این قدر با هم اختلاف داشته باشند، از حیث وسایل جنگ و اسلحه نیز با هم متفاوت باشند.

ولی به طور کلی سلاح آنها عبارت از شاخک‌ها است، که از حیث شکل با هم فرق می‌کند، بعضی از شاخک‌ها بزرگ و برخی کوچک است.

بعضی از شاخک‌ها به شکل گازانبر می‌باشد و برخی دیگر شکل شمشیر دودم

۳۲۴ هـ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

را دارد و بدان وسیله می‌توان یک حشره را با یک ضربه نصف کند.

شاخک‌های دیگری موجود است که به شکل اره (دندانه‌دار) به وجود آمده و بدان وسیله سربازان هنگام جنگ، سر یا تنه دشمن را اره می‌کنند.

بعضی از شاخک‌ها شبیه به یک نیزه خیلی تیز می‌باشد و سربازها با این سلاح، به یک ضربه سر دشمن را سوراخ می‌نمایند.

برخی از انواع مورچه‌ها دارای کیسه مخصوصی هستند که زهر نیرومندی در آن انباشته شده و این زهر که به شکل گاز مورد استفاده قرار می‌گیرد، به قدری مؤثر است که وقتی به طرف دشمن پرتاب می‌نمایند سربازان دشمن را از پا می‌اندازد و مغلولج و بی حرکت می‌کند.

لیکن همانطوری که ما از به کار بردن گازهای جنگی بی‌مناک هستیم و می‌ترسیم که مبادا جریان باد، خط سیر حرکت گاز را تغییر بدهد و به جای دشمنان، دوستان را هلاک نماید، آنها نیز از به کار بردن گازهای جنگی بی‌مناک هستند و تا وقتی که ناچار نشوند گاز جنگی را مورد استفاده قرار نمی‌دهند.

طبعاً چون نژادها و وسایل جنگ مورچه متفاوت است، وضع جنگ آنها هم با یکدیگر تفاوت دارد. ولی تمام انواع جنگ‌های ما از قبیل: جنگ تدافعی، جنگ تهاجمی، جنگ برق‌آسا، جنگ سنگری و محاصره استحکامات، شبیخون، غافل‌گیری، جنگ پنهانی یا جنگ جاسوسی، شکافتن خط محاصره، عقب‌نشینی منظم برای جمع‌آوری قوا یا فریب دادن خصم، جنگ برای گرفتن انتقام و قتل و غارت تمام مغلوبین و جنگ تن به تن در بین مورچگان دیده می‌شود.

حتی جنگ خانگی و برادرکشی هم بین آنها وجود دارد. چون مورچه دست کم صدها میلیون سال قبل از ما به وجود آمده، باید گفت که ما این جنگ‌ها را از مورچگان یاد گرفته‌ایم، نه آنها از ما، و یا شعور و عقل عمومی جهان، که در مغز ما و

مورچگان ■ ۳۲۵

مورچه یا در هر دو وجود دارد، این جنگ‌ها را به هر دو آموخته است.

بزرگان مورچه‌شناس راجع به جنگ‌های مختلف این حشره، به قدری مطالب عبرت‌انگیز نوشته‌اند که ما اگر بخواهیم فقط به رئوس و کلمات آنها اکتفا کنیم، باید کتابی بنویسیم که دو برابر قطر این کتاب باشد.

مورچه با مهارت عجیبی از تمام مقتضیات استراتژی و تاکتیک استفاده می‌کند و عیناً مثل ما به قوایی که در میدان جنگ هستند ذخیره می‌رساند، و باز مثل ما، یک قسمت از قوا را از یک طرف به طرف دیگر منتقل می‌کند و سعی می‌نماید که خصم را به وسیله محاصره از پا درآورد و خط عقب‌نشینی او را قطع کند.

با این که بسیاری از انواع مورچه، مثل بعضی از ملل ما، فطرتاً صلح‌خواه هستند، وقتی که مورد تهاجم قرار می‌گیرند چنان آبراز شجاعت می‌کنند که نظر تحسین ما را جلب می‌نماید.

این مورچه‌های صلح‌جو، وقتی که مورد حمله قرار می‌گیرند، از وفور سربازان و از جثه بزرگ مورچگان مهاجم اظهار وحشت نمی‌کنند، و گاهی چنان فداکاری و از خودگذشتگی می‌نمایند که مهاجمین با وجود بزرگی جثه و کثرت سربازان، فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند.

در اروپا یک نوع مورچه هست که به نام علمی «نتومیرما روییدا» خوانده می‌شود و از حیث نیروی جسمانی و نیروی اسلحه، بر تمام مورچه‌های قاره اروپا ترجیح دارد و با این وصف، این حشره نیرومند هرگز به سایر مورچگان حمله نمی‌کند و پیوسته مشغول به کار خود می‌باشد، و مورچگان دیگر هم که اطلاع دارند که وی قوی است، در صدد اذیت او بر نمی‌آیند و با این حشره نمی‌جنگند.

متأسفانه (برای مورچه‌ها) تمام زورمندان این طور صلح‌خواه نیستند و بعضی از آنها با وجود این که ثروت دارند و نیرومند هستند، مثل بعضی از ملل بزرگ ما

۳۲۶ □ زنبور عسل، مورچگان و موریه

در صدد اذیت و آزار دیگران برمی آیند.

بدبختانه (برای مورچگان) شغل اصلی بعضی از انواع مورچه، جنگ است و همان طوری که رومی های قدیم حرفه اصلی خود را جنگ قرار داده بودند، اینها هم در فواصل تقریباً منظم، به همسایگان حمله ور می شوند و تمام نوزادان ملل مجاور را به اسیری می برند و آنها را غلام خود می کنند.

به طور متوسط، بعضی از انواع مورچه در فصل تابستان سه مرتبه به جنگ می روند و گاهی دیده شده که چهار مرتبه نیز مبادرت به جنگ کرده اند. عده ای از علمای مورچه شناس، از قبیل «ویلر»، «واسمان»، «فورل» و دیگران شرح این جنگ ها را به طریقی دقیق نوشته اند و ما اگر بخواهیم در این جا بنویسیم حتماً بهتر از آنها نخواهیم توانست که این جنگ ها را توصیف کنیم. کتب این دانشمندان هم در دسترس همه هست و می توان بدانها مراجعه کرد.

ولی روش این کتاب ما را وامی دارد که به طور خلاصه یکی از جنگ ها را از نظر خوانندگانی که فرصت مراجعه به آن کتابها را ندارند بگذرانیم.

قدری بعد از طلوع آفتاب، یک دسته از مورچگان برای اکتشاف حرکت می کنند و به طرف لانه ای که باید مورد چپاول قرار بگیرد به حرکت درمی آیند.

این مورچگان به چندین دسته تقسیم می شوند، اطراف لانه گردش می نمایند، گاهی به لانه نزدیک می شوند و زمانی از آن دور می گردند و تمام خطوط عقب نشینی احتمالی خصم را از نظر می گذرانند.

اگر از طرف مورچگان دیگر، حمله بشود، این دسته اکتشاف به سرعت عقب نشینی می کنند و در مورچه های معروف به «سواری» این سرعت عقب نشینی خیلی قابل ملاحظه است.

سپس قسمت اعظم سپاه به حرکت درمی آید و در دسته های مختلف به سوی

مورچگان □ ۳۲۷

لانه دیگر که می توان این جا به نام لانه خصم خواند، پیش می رود.

طرز این پیشروی، از این جهت جالب توجه است که اولاً تمام راه های عقب نشینی خصم را قطع می کنند و ثانیاً دقت دارند که هر فوج یا لشگری که وارد میدان جنگ می شود یک فوج یا لشگر ذخیره در پشت سر خود داشته باشد که هرگاه شکست خورد و صدمه دید، قوای ذخیره وارد کارزار شوند.

طولی نمی کشد که لانه خصم تحت محاصره درمی آید، و آن وقت از دو حال خارج نیست: هرگاه خصم در خود یارای جنگ دید از لانه خارج می شود و مردانه می جنگد و اما اگر احساس کرد که نمی تواند بجنگد به لانه خود پناه می برد و در آن جا سنگر می گیرد.

مورچگانی که سنگر گرفته اند سعی می نمایند که به وسیله شن های کوچک که برای آنها خیلی بزرگ است، دروازه های شهر را ببندند ولی بر اثر صدور فرمانی که معلوم نیست از کجا صادر می شود، مورچگانی مهاجم با سرعت به حرکت درمی آیند و سعی می کنند موانع را از سر راه بردارند.

این جا دیگر موفقیت و شکست بسته به میزان همت و فداکاری مهاجمین و مدافعین است.

اگر نیروی حمله مهاجمین بر نیروی دفاع مدافعین چربید، که در آن صورت مورچگان شکست خورده سعی می کنند که تخم ها و کرم ها و کرم های بالغ (تنف ها) را نجات بدهند و از لانه بیرون ببرند.

در این موقع، مهاجمین مانع از این کار می شوند و با زور تخم ها و کرم ها و کرم های بالغ را که نزدیک است مورچه شوند از مدافعین می گیرند.

هرگاه مدافعین در حفظ اینها که نوزادان شهر هستند اصرار به خرج بدهند، کشته خواهند شد ولی اگر اصرار و پافشاری نکنند، می توانند آزادانه بروند بدون این که

۳۲۸ @ زنیور عسل، مورچگان و موریانه

کسی به آنها کار داشته باشد. چون در جنگ مورچه، اساس کار در این است که تا ممکن می باشد کمتر به هم نوع خود آسیب برسانند و از کشتن آنها صرف نظر کنند. بالاخره تمام ساکنان شهر، حتی ملکه های آستن، ناچار می شوند که از لانه بیرون بیایند و نوزادان خود را بگذارند و بروند.

بعد از آن، مدت دو یا سه روز از طرف مورچه های فاتح رفت و آمد بین شهر مغلوب و شهر خودشان آغاز می شود و تمام تخم ها و کرم ها و کرم های بالغ و آذوقه شهر را به شهر دیگر منتقل می نمایند و شهر مغلوب که خالی از سکنه شده، به زودی ویران خواهد گردید.

وقتی که جنگ به پایان می رسد، بر حسب شدت و ضعف دفاع، عده زیاد و یا کمی کشته در میدان جنگ باقی می ماند و مورچگان فاتح، مردگان را به حال خود می گذارند و توجهی به آنها ندارند.

و اما مورچه های شکست خورده، مثل تمام قبایل شکست خورده و آواره، اگر موفق شوند که لانه ای پیدا کنند و محل مناسبی برای سکونت کشف نمایند که از نو جامعه جدیدی تشکیل می دهند و اگر موفق نشوند، آنها نیز مثل هزارها از آوارگان بشری، بر اثر تاملایمات فراوان از بین می روند.

مورچگان فاتح بعد از این که تخم ها و کرم ها را به شهر خود بردند به دست مستخدمین خویش که آنها هم از نژاد ملت مغلوب هستند می سپارند و آنان تخم ها و کرم ها را پرورش می دهند تا وقتی که میدل به مورچه شوند. پس از این که میدل به مورچه شدند، نژاد جدیدی بر غلامان شهر افزوده خواهد شد، زیرا این مورچه های جدید هم موظف هستند که مثل مورچه های سابق پدران خود، خدمات ارباب و ساکنان شهر را انجام دهند.

طبعاً متوجه هستید که تمام مورچه ها این عادت را ندارند که برای استخدام

مورچگان □ ۳۲۹

خدمه شهر، جوانان دیگر را به غلامی ببرند و این رسم مختص انواع مخصوصی از مورچگان است.

اما این رسم غلامی که در زندگی مورچه دیده می شود، خشونت غلامی نوع بشر را ندارد. چون مورچه‌هایی که غلام شده‌اند در داخل شهر ارباب خود، آزاد هستند و مثل آنها از شهر خارج می شوند و به قول «هوبر» که از بزرگان مورچه شناسی است، اگر اینها را به نام خانه زاد بخوانیم بهتر از این است که اسم غلام را روی آنها بگذاریم.

زیرا علاقه‌ای که مورچه‌های مزبور به ارباب خود دارند، شبیه به علاقه‌ای است که خانه‌زادها به آقا و خانم خود دارند و کراً دیده شده که این غلامان در میدان جنگ دوش به دوش ارباب خود بر علیه خصم جنگیده و کشته شده‌اند.

این غلام‌ها با همان عشق و علاقه، فرزندان خود (یعنی فرزندانی را که از مسکن سابق آنها ربوده شده) پرستاری می کنند، فرزندان ارباب خود را نیز پرستاری می نمایند.

در بعضی از لانه‌ها که درجه تمدن مورچه قدری بالاتر رفته، خود مورچگان قادر به غذا خوردن نیستند و بدون کمک غلامان نمی توانند غذا بخورند یعنی این غلامان هستند که باید محتویات کیسه خود را در دهان آنها بریزند و گرنه خود آنها بین خویش قادر به عمل نیستند.

در برخی از لانه‌ها شماره غلامان زیادتر از ارباب است، و وضع لانه طوری است که گویی فرمانروای مطلق لانه غلامان هستند و از این حیث، زندگی مورچگان مزبور، یعنی ارباب، شبیه به بعضی از امرای قدیم است که دست و پا بسته تسلیم غلامان خود می شدند و غلام‌ها رسماً زمام حکومت را به دست می گرفتند.

در بعضی از لانه‌ها، هنگام جنگ، فقط ارباب به جنگ می رود و غلامان در لانه

۳۳۰ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریا نه

می مانند. در بعضی دیگر، این غلامان هستند که به جنگ می روند و ارباب در لانه می مانند.

گاهی دیده شده که ارباب غلامان خود را به جنگ برده اما خود در جنگ شرکت ننموده و فقط از دور ناظر پیکار غلامان خود بوده اند و گویی به غلامان می خواستند بفهمانند که اگر پشت به دشمنان کنند گرفتار انتقام آنها خواهند شد، و یا می خواستند نشان بدهند که آنها نیز در صورت لزوم به غلامان خود کمک خواهند کرد.

بنابراین وضع زندگی ارباب و غلامان در زندگی مورچه، برخلاف آن چه در بادی امر تصور می شود، مطیع قواعد ثابت و غیرقابل تغییر نیست و به مقتضای پیش آمد، فرق می کند، و این نیز حاکی از هوش فراوان این جانور است.

گاهی دیده شده که دو نوع مورچه را که در حال عادی خصم خونین یکدیگر هستند در یک لانه مصنوعی گذاشته اند ولی حشرات مزبور به هم حمله نکردند و بلکه برعکس با برادری در کنار هم زیستند. این موضوع به خوبی آشکار می کند که این حشره گاهی از اوقات با نیروی عقل می تواند نیروی غریزه را از اثر بیاندازد و حال آن که غالباً می شنویم که در زندگی حیوانی چیزی نیرومندتر از غریزه وجود ندارد.

گفته شد که اگر نام خانه زاد را روی غلامان بگذاریم مناسب تر است زیرا این غلامان بدون این که اطلاع داشته باشند، گرفتار این سرنوشت شده اند.

این مورچگان وقتی که به لانه جدید منتقل می شوند هنوز به وجود نیامده اند، یعنی تخم یا کرم می باشند و وقتی چشم می گشایند (اگر این تعبیر صحیح باشد) جز این لانه، جای دیگر را نمی بینند و لذا طبیعی است که به ارباب خود علاقه مند شوند و آنها را دوست بدارند و ارباب هم به آنها علاقه مند گردد.

مورچگان § ۳۳۱

در بین تمام مورچگان تنها یک نوع موسوم به «استروژن ژبو ناتوس هوبری» وجود دارد که مورچگان بالغ را به اسیری و غلامی می‌برند. از این یک که بگذریم، هیچ مورچه‌ای افراد بالغ را به اسارت نمی‌برد و همواره تخم‌ها و کرم‌ها را به غنیمت می‌برند که سپس در لانه آنها رشد و نمو کنند.

و این یک نوع مورچه هم که این رسم را ادامه می‌دهد، قطعاً از آن نتیجه گرفته و گرنه ادامه نمی‌داد. اگر اسیران و غلامان برای او اسباب زحمت می‌شدند دیگر در صدد اسارت آنها بر نمی‌آمد.

همان طور که در زندگی نوع بشر اختلاط نژادها و خانواده‌ها نتایج غیرمنتظره دارد، در زندگی مورچگان هم اختلاط نژادها نتایج غیر مترقبه به بار می‌آورد.

مثلاً دیده شده است که یک عده از غلامان هنگامی که در بیرون لانه مشغول جمع‌آوری آذوقه بوده‌اند، در روز جفت‌گیری مورچگان، به یکی از مورچه‌های ماده که از نوع خودشان است بر خورده و او را با خود به لانه ارباب آورده‌اند.

این مورچه ماده در لانه شروع به تخم‌گذاری کرده و کم‌کم نژاد ارباب از بین رفته و نژاد غلامان جای آن را گرفته است.

غلامان مخصوصاً هنگامی این کار را می‌کنند که ملکه ارباب سالخورده و در شرف مرگ باشد و عجب آن که بعد از این عمل، ارباب مخالفتی نمی‌نماید و می‌گذارد که غلامان یکی از ماده‌های نژاد خود را به لانه بیاورند.

یک نوع مورچه سواری در آفریقا هست که سلحشورترین انواع مورچه می‌باشد. شاخک‌های او به قدری بزرگ و قوی است که مثل افسران و سربازان موریانه، خود نمی‌خواهد غذا بخورد.

شاخک‌های این مورچه به شکل داس‌های بزرگ است و تمام بدن او زره‌پوش می‌باشد، به طوری که هیچ یک از اسلحه مورچگان به بدن او کارگر نمی‌افتد. یکی از

۳۳۲ □ زنبور عسل، مورچگان و موربانه

این مورچه‌ها اگر با صد مورچه دیگر پیکار کنند، بر آنها غلبه خواهد کرد. همان طور که افسران و سربازان موربانه قادر به غذا خوردن نیستند و دیگران باید غذا در دهان آنها بگذارند، این مورچگان سترگ هم که در بین حشرات روئین‌تن می‌باشند، اگر غلام نداشته باشند حتماً از گرسنگی خواهند مرد. اتفاقاً احتیاج آنها به غذا نیز زیاد است و ساعت به ساعت باید غذا بخورند، و برای آنها داشتن غلام از واجبات حیاتی است.

اگر این پهلوانان روئین‌تن، غلام نداشته باشند که به آنها غذا بدهند در اندک مدت از گرسنگی خواهند مرد. غلامان هم خوب احساس کرده‌اند که این سلحشوران سترگ احتیاج مبرمی به آنها دارند و لذا مثل این است که ناز می‌کنند و گویی که پهلوانان روئین‌تن از آنها استدعا و تمنا می‌نمایند که به آنان غذا بخوراند. اگر تعدادی از این جنگاوران را در یک لانه مصنوعی قرار بدهید، نظیر یک دسته اطفال شیرخوار، نمی‌دانند که چه بکنند. آثار ناامیدی از قیافه آنها نمایان می‌شود و به تدریج بر اثر گرسنگی و ضعف، هر یک در گوشه‌ای می‌افتند و قدرت حرکت ندارند.

حال اگر در همین موقع، چهار مورچه از نژاد غلامان را وارد لانه نمایید یک مرتبه وضع تغییر می‌کند و همه مثل نشنه‌ای که به آب رسیده باشند جان می‌گیرند و غلامان با مهر و محبت به آنها غذا می‌دهند، شهر را که کثیف شده تمیز می‌نمایند و تخم‌ها و کرم‌ها را (در لانه طبیعی) پرستاری می‌نمایند، و آثار حیات در لانه ظاهر می‌شود.

بر اثر احتیاج مبرمی که مورچه سواری افریقا به غلامان دارد، غالباً با همسایگان خود می‌جنگد. چون همسایگان از بیم این ملت جنگجو، در جوار آنها لانه نمی‌سازند، گاهی مورچه سواری افریقا باید فرسخ‌ها را طی کند که بتواند به ملت

مورچگان § ۲۲۲

دیگر حمله نماید.

در موقع جنگ، این سلحشوران روئین تن به قدری بیرحم هستند که تا وقتی حریف را به قتل نرسانند، تخم‌ها و کرم‌های او را به یغما نمی‌برند. در صورتی که سایر انواع مورچه، تا وقتی که مجبور نشوند، کسی را به قتل نمی‌رسانند.

این مورچه سواری با شاخک‌های مهیب خود، سر دشمن را قطع می‌کند و گاهی سرهای بریده را به رسم میاهات با خود می‌برد.

وقتی که خوی جنگجویی این مورچه به غلیان در می‌آید، حتی سربازان دوست را نیز به قتل می‌رساند و دوست و دشمن را از هم تمیز نمی‌دهد.

وقتی که یک لانه از طرف این مورچه مورد حمله قرار می‌گیرد، چون محاصره‌شدگان می‌دانند که مقاومت در برابر خصم بدون فایده است، هرچه زودتر تسلیم می‌شوند که شاید بتوانند جان خود را نجات بدهند. زیرا متوجه هستند که اگر مقاومت نمایند خشم این مورچه را بر خواهند انگیزخت و سپس هیچ یک از آنها زنده نخواهند ماند.

بعضی از علمای حشره‌شناس، محاسبه کرده‌اند که هزار سرباز از سپاه این مورچه، به طور متوسط در هر سال، چهل هزار مورچه اسیر می‌کنند.

به عبارت بهتر از این، هزار سرباز، چهل هزار تخم و یا کرم به لانه خود می‌برند. و به طور متوسط ده هزار غلام از این تخم‌ها و کرم‌ها بیرون می‌آید و بقیه از بین می‌رود. زیرا تخم‌ها و کرم‌هایی که بعد از پایان جنگ از یک لانه به لانه دیگر منتقل می‌شود، همه رشد نمی‌نماید و بعضی از بین می‌رود.

همان طوری که در روم قدیم غلامان بر ارباب شوریده‌اند، در لانه این مورچه هم گاهی دیده شده که غلامان بر ارباب شوریده‌اند.

از بس که این مورچه برای ادامه حیات خود محتاج به غلامان است و چون

۳۳۴ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

همواره ناز غلامان را خریداری می‌نماید، غلامان کم کم فراموش می‌کنند که ارباب آنها چه سلحشوران مهیبی هستند.

و یک روز به طور دسته جمعی در صدد شورش بر می‌آیند و چون شاخک‌های آنها در اندام زره‌پوش ارباب کارگر نمی‌شود لذا پای ارباب را می‌گیرند و کشان‌کشان از لانه بیرون می‌برند.

ارباب هم شکیبایی را پیشه می‌نماید و اعتراض نمی‌کند. ولی وقتی که خیلی از لانه دور شدند به خشم می‌آیند و با یک حرکت، سر غلام را قطع می‌کنند و وقتی که چند هزار از غلامان کشته شدند شورش خاموش می‌شود.

ارباب‌ها با این که می‌توانند تمام غلامان را قتل عام کنند از این عمل خودداری می‌نمایند چون می‌دانند که اگر همه را به قتل رسانند، دیگر کسی نیست به آنها غذا بدهد و از گرسنگی خواهند مرد.

این مورچگان مهیب که گفتیم جنگجوترین و مخوف‌ترین نوع مورچگان هستند، در دنیا سه کار اصلی دارند: اول جنگ، دوم غذا خوردن و سوم جلا دادن و تیز کردن اسلحه. هر وقت از جنگ و غذا خوردن فارغ شدند، شاخک‌های خود را تیز می‌کنند و زره خویش را جلا می‌دهند.

حال فکر کنید که اگر این مورچگان مهیب روزی بخواهند با موریانه بجنگند چه بلایی بر سر آن حشره زحمتکش و نابینا می‌آورند و چگونه ساکنان یک شهر را قتل عام می‌کنند.

جنگ‌هایی که بین انواع مختلف حشره‌ها در می‌گیرد، تنها برای ربودن غلام و آذوقه نیست، بلکه مورچه‌ها عیناً مثل افراد بشر، علاقه دارند که کسی به مرز آنها تخطی نکند و وارد کشور آنها نشود.

اگر یک دسته از مورچگان که از نژاد دیگر باشند، وارد قلمرو مورچه بشوند و

مورچگان □ ۳۳۵

بخوراهند در آن جا آذوقه به دست آورند، بعید نیست که بین دو نوع مورچه جنگ آغاز شود.

هر یک از نژادهای مورچه دارای قلمرویی است که دیگری حق ندارد قدم به آن جا بگذارد، ولی مورچه‌هایی که از یک نژاد هستند لانه آنها مجاور یکدیگر است، و از این حیث، به ممنوع خود ایراد نمی‌گیرند.

در مناطق استوایی، خصوصاً در افریقا و استرالیا و جزایر گرم اقیانوسیه و هندوستان، مورچگان به جای این که با یکدیگر بجنگند با موریان می‌جنگند. زیرا همان طور که گوشت غذای طبیعی پلنگ و علف غذای طبیعی گوسفند می‌باشد، موریان هم غذای طبیعی مورچه است و بدن نرم موریان برای مورچه‌ها بهترین غذا محسوب می‌شود.

اما جنگ مورچه با موریان مستلزم تدارک‌های زیاد است و مورچه باید مدت مدیدی و گاهی یک سال کچین بگیرد تا بتواند به شهر موریان حمله‌ور شود. زیرا موریان از بیم مورچه، شهرهای خود را چنان محکم و استوار می‌سازد که ما انسان‌ها حتی به وسیله کلنگ و دیلم، نمی‌توانیم شهرهای موریان را ویران کنیم و باید متوسل به دینامیت شویم.

لذا تسخیر شهر موریان توسط مورچه از راه جنگ و محاصره محال است، مگر این که موریان‌ها را غافلگیر کند و از دروازه‌های شهر وارد شود. در آن صورت، هر صد موریان به دست یک مورچه می‌افتد و مورچه‌ها لاشه موریان‌ها را به طرف لانه خود می‌برند و آذوقه یکی دو سال خود را تأمین می‌نمایند.

در این مدت یک سال که مورچه برای حمله به شهر موریان کمین می‌گیرد، با رعایت تناسب، بدان می‌ماند که ما برای حمله به یکی از اقوام مجاور صد سال و بلکه زیادتر کمین بگیریم.

۳۳۶ □ زنبور عسل، مورچگان و موریه

چون هر قدر یک موجود جاندار کوچک باشد، زمان در نظر او زیادتر جلوه می‌کند، و یک سال از عمر مورچه، با رعایت تناسب، شبیه به یکصد سال، دویست سال، پانصد سال و شاید هزار سال و زیادتر از عمر ما می‌باشد.

اما به علت آذوقه فراوان و لذیذی که به جنگ مورچه می‌افتد، این کمین گرفتن و تهیه وسایل به زحمتش می‌ارزد. کسانی که بخواهند راجع به جنگ مورچه و موریه اطلاعات جالب توجه و مفیدی به دست بیاورند خوب است که به کتاب «جنگ مورچگان و موریه‌ها» تألیف «بوتیون» که در کتاب فروشی‌های پاریس هست مراجعه نمایند.

نباید تصور کرد که جنگ مورچگان همواره با قتل و غارت به پایان می‌رسد بلکه آنها هم مثل ما، اطلاع دارند که گاهی به وسیله متارکه و بستن پیمان صلح می‌توان از ادامه جنگ جلوگیری کرد.

شما اگر دو نوع مورچه را، به شرط این که از یک نژاد باشند، از دو ولایت مختلف (که صد کیلومتر بین آنها فاصله است) انتخاب کنید و هر دو را در یک لانه مصنوعی جا بدهید، مشاهده خواهید کرد که مورچگان به جان یکدیگر می‌افتند و شروع به جنگ می‌کنند. ولی به زودی خشم آنها فرو می‌نشیند، زیرا متوجه می‌گردند این جنگ برادرکشی بدون فایده است و هیچ یک از آن دو نصیبی از این جنگ نخواهند برد، و بهتر آن است که هر دو در صدد برآیند که وضع زندگی خود را بهبود بخشند و برادروار در کنار هم زندگی کنند. از آن پس، دیگر محال است که بین این دو نوع مورچه که از یک نژاد هستند، در آن لانه مصنوعی جنگ در بگیرد! و همه برادروار شروع به کار و بهبود وضع زندگی خود می‌کنند.

گاهی دیده شده (و این آزمایش را «فورل» کرده) که مورچگانی که از دو نژاد مختلف هستند، نیز بعد از این که ناچار شدند در یک لانه مصنوعی زندگی نمایند با

مورچگان □ ۳۳۷

یکدیگر کنار آمده‌اند و بعد از یک شبانه‌روز جنگ، مشترکاً نعش مردگان را از لانه بیرون برده و در صدد برآمده‌اند که لانه را برای سکونت آماده نمایند.

همکاری آنها در این موقع به قدری صمیمی شده که حتی اسلوب معماری را هم توأم کرده‌اند.

اگر به خاطر خوانندگان مانده باشد، گفتیم که هر یک از انواع مورچگان از لحاظ ساختن لانه دارای اسلوبي مخصوص به خود می‌باشند لیکن دو نوع مورچه فوق، وقتی تصمیم گرفتند با هم زندگی کنند، لانه خود را طوری می‌سازند که ترکیبی از دو اسلوب معماری باشد.

فصل پنجم

مورچه‌های درنده و گوشت‌خوار و تهاجم آنها

در فصل قبل گفتیم که خطرناک‌ترین انواع مورچه‌ها، مورچه سواری افریقا است و منظورمان این بود که خطرناک‌ترین انواع مورچه (به معنای واقعی مورچه) که شهر می‌سازند و زندگی اجتماعی دارند و می‌توان آنها را مورچه نامید، مورچه سواری افریقا می‌باشد.

ولی از آنها مخوف‌تر، مورچه‌های دیگری هست که از بس رعب‌انگیز هستند نمی‌توان نام مورچه را بر آنها گذاشت بلکه باید آنها را بلای طبیعت نامید.

این مورچه‌ها به قدری خوفناک هستند که نه فقط مورچه‌ها از دست آنها فرار می‌کنند بلکه خرگوش‌ها و پرندگان و حتی سوسمارها و مارها و افعی‌ها از دست آنها می‌گریزند.

مناطق زندگی این مورچه‌ها در افریقای جنوبی و گویان و مکزیک و برزیل است، و انواع آنها را علمای مورچه‌شناس به نام «دوری لینی»، «جی‌تی‌نی لپتانی»، «لی‌نی» و غیره می‌خوانند.

این مورچه‌گان، در زندگی مورچه‌های دیگر، به منزله طوفان و گردباد در زندگی ما می‌باشد. وقتی که سپاه این مورچه که گوشت‌خوار است به حرکت درآید، هیچ

مورچگان □ ۳۳۹

چیز را در معبر خود باقی نمی‌گذارد.

حرفه اصلی این مورچه‌ها چپاول است. برخلاف مورچگان معمولی، هرگز شهر نمی‌سازند و پیوسته صحراگرد هستند، همواره تخم‌ها و کرم‌های خود را از این منزل به منزل دیگر منتقل می‌کنند.

سرعت حرکت این مورچه به قدری زیاد است که با سرعت حرکت یک اسب که با قدم‌های یورتمه دوئدگی کند برابری می‌نماید و به همین جهت در موقع چپاول، دسته‌های اکتشاف آنها ده کیلومتر و پانزده کیلومتر و گاهی زیادتر پیشاپیش سپاه حرکت می‌کنند.

این مورچه با این که به کلی نابینا است در موقع حمله، حتی انسان‌ها را هم وادار به فرار می‌نماید تا چه رسد به حشرات و جانوران کوچک که به طور حتم اگر فرار نکنند معدوم خواهند گردید.

سپاهیان این مورچه (و همگی سپاهی هستند) به نظم و ترتیب کامل در صحرا حرکت می‌کنند. گاهی در صد ستون به موازات یکدیگر حرکت می‌نمایند و افسران آنها (مورچه‌های درنده گوشت‌خوار دارای افسر هستند) در طرفین این ستون‌ها قرار می‌گیرند و به واسطه جثه بزرگی که دارند، به خوبی از سایرین تشخیص داده می‌شوند.

هروقت که سپاه این مورچه برای چپاول به حرکت در می‌آیند، دست کم چندین میلیون است، و ساکنان روستاهای افریقای جنوبی و برزیل از پرواز دسته جمعی پرندگان و فرار خزندگان و جانوران کوچک، پیش‌بینی می‌کنند که مورچه درنده جلو می‌آید.

یگانه وسیله برای جلوگیری از تهاجم این مورچه آن است که در اطراف قریه و یا خانه روستایی آتش بیفروزند، به طوری که یک حلقه از آتش بین مورچگان و خانه

۳۴۰ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

روستایی و یا قریه وجود داشته باشد و گرنه حتی خندق‌های آب هم مانع از حمله این مورچه نخواهد شد زیرا این مورچه درنده و نابینا از آب هم، به طوری که خواهیم دید، می‌گذرد.

هر جانوری که قدرت حرکت نداشته باشد، اعم از پرنده و پستاندار و خزنده، در ظرف مدت خیلی توسط این مورچگان درنده قطعه قطعه می‌شود و جز استخوان از آن باقی نمی‌ماند.

در شهر «تونگا» واقع در مکزیک، یک یوزپلنگ که در قفس بود و نمی‌توانست فرار کند، در یک شب به وسیله این مورچگان درنده قطعه قطعه گردید و صبح استخوان‌های آن باقی ماند.

در روستاها و خانه‌های روستایی افریقای جنوبی اگر نتوانند به وسیله آتش جلوی این مورچه را بگیرند، و نیز اگر نتوانند که فرار کنند، و یا بیماری داشته باشند که نتوانند او را حرکت بدهند، یگانه چاره اینست که پایه‌های تخت خواب را در وسط چهار طشت و یا چهار کاسه که پر از سرکه باشد جا بدهند و ضمناً باید مواظب باشند که سقف اتاق شکاف و بریدگی نداشته باشد زیرا اگر دارای شکافی بود، مورچه‌ها از سقف روی بیمار خواهند افتاد. اما اگر شکاف نداشت چون نابینا هستند راه خود را گرفته و از دیوار دیگر پایین می‌آیند و می‌روند.

ولی بهترین وسیله برای احتراز از خطر این مورچه، آتش افروختن و یا فرار کردن است.

شاخک‌های آنها به قدری قوی است که حتی بعد از این که از بدن جدا شد طعمه خود را رها نمی‌نماید. سابقاً بومیان افریقای جنوبی برای بخیه زدن زخم‌ها، از شاخک‌های این حشره استفاده می‌کردند، به این طریق که مورچه‌ها را و می‌داشتند که دو طرف زخم را گاز بگیرند و بعد سرشان را قطع می‌کردند و شاخک‌ها را به

مورچگان ■ ۳۴۱

شکل بخیه در زخم‌ها باقی می‌ماند که بهبودی می‌یافت و آنگاه شاخک‌ها را بیرون می‌آوردند.

وقتی که این مورچگان درنده به یک قریه حمله می‌نمایند، در آن جا هر چیز را که می‌جنبید، به استثنای نباتات، می‌خورند. ولی این فایده را دارند که سایر حشرات را نیز معدوم می‌نمایند. ساکنان قریه، بعد از رفتن مورچگان، وقتی که به آبادی مراجعت می‌کنند می‌بینند که آبادی از هر نوع حشره و گزنده پاک شده است. طبعاً حمله مورچگان درنده را نباید با حمله موریان‌ها اشتباه کرد چون گاهی در مناطق جنوب افریقا، موریان‌ها هم به روستاها حمله می‌کنند.

تفاوتی که این دو نوع حمله دارد آن است که این مورچگان جانوران را می‌خورند و موریان‌ها اشیاء چوبی را بلع می‌نمایند، و دیگر این که حمله مورچه درنده، ظاهری و علنی است، در صورتی که حمله موریان‌ها پنهانی و زیرزمینی می‌باشد. مورچگان درنده هنگام حرکت در صحرا و یا حمله، اگر به یک خندق آب برسند، خود را به شکل گلوله می‌سازند، به این طریق که طوری به هم می‌چسبند که یک گلوله بدون منفذ را تشکیل می‌دهند. در داخل یک گلوله، تخم‌ها و کرم‌ها قرار داده شده و آن وقت به وسیله شنا، تخم‌ها و کرم‌های خود را به آن طرف آب می‌رسانند.

ولی از نهرها و رودخانه‌های سریع‌السیر نمی‌توانند عبور نمایند زیرا سرعت جریان آب آنها را با خود می‌برد و بالاخره غرق می‌نماید.

شکارچیان‌ی که در صحرا هنگام حمله این مورچه در خواب باشند، بعید نیست که بر اثر هجوم مورچگان به قتل برسند زیرا این مورچه دائماً دسته‌های اکتشاف را به طرف خط سیر خود می‌فرستد که مبادا جنبنده‌ای از نظر او پنهان بماند.

وضع زندگی این مورچه صحرائورد، که همواره در بیابان زندگی می‌کند، و در

۳۴۲ ▣ زنبور عسل، مورچگان و موربان

سال چندین مرتبه مبادرت به تهاجمات عظیم می‌کند، یکی از موارد جالب توجه زندگی مورچگان می‌باشد.

گاهی این تهاجمات به قدری دامنه دار است که در پایان هجوم، یک قبیله به کلی از بین می‌رود و دیگر بازگشت نمی‌کند.

«بار» یکی از علمای مورچه‌شناس در گویان واقع در آمریکای جنوبی، بعضی از این مورچگان را دیده که لانه ساخته و شهرنشین شده‌اند. ولی در استرالیا و افریقای جنوبی مورچگان مزبور همواره در جای مناسب برای نگهداری و پرورش تخم‌ها و کرم‌ها حلقه می‌زنند و روپوش بزرگی از اندام خود به وجود می‌آورند که شبیه به یک کره است. در داخل کره، درجه حرارت به قدری است که برای پرورش تخم‌ها و کرم‌ها مناسب است دارد.

فصل ششم

وسایل ارتباط و یافتن راه

یکی از مسائلی که همواره مورد توجه مورچه‌شناسان بوده، این است که مورچه با این که تقریباً بینایی ندارد (زیرا چشم او خیلی ضعیف می‌باشد) چگونه در لانه یا در خارج از لانه دوست و دشمن را تشخیص می‌دهد.

دوشیزه «اول فیله» انگلیسی که سالیان درازی از عمر خود را وقف این کار کرده (تا بداند این حشره چگونه دوست و دشمن را می‌شناسد و راه خود را پیدا می‌کند) می‌گوید که حس شامه در مورچگان خیلی قوی است و هرچه هست مربوط به حس شامه می‌باشد.

اما این حس شامه، برخلاف ما که نوع بشریم، در بینی مورچه نیست بلکه مرکز حس شامه، شاخک‌های او و مخصوصاً قسمت انتهایی شاخک می‌باشد.

قسمت انتهایی شاخک‌های مورچه دارای عضو مخصوصی است که به نوبه خود به چندین بند قسمت می‌شود، و هفت بند آخر این عضو، مرکز حس شامه می‌باشد. هر یک از این بندها مخصوص بویدن یک رایحه است: مثلاً رایحه خانه به وسیله بند آخر استشمام می‌گردد. رایحه کارگران بالغ (مورچگان خنثی) که به سن بلوغ (برای کارگری) رسیده‌اند به وسیله بند ماقبل آخر استشمام می‌شود. همچنین

۳۴۴ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

رایحه رد عبور مورچه‌های دیگر، که در قفای خود روی زمین باقی می‌گذارند به وسیله بند سوم نرسیده به آخر بوییده می‌شود.

وقتی که آخرین بند این عضو را قطع می‌کنند، مورچه دیگر نمی‌تواند منزل خود را پیدا کند چون نمی‌تواند بوی منزل خود را استشمام نماید و در نتیجه وارد خانه دیگری می‌شود و از طرف سکنه محلی دیگر به قتل می‌رسد.

وقتی که بند مخصوص استشمام رایحه رد عبور مورچگان را قطع می‌کنند مورچه دیگر نمی‌تواند راه خود را پیدا کند و سرگردان می‌شود.

در یکی از بندها، حس بوییدن ملکه متمرکز گردیده به طوری که اگر آن بند را قطع کنند، دیگر مورچه قادر نیست که وجود ملکه را احساس کند و پس از آن هیچ توجهی به ملکه ندارد، به او غذا نمی‌دهد و در صدد نظافت او بر نمی‌آید.

یکی دیگر از این بندها مخصوص تشخیص دوست و دشمن است و اگر آن را قطع کنند دیگر مورچه نمی‌تواند رایحه دوست و دشمن را تشخیص بدهد، انواع مختلف با هم مخلوط می‌شوند بدون این که بجنگند.

رایحه خانه، به نوبه خود به چند رایحه فرعی تقسیم می‌شود و بدان وسیله مورچه هر یک از ساکنان خانه را می‌شناسد. همچنین رایحه دیگری موجود است که بدان وسیله مورچه نژاد خود را می‌شناسد و این رایحه از موقع تولد تا مرگ با مورچه هست و هرگز از وی سلب نمی‌شود.

اما ممکن است دوشیزه «اول فیلد» انگلیسی اشتباه کرده باشد، و تنها شاخک‌ها مرکز حس شامه نباشد. در مورچه نیز مثل حشرات دیگر، مرکز حس شامه، در تمام بدن متفرق شده، و این حشره به وسیله تمام سوراخ‌ها و منافذ بدن خود، رایحه‌ها را استشمام می‌کند.

امروزه ثابت شده که پروانه‌ها که روی گل‌ها می‌نشینند طعم شیر گل را به وسیله

مورچگان □ ۳۴۵

چهار بند قسمت اول پاهای خود می‌چشند، در صورتی که همه تصور می‌کردند که پروانه به وسیله دهان خود طعم غذا را می‌چشد.

بنابراین بعید نیست که مورچه نیز به وسیله پاهای خود، مثل سایر اعضای بدن، رایحه‌ها را استشمام می‌کند و ضمناً شاخک‌ها هم مثل سایر اعضای بدن، یکی از مراکز حس شامه می‌باشد.

در عین حال، مانعی ندارد که این حشره از شاخک‌های خود برای حس لامسه نیز استفاده کند، همان طوری که از سایر اعضای بدن نیز ممکن است برای حس شامه استفاده نماید.

از حیث باقی ماندن در «حافظه شامه» نیز تفاوت می‌کنند. بعضی از بوها ده روز در خاطر مورچه باقی می‌ماند، برخی سه ماه و برخی یک سال در حافظه او می‌ماند، و رایحه شناسایی نژاد و ملکه و شناسایی همکاران و دوست و دشمن، تا آخر عمر زائل نمی‌شود.

حال اگر تنوع رایحه‌ها و شدت و ضعف آنها را در نظر بگیرید و هرگاه توجه فرمایید که اعضای بدن مورچه از شاخک‌ها گرفته تا پاها، مرکز احساسات دیگری از قبیل احساسات الکتریکی و مغناطیسی و شاید امواج اثیری و امواج کیهانی با امواج جاذبه هست، در آن صورت متوجه خواهید شد که صحبت کردن مورچگان با یکدیگر، که ما تصور می‌کنیم خیلی ساده است، چه قدر پیچیده می‌باشد.

ولی نمی‌توان تردید کرد که فرضاً مورچه از سایر نقاط بدن خود نیز بوها را استشمام کند، شاخک‌ها در بوییدن رایحه‌ها دخالت بزرگی می‌کنند، و نیز شاخک‌ها وسیله صحبت کردن مورچگان می‌باشد.

ما همه دیده‌ایم که در خارج از لانه، هر وقت دو مورچه به یکدیگر می‌رسند شاخک‌های خود را به هم می‌زنند و مثل این است که با هم صحبت می‌نمایند.

ابتدایی ترین مطالعه در وضع زندگی مورچه نشان می دهد که شاخک ها وسیله بیان افکار باطنی است.

اما مورچگان علاوه بر شاخک ها، برای صحبت کردن با هم وسیله دیگری هم دارند. زیرا وقتی که شهر مورد حمله قرار می گیرد و یا واقعه غیر منتظره ای روی می دهد، مورچگان چنان با سرعت از خطر آگاه می شوند که ناچار باید قبول کرد که این اعلام خطر به وسیله دیگری غیر از تماس شاخک ها به عمل می آید و شاید از امواج برق و بی سیم و یا امواج دیگری که ما هنوز نشناخته ایم استفاده می نمایند. علاوه بر این وسیله گفتگوی دسته جمعی، که ما هنوز به کیفیت آن پی نبرده ایم، مورچگان بدون تردید به وسیله شاخک، یک گفت و شنود انفرادی هم دارند و آزمایش این موضوع نیز آسان است.

دو ظرف کوچک را انتخاب کنید و در یکی از آنها چهل یا پنجاه کرم مورچه (یعنی لارو) و در دیگری سه یا چهار کرم بگذارید و ظروف مزبور را نزدیک لانه قرار دهید به طوری که فاصله هر دو ظرف با لانه یکی باشد. سپس در هر یک از این دو ظرف یک مورچه را رها نمایید. در این حال، خواهید دید که هر یک از این مورچه ها یکی از کرم ها را برداشته و به طرف لانه روانه می شوند.

این دو مورچه وقتی که به لانه رفتند مورچه های دیگر را خبردار می کنند ولی شما با قدری حیرت مشاهده می نمایید که تعداد مورچه هایی که به طرف ظرف بزرگ یعنی ظرفی که محتوی پنجاه کرم است می روند، زیاده از مورچه هایی است که به طرف ظرف کوچک که بیش از سه یا چهار کرم ندارد روانه می شوند.

بنابراین تردید نیست که دو مورچه وقتی که به لانه رفته اند به رفقای خود گفته اند که در یکی از این دو ظرف کرم های زیادتری هست و برای انتقال آنها به لانه، باید کارگران بیشتری از شهر خارج شوند.

مورچگان ■ ۳۴۷

«سرجان لوبوک» دانشمند مورچه‌شناس، یکی از مورچه‌ها را که از صبح تا شام مشغول بردن کرم‌ها به لانه بود گرفت و شب در یک شیشه سرسته جا داد. صبح روز دیگر، دانشمند مزبور مورچه را از شیشه روی کرم‌ها رها کرد و مورچه بدون درنگ، کار دیروز را از سر گرفت، قدری کرم‌ها را معاینه کرد و بدون این که کرمی بردارد دست خالی به طرف لانه روانه شد. «لوبوک» برای آزمایش‌های بعدی، این مورچه را نشان کرده بود که بتواند او را بشناسد.

بعد از دو دقیقه، همین مورچه با هشت نفر از رفقای خود از لانه خارج گردید و به طرف کرم‌ها روانه شد ولی قبل از این که مورچه‌های نه گانه دو سوم از راه را طی کنند، «لوبوک» مورچه اول را که نشانه کرده بود گرفت و در شیشه جا داد. این واقعه سبب گردید که هشت مورچه دیگر بعد از قدری تردید، به لانه مراجعت کردند زیرا کسی که راهنمای آنها بود دیگر وجود نداشت که راهنمایی نماید.

ساعت پنج بعد از ظهر آن روز «لوبوک» همین مورچه را روی کرم‌ها گذاشت. مورچه مزبور بدون این که کرمی بردارد به طرف لانه روانه شد و بعد از نیم دقیقه با سیزده مورچه دیگر از لانه خارج گردید و به طرف کرم‌ها رفتند.

منظور «لوبوک» از این آزمایش، که چندین مرتبه تکرار کرد، این بود که بفهمد آیا مورچگان از روی سرمشق و نمونه اقدام به کار می‌کنند یا نه؟ و در این آزمایش‌ها سرمشق و نمونه‌ای وجود نداشته، چون مورچه مزبور خود کرمی به شاخک نگرفته بود که به طرف لانه ببرد تا دیگران آن کرم را ببینند و از روی این سرمشق در صدد برآیند که سایر کرم‌ها را به لانه بیاورند. ناچار مورچه مزبور که دست خالی به لانه رفته، با زبان خود و بدون این که سرمشقی ارائه بدهد، به دیگران فهمانیده است که باید این کار را بکنند. به احتمال قوی، وسیله بیان او هم شاخک‌ها بوده، چون اگر شاخک‌های مورچه را قطع کنند او دیگر لانه خود و کرم‌ها را پیدا نخواهد کرد.

۳۴۸ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

«لوبوک» در تعقیب آزمایش‌های خود، مشاهده کرد که یک مورچه از ساعت ۹ صبح تا ساعت ۷ بعد از ظهر (در روز تابستان) نود مرتبه برای بردن کرم به لانه رفت و مراجعت کرد، و در هر مافرت یکی از کرم‌ها را به لانه می‌برد و در بازگشت تنها بود. و معلوم نیست که چرا این مورچه رفقای خود را مطلع نکرد که بیایند و به اتفاق کرم‌ها را به لانه ببرند.

آیا دیگران در لانه کار داشتند و آدم بیکار برای این عمل یافت نمی‌شد؟ و یا این که مورچه مزبور می‌دید که خود به تنهایی می‌تواند تمام کرم‌ها را به لانه ببرد و لزومی ندارد که سایرین را مطلع کند؟

اینها مسائل پیچیده و بزرگی است که ما نمی‌توانیم جواب آن را بدهیم. در زندگی مورچه هم، گویا مثل زندگی ما، بعضی از اشخاص تنها با حرف متقاعد نمی‌شوند و باید در عمل به آنها نشان داد.

مثلاً دیده شده که مورچگان به وسیله تماس شاخک‌ها نتوانسته‌اند که منظور خود را به طرف بفهمانند و لذا اجباراً آنها را کشیده‌اند که خود ببینند و متقاعد شوند که چه باید بکنند. شاید این کشیدن، دلیل آن باشد که زبان مورچه برای بیان منظور کافی نیست و باید با وسایل دیگر سایرین را متقاعد کرد.

یک نوع حشره بالدار هست که از خود یک ماده مخدر از نوع اتر، تراوش می‌کند، و به وسیله این تراوش، مورچه‌ها را مبتلا به ماده مخدر می‌نماید و با رعایت تناسب، آنها را مرفینی و تریاکی می‌کند.

این حشره وقتی که وارد لانه مورچه شد، بدون زحمت، زبان مورچه‌ها را یاد می‌گیرد و تا وقتی که در لانه هست، از خوان نعمت مورچگان شکم را سیر می‌کند. معلوم می‌شود که زبان مورچه، با همه اشکالی که دارد، زبان آسانی است که این حشره بدون زحمت آن زبان را یاد می‌گیرد.

مورچگان @ ۳۴۹

بسیار عجیب است که گاهی مورچگان خیلی خوب زبان یکدیگر را می‌فهمند و گاهی مثل این است که نمی‌توانند زبان یکدیگر را درک کنند.

مثلاً در مهندسی و معماری، بنایی، دفاع از شهر، توزیع کار بین کارگران، عملیات نظامی و جنگی، تربیت تخم‌ها و کرم‌ها، تربیت حیوانات اهلی، کشت و زرع و نساجی، مورچه‌ها زبان خود را خوب می‌فهمند و با یکدیگر همکاری می‌کنند و کارها بر طبق یک برنامه منظم و مرتب جلو می‌رود.

اما وقتی که می‌خواهند یک بار را حمل کنند، ملاحظه می‌کنید که جمعی از مورچه‌ها اطراف بار جمع می‌شوند و یکدیگر را عقب می‌زنند. یکی از طرف راست و دیگری از طرف چپ می‌کشد، در صورتی که با قدری توافق نظر ممکن است که همه مساعی خود را مشترک کنند و بار را به آسانی حمل نمایند.

آزمایش‌ها و مطالعات دقیقی که در این قسمت به عمل آمده، بعضی از علمای مورچه‌شناس را واداشته که بگویند در زندگی مورچه، معاضدت و همکاری معنی ندارد. و بلکه برعکس، مورچه‌ها مزاحم یکدیگر هستند و نمی‌توانند مشترکاً کار کنند، و اگر هم همکاری باشد، در حمل بار این همکاری وجود ندارد.

در این که مورچه‌ها وقتی به یک بار سنگین می‌رسند، ابتدا مضطرب می‌شوند، تردید نیست ولی اگر صبر و شکیبایی داشته باشید خواهد دید که در مرحله آخر، مساعی آنها متحد می‌شود و بالاخره آن بار را هر قدر سنگین باشد به لانه می‌برند. از آن گذشته، اگر یک موجود بزرگ، از بالا، ناظر زندگی ما باشد و همان طور که ما زندگی مورچه را مطالعه می‌کنیم او نیز زندگی ما را مطالعه کند، خواهید دید که بعضی از اعمال ما واقعاً دیوانه‌وار است.

او هرگز نخواهد فهمید که ما چرا در مجالس کنفرانس و یا نشأت اجتماع می‌شویم چون از این اجتماع نه خوردنی و نه پوشیدنی و نه خانه به وجود می‌آید، و حتی او

۳۵۰ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

نمی‌تواند فکر کند که ما بدین وسیله تفریح می‌کنیم زیرا بعضی از تئاترهای ما هیچ جنبه بازی و شوخی ندارد.

او نمی‌تواند بفهمد که ما چرا در اراضی قطبی زندگی نمی‌کنیم چون او قادر به فهم سرما و گرما نیست زیرا می‌تواند از کره خورشید عبور کند بدون این که بسوزد و یا می‌تواند از فضای منجمد بین ستارگان بگذرد بدون این که سردش شود.

از کجا معلوم که اضطراب شدید مورچگان هنگام رسیدن به یک بار بزرگ، ناشی از این نباشد که در اطراف آن بار امواجی به وجود آمده که ما نمی‌بینیم و احساس نمی‌کنیم ولی مورچه احساس می‌کند. همان طوری که یک موجود فوق‌العاده نمی‌تواند بفهمد که چرا ما در مقابل طوفان و یا حریق مضطرب می‌شویم، چون برای او طوفان و حریق اصلاً معنی ندارد.

ولی از مجموع مطالعات دانشمندان این حقیقت آشکار شده که مورچه‌ها وقتی که مجتمع هستند هوش و ابتکار آنها چند برابر زیادتر از آن است که تنها باشند. در زندگی نوع بشر نیز همین طور است. اگر یک نابغه را به تنهایی در یک بیابان رها کنند که دور از اجتماع باشد، اگر از گرسنگی نمیرد حتماً زندگی او بسیار حقیر خواهد بود و خیلی فرق دارد تا این که همین نابغه در شهری مثل لندن و یا نیویورک زندگی کند.

ما اگر روزی بتوانیم این حقیقت را کشف کنیم که چرا مورچگان وقتی یک بار بزرگ را می‌بینند مضطرب می‌شوند، به یکی از اسرار بزرگ این جهان پی برده‌ایم. اهمیت این کشف، هیچ کمتر از اهمیت اسرار کهکشان نیست.

موضوع همکاری مورچگان، مسئله دیگری را که دارای جنبه اخلاقی است به خاطر ما می‌آورد و از خود می‌پرسیم که آیا مورچگان حاضر هستند که به رفقای درمانده و مجروح و ناتوان خود کمک نمایند یا نه؟

مورچگان ■ ۳۵۱

مطالعات و مشاهداتی که در این قسمت شده، دو نتیجه داده است: یک عده از علمای مورچه‌شناس استنباط کرده‌اند که مورچگان به هم‌نوع خود کمک می‌کنند، کسانی را که مجروح شده‌اند مورد پرستاری قرار می‌دهند و حتی زخم آنها را می‌بندند، یعنی به وسیله نوار پانسمان می‌کنند و این نوار هم به وسیله خود آنها بافته می‌شود.

ولی در برابر این دسته از مورچگان که به هم‌نوع خود کمک می‌نمایند، در همان لانه دسته دیگری هستند که هیچ توجهی به بدبختی رفقای خود ندارند، در صورتی که اگر قدری کمک و همت کنند ممکن است آنها را از غرق شدن نجات بدهند و یا از زیر آوار بیرون بیاورند. حتی دیده شده که مجروحین سخت را از لانه بیرون کرده و آنها را به حال خود باقی گذاشته‌اند تا بمیرند.

این تفاوت و رفتار، و این بی‌نظمی که در وضع زندگی مورچه (از لحاظ کمک به مجروحین و ناتوانان) دیده می‌شود مورچه را شبیه به انسان می‌نماید، و به همان اندازه آنها را از دو حشره بزرگ اجتماعی دیگر که زنبور عسل و موربانه باشند دور می‌کند.

چون در زندگی زنبور عسل، هیچ کس توجهی به رنج و درد دیگری ندارد و به مجروحین کمک نمی‌کند. زنبور عسل بدون هیچ ترحم آنها را از کندو بیرون می‌اندازد و موربانه‌ها هم بدون هیچ ملاحظه‌ای مردگان خود را می‌خورند.

اما در زندگی مورچه، هم بی‌رحمی و هم رحم و مروت هست، و کسانی هستند که توجه و ترحمی به درماندگان ندارند و هم کسانی هستند که به معلولین کمک می‌کنند و آنها را نوازش می‌دهند و به آنها غذا می‌خورانند و زخم‌های آنها را می‌بندند و غیره.

این جاست که ناچاریم اعتراف کنیم که مورچه به احتمال قوی، دارای اصول

۳۵۲ □ زنبور عسل، مورچگان و مورخانه

اخلاقی است و در زندگی این حشره، عیناً مثل زندگی ما، نیکی و بدی وجود دارد. چون اگر تمام مورچه‌ها بی‌رحم بودند، و یا برعکس تمام مورچه‌ها رحیم می‌شدند، ما حیرت نمی‌کردیم و می‌گفتیم که بی‌رحمی و یا ترحم آنها ناشی از قوانین ثابت حیات آنها است. همان طوری که بر طبق قانون جاذبه، هر جسمی مجذوب مرکز زمین می‌شود (و در نتیجه وزن دارد) بر طبق یک قانون طبیعی دیگر، مورچه هم نسبت به رفقای خود بی‌اعتنا می‌شود و یا اعتنا می‌کند.

ولی حال که این تفاوت در رفتار مورچه نسبت به هم‌نوع دیده می‌شود، باید قبول کنیم که به احتمال خیلی زیاد، بین آنها هم مثل ما قوانین اخلاقی وجود دارد. اگر یک مورچه در خارج از لانه به جهاتی مجروح و علیل شود، کسانی هستند که ممکن است با مهر و محبت او را به لانه ببرند و مورد پرستاری قرار بدهند و هرگاه ملکه مجروح گردد ده‌ها مورچه مدت چندین هفته او را نوازش می‌کنند و سعی می‌نمایند که جراحات او را معالجه نمایند، هرگاه ملکه مزبور بر اثر جراحت بمیرد تا چندین روز از کنار لاشه او جدا نمی‌شوند و کماکان آن را می‌لیسند و مثل این است که نمی‌توانند دل از او برکنند.

این ترحم و احسان که در زندگی مورچه و از طرف بعضی از آنها دیده می‌شود، برخلاف قوانین کلی طبیعت است.

چون در زندگی موجودات دیگر، غیر از انسان و مورچه و تا اندازه‌ای زنبور عسل و مورخانه، رحم و عطفوت دیده نمی‌شود.

ما انسان‌ها هم که رحم و عطفوت داریم، ناشی از معتقدات مذهبی است، و می‌خواهیم بدین وسیله، سرمایه‌ای جمع کنیم که در آخرت به درد ما بخورد، و یا بر طبق عقاید مذهبی در زمان حیات به ما پاداش بدهند.

انسان و سایر موجودات جاندار را نباید خیلی ملامت کرد که چرا بدون ترحم

مورچگان @ ۳۵۳

می‌باشند. چون بر طبق قانون اصلی و همیشگی دنیا، هر موجودی فقط به این فکر است که بتواند حیات خود را حفظ کند و لاغیر.

تمام سلول‌هایی که در بدن ما است و تمام قطرات خونی که در بدن ما و سایر جانوران هست، به ما حکم می‌کند که در فکر خود، در فکر حفظ حیات خود باشیم و به دیگران توجه ننماییم.

امروز اگر شما معتقدات مذهبی را از بین ببرید و عقاید دیگری را که ناشی از معتقدات مذهبی است نیز محو نمایید، به احتمال زیاد، رحم و عطوفت از بین نوع بشر رخت بر خواهد بست.

ولی در زندگی مورچه، اگر رحم و عطوفت با آن مفهوم که ما برای آن قائل هستیم، واقعاً وجود داشته باشد، اساس و بنیان ثابت‌تر و محکم‌تری دارد. چون این حشره می‌داند که ادامه حیات او وابسته به ادامه حیات جامعه است و اگر جامعه از بین برود، او نیز از بین خواهد رفت و بنابراین بهتر این است که به هم‌نوع خود ترحم نماید که مبادا جامعه از بین برود.

دیگر از مسائلی که مربوط به این فصل می‌باشد و باید راجع به آن گفتگو کنیم، مسئله جهت‌یابی و پیدا کردن راه است، زیرا مورچه در هر وضع مشکلی که قرار بگیرد لانه خود را پیدا خواهد کرد.

امروزه ما می‌دانیم که بعضی از جانوران، خصوصاً کبوترها و پرندگان مهاجر، دارای استعداد و حس مخصوصی هستند که می‌توانند از راه‌های دور لانه خود را پیدا کنند. کبوتر از صدها کیلومتر فاصله لانه خود را پیدا می‌کند و پرستو که هزارها کیلومتر را طی می‌کند و به مناطق گرمسیر می‌رود، سال دیگر بعد از طی هزارها کیلومتر، لانه خود را که زیر سقف خانه ما می‌باشد پیدا می‌نماید و در آن سکونت اختیار می‌کند.

۳۵۴ ▣ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

بر اثر تحقیقاتی که تا امروز شده، همه می دانیم که مرکز این استعداد یا حس، در دهلیزهای مخصوصی واقع در گوش پرندگان قرار دارد و این دهلیزها شبیه به دستگاه رادیو گونیومتر^۱ هستند که می توانند برای پیدا کردن لانه، امواج مخصوصی را که از لانه مزبور ساطع می شود (و ما نمی دانیم چه امواجی است) ضبط نمایند و پرنده را به سوی لانه هدایت کنند.

در بین پستانداران نیز جانورانی مثل اسب یافت می شوند که می توانند به وسیله استعداد مخصوصی که دارند راه خود را پیدا کنند. بعضی از قبایل اسکیمو و ساکنان صحرانشین نیز دارای این استعداد (منتها ضعیف تر) می باشند و راه خود را پیدا می نمایند.

ولی اگر شما از این اشخاص سؤال کنید که چگونه راه خود را پیدا می کنند نمی توانند توضیح بدهند، همچنان که اگر از آنها سؤال کنید که چه می شود که گوش آنها صدایی را می شنود، قادر به بیان توضیح نیستند.

علمای حشره شناس عقیده دارند که زنبور عسل به وسیله چشم های نیرومند خود راه را پیدا می کند و مستقیماً به کند و مراجعت می نماید، ولی مورچه برعکس زنبور عسل، دارای چشم های نیرومند نیست و نمی تواند بیش از پنج سانتی متر فاصله را مقابل خود ببیند.

حس شامه مورچه نیز در پیدا کردن راه و جهت یابی، زیاد تأثیر ندارد زیرا علمای مورچه شناس بارها خط سیر مورچه را جارو کرده یا شسته و یا بوی دیگری در آن پراکنده اند و مورچه گرچه ابتدا گیج شده ولی بالاخره راه خود را یافته و خط سیر واقعی را پیش گرفته و به طرف لانه رفته است.

یکی از مورچه شناسان معاصر موسوم به «کورتز» که اهل الجزیره است،

۱. دستگاه رادیو گونیومتر همان دستگاهی است که امروزه «رادار» نامیده می شود. مترجم

مورچگان ■ ۳۵۵

می‌گوید اگر مورچه‌ای را از لانه بگیرد و بیرون ببرد و در ده متری لانه رها نماید، نخواهد توانست که لانه خود را پیدا کند. به عبارت صحیح‌تر، اگر این مورچه که از لانه گرفته می‌شود، تازه از راه نرسیده باشد، اقبالاً چند ساعت در لانه در حال استراحت بوده، بعد او را بگیرند و از لانه خارج کنند، نخواهد توانست که در ده متری و یا پنج متری لانه و یا کمتر، راه خود را پیدا کند.

حال اگر یک مورچه را روی بشقاب بگذارید، به شرط این که در خارج از لانه او را گرفته باشید، و در آن بشقاب مقداری عسل یا شیر قند باشد و در حالی که مورچه مشغول پر کردن کیسه خود می‌باشد، بشقاب را از شمال به جنوب ببرند، مورچه راه خود را گم نخواهد کرد و مستقیماً به طرف لانه خواهد رفت.

«کورنتز» بر اثر آزمایش‌های دقیقی که راجع به جهت‌یابی مورچه کرده این قانون را استخراج نموده است:

«مورچه اگر قبلاً از لانه خارج شده باشد می‌تواند در هر جا به لانه مراجعت کند بدون این که ناچار شود از حس باصره و یا حواس شامه و لامسه استفاده نماید». فقط به یک ترتیب می‌توان مورچه را فریب داد و آن اینست که در موقع بازگشت به لانه، که مثلاً مورچه در امتداد شمال و جنوب، به طرف جنوب مشغول حرکت است، شما یک ظرف از عسل یا شیر قند سر راه او بگذارید. هنگامی که مورچه وارد ظرف شد مکان ظرف را تغییر بدهید و کاری نکنید که در امتداد مشرق و مغرب و پایین لانه قرار بگیرد. اگرچه در همان موقع مورچه به طور خود به خود تنه خود را در امتداد شمال و جنوب قرار می‌دهد و بعد از خروج از ظرف باز به سوی جنوب می‌رود، ولی چون از امتداد لانه خارج شده لانه خود را گم می‌کند. ولی تصدیق بفرمایید که اگر ما انسان‌ها این طور مورچه را قریب ندهیم در طبیعت کسی نیست که او را فریب بدهد و لذا این حشره معذور می‌باشد که فکر این حقه‌بازی را

۳۵۶ ▣ زنبور عمل، مورچگان و موریانه

نکرده است.

به عبارت دیگر، هر واقعه‌ای که برای مورچه پیش بیاید، مورچه همواره قسمت جلویی خود را به طور خود به خود به طرف لانه قرار می‌دهد و همین که آن واقعه گذشت، به سوی لانه راه می‌افتد.

راجع به این استعداد، خیلی صحبت کرده‌اند و توضیحات بسیار داده‌اند اما آن توضیحات ما را قانع نمی‌کند، و هنوز ما نفهمیده‌ایم که اولاً چگونه مورچه راه خود را پیدا می‌کند و ثانیاً چرا به هر وضع که این حشره را درآوریم، قسمت جلوی خود را در امتداد لانه نگاه می‌دارد.

مجدداً می‌گوییم که به واسطه ضعف باصره شدیدی که مورچه دارد، حس باصره در این جهت یابی نقشی بازی نمی‌کند، و تنها با حس شامه هم پیدا کردن لانه قابل قبول نیست چون در سر راه مورچه چند نوع رایحه مختلف پراکنده‌اند و او همواره لانه خود را یافته است. مگر این که بگوییم که مورچه با خود قطب‌نما دارد، و بدان وسیله در هر موقع لانه خود را پیدا می‌کند، و یا این که بدن مورچه خود قطب‌نما است و امواجی در این جهان هست که در بدن این حشره اثر می‌نماید و پیوسته قسمت جلویی او را به طرف لانه نگاه می‌دارد.

تازه اگر بگوییم که وجود مورچه قطب‌نما است، نمی‌دانیم که او چگونه اثر ورود رفقای خود را پیدا می‌کند، و راهی را که قبلاً رفته می‌شناسد و از همان راه بر می‌گردد. چون همه می‌دانیم که قطب‌نما جهت را نشان می‌دهد ولی اگر در طرف مشرق، ده خیابان به موازات یکدیگر باشد، قطب‌نما نمی‌تواند به ما بفهماند که کدام یک از این خیابان‌ها مورد علاقه ماست.

به هر حال، طرز استفاده مورچه از امواج دنیا ممکن است کامل‌تر از ما باشد و او که صدها میلیون سال قبل از ما به دنیا آمده است، بهتر از ما بتواند از این امواج استفاده نماید.

فصل هفتم

تربیت جانوران توسط مورچگان

انسان بدوی که میلیون‌ها سال قبل از انسانی که ما اسکلت آن را در غارها پیدا می‌کنیم زندگی می‌کرد، به احتمال زیاد، حیوان اهلی نداشت و نمی‌دانست که چگونه از سگ و اسب و مرغ خانگی و گاو و گوسفند استفاده نماید.

غذای انسان بدوی، گوشت شکار و یا درختان و شاید ماهی بود. بعد از مدت مدیدی بر اثر شدت سختی‌ها و کسب تجربه‌های بسیار، موفق شد که حیوانات بی‌آزار را رام کند و از پوست و پشم و گوشت و شیر و تخم مرغ آنها استفاده نماید. از این تاریخ به بعد، وضع زندگی انسان بهتر شد، زیرا دیگر دستخوش مقتضیات فصول و سرما و گرما نبود. لذا وقتی زمستان می‌رسید، از نبودن شکار بیم نداشت و می‌توانست از گوشت و پوست حیوانات اهلی استفاده کند.

همین وضع در زندگی مورچگان نیز دیده می‌شود و بین هزارها نژاد مختلف مورچه که به وسیله زراعت و یا جمع‌آوری آذوقه و شکار و چپاول زندگی می‌کنند، انواعی دیده می‌شود که حیوانات اهلی را (اهلی از نظر آنها) تربیت می‌نمایند.

ما هنوز نمی‌توانیم بگوییم اینها که حیوانات اهلی را تربیت می‌کنند، از دیگران که با شکار و زراعت امرار معاش می‌نمایند باهوش‌تر هستند یا نه. زیرا نمی‌دانیم چه

۳۵۸ هـ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

شد که اینها در صدد تربیت حیوانات برآمدند؟ آیا به نیروی هوش خود توانستند جانوران دیگر را اهلی کنند و یا به طور اتفاقی به این موضوع برخوردند؟

ما نمی دانیم که مورچه ها (بعضی از انواع آنها) در چه تاریخ برحسب تصادف و یا به نیروی هوش و ذکاوت، در صدد اهلی کردن جانوران برآمدند، گو این که از تاریخ زندگی خودمان نیز بدون اطلاع هستیم و هیچ کس در دنیا نیست که بتواند بگوید انواع انسان (دقیقاً) چه وقت در صدد اهلی کردن جانوران برآمد. همین قدر می دانیم که در فسیل های دوره سوم (زمین شناسی) از این حیوانات اهلی در زندگی مورچه دیده می شود. لذا در سه و یا چهار هزار میلیون سال (!) قبل از این، مورچه دارای حیوانات اهلی بوده است... لیکن از این عقب تر نمی توانیم برویم زیرا مدرک نداریم.

ممکن است که تربیت حیوانات اهلی در زندگی مورچه، مثل زندگی ما، برحسب تصادف شروع شده باشد.

مثلاً یک روز مورچه، در حین گردش مصادف با یک دسته از کک های^۱ درخت شد، و دید که این جانوران کوچک، روی یک شاخه سبز جمع شده و شیرۀ لذیذی را تولید کرده اند.

طعم این شیرۀ که به وسیله کک های درخت تولید می شود، مورچه را قرین بهت و شادمانی کرده، و بعد به فکر افتاده که این کک ها را در دسترس خود داشته باشد تا بتواند همواره از آنها استفاده کند. به این طریق، در صدد پرورش کک های درخت برآمده است.

۱. کک حشره ای است از راسته دو بالان، که به دلیل زندگی انگلی که دارد بال هایش از بین رفته، پاهای عقب طویل شده و برای جهیدن به کار می رود. کک در شکاف چوب ها و میان پرزهای قالی تخم ریزی می کند - و

مورچگان ■ ۳۵۹

ولی اگر هم این طور بوده، بسیاری از انواع مورچه از دیگران تقلید نکردند و توجهی به تربیت حیوانات اهلی ننمودند.

این جا موردی است که ما باید آزمایش های دقیق بکنیم و ببینیم که آیا نژادهای دیگر بعد از این که مدتی با «شبائان» زندگی کردند رسم شبانی و تربیت حیوانات اهلی را از آنها خواهند آموخت یا نه؟

ما باید مورچه هایی را که از نژادهای دیگر هستند وارد لانه شبانان کنیم تا این دو نژاد مدتی با هم زندگی نمایند و به طوری که معمول است، نژاد تازه وارد رسم نژاد سابق را یاد بگیرد. بعد باید نژاد تازه را از نژاد قدیم جدا نماییم و با دقت متوجه باشیم که آیا بعد از جدا شدن نیز در زندگی مستقل خود از رسم سابق که تربیت حیوانات اهلی باشد تبعیت خواهند نمود یا نه؟

هرگاه در این نژاد، که از لانه شبانان جدا شده و دارای زندگی مستقل گردیده، نسل جدیدی به وجود آمد، آیا جوانان به طرف حیوانات اهلی خواهند رفت یا خیر؟

آن چه مسلم می باشد اینست که فرضاً مورچگان، بر حسب تصادف، متوجه شده باشند که می توان از حیوانات اهلی استفاده کرد، رفته رفته رسم شبانی را تکمیل نموده اند و سعی کرده اند که به طریقی مفیدتر، از حیوانات اهلی استفاده کنند، و ناچار برای به دست آوردن این نتیجه، هوش خود را به کار انداخته اند.

مثلاً روز اول نمی دانستند که کک های درخت را باید جمع آوری کرد و در آغل یا اصطبل جای داد و امروز این را می دانند. روز اول نمی دانستند که مرتباً باید از شیره آنها استفاده نمود و امروز می دانند.

موضوع دوشیدن شیره که در بعضی از کتاب های مربوط به مورچه ذکر شده، آن طور که نوشته اند صحت ندارد، چون کک های درخت و جانوران دیگری که مورچه

۳۶۰ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

آنها را اهلی می‌کند، پستان ندارند که شیر بدهند. بلکه مورچه از مخرج معده آنها شیرهای را که مورد احتیاج اوست استخراج می‌کند. ولی بر اثر تربیت و تکامل، مورچه می‌تواند از بعضی از این جانوران در هر ساعت سی و بلکه چهل قطره شیر استخراج کند.

در صورتی که روز اول این طور نبود و بر اثر مواظبت و تربیت، مورچگان توانستند این تولیدات جالب توجه را به وجود آورند.

همان طور که گاوداران ما دائماً در فکر گاوهای خود می‌باشند، مورچه‌ها هم پیوسته به فکر حیوانات اهلی خود هستند و مرتباً از لانه به آغل و یا اصطبل می‌روند و جانوران اهلی را تمیز می‌نمایند.

مورچه‌هایی که درجه تمدن آنها کمتر است، به جای این که جانوران اهلی را در اصطبل جا بدهند، خود اطراف آنها کشیک می‌کشند که مبادا دیگران حیوانات اهلی آنها را ببرند. زیرا این رسم ناپسند در زندگی حیوانات هم هست که اموال دیگران را می‌ربایند و از این حیث نمی‌توان گفت که ما انسان‌ها منحصر به فرد هستیم.

یک دسته دیگر از مورچگان بال‌های کک درخت را قطع می‌کنند که این جانوران نتوانند فرار کنند و «دوشیدن» آنها آسان‌تر باشد.

برخی از مورچگان، حیوانات اهلی خود را در خارج از لانه نگاه می‌دارند و بعضی برای آنها در داخل لانه اصطبل می‌سازند و گروهی از مورچه‌ها برای حیوانات خود قفس‌های مخصوصی می‌سازند.

مورچگان، مثل ما، به حیوانات اهلی خود غذا می‌دهند و غالباً غذای آنها گیاه است. گاهی غذای آنها را به وسیله ریشه نباتات که در خود لانه یافت می‌شود، تأمین می‌نمایند.

مورچگان § ۳۶۱

یک دسته از مورچگان هستند که عیناً مثل موریانها، از روشنائی روزبیم دارند و برای این که بتوانند حیوانات اهلی را به چنگ بیاورند و آنها را وارد لانه نمایند، دالانهای طویل در زیر زمین حفر می کنند و از دهلیزها خود را به مرکز تجمع حیوانات اهلی می رسانند.

همان طور که ما علاقه داریم که فرزندان حیوانات اهلی، مثل بره و بزغاله و گوساله زنده بماند و رشد کند تا ما بتوانیم از آنها استفاده کنیم، مورچگانی هستند که فرزندان حیوانات اهلی را مثل فرزندان خود تحت پرستاری قرار می دهند و از آنها مواظبت می نمایند.

انواع جانورانی که جزو حیوانات اهلی مورچه می باشد زیاد هستند و ذکر اسامی علمی آنها باعث کسالت خوانندگان خواهد گردید. دیده شده است که مورچگان از برخی از این جانوران سواری هم می گیرند و همان طور که ما سوار اسب می شویم آنها هم در داخل لانه سوار این جانوران می شوند. هنوز معلوم نشده که از لحاظ علمی و اقتصادی، این سواری چه فایده ای برای آنها دارد.

مورچه، بر حسب تصادف، ممکن است به این موضوع پی برده باشد که می تواند از جانوران اهلی استفاده کند، ولی بعد هوش و ذکاوت او به کار افتاده تا همواره و به طرزی منظم از آنها استفاده نماید.

ما هم که به خود می بالیم که با هوش و ذکاوت خود، نائل به اختراعات شده ایم، غالباً بر اثر تصادف به این اختراعات نائل گردیده و بعد با نیروی هوش خود آنها را تکمیل کرده ایم.

اختراع دیگ بخار و برق گیر و کشف الکتریسیته، همه بر حسب تصادف بوده و رفته رفته ما این اختراعات را تکمیل نموده و به درجه امروزی رسیده ایم.

ممکن است پرسیده شود که چرا مورچه با این هوش و ذکاوتی که دارد، در راه

۳۶۲ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

پیشرفت این اختراعات نمی‌کوشد؟ چرا تمدن خود را جلوتر نمی‌برد که مثلاً راه آهن و اتومبیل بسازد.

طبعاً ما جواب صحیح این سؤال را نمی‌توانیم بدهیم ولی می‌توانیم فرض کنیم که مورچه خود را محتاج نمی‌دیده که اختراعات مزبور را تکمیل کند، و نیک‌بختی خود را در آن می‌دانسته که به همین اکتفا کند.

اگر مورچه راه آهن و اتومبیل اختراع می‌کرد، شاید بدبخت می‌شد، همان طور که بعضی از اختراعات ما، به جای این که وسایل نیک‌بختی را فراهم کند، زیاده‌تر ما را گرفتار رنج و بدبختی کرد.

شاید مورچه در این جهان به هدف خود که نیک‌بختی باشد رسیده و احتیاجی ندارد که دیگر جلو برود ولی ما که در جستجوی نیک‌بختی هستیم و هنوز به هدف نرسیده‌ایم، خود را محتاج می‌دانیم که جلو برویم.

ما غالباً وسایل را می‌بینیم اما هدف را مشاهده نمی‌کنیم. و اگر قرار باشد که بشر بتواند در یک کلبه کوچک خشتی، با سعادت و رفاه زندگی کند و از بیماری مصون باشد، و بداند که همواره وسایل زندگی او موجود است، آیا بهتر از این نیست که تمدن امروزی را داشته باشد و دائماً از بیماری و مرگ خود و خورشاوندان و قحطی و جنگ و بلاهای غیرمنتظره طبیعت بترسد.

من خیال می‌کنم که اگر این سؤال را از یکصد نفر آدم عاقل و جهان‌دیده و سرد و گرم روزگار چشیده بکنید که هر یک در زندگی تجربه داشته باشند نود نفر آنها، و شاید هر یکصد نفر، زندگی اول یعنی زندگی در کلبه خشتی را ترجیح بدهند.

مورچه هم شاید همین طور است و با آن وضع در لانه خود، راز سعادت را یافته و خود را نیک‌بخت می‌داند، و دیگر محتاج نیست که قلمروی اکتشافات و اختراعات خود را وسیع‌تر کند.

فصل هشتم

مورچگان کشاورز و بافنده

مورچه‌هایی که در لانه خود مبادرت به کشت و زرع قارچ می‌نمایند شبیه به موریه‌ها هستند و شاید کشت و زرع قارچ را از موریه‌ها آموخته باشند.

همه می‌دانند که خوراک اصلی موریه‌ها چوب است ولی این جانور نمی‌تواند که چوب را هضم نماید و ناچار است که هضم این ماده را واگذار به حیواناتی^۱ که در معده دارد بکند و یا قارچ‌های کوچکی را در لانه خود سبز نماید که آن قارچ‌ها چوب را تحلیل برده و سپس موریه‌ها آن ماده تحلیل شده را به مصرف تغذیه برسانند.

چون مورچه بعد از موریه‌ها به دنیا آمده، شاید که یک روز بعد از حمله به شهر موریه‌ها، این موضوع را دریافته باشد.

گرچه مورچه برای هضم غذا محتاج به این نیست که جانورانی را در معده خود نگاه دارد، معه‌ها متوجه شده که اگر در لانه خود قارچ را کشت و زرع کند، همواره در شهر خویشتن غذای سالم و فراوان و تازه خواهد داشت.

موریه‌ها برای این که بتواند غذای خود را هضم کند متوسل به کشت و زرع قارچ

۱. مقصود سلول‌های مخصوصی است که در معده موریه‌ها وجود دارد - و

۳۶۴ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

شده و یا حیواناتی را در معده خویش پرورش داد، اما مورچه که می تواند هر غذایی را بعد از تبدیل به مایع هضم کند احتیاجی به این اختراع نداشت و فقط برای تفریح و یا برای این که دائماً غذای تازه داشته باشد در صدد برآمد که قارچ را در لانه خود کشت و زرع کند.

نوع قارچ هایی که در لانه مورچه کشت و زرع می شود با نوع قارچ های لانه موریانه تفاوت دارد ولی هر دو از انواع قارچ های کوچک و معروف به ذره بینی هستند.

و چون نوع این قارچ ها، با هوا متفاوت است، شاید هیچ یک از این دو حشره از یکدیگر تقلید نکرده اند و فکر کشت و زرع قارچ برای هر دو پیدا شده است.

در اروپا مورچه هایی که قارچ را کشت و زرع می کنند وجود ندارد، ولی در آمریکای استوایی فراوان است و تا این اواخر هم نمی دانستند که این مورچه ها قارچ را کشت و زرع می کنند، و تصور می کردند که آنها برگ درختان را قطعه قطعه می نمایند و به لانه های خود می برند که به مصرف تغذیه برسانند. ولی اخیراً ثابت شده که منظور آنها از قطعه قطعه کردن برگ درختان اینست که از این برگ ها کود بسازند و به مصرف کشت و زرع قارچ برسانند.

این مورچه ها، حشرات بزرگی هستند که پا های بلند دارند و جز قارچ هایی که خود کشت و زرع می کنند غذای دیگری نمی خورند.

مورچه ماده این حشرات، هنگامی که برای جفت گیری از لانه بیرون می رود، مقداری از ساقه های قارچ را با خود می برد که وقتی شهر جدیدی تشکیل داد بتواند در آن قارچ بکار و غذای ساکنان آینده شهر را تأمین کند. کشت و زرع این قارچ ها نیز مواظبت های مخصوص لازم دارد، که بدون دقت و مواظبت نخواهد روید و ثمر نخواهد داد.

مورچگان □ ۳۶۵

در لانه این مورچه‌ها، واقع در آمریکای استوایی، سه نوع کارگر دیده می‌شود: اول کارگران بزرگ که به منزله نگهبانان شهر هستند و همواره در مدخل شهر ایستاده‌اند و نگهبانی می‌دهند، دوم مورچه‌های متوسط که کار آنها خروج از لانه و قطع برگ درختان و انبار کردن آنهاست، سوم کارگران کوچک که مخصوص کشت و زرع هستند و تخم قارچ را می‌کارند و کود تهیه می‌کنند و محصول بر می‌دارند.

تهیه کود زراعتی که قارچ‌ها باید در آن روییده شود و مخلوط از برگ درختان و خاک لانه و آب دهان و مدفوع مورچگان می‌باشد، کار دشواری است. مورچه‌ها برای تهیه این کود، خیلی زحمت می‌کشند و بعد از این که قارچ را کاشتند دائماً باید مواظبت کنند که مبادا زحمت آنها به هدر برود.

آیا برای شما هرگز اتفاق افتاده که بخواهید در خانه خودتان قارچ بکارید؟ و برای غذا از آن استفاده کنید؟

اگر یکی از کتاب‌هایی را که راجع به این موضوع نوشته شده به دست بیاورید، می‌بینید که نوشته است برای رویاندن قارچ در خانه، کافی است که مقداری سرگین اسب را در یک جعبه بریزند و بعد تخم‌های قارچ را در آن فرو کنید تا بعد از چند روز قارچ‌های کوچک از سرگین بیرون بیاید و بعد رشد کند.

ولی اگر این آزمایش را بکنید، خواهید دید که در ده مرتبه، اقلاً پنج مرتبه هیچ چیز نمی‌روید، برای این که سرگین اسب خیلی خشک و یا مرطوب بوده، خیلی گرم و یا سرد بوده، و تخم‌های قارچ خیلی تازه و یا کهنه بوده است.

و اقلاده مرتبه و زیادتر باید این آزمایش را تکرار نمایید تا بتوانید تجربه حاصل کنید و بدانید که چگونه قارچ را باید در خانه کاشت و چگونه از آن مواظبت کرد.

زیرا نه فقط سردی و گرمی و خشکی و رطوبت سرگین اسب، بلکه سردی و گرمی و خشکی و رطوبت هوا نیز در کشت قارچ و روییدن آن مؤثر است.

۳۶۶ @ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

حال فکر کنید که مورچه چه قدر زحمت کشیده و چه قدر تجربه آموخته که هر دفعه که قارچ ها را می کارد، به طور حتم محصول بر می دارد.

این موضوع که مورچه برای استفاده از محصول، متوسل به کود می شود یک مسئله خیلی مهم است، چون ما نوع بشر نیز ابتدا از کود بدون اطلاع بودیم و نمی دانستیم که اگر زمین را کود بدهیم، محصول بهتر و بیشتری بر خواهیم داشت. بعضی می گویند کودی که مورچه به مزرعه قارچ می دهد، ارادی نیست بلکه بدون اراده است، و چون مدفوع خود را در لانه می ریزد، طبعاً زمین را تقویت می کند.

این گفته به دو دلیل، بدون اساس است: اول این که مورچه هرگز در مزرعه قضای حاجت نمی کند و برای این کار محل مخصوصی دارد و همواره کثافات را از لانه خارج می کند. دوم این که ساختن کود در لانه مورچه، به قدری عمدی و ارادی است که نمی توان گفت بدون دخالت عقل و اراده او، کود به وجود می آید و مسلم است که مورچه مخصوصاً این کود را در محل مخصوص می سازد که به مصرف کود دادن به زمین برساند. این عمل مورچه، با روش متجددترین زارعین ما، که برای تقویت زمین از کودهای شیمیایی استفاده می کنند، فرق ندارد، یعنی عقل و مآل اندیشی، راهنمای مورچه می باشد.

ولی هر وقت در زندگی جانوران آثاری دیده می شود که حاکی از وجود عقل و احساسات است مردم به فکر فرو می روند و می گویند که این کارها ناشی از عقل نیست بلکه ناشی از غریزه است.

زیرا ما نوع بشر، نمی خواهیم و چشم نداریم ببینیم که غیر از ما کسی در این جهان عقل و شعور دارد، برای این که اگر قائل شویم که سایر جانوران هم مثل ما عقل و شعور دارند، آن وقت خواهیم دانست که ما اشرف مخلوقات نیستیم.

مورچگان □ ۳۶۷

چون ما می بینیم که مورچه و زنبور عسل و موربانه و میمون و سایر جانوران مثل ما به وجود می آیند و زندگی می کنند و می میرند و میلیون نفر آنها از بین می روند بدون این که کوچکترین اثری از آنها باقی بماند، به همین جهت نمی خواهیم بگوییم که آنها هم مثل ما عقل و فکر دارند. چون اگر آنها هم مثل ما عاقل باشند، در آن صورت ماکه مرگ آنها و عدم مطلق آنها را به چشم می بینیم، نسبت به خود ناامید خواهیم شد.

این است که خود را به این دلخوش می کنیم که هیچ جانوری جز انسان عقل ندارد، و هیچ حیوانی جز نوع بشر صاحب فهم نیست، و چون یگانه موجود بافهم دنیا هستیم لذا فقط ما بعد از مرگ در این جهان به سعادت جاویدان می رسیم. هر وقت که آثار عقل و هوش را در جانوران مشاهده می کنیم، برای این که امیدواری فوق از بین نرود چشم ها را می بندیم و می گوییم که ما نه چیزی را دیده و نه شنیده ایم.

باری، مزارع قارچ مورچگان در لانه، وسعت بسیار دارد، زیرا گاهی سی مزرعه و زیاده تر، یکی بالای دیگری به وجود می آید و در تمام آنها قارچ کاشته می شود و همین که محصول را برداشتند، خاک و کود مزرعه را عرض می کنند.

این مزرعه ها، با رعایت تناسب، شبیه به باغ های آویزان بابل^۱ است که یکی

۱. باغ های آویزان بابل (حدائق معلقه) که متعلق به «سمیرا میس» ملکه بابل بود، یکی از عجایب هفت گانه جهان قدیم بود. این باغ ها در وسط توده عظیم تپه هایی که در مشرق رود فرات، از شمال به جنوب امتداد دارد، قرار داشته است. باغ های مزبور به قصر شاهی متصل بوده است. معروف است که بخت النصر دوم این باغ ها را برای همسر خود (سمیرا میس) بر روی تپه های مصنوعی که به شکل تپه های طبیعی می نمود، بنا کرد. باغ های مزبور شامل صفت های بود که به ستون تکیه داشت، و بر روی آنها با هزینه گزاف، درختان بلند کمیاب کاشته بودند (کوتاه شده از فرهنگ معین) - و

۳۶۸ □ زنبور عمل، مورچگان و موریانه

بالای دیگری قرار گرفته بود و به واسطه احتیاج مفروطی که مورچگان به مزرعه و کود دارند، صدمات زیاد به درخت‌های مجاور می‌زنند.

اگر محل سکونت این مورچه‌ها در مناطق استوایی آمریکا، که در آن جا جنگل و درخت خیلی انبوه و فراوان است، نمی‌بود و اگر در آن مناطق به واسطه فراوانی آب و گرمای هوا، آن همه درخت و گیاه وجود نمی‌داشت بدون شک مورچگان مزبور در ظرف یک ماه می‌توانستند یک جنگل بزرگ «فونتن بلو» در جوار پاریس را خشک و مبدل به بیابان می‌کردند. چون هر درختی که مورد حمله این مورچگان قرار می‌گیرد در ظرف یک ساعت به کلی از برگ‌ها عریان می‌شود و برای نمونه، حتی یک برگ در آن نمی‌ماند.

لخت کردن یک درخت، از برگ‌های اول تا آخر، بیش از شصت دقیقه طول نمی‌کشد، و در آن یک ساعت، یک عده از مورچگان بالای درخت و روی تنه و شاخه، بیخ برگ‌ها را می‌کنند و آنها را پای درخت روی زمین می‌ریزند، و دسته‌های دیگر، با شاخک‌های خود که مثل اره است، برگ‌ها را اره می‌کنند و به قطعات مساوی و منظم تقسیم می‌نمایند، و دسته‌های دیگر به سرعت این برگ‌ها را به طرف لانه می‌برند.

بعد از یک ساعت، درخت مزبور طوری از برگ عریان می‌شود که گویی دچار یخبندان زمستان شده است و مورچه‌ها که از لخت کردن یک درخت فراغت حاصل کردند به سراغ درخت دیگری می‌روند.

این مزرعه‌ها یا باغ‌های زیرزمینی که برای کشت و زرع قارچ به وجود می‌آید، به قدری زیبا و خوش منظره است که ما در روی زمین نظیر آن را نداریم.

اگر مورچه هم مثل ما، از زیبایی باغ و جنگل لذت ببرد، بدون شک این مزرعه‌ها و باغ‌ها خیلی در نظر او زیبا و باصفا جلوه خواهد کرد.

من بعضی از این باغ‌ها و مزارع را در کالیفرنای آمریکا و در آزمایشگاه یکی از

مورچگان □ ۳۶۹

دوستان خود در زیر ذره بین دیدم و فکر می‌کنم که به هیچ زبانی نمی‌توانم توصیف زیبایی و صفای آن را بنمایم مگر این که خواننده خود ببیند: یک منظره از نباتات و جنگل دریایی را به طوری که در بعضی از فیلم‌ها نمایش می‌دهند، در نظر بیاورید که افق آن آبی‌رنگ (اما کم‌رنگ) است و در جنگل، انواع نباتات بیضوی‌شکل و استوانه‌شکل رویده. از هر طرف، تپه‌های سرو و کاج سفید به طرف بالا رفته و درخت‌های دیگری به شکل دایره سفیدرنگ این تپه‌ها را دربر گرفته است. در وسط و کنار آنها گیاهانی از نوع دیگر به شکل گیسوان یا گلابتون سفید، سایرین را دربر گرفته‌اند. سپس کف زمین را در نظر بیاورید که شبیه به برف و یا پینه^۱ موج است، و در عین حال زمین و درخت‌ها و گیاهان درخشانده، و روشنایی فریبنده‌ای از همه طرف پرتوافشانی می‌کند.

اگر بتوان منظره یکی از باغ‌ها را توصیف کرد، تقریباً به این شکل می‌باشد. انسان هر قدر کم‌ذوق باشد، باز هم از مشاهده این منظره قرین شادی و مسرت می‌شود و شاید خود مورچگان هم از مشاهده این منظره زیبا، مثل ما قرین شادمانی می‌شوند. نوع دیگری از این مورچه‌ها هستند که قارچ خود را در پای لانه (و بیرون) می‌کارند. این قارچ به قدری بزرگ می‌شود که گاهی وزن آن به سه کیلوگرم می‌رسد. هر جا که لانه این مورچه قرار دارد، یک قارچ هم بالای آن سبز شده و لذا نمی‌توان گفت که این قارچ برحسب تصادف و بدون اراده مورچه بالای لانه سبز گردیده است.

کشاورزی به معنای واقعی آن

در ساحل رود آمازون، واقع در آمریکای جنوبی، چند نوع مورچه زندگی

۱. برجستگی‌های پوستی که بیشتر در کف دست و در انتهای انگشتان و کف پا به وجود می‌آید و ناشی از تماس و کار زیاد در آن نقطه است - و

۳۷۰ @ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

می‌کنند، که مثل صفحات گذشته از ذکر اسامی آنها خودداری می‌نماییم تا باعث کسالت خوانندگان نشود.

این مورچه‌ها لانه خود را در محل اتصال چند شاخه می‌سازند. روی این لانه، چند نوع گیاه سبز می‌کنند که لانه آنها را محکم نگاه می‌دارد و هم به مصرف تغذیه آنها می‌رسد.

تخم این گیاهان، برخلاف آن چه که گفته‌اند، به وسیله باد روی لانه نمی‌افتد، زیرا در بعضی از مناطق، این گیاه در حول و حوش لانه دیده نمی‌شود و مورچگان باید از راه دور آن تخم‌ها را بیاورند و روی لانه بکارند.

بر اثر رویدن این گیاهان، لانه مورچه در محل اتصال شاخه‌ها، طوری محکم می‌شود که در مقابل شدیدترین طوفان‌ها و رگبارهای استوایی مقاومت می‌نماید، و همه می‌دانند که در منطقه رود آمازون طوفان و رگبار زیاد است.

ولی کشاورز حقیقی عبارت از یک نوع مورچه به نام علمی «پروگونیو میرمکس موله‌فاجین» که در ایالت تگزاس واقع در آمریکا زندگی می‌کنند، و یک شاخه دیگر از نژاد همین مورچه در کشور مکزیک زندگی می‌نمایند.

من در ایالت تگزاس، واقع در آمریکا، وضع کشاورزی این مورچه را دیدم و مشاهده کردم که چگونه با دقت اطراف لانه خود را در فضای آزاد، از علف‌های مختلف پاک می‌نماید و آن را به وسیله شاخک‌های خود شخم می‌زند و یک نوع غله موسوم به برنج مورچه را که به نام علمی «آریستا اولیگانتا» خوانده می‌شود، در آن مزرعه می‌کارد.

این غله که ابتدا در لانه مورچه بوده، در آن جا جوانه می‌زند. مورچه آن را از لانه خارج می‌نماید و مثل زارعین برنج که این غله را نشاء می‌زنند، غله جوانه‌زده را در مزرعه خود می‌کارد. سپس این تخم رشد می‌کند و بزرگ می‌شود و در پایان

مورچگان @ ۳۷۱

محصول می‌دهد و آن محصول به مصرف تغذیه مورچه می‌رسد.

ولی اگر در نظر بگیریم که در آن مناطق، علف در صحرا خیلی زیاد است، پاک کردن زمین از علف‌های هرزه و شخم زدن آن کاری بس دشوار می‌باشد و بدان می‌ماند که ما انسان‌ها بخواهیم درخت‌های کهنسال را قطع کنیم و به جای آن مزرعه احداث نماییم.

از این مورچه که بگذریم، مورچه‌های دیگری هستند که بدون این که چیزی بکارند، غلات و دانه‌های مزارع را درو و جمع‌آوری می‌کنند و به لانه می‌برند و از آن برای آذوقه زمستان استفاده می‌نمایند. گو این که مصرف آذوقه آنها در فصل زمستان، برخلاف آن چه تصور می‌شود، زیاد نیست.

چون مورچه در فصل زمستان، بر اثر سرما، دچار رخوت می‌شود و به خواب می‌رود، در آن فصل استراحت می‌نماید و اگرگاهی بیدار شود به اندازه کافی آذوقه دارد که زنده بماند.

مورچگانی که کار آنها جمع‌آوری غلات و دانه‌ها از مزارع می‌باشد، در جنوب کشور فرانسه و کشور الجزایر زیاد هستند و غالباً طرزکار آنها را دیده‌اند.

در مدخل لانه این مورچگان، نگهبانانی هستند که کار آنها بازرسی خوبی و بدی غلات دانه‌ها است. اگر بعضی از مورچه‌های تازه‌کار، به واسطه بی‌اطلاعی و فقدان تجربه، غلات و دانه‌های فاسدی را آورده باشند و یا سنگریزه بیاورند، قراولان از ورود آنها به شهر ممانعت می‌نمایند مگر این که بروند و آن چه را که آورده‌اند دور از لانه بریزند.

طبعاً مورچگان برای بردن بعضی از دانه‌ها و غلات بزرگ یا خوشه‌های گندم به داخل لانه، دچار اشکال می‌شوند و مقابل لانه باید خیلی زحمت بکشند که بتوانند آنها را وارد لانه نمایند.

۳۷۲ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

انبار غلات دانه‌ها در داخل لانه مورچه، مخزن‌های مخصوصی است که به وسیله سیمان مخصوص خود مورچه‌ها اندوده شده، امام معلوم نیست که این حشره چه می‌کند که مانع از رویدن این غلات و دانه‌ها در داخل لانه می‌گردد.

زیرا چون در داخل لانه رطوبت وجود دارد طبعاً باید این دانه‌ها سبز شود و برای این جانور تولید زحمت نماید. بعضی معتقدند که مورچه‌ها مرتباً این دانه‌ها را در داخل لانه جابه‌جا می‌کنند. معذالک نمی‌توان بدین وسیله از سبز شدن غلات دانه‌ها جلوگیری کرد، برخی می‌گویند که مورچه‌ها این غلات را طوری حرارت می‌دهند که دیگر سبز نمی‌شود، اما خاصیت غذایی خود را حفظ می‌کند.

در هر حال، مورچگان، هرگز غلات و دانه‌ها را این طور که به نظر ما می‌رسد، نمی‌خورند، بلکه ابتدا به وسیله کارگران مخصوص آن را خرد و آرد می‌کنند و سپس این آرد را تبدیل به خمیر مخصوصی می‌نمایند و در درجه سوم این خمیر را مبدل به مایع می‌کنند و آنگاه می‌خورند.

عجب آن که در بعضی از لانه‌ها، همین که فصل پاییز تمام شد و تمام غلات و دانه‌ها به وسیله (آسیابان‌ها) مبدل به آرد گردید، مورچگان بدون هیچ ترحم، آسیابان‌های بدبخت را به قتل می‌رسانند و لاشه آنها را از شهر بیرون می‌اندازند. سپس در بهار آینده به ملکه‌ها امر می‌کنند که آسیابان‌های جدیدی بزنند.

زنبوران عسل نیز از لحاظ قتل عام یک دسته از ساکنان شهر، دارای همین عادت می‌باشند و همین که فصل جفت‌گیری تمام شد و دانستند که دیگر احتیاجی به زنبوران نر ندارند تمام زنبوران نر را به قتل می‌رسانند.

با فندگان

تا سی سال قبل از این، ما نمی‌دانستیم که مورچه از صنعت نساجی برخوردار

مورچگان ■ ۳۷۳

است و بعضی از انواع مورچه مبادرت به باقندگی می‌کنند.

از سی سال قبل تا امروز، بر اثر تحقیقات چند نفر از علمای مورچه‌شناسی معلوم شده که در مناطق استوایی آسیا و افریقا و استرالیا مورچگانی زندگی می‌نمایند که می‌توانند نساجی کنند.

در هندوچین^۱ سکنه محلی مورچگان نساج را دوست می‌دارند و دقت می‌کنند که لانه‌های آنان را خراب ننمایند، برای این که مورچه‌های نساج بسیاری از حشرات موذی را از بین می‌برند و مانع از این می‌شوند که کرم‌ها و حشرات موذی به مزارع آسیب برسانند.

مورچگان نساج، لانه‌های خود را به وسیله نساجی به وجود می‌آورند. رسم آنها این است که ابتدا مکان لانه را (بین درختان) در نظر می‌گیرند و بعد برگ‌ها را به یکدیگر نزدیک می‌کنند. هرگاه بین برگ‌ها فاصله زیاد باشد و نتوانند آنها را به دست بیاورند، پل می‌سازند. به این طریق که یکی از مورچگان محکم به شاخه درخت می‌چسبد و مورچه دیگر خود را به او می‌چسباند و مورچه سوم به مورچه دوم می‌چسبد و به همین ترتیب.

معلوم نیست که مورچه نخستین که به شاخه درخت چسبیده، دارای چه نیرویی است که تمام این مورچه‌ها را نگاه می‌دارد. ولی بالاخره این پل به وجود می‌آید و مورچگان دیگر از روی آن می‌گذرند و برگ‌هایی را که آن طرف واقع شده به برگ‌های این طرف نزدیک می‌نمایند.

بعداً، یکی از مورچگان می‌رود و یک کرم (یعنی لارو) را که مشغول تنیدن است می‌آورد. این کرم که به تنیدن پيله خود مشغول بود ناچار است که از ایجاد پيله صرف‌نظر نماید و روی برگ‌ها که به هم نزدیک شده تار بتند.

۱. شامل سرزمین‌های فعلی ویتنام، کامبوج و لائوس - و

۳۷۴ ▣ زنبور عمل، مورچگان و موریانه

همان طوری که یک نفر ناج در پشت کارگاه نساجی، یک دوک نساجی را می برد و می آورد، همین گونه نیز هر یک از مورچه ها یک لارو را که دوک جاندار است، در طول برگ ها می برند و می آورند و طولی نمی کشد که برگ ها با یک رشته تارهای محکم و (ابریشمی) متصل می شوند. وقتی پایه و کف لانه به قدر کافی محکم شد، در صدد ایجاد آپارتمان ها و تالارها و دهلیز بر می آیند تا وقتی که لانه تمام شود.

در این جا چیزی که جالب توجه می باشد موضوع تنیدن نیست برای این که عنکبوت و کرم ابریشم و حشرات دیگر تار می تنند، بلکه موضوع درخور توجه این است که مورچه از کرم خود، نظیر یک ابزار (یک دوک) استفاده می نماید.

اگر خود مورچه با لعاب دهان خویش در صدد تنیدن تار بر می آمد، حیرت آور نبود. اما مورچه خود در صدد تنیدن بر نمی آید بلکه از ابزار که همان لارو باشد استفاده می کند و این ابزار را عیناً مثل یک دوک نساجی، می برد و می آورد.

این روش مورچه که به وسیله یک کرم در صدد بافندگی بر می آید، با روش ما که به وسیله کرم ابریشم و یا دوک های پارچه بافی مبادرت به نساجی می کنیم هیچ فرقی ندارد.

ما هیچ یک از موجودات جاندار (غیر از انسان) را سراغ نداریم که بتواند به وسیله ابزار، کاری انجام بدهد و برای اولین مرتبه در زندگی مورچه این عمل را می بینیم. هنگامی که مورچه ای مجروح می شود باز هم به وسیله همین ابزار، مورچه های دیگر در صد بر می آیند که زخم آن مورچه را پانسمان کنند. لذا یکی از لاروها را می گیرند و آن را اطراف بدن مورچه مجروح می گردانند تا نوارهای آن روی زخم پیچیده شود.

مورچه هایی که مخزن آذوقه هستند

در سرزمین «کلرادو» واقع در آمریکا، یک نوع مورچه زندگی می کند که

مورچگان ■ ۳۷۵

شاخک‌های فراوان دارد و درجه تمدن این مورچه هنوز به پایهٔ دیگران نرسیده و نمی‌تواند زراعت و نساجی کند و حتی قادر نیست که آذوقه برای روزهای مبادا در لانهٔ خود ذخیره نماید.

غذای این مورچه از شیره مخصوصی است که از بلوط مخصوصی که در «کلرادو» هست بیرون می‌آید. بعضی از این مورچه‌ها به قدری از این شیره می‌مکنند که حجم شکم آنها چند برابر می‌شود، آنگاه به لانه خود می‌روند و در آن جا مورچگان دیگر، سعی می‌کنند که بر حجم شکم آنها بیفزایند، یعنی هرچه شیره مکیده‌اند در شکم آنها خالی می‌نمایند.

در نتیجه، مورچه‌های مزبور شبیه به یک انگور درشت تیره‌رنگ می‌شوند که پر از شیره است. آنها به وسیله دست‌های خود از سقف لانه آویزان می‌گردند و حتی دو سه روز بعد از مرگ خود، هنوز به سقف آویزان هستند و دیگران هر وقت که احتیاج به غذا داشته باشند از این مورچه غذا می‌گیرند و هر وقت که بخواهند آذوقه خود را جمع‌آوری و ذخیره کنند، آن را در شکم مورچه که در واقع خبیک جاندار است جا می‌دهند.

ما نمی‌توانیم بفهمیم که این مورچه به چه دلیلی این زحمت را تحمل می‌نماید و چرا در تمام عمر با آن شکم متورم، از سقف لانه آویزان می‌شود. آیا از این عمل نشئه و کیف مخصوصی را ادراک می‌نماید، و یا این عمل نشان بزرگی و اولویت و سروری است.

هرگاه یکی از این خبیک‌های جاندار بر حسب تصادف از سقف لانه جدا شود و به زمین بیفتد کسی به کمک او نمی‌رود و آن قدر دست و پا می‌زند تا وقتی که بمیرد. عجب آن که بعد از این که روی زمین افتاد، دیگر مورچگان نمی‌روند تا شیره او را بکنند، در صورتی که وقتی این مورچه از سقف لانه آویزان است برای خوردن شیره شکم او خیلی علاقه به خرج می‌دهند.

۳۷۶ @ زنپور عسل، مورچگان و موریانه

وقتی که این خیک جاندار، بعد از پنج یا شش ماه دست و پا زدن می‌میرد دیگران بدن او را قطعه‌قطعه می‌کنند و بدون این که کوچکترین توجهی به شکم او که پر از شیر است بنمایند قطعات بدن و شکم متورم را از لانه بیرون می‌برند و دور می‌اندازند.

این چه رسوم عجیبی است که در زندگی این جانور جاری است و چرا این مورچه در تمام عمر خود که چهار سال است، خود را خیک جاندار جامعه می‌کند. اگر وجود او ارزش دارد چرا وقتی که می‌افتد کسی به کمک او نمی‌رود و او را روی خاک می‌گذارند که پنج شش ماه دست و پا بزند تا بمیرد.

برای جواب دادن به این سؤال، ما عملاً هیچ وسیله‌ای نداریم، کما این که برای فهم سایر مسائل مربوط به زندگی این جانور نیز دارای وسیله نمی‌باشیم. اما به طوری که در صفحات قبل گفتیم، اگر کسی در زندگی ما نیز دقیق شود از این وقایع زیاد خواهد دید.

یک نفر رئیس و فرمانده تا وقتی که بر مسند ریاست نشسته، وجودش عزیز است و همه به او احترام می‌گذارند. ولی همین که از ریاست افتاد صمیمی‌ترین دوستان وی ممکن است به او پشت کنند و اگر او را در خیابان ببینند ممکن است روی خود را برگردانند که مبادا ناچار شوند با او اظهار آشنایی نمایند.

من در زندگی کوچک و محدود خویش بارها این تجربه را کرده‌ام و لذا بعید نیست که در زندگی این مورچه نیز، تا وقتی که خیک جاندار به سقف چسبیده، به جهاتی دارای عزت و احترام باشد و همین که به زمین افتاد یک باره آن منزلت و احترام از بین می‌رود.

تخصص در کارها

گرچه در زندگی مورچه، مثل زندگی موریانه، اصناف مختلف یک شهر، از حیث

مورچگان @ ۳۷۷

ساختمان بدن، به کلی با یکدیگر تفاوت ندارند، معذالک در بسیاری از لانه‌ها دیده شده که هوش و نبوغ این جانور، عیناً مثل موربانه، هر فردی را برای کار مخصوص به وجود می‌آورد و آن فرد، وسایل انجام آن کار را از بدو خلقت دارد.

بعضی از کارگران از روزی که به دنیا می‌آیند، بر طبق کاری که انجام می‌دهند، دارای شاخک‌های مخصوص هستند و شاخک‌های آنها شبیه به اوه و یا نیزه و یا پتک آهنگران می‌باشند که به مصرف خرد کردن و خمیر نمودن می‌رسد.

سربازان عموماً دارای شاخک‌های برنده و تیزی هستند که گاهی چهار پنج برابر شاخک‌های دیگران است و بعضی از مورچگان دارای شاخک‌های فتری هستند که وقتی روی زمین گذاشته و فشار دادند، مثل کک جستن می‌کنند. دیده شده است که بعضی از این مورچه‌ها با یک فشار شاخک، نیم متر پریده‌اند.

بعضی از مورچه‌ها هستند که برای فرار از چنگ دشمنان، بدن خود را مثل جوجه تیغی خار آلوده می‌کنند و مورچه‌های صحرا را که باید شن و خاک را به هم بزنند شاخک‌هایی دارند که مثل بیل و قاشق‌های بزرگ است.

در بعضی از لانه‌ها، دربان‌ها دارای سرهای بزرگی هستند که به منزله دروازه است، یعنی هر وقت بخواهند که دروازه شهر را ببندند سر خود را مقابل مدخل لانه می‌گذارند و راه مسدود می‌شود. هرگاه این لانه در یک درخت خیزران ساخته شده باشد، سر و تنه دربان را به رنگ آن درخت در می‌آورد که دشمنان نتوانند مدخل شهر را پیدا کنند.

«مارگریت کومب» فرانسوی که فعلاً در باغ وحش پاریس و باغ نباتات فرانسه کار می‌کند، در مقاله‌ای که در مجله «دودنیا» مورخ اول آوریل سال ۱۹۳۹ میلادی نوشته است، می‌گوید که در باغ نباتات پاریس، یک نوع مورچه از نوع «فورمیکاروفا» را مشاهده کرد، که وقتی شعله‌ای مقابل لانه آنها روشن می‌شود به وسیله ترشحات

۳۷۸ @ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

گاز (اسید فرمیک) در صدد بر می آید که آن شعله را خاموش کنند. در واقع، اینها مورچه های آتش نشانی می باشند.

همین خانم می گوید که مورچه های مزبور در حضور چند نفر، یک شعله شمع را به وسیله گازهایی که به طرف شعله می پرانند خاموش کردند.

ولی بنا بر گفته این خانم، استعداد مزبور فقط منحصر به دسته مخصوصی از مورچگان بوده و از شش لانه مورچگان (فورمیکا روتا) فقط ساکنان یک لانه این استعداد را داشتند و دیگران نمی توانستند و یا به فکر نمی افتادند که شعله مزبور را خاموش نمایند. در نظر اول، اقدام مورچگان برای خاموش کردن آتش، خیلی عجیب است زیرا مورچه آتش را نمی شناسد، چون هرگز در لانه مورچه آتش نبوده و نمی توانسته که راجع به آتش تجربیاتی حاصل کند.

از طرف دیگر، اگر بگوییم که مورچگان بر اثر حریق جنگل و یا صاعقه با آتش آشنا شده اند باز هم نمی توانسته اند که راجع به آن تجربه حاصل نمایند و بدانند که چگونه باید آن را خاموش کرد. چون هر وقت جنگل آتش گرفته و صاعقه تولید حریق کرده تمام مورچگان مرده اند و فرصت کسب تجربه عملاً برای آنها غیر ممکن بوده است.

اما با قدری مطالعه می توان به علت این عمل پی برد زیرا هر وقت که مورچگان مقابل جسم مایعی قرار می گیرند که از بوی آن نفرت دارند، آن قدر خاک روی آن می ریزند تا آن مایع از بین برود، و شاید به همین مناسبت در صدد برآمده اند که شعله شمع را از بین ببرند. با این وصف، عجیب است که مورچه در صدد برآمده با گاز طبیعی خود (اسید فرمیک) شعله آتش را خاموش کند.

من برای این که بدانم آیا می توانم آزمایش آن خانم را تجدید کنم، در «نیس» واقع در جنوب فرانسه مقابل لانه این مورچه شمع گذاشته و این تجربه را چندین مرتبه

مورچگان □ ۳۷۹

تکرار کردم.

شمعی که من مقابل لانه می گذاشتم کوچک بود و ارتفاع آن از دو سانتی متر تجاوز نمی کرد.

اولین مورچه هایی که این آتش را مشاهده می کردند، به دیگران اطلاع می دادند و اعلام خطر می نمودند و بعد حشرات مزبور اطراف شعله شمع، که قطعاً برای آنها خیلی بزرگ بود، جمع می شدند.

یکی از مورچه ها در حالی که سرش را پایین انداخته بود که مبادا بسوزد به طرف شعله می رفت، و بعد صدایی مثل صدای گوشتی که در تابه سرخ شود به گوش می رسید و آن جانور بیچاره می سوخت. دیگران با این که می دیدند که رفیق آنها سوخته، از عمل او تقلید و به طرف شعله حمله می کردند. اگر به طرف آن شعله «اسید فرمیک» پرتاب می کردند من نمی توانستم اثر آن را ببینم برای این که شعله شمع (نسبت به هیکل مورچه ها) خیلی بزرگ بود و اسیدی که آنها پرتاب می کردند اثری در آن نداشت و من ندیدم که مورچه ها به صورت گروهی اسید پرتاب نمایند. این وضع ادامه پیدا می کرد تا وقتی که شمع بر اثر آب شدن تمام می شد و طبعاً فتیله آن می افتاد و خاموش می گردید.

اما من هرگز ندیدم که مورچه ها بتوانند آن را خاموش کنند و نمی دانم که چگونه می توانستند آن را خاموش بکنند زیرا این حشرات قبل از این که به شعله برسند بر اثر حرارت می سوزند و یا خفه می شوند.

اگر واقعاً بتوان این آزمایش را کرد باید شعله ای ایجاد نمود که متناسب آنها باشد و از چند میلی متر تجاوز ننماید تا آنها بتوانند به شعله نزدیک شوند و ایجاد چنین شعله، به وسیله من ممکن نبود و می بایست که در آزمایشگاه اقدام بدان عمل کنند. ولی آن چه که من دیدم، شجاعت فوق العاده آنها بود. با این که می دانستند که

۳۸۰ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

محو می‌شوند معذالک به طرف شعله که چهار برابر طول قامت آنها بود حمله می‌کردند. چون دیدم که این آزمایش به بهای جان این حشرات زحمتکش و نجیب تمام می‌شود، دیگر دنبال نکردم و صرف نظر نمودم.

این مورچه‌ها که این طور مردانه با آتش مبارزه می‌کنند، و گفتم که نام علمی آنها «فورمیکاروفا» می‌باشد، در هر منطقه که باشند خدمات بسیار به زارعین می‌کنند زیرا اکثر حشرات موذی را که آفت زراعت هستند محو می‌نمایند. آقای «روبرت آشومبر» آلمانی که از مورچه‌شناسان معاصر می‌باشد، محاسبه کرده که به طور متوسط یک لانه از این نوع مورچه، در سال، پنجاه هزار حشره موذی را که آفت زراعت هستند محو می‌نماید و اگر در یک مزرعه ده الهی پانزده لانه و زیادتر از این مورچه‌ها باشد، حشرات موذی نخواهند توانست که آسیبی به محصولات آن بزنند.

متأسفانه در جنگل‌های فرانسه، خصوصاً در دو جنگل «فونتن بلو» و «کوم پی این» نسل این مورچه اصیل و مفید رو به کاهش می‌گذارد زیرا پيله این جانور غذای قرقاول است و زارعین و شکارچیان که قرقاول تربیت می‌نمایند، برای غذای قرقاول‌های خود پيله این جانور را که باید مورچه بالغ از آن بیرون بیاید جمع‌آوری می‌نمایند. من عقیده دارم که دولت باید قانونی وضع کند که جمع‌آوری و اتلاف پيله این مورچه را که حقاً به نام «نگهبان جنگل و مزرعه» خوانده شده است، منع نماید.

عضلات مورچه

در قسمت آخر این فصل، که مربوط به مورچه‌های کشاورز و بافنده است، می‌خواهیم به طور معترضه چند کلمه در خصوص نیروی عضلات مورچه صحبت

مورچگان □ ۲۸۱

کنیم. زیرا وقتی ما می‌بینیم که مورچه بارهایی را حمل می‌کند که چند برابر هیکل اوست، و با رعایت تناسب، چند نفر انسان نمی‌توانند آن را حمل نمایند، به فکر می‌افتم که قطعاً مورچه دارای عضلات بسیار نیرومند است و از خود می‌پرسیم که مورچه این نیرو را از کجا آورده است.

یکی از مهندسين سوئدی نامه‌ای به من نوشت و در آن نامه می‌گفت:

«شما حیرت نکنید که چرا مورچه این قدر زورمند است و بارهایی را که خیلی بزرگتر از او باشد حمل می‌نماید زیرا اگر ما هم به همان اندازه کوچک شویم، همان طور و بلکه بیش از او زورمند خواهیم بود.»

این مهندس برای اثبات نظریه خود مثال زیر را می‌آورد:

«یک آدم بلند قامت را از نوع مردانی که در مناطق ما (اسکاندیناوی) زیاد هستند به نظر بیاورید که ارتفاع قامت او دو متر است. این شخص می‌تواند یک گلوله آهنین را که قطر آن بیست سانتی متر و وزن آن سی و پنج کیلوگرم است بدون زحمت حمل کند.

حال اگر ارتفاع قامت این مرد هزار مرتبه و وزن گلوله او را نیز هزار مرتبه کمتر کنید ارتفاع قامت او دو میلی متر و وزن گلوله سی و پنج گرم خواهد شد، که در این صورت، قطر این گلوله سی و پنج گرمی، دو سانتی متر است. در نتیجه، این مرد دو میلی متری می‌تواند گلوله‌ای را حمل کند که از حیث بزرگی، ده برابر جثه اوست. لذا اگر ما انسان را هزار مرتبه کوچک کنیم او خیلی نیرومندتر از مورچه خواهد شد زیرا می‌تواند باری را حمل کند که از حیث حمل حجم و بزرگی، ده برابر هیکل او باشد.»

ولی این مهندس محترم سوئدی یک اشتباه بزرگ می‌کند و آن اینست که طول قامت انسان را با وزن گلوله متناسب می‌نماید در صورتی که طول قامت انسان با

۳۸۲ ▣ زنبر عسل، مورچگان و موربانه

وزن خود او، و وزن گلوله متناسب نیست.

در مثالی که این مهندس می‌زند، متوجه نمی‌باشد که باید طول قامت انسان و وزن بدن او را در یک طرف کفه (ترازو) و قطر گلوله و وزن گلوله را در طرف دیگر کفه قرار داد وگرنه حساب ما درست در نمی‌آید.

چون اگر طول قامت انسان‌ها هزار مرتبه کم شود، دلیل بر این نیست که وزن بدن او هم هزار دفعه تقلیل یابد. یعنی می‌خواهیم بگوییم که یک آدم بلند قد، اگر لاغر باشد، دارای وزن مخصوصی است و اگر قریه باشد وزن دیگری دارد.

در مثالی که مهندس مزبور می‌آورد، اگر بخواهیم درست حساب کنیم و ارتفاع و وزن بدن را با وزن گلوله متناسب نماییم، این نتیجه به دست می‌آید که یک آدم دو میلی‌متری، حامل گلوله کوچکی است که دو دهم میلی‌متر قطر دارد، و همه می‌دانیم که گلوله‌ای که دو دهم میلی‌متر قطر داشته باشد، شبیه یک شن بسیار کوچک است که به چشم دیده نمی‌شود.

وقتی هم که ما چشم به مورچه می‌دوزیم و مشاهده می‌کنیم که او بارهای خیلی بزرگ را که چند برابر حجم بدن اوست حمل می‌نماید دچار همین اشتباه می‌شویم و فقط حجم را در نظر می‌گیریم و وزن مورچه و بار مزبور از نظر ما پوشیده می‌ماند. در مثال فوق که مربوط به طول قامت انسان است، ما باید وزن بدن آن مرد را هزار مرتبه کمتر کنیم، که در آن صورت، وزن او صد گرم و یا صد و ده گرم خواهد شد. متأسفانه در این جا ما نمی‌دانیم مردی که صد و ده گرم وزن دارد، ارتفاع و عرض و قطر قامت او چه قدر می‌باشد زیرا حساب‌های ریاضی در این مورد نقصان دارد و نمی‌تواند حجم آن مرد را به نظر ما برساند زیرا مصالح ساختمان بدن انسان متحدالشکل و دارای وزن واحد نیست.

چون مصالح ساختمان جسم مورچه تقریباً از حیث شکل و وزن متحدالشکل

مورچگان □ ۳۸۳

است علمای مورچه‌شناس حساب کرده‌اند که وزن مورچه همواره با مکعب طول بدن او تناسب دارد.

به این معنی که اگر طول مورچه، سه برابر زیاد شود وزن او بیست و هفت برابر $(3 + 3 + 3)$ زیاد خواهد شد و اگر طول بدن مورچه نسبت به دوستان او ده برابر زیاد شود وزن او هزار برابر $(10 + 10 + 10)$ زیاد می‌شود.

هرگاه یک مورچه از حیث جثه سه برابر کوچکتر از رفیق خود باشد وزن بدن او بیست برابر کمتر می‌شود. اما باید توجه کرد که قدرت عضلات او به همین نسبت کم نخواهد گردید.

بر طبق قانونی که علمای مورچه‌شناس پیدا کرده‌اند ولی هنوز در آن حرف است: «وزن مورچه همواره متناسب با مکعب طول بدن آن، اما قوه عضلات او متناسب است با مجذور طول بدن» می‌باشد.

به این طریق که اگر طول بدن یک مورچه نسبت به رفیق او سه برابر کمتر باشد وزن او بیست و هفت برابر کم خواهد شد اما قدرت عضلات او فقط نه برابر $(3 + 3)$ کمتر می‌شود.

هرگاه طول یک مورچه (مثلاً) ۵ میلی‌متر باشد وزن بدن او (مثلاً) ۷۵ میلی‌گرم است.

هرگاه طول مورچه دیگری ده میلی‌متر باشد وزن بدن او هزار میلی‌گرم است که یک گرم می‌شود.

اما قدرت عضلات مورچه دوم به همین نسبت زیاد نمی‌شود بلکه به نسبت خیلی کمتر زیاد می‌گردد.

بنابراین مورچه‌هایی که از حیث جثه، کوچکتر از رفقای خود هستند نباید تصور کنیم که از حیث قوه عضلات هم، به همان نسبت از رفقای خود عقب هستند.

۳۸۴ ▣ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

«کورنتز» می‌گوید مورچه‌ای که می‌تواند یک دانه گندم را که ده برابر وزن اوست، حمل کند، هرگاه هزار مرتبه جثه او بزرگتر شود، نخواهد توانست که بیش از یک صدم وزن خود حمل نماید، در صورتی که ما چون دیده‌ایم جثه او هزار مرتبه بزرگتر شده لذا انتظار داریم که هزار برابر در هر دفعه، بیشتر بار حمل کند.

معدالک نمی‌توان انکار کرد که مورچه با رعایت تمام جهات، قوی‌تر از انسان است زیرا ساختمان بدن او جز اعصاب و عضلاتی که به هم پیچیده شده و مثل پولاد می‌باشد، چیز دیگری نیست.

فصل نهم

موجودات طفیلی

در لانه‌های مورچه، حیوانات پارازیت (طفیلی) خیلی زیاد است زیرا نه فقط در آن جا غذا به مقدار زیاد یافت می‌شود بلکه مورچه با سهل‌انگاری عجیبی که اگر آمیخته با احسان نبود، می‌توانستیم نام بلاهت را روی آن بگذاریم، حیوانات طفیلی را به حال خود می‌گذارد که از خوان نعمت او بهره‌مند شوند.

به قدری از این جانوران طفیلی در لانه‌های مورچه زیاد است که تاکنون ده هزار نوع آن را دیده و تحت مطالعه قرار داده‌اند. بعضی از دانشمندان عقیده دارند که طفیلی بودن یکی از مظاهر اصلی حیات است، چون در همه جا جانوران طفیلی به چشم می‌رسند، و ما در زندگی خود نیز از این جانوران داریم، و این در صورتی است که در خود ابناء بشر تخم‌ها و کرم‌های جانوران طفیلی مثل تخم و کرم خود پرستاری می‌کند، در صورتی که اتفاق افتاده که بعضی از لانه‌های مورچه بر اثر تریاکی شدن از بین رفته و مورچه‌ها به تدریج ضعیف و فاسد شده‌اند.

ولی ما نباید زیاد حیرت کنیم که چرا مورچه با این که از زیان این جانوران آگاه است آنها را به لانه خود راه می‌دهد.

یکی از دانشمندان مورچه‌شناس به نام «ویلر» می‌گوید که حماقت یک مورچه

۳۸۶ @ زنبور عسل، مورچگان و موریان

که حیوانات اتری را تغذیه می‌کند، در صورتی که می‌داند این جانوران نسل او را از بین خواهند برد، از حماقت یک مادر، که دختر خود را به یک میلیونر سالخورده و فاسدالاخلاق شوهر می‌دهد، زیاده‌تر نیست و واقعاً همین طور است. /

ما اگر بخواهیم حماقت‌های خود را با حماقت‌های مورچه بسنجیم، دیده خواهد شد که حرکات بی‌رویه ما اگر زیاده‌تر از مورچه نباشد، کمتر هم نیست. همان طوری که مورچه از تجربه‌ها پند نگرفته، ما هم از تکرار تجربه‌ها پند نمی‌گیریم و همان حرکات بی‌رویه و خطرناک پدران خود را تجدید می‌کنیم. گویی در طبیعت نیروی مخصوصی وجود دارد که مانع از این است که ما و جانوران دیگر، از خبط و خطاهای خود پند بگیریم.

زندگی مورچه، با این همه جانوران طفیلی که در لانه او هستند، از حیث تحلیل و تصور، به احتمال قوی با ما فرق دارد زیرا گاهی در یک لانه نزدیک به هزار نوع جانور طفیلی وجود دارد که همه از قبل مورچه می‌خورند و می‌میرند.

و شاید این جانوران در زندگی مورچه، شبیه به جن و پری در زندگی ما هستند. ولی اگر مورچه‌ها اجنه و شیاطین داشته باشند قطعاً در زندگی آنها شمار موجودات خارق‌العاده زیاده‌تر از زندگی ما می‌باشد زیرا در هر خیابان و وسط هر چهارراه و در پشت هر پیچ، چندین جانور ایستاده‌اند که از قبل مورچگان تغذیه کنند، و در مقابل چیزی به آنها می‌دهند که شاید قدری «اتر» و یا رایحه مطلوب دیگر باشد.

فکر کنید که اگر من و شما، بعد از مراجعت از کار و ورود به خانه، ببینیم که در خانه ما پانصد الی ششصد موجود مخوف، که هر وجود نداشته باشند.

یک نوع مورچه هست که تقریباً نابینا و خیلی کوچک می‌باشد. این جانور در لانه مورچه‌های دیگر، دالان‌های کوچکی حفر می‌کند، ناگهان از سوراخ خود بیرون می‌آید و یکی از تخم‌های مورچه را می‌رباید و به لانه خود می‌برد و با کمال فراغت

مورچگان □ ۳۸۷

خاطر می خورد و مورچه های لانه چون نمی توانند وارد سوراخ این جانور شوند به او دسترسی ندارند.

یک نوع مورچه دیگر موسوم به «بوت ربو میرمکس دکاپی تان» هست که بوی او شبیه به بوی مورچه های از نوع «تاپی نوما» می باشد. ماده مورچه مزبور بعد از این که باردار شد وارد لانه «تاپی نوما» می شود، روی گردان ملکه آن لانه می نشیند و سرش را قطع می کند. مورچه های محلی که این منظره را می بینند این مورچه عجیب را مثل ملکه خود مورد پرستاری قرار می دهند و او هم مرتباً تخم می کند، و به قدری نسل او زیاد می شود که مورچه های اولیه از بین می روند و فقط نسل او باقی می ماند.

مورچه های دیگری هستند که در لانه زندگی می کنند و هنر آنها در این است که طوری رفتار می نمایند که ساکنان محلی آنها را نمی بینند و یا اگر می بینند اعتنایی به آنها ندارند. اینها مرتباً از سکنه محلی غذا می گیرند بدون این که سکنه محلی در صدد راندن آنها برآیند.

حیوانات دیگری از نوع طفیلی هستند که مثل شپش به بدن مورچه ها می چسبند و مورچه ها در تمام عمر به آنها غذا می دهند و حتی یک مرتبه هم در صدد بر نمی آیند که آنها را از خود برانند. معلوم نیست که فایده آنها چیست. فقط بعضی از انواع این طفیلی ها، کثافات لانه مورچه را می خورند و میکروب ها را می بلعند. ولی این فایده، در قبال ضرری که از لحاظ خوردن غذا به مورچگان می زنند، خیلی کم است. در لانه های مورچه، غیر از مورچگان طفیلی، در حدود چهار صد حشره مختلف موجود است که بعضی از آنها به طوری که قبلاً اشاره کردیم، ماده ای شبیه به «اتر» از خود ترشح می کنند. این ماده مورچه ها را به اصطلاح تریاکی می کند، به طوری که مورچه ها به زودی معتاد به این ماده می شوند و بدون آن نمی توانند

۳۸۸ ▣ زنبر عسل، مورچگان و موریانه

زندگی نمایند. عجب آن که مورچه از تخم‌ها و کرم‌های جانوران طفیلی مثل تخم و کرم خود پرستاری می‌کند، در صورتی که اتفاق افتاده که بعضی از لانه‌های مورچه بر اثر تریاکی شدن از بین رفته و مورچه‌ها به تدریج ضعیف و فاسد شده‌اند. ولی ما نباید زیاد حیرت کنیم که چرا مورچه با این که از زیان این جانوران آگاه است آنها را به لانه خود راه می‌دهد.

یکی از دانشمندان مورچه‌شناس به نام «ویلر» می‌گوید که حماقت یک مورچه که حیوانات اتری را تغذیه می‌کند، در صورتی که می‌داند این جانوران نسل او را از بین خواهند برد، از حماقت یک مادر، که دختر خود را به یک میلیونر سالخورده و فاسدالاخلاق شوهر می‌دهد، زیاده‌تر نیست و واقعاً همین طور است.

ما اگر بخواهیم حماقت‌های خود را با حماقت‌های مورچه بسنجیم، دیده خواهد شد که حرکات بی‌رویه ما اگر زیاده‌تر از مورچه نباشد، کمتر هم نیست. همان طوری که مورچه از تجربه‌ها پند نگرفته، ما هم از تکرار تجربه‌ها پند نمی‌گیریم و همان حرکات بی‌رویه و خطرناک پدران خود را تجدید می‌کنیم. گویی در طبیعت نیروی مخصوصی وجود دارد که مانع از این است که ما و جانوران دیگر، از خبط و خطاهای خود پند بگیریم.

زندگی مورچه، با این همه جانوران طفیلی که در لانه او هستند، از حیث تحلیل و تصور، به احتمال قوی با ما فرق دارد زیرا گاهی در یک لانه نزدیک به هزار نوع جانور طفیلی وجود دارد که همه از قبل مورچه می‌خورند و می‌میرند.

و شاید این جانوران در زندگی مورچه، شبیه به جن و پری در زندگی ما هستند. ولی اگر مورچه‌ها اجنه و شیاطین داشته باشند قطعاً در زندگی آنها شمار موجودات خارق‌العاده زیاده‌تر از زندگی ما می‌باشد زیرا در هر خیابان و وسط هر چهارراه و در پشت هر پیچ، چندین جانور ایستاده‌اند که از قبل مورچگان تغذیه کنند، و در مقابل

مورچگان □ ۳۸۹

چیزی به آنها می‌دهند که شاید قدری «اتر» و یا رایحه مطلوب دیگر باشد.

فکر کنید که اگر من و شما، بعد از مراجعت از کار و ورود به خانه، ببینیم که در خانه ما پانصد الی ششصد موجود مخوف، که هر یک از دیگری هول‌انگیزتر و طماع‌تر هستند سکونت اختیار کرده‌اند و طوری در این خانه رفتار می‌نمایند که گویی متعلق به خود آنها است و یگانه هدف آنها این است که دسترنج ما را از دستان بگیرند، آیا جرأت می‌کنیم که به خانه مراجعت نماییم؟ و آیا مرگ را به داشتن چنین زندگی ترجیح نمی‌دهیم؟

اما مورچه، نه فقط از این جانوران مخوف (که با رعایت تناسب، هر یک به اندازه گاو و شتر و فیل و بعضی به اندازه اژدها هستند) نفرت نمی‌کند، بلکه برعکس وجود آنها را تحمل می‌نماید و از روی رغبت به آنها خوراک می‌خوراند، ولو این که در عوض حتی از بوی آنها استفاده نکند.

علتش این است که وضع زندگی مورچه از لحاظ معنوی غیر از ما می‌باشد، زیرا ما انسان‌ها فطرتاً خودپرست و انفرادی هستیم و مورچه فطرتاً نوع‌پرور و اجتماعی است.

در زندگی ما اگر کسی مال خود را دور بریزد دیوانه است و در زندگی مورچه اگر کسی مال خود را نگه دارد و امساک کند دیوانه می‌باشد.

در بین تمام جانوران دنیا (جانوران اجتماعی) تنها انسان است که انگل ندارد، یعنی یک موجود طفیلی که هم‌پایه و هم‌طراز او باشد نیست که از دسترنج انسان تغذیه کند. البته حشرات را که روی بدن انسان می‌نشینند باید از این قاعده مستثنی کرد زیرا حشرات همه جا و روی تمام جانوران هستند و حتی جانوران ذره‌بینی هم دارای طفیلی نمی‌باشند که به تنه آنها چسبیده‌اند.

شاید چون نوع انسان بزرگترین حیوان طفیلی روی زمین است، تا امروز توانسته

۳۹۰ @ زنبور عسل، مورچگان و موریا نه

که تمام حیوانات هم وزن و هم قد خود را دور نگاه دارد و فقط به این اکتفا نموده که بین خود مبادرت به زندگی طفیلی کنند.

ولی این را بگوییم که اگر ما می خواستیم مثل مورچه زندگی کنیم حتی یک روز در این جهان باقی نمی ماندیم و جانوران طفیلی که از دسترنج ما تغذیه می کردند نه غذای ما، بلکه خود ما را از بین می بردند. ناچار مورچه وسایل زندگی دیگری دارد که می تواند با هزاران حیوان مهیب و پرخور که دائماً در لانه هستند بسازد و تنها عشق و نوع پرستی و جانور پرستی، برای ادامه یک چنین زندگی کافی نیست.

فصل دهم

نتیجه‌گیری

حاصل کلام، وضع زندگی مورچه، به شرحی بود که در این کتاب از نظر خوانندگان گذشت. به طوری که ملاحظه فرمودید، یا مقایسه نسبت به زندگی زنبور عسل و موریه، شک نیست که زندگی مورچه عالی‌تر از زندگی زنبور عسل است برای این که دوره عمر زنبور عسل کوتاه و زحمات زنبور عسل زیاد و سلامتی آن جانور کم می‌باشد.

و نیز دوره عمر موریه کوتاه و وضع زندگی او خیلی سخت، و قوانین و نظامات موریه بسیار سخت و رحم و عاطفه در شهر او نایاب است. اما مورچه زندگی خوبی دارد و حتی می‌توان گفت که زندگی او لذت‌بخش می‌باشد.

ما اگر به اندازه مورچه باشیم و بتوانیم که با چشم‌های اولانه را بینیم و با بینی او بوهای لانه را استشمام کنیم و مثل او از اشیاء و اوضاع لذت ببریم، خواهیم دانست که زندگی مورچه خیلی عالی‌تر از زندگی ماست، برای این که بدبخت‌ترین افراد مورچه در آن شهر، از نیک‌بخت‌ترین افراد ما سعادتمندتر می‌باشد.

زیرا اولاً مورچه دارای تندرستی کامل بوده و قوای حیاتی او به قدری زیاد

۳۹۲ □ زنبور عسل، مورچگان و موریهان

می باشد که اگر سر یک مورچه را قطع نمایید تا بیست روز دیگر زنده می ماند و در تمام این مدت، روی دست و پای خود ایستاده و زمین نمی افتد.

بدن مورچه در یک زره کلفت از ماده «شیتین» (بر وزن شیرین - مترجم) جا گرفته و این زره او را از هر آفتی دور نگه می دارد. تمام عضلات بدن مورچه، حتی روده های او، مثل مفتول های کابل زیرزمینی که یکصد رشته آن به هم پیچیده شده، کابل محکمی به وجود آورده و بسیار پیچیده و محکم است. معده این جانور طوری قوی است که تمام غذاها را جذب می کند و مقدار خیلی کمی مدفوع از مورچه خارج می شود. در صورتی که معده ما به تمام معنا، نوع بشر را یک ماشین کثافت سازی و یک مستراح متحرک کرده است، و مورچه از این حیث بسیار بر ما مزیت دارد.

در بدن مورچه جز عضلات و اعصابی که مثل رشته های (کابل) به هم پیچیده شده چیزی وجود ندارد و این عضلات واقعاً پولادین، طوری مورچه را نیرومند کرده که نیروی جاذبه که این همه روی عضلات و استخوان های ما فشار می آورد برای او بدون معنی است.

لذا مورچه به آسانی از دیوار عمودی بالا می رود، از سقف عبور می نماید و از آن طرف پایین می آید.

مورچه هیچ نوع بیماری ندارد و به قدری در مقابل مرگ مقاومت می کند که اگر آنها را هشت روز زیر آب نگاه دارید باز ممکن است زنده بمانند.

و هرگاه تا یکصد روز به آنها غذا نرسد، مشروط بر این که قدری رطوبت در مسکن آنها وجود داشته باشد، تا یکصد روز و زیادتر زنده می مانند.

دیده شده است که مورچگانی که گرسنه مانده اند، در روز هفتم و هشتم و نودم، هنوز مقداری از غذای خود را به وسیله کیسه در دهان دیگران ریخته اند که

بتوانند رفقای خود را نجات بدهند.

تنها چیزی که در مورچه اثر می‌کند سرما است؛ که آنها را به قتل نمی‌رساند و فقط می‌خواهند و لذا قوای آنها برای بهار سال دیگر محفوظ می‌ماند.

دوم، به جز بلاهای طبیعی از قبیل سیل و حریق و خشکسالی‌های شدید که تمام موجودات جاندار بدون استثنا از آن می‌ترسند، و به استثنای جنگ‌هایی که بین خود مورچه‌ها در می‌گیرد و غالباً منتهی به آشتی می‌شود، مورچه هیچ دشمن ندارد. به محض این که وارد لانه خود شد مثل اینست که وارد بهشت شده، برای این که در آن جا غذا فراوان می‌باشد و محبت و برادری واقعی حکمفرماست و از هیچ چیزی هم نمی‌ترسد.

هرگز در یک لانه مورچه بین دو مورچه که از یک شهر هستند جنگ در نمی‌گیرد. آنها هرگز حس برادری و ملیت را فراموش نمی‌کنند.

در شهر زنبور عسل، ملکه‌ها خصم خونین هستند و هیچ منظوری جز قتل یکدیگر ندارند. اما در شهر مورچه، ملکه‌ها به منزله دو خواهر می‌باشند و با مهربانی زندگی می‌کنند و هنگامی که باید از شهر مهاجرت کنند و یا تصمیمی بگیرند که دیگران در آن شریک نیستند، با نوازش شاخک‌ها سعی می‌نمایند که دیگران را شریک و موافق کنند.

سوم، مورچه، برخلاف ما، برای جلب سعادت، بیش از جلب و حفظ بدبختی استعداد دارد.

اگر شما یک مورچه را ناقص‌الاعضاء کنید و یا یک قسمت از بدن او را قطع نمایید، مثل این که هیچ اتفاقی نیفتاده است، راه خود را می‌گیرد و به طرف لانه می‌رود و در همان حال، اگر یکی از رفقا به او برسد و درخواست غذا نماید، بدون تأخیر در دهان او غذا می‌ریزد.

۳۹۴ □ زنبور عسل، مورچگان و موریا نه

در زندگی ما، سعادت عبارت از فقدان دردها و رنج‌هاست و لذا جنبه منفی دارد، زیرا لازمه آن نبودن درد و رنج است. در زندگی مورچه، سعادت دارای جنبه مثبت است، و حتی در حال درد و رنج نیز مورچه احساس سعادت می‌نماید.

در زندگی مورچه، در همه حال و همه وقت، سعادت انجام وظیفه وجود دارد، و او چون وظیفه خود را انجام می‌دهد احساس رضایت و خوشحالی می‌نماید.

از قضا در زندگی نوع بشر نیز یگانه مسرت و سعادت‌ی که خالی از عاقبت بد و پشیمانی می‌باشد، همین سعادت انجام وظیفه است ولی بسیاری از اشخاص هستند که این سعادت را نمی‌شناسند و فقط نام آن را از دیگران شنیده‌اند.

علاوه بر این، مورچه دارای سعادت دیگری است که ما آن را نمی‌شناسیم و آن این که این جانور، در عین حال که زندگی منفردی دارد، در زندگی تمام آنهایی که اطراف او هستند شرکت دارد و حتی در زندگی حشرات طفیلی شریک است.

او هم خود زندگی می‌کند و هم شریک زندگی دیگران می‌باشد و دیگران هم شریک زندگی او هستند، مثلاً اگر قلب یکی از آنها بزند قلب دیگران هم به طپش در می‌آید و بالعکس. چهارم، مورچه این مزیت را بر ما دارد که برای این زندگی می‌کند که زندگی جاویدان داشته باشد.

هر قدر این موضوع به نظر من و شما عجیب بیاید، تردید نیست که مورچه یکی از خداشناس‌ترین موجودات جهان است و فقط برای این زندگی می‌کند که خدای خود را پرستد و زندگی خود را وقف او کند.

مذهب مورچه و پرستش خدای او تا درجه وحدت کامل است، حتی مورچه آن قدر خدای خود را می‌پرستد که با او می‌خواهد یک ذات و یک وجود را تشکیل بدهد.

این همان مذهب بود که در آغاز زندگی بشر، با آن خلوص و عظمت در

مورچگان □ ۳۹۵

هندوستان آشکار شد و بعد به مصر و نقاط دیگر سرایت کرد.^۱

پدران اولیه ما فقط به این عشق زندگی می کردند که بتوانند روح خود را جاویدان کنند و ما هم به همین عشق زندگی می کنیم (اما عمل نمی نماییم) البته مورچه این حرف ها را نمی زند و نمی گوید که من برای این منظور زندگی می کنم ولی طرز زندگی و عمل او این طور است.

ما می گوئیم و نمی کنیم ولی او نمی گوید و می کند و به همین جهت مرگ یک یا چند مورچه اهمیت ندارد، چون نسل مورچه برای خدمت به خداوند خود باقی می ماند.

سایر حشرات بزرگ اجتماعی مثل زنبور عسل و موریا نه نیز همین طور هستند. آنها هم برای این زندگی می کنند که نسل آنها باقی بماند و این نسل همواره خدمتگزار خدای خود باشد. در زندگی مورچه، مظهر این خداوند همانا «روح لانه» مورچه است که همه چیز مطیع اوست، کما این که در زندگی ما مظهر خداوند کتاب های آسمانی و بشارت پیامبران عظیم الشان می باشد که ما مطیع آن اوامر و احکام هستیم.

ولی ما برخلاف مورچه، به زندگی فردی بیش از زندگی اجتماعی علاقه داریم و می گوئیم بگذار دیگران بمیرند و من زنده بمانم!

بعضی از ظاهرینان می گویند حالا که سوسیالیسم و کمونیسم آمده لذا نوع انسان می تواند مثل مورچه زندگی نماید. یعنی هر فردی خود را فدای جامعه کند، چون ظاهراً در سوسیالیسم و کمونیسم مصلحت جامعه بر مصلحت یک فرد مزیت دارد. اما این اشخاص غافل از این هستند که ما برای این زندگی اجتماعی، فاقد اعضاء و اندام های لازم هستیم و تا وقتی این اندام ها در ما به وجود نیاید، محال

۱. اشاره به مذهب هندوئیسم است - و

۳۹۶ □ زنبور عسل، مورچگان و مورخانه

است که ما بتوانیم مثل مورچه زندگی کنیم.

هر وقت که ما مثل مورچه دارای معده اجتماعی شدیم، و هر وقت که مثل مورخانه، شریک شادی و اندوه یکدیگر بودیم و یک سلسله اعصاب اجتماعی غم و شادی به یک اندازه در وجود همگی تأثیر کرد، در آن صورت می‌توانیم مثل مورچه یا مورخانه و یا زنبور عسل دارای یک جامعه سوسیالیستی یا کمونیستی باشیم.^۱ بدون این اعضا و اندام و اعصاب، هرچه در این راه اقدام بشود بدون ثمر است.

اکنون یگانه وسیله‌ای که ما برای زندگی اجتماعی داریم همان پیروی از تعالیم اخلاقی ادیان بزرگ آسمانی است.



وقتی که به زندگی مورچه و مورخانه و زنبور عسل نظر می‌اندازیم، در عین مشاهده عجایب زندگی آنها، چیزهایی به نظر ما می‌رسد که خارج از منطق و دلیل است و این موضوع باز هم این فکر را به وجود می‌آورد که آیا طبیعت نمی‌داند که چه می‌کند؟ و آیا هنگامی که مشغول کار است، کسی او را می‌گیرد و نمی‌گذارد که کار خود را درست انجام بدهد؟

آیا مورچه و مورخانه و زنبور عسل درست «سه آزمایش» طبیعت است و طبیعت می‌خواست ابتدا روی آنها آزمایش نماید تا بعد موجود چهارم یعنی انسان را بیافریند؟

و از کجا معلوم که بعد از ما، طبیعت متوسل به آزمایش پنجم نشود؟ زیرا وضع

۱. تحولات اخیر شوروی (و اروپای شرقی) در سال ۱۹۹۰ میلادی نشان داد که نظریات سوسیالیستی و مارکسیستی قابل پیاده کردن نبوده، لذا بعد از نزدیک به هفتاد سال، تمام ارکان آن فرو ریخت و متلاشی شد - و

مورچگان § ۳۹۷

زندگی ما نشان می‌دهد که طبیعت هنوز هم آزمایش خود را به درجه کمال نرسانیده، وگرنه وضع زندگی و روحیه و طرز فکر انسان این طور نبود.

ولی اینها سؤالاتی است که وقتی در مغز کوچک و محدود ما به وجود می‌آید هیچ جوابی نمی‌توانیم به آنها بدهیم. برای این که فکر و هوش ما هرگز نمی‌تواند از حدود خوردن و خوابیدن تجاوز کند و همین که ما می‌خواهیم راجع به مسائلی غیر از خوردن و خوابیدن فکر کنیم، الزاماً جواب‌های ما ناقص و کودکانه است.

ولی این را می‌توانیم حدس بزنیم که سرنوشت ما در این جهان، شاید بهتر از این سه حشره نباشد، و حال که زندگی آنها چنین است، ما دلیلی در دست نداریم که وضع زندگی ما بهتر باشد و برای ما مزیتی قائل شوند و آینده درخشان‌تری (درخشان‌تر از این سه حشره) داشته باشیم.

طبعاً تصدیق می‌کنید که کوچکی این سه حشره، در مقایسه با ما، دلیل بر مزیت ما نسبت به آنها، و این که باید سرنوشت بهتری داشته باشیم نیست، چون در این دنیا، بزرگ و کوچک وجود ندارد و ما امروز می‌دانیم که یک ذره کوچک، از حیث اهمیت و اثری که در جهان دارد، کمتر از خورشید نیست.



شاید نزدیک به چند هزار میلیون سال، و به طور حتم، بیشتر از هزاران میلیون سال است که مورچه در این دنیا زندگی می‌کند، و مرحله به مرحله ترقی کرده تا به درجهٔ امروزی رسیده است. همان طور که بین ما، هنوز قبایل وحشی هستند، در بین مورچه‌ها هم هنوز قبایل وحشی یافت می‌شود که نتوانسته‌اند از حیث تمدن به پای دیگران برسند.

اکنون که به طور حتم هزار میلیون سال از عمر مورچه می‌گذرد، ما نمی‌توانیم بگوییم که آیا او در حال ترقی و یا تنزل است؟ آیا جلو می‌رود و یا برعکس به طرف

۳۹۸ □ زنبور عسل، مورچگان و موریان

قهقرا و انحطاط سوق می‌کند.

هزارها میلیارد میلیارد مورچه در این مدت مرده‌اند و معلوم نیست که نتیجه آن تلفات چه بوده و برای چه مورچگان این فداکاری بزرگ را کرده‌اند و هنوز هم می‌کنند

و وقتی در زندگی مورچه معلوم نباشد که هدف از این فداکاری چیست چگونه ما می‌توانیم امیدوار باشیم که زندگی ما هدف پیدا کند.

فرضاً ما یک میلیون سال دیگر زندگی کردیم، و چند آثار فیزیکی و جسمانی تازه که ما اسم آنها را فکر می‌گذاریم در مغز ما پیدا شد (زیرا فکر هم یکی از آثار جسمانی و فیزیکی است و چون به چند و چون آن پی نبرده‌ایم خیال می‌کنیم غیر از جسم است) و چند ترکیب جدیدی از اوضاع و احوال قوانین زمین را پیدا کرد (که اسم آن را اختراع و اکتشافات می‌گذاریم) تازه نتیجه آن چیست؟ برای این که باز هم ما در زندگی هدف نخواهیم داشت و نخواهیم دانست که چرا زندگی می‌کنیم و به کجا می‌رویم.^۱

هزارها میلیون سال است که مورچگان می‌میرند و معلوم نیست که به کجا می‌روند. در این صورت، ما چگونه می‌توانیم بدانیم که به کجا می‌رویم، در صورتی که می‌دانیم که مزیتی بر آنها نداریم چون آنها هم مثل ما عقل و هوش دارند. آیا چون فعالیت مغز ما قدری بیش از آنهاست باید امیدوار باشیم که آینده بهتری پس از مرگ در انتظار ما می‌باشد.

و آیا کمی و زیادی فعالیت مغز و یا تفاوت نوع این فعالیت، سبب می‌شود که

۱. این دیدگاه فلسفی مترلینگ را باید با توجه به اندیشه‌های کلی او (در سایر آثارش) منجمد -

مورچگان □ ۳۹۹

تمام قوانین ازلی و ابدی به نفع ما اصلاح شود؟ آیا تمام این سؤالات بدون مورد نیست؟ و آیا ما بدون جهت از زندگی و سرنوشت خود ناراضی هستیم برای این که زمین بیش از این ظرفیت و گنجایش ندارد؟ و نمی تواند ما را سعادتمندتر کند و مطالب بیشتری به ما بفهماند.

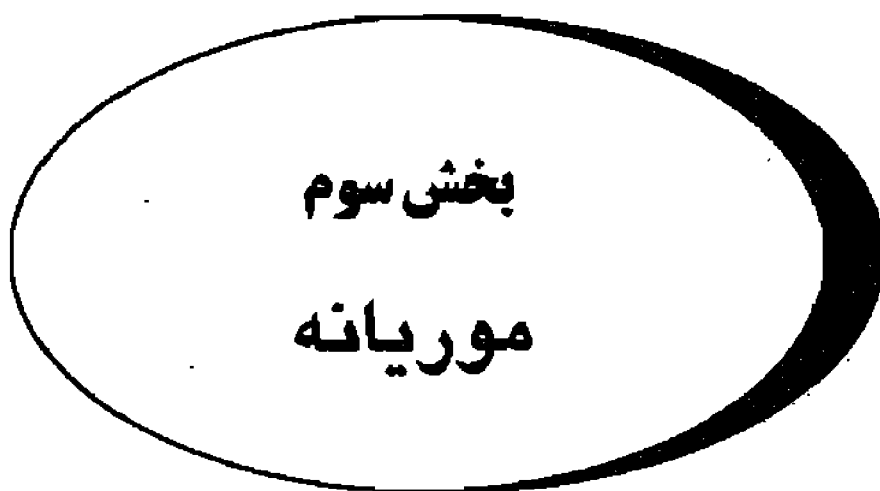
آیا چون زمین یکی از ستارگان بسیار کوچک دنیا و در درجه دهم، هزارم و بلکه ده هزارم است، لذا ما که در خاک زندگی می کنیم. بنابراین به درجه حقیر زمین، باید خود را بدبخت و نادان ببینیم؟ زیرا زمین بیش از این نمی تواند ما را راضی و نیکبخت کند!

آیا سایر موجوداتی که در این کره خاکی زندگی می کنند، مانند مورچه سعادتمند هستند؟ یا آنها هم مثل ما ناراضی و بدبخت می باشند؟ آیا این فقط ما هستیم که انتظار داریم وضع زندگی ما بهتر شود و یا دیگران هم همین انتظار را دارند؟ نکند که فقط این فکر (که ما در انتظار بهبودی زندگی خود هستیم) ما را بدبخت کرده و دیگران که این فکر را ندارند نیکبخت هستند؟

ولی اگر دیگران، خصوصاً کره زمین که همگی ما را دربر گرفته، این فکر ندارند، پس این فکر از کجا برای ما پیدا شده است؟

چون جایی نیست که ما این فکر را از آن گرفته باشیم و ناچار هر فکر که به خاطر ما می رسد باید از زمین و یا موجودات آن گرفته شده باشد را نیکبخت و بعضی از موجودات را بدبخت نمی کرد، از کجا می توانستیم که فکر مزبور را اقتباس کنیم.

در هر صورت، چون این فکر برای ما پیدا شده، و ظاهراً مثل این است که این فکر مخصوص به ماست، نباید آن را از دست داد. شاید در بین تمام موجودات کره خاکی، فقط ما هستیم که این فکر را از جای دیگر و از ماوراء زمین گرفته ایم.



فصل اول

موریانه

مطالعه در زندگی زنبور عمل خیلی آسان است و همین قدر کافی است که شما یک «کندو» در خانه و یا اتاق دفتر خود بگذارید و به مطالعه زندگی زنبور عمل مشغول شوید.

همچنین مطالعه در زندگی مورچه نیز آسان می باشد و کافی است که شما یک لانه مورچه را بکشایید و با دقت در اوضاع و احوال مورچگان مطالعه کنید ولی مطالعه زندگی موریانه آسان نیست به دلیل این که جانور مزبور همواره در اعماق زمین و یا در نقاطی که روشنائی و آفتاب و روزه آن نمی تابد زندگی می کند و اگر بخواهید لانه های آنها را خراب کنید که در صدد مطالعه برآید موریانه ها تلف خواهند شد و یا به اعماق زمین پناه خواهند برد.

ناچار آنهایی که در زندگی موریانه مطالعه کرده و یا بعد از این مطالعه خواهند کرد باید به لطائف الحیل متوسل شوند و دوربین عکاسی را وارد لانه موریانه نموده و به وسیله «مانیزوم» فیلم برداری نمایند و سپس فیلم ها را با یکدیگر تطبیق کنند. به همین جهت است که ملاحظه می کنید قبل از اختراع دوربین عکاسی مطالعه در زندگی موریانه پیشرفتی نداشت ولی از وقتی که دوربین عکاسی اختراع شد و

۴۰۴ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

خصوصاً از زمانی که فیلم برداری معمول گردید مطالعه در زندگی این جانور پیشرفت های بسزایی حاصل نمود.

نخست باید به وسیله دینامیت و یامنه های مکانیکی سوراخ وسیع و عمیقی در دیوار لانه موریانه احداث کرد و آنگاه دوربین عکاسی و یا دستگاه فیلمبرداری را وارد آن نمود.

در مناطق گرمسیر افریقا دیوار لانه موریانه به قدری سخت و محکم است که مثل سنگ خارا می باشد و هنوز ما نتوانسته ایم بفهمیم که این جانور برای ساختن دیوار لانه خود چه نوع سمندی را به کار می برد که هم با این سرعت خشک می شود و هم این قدر محکم می گردد.

روزی که ما بتوانیم به اسرار ساختمان این سمند پی ببریم خانه های ما به قدری محکم خواهد شد که نظیر اهرام مصر هرگز دچار ویرانی نخواهند گردید همانطور که لانه های موریانه هرگز ویران نمی شود.

راه دیگر برای مطالعه در زندگی موریانه نقب زدن می باشد بدین طریق که باید نقب طولانی و عمیقی را احداث کنید و از زیر خانه موریانه سر در بیاورید و آن وقت شروع به فیلم برداری نمایید و یا در پرتو روشنائی برق زندگی این جانور را مورد مطالعه قرار دهید.

دانشمندان آلمانی که مبادرت به اینگونه مطالعات کرده اند ناچار بودند که ابزار و لباس مخصوصی تهیه نمایند که از حملات سربازان خونخوار موریانه که مهیب ترین جنگجویان جهان هستند مصون باشند و نیز ناچار بودند که خود را از شر موریانه های دیگر که وسایل و ابزار کار آنها را می خورند حفظ کنند. منظره ای که در داخل لانه موریانه افریقایی به چشم انسان می رسد راستی حیرت انگیز است.

طول و عرض این شهرگاهی از سی متر تجاوز می نماید و ارتفاع آن هشت تا ده

موریانه @ ۴۰۵

متر است و بالای شهر یعنی در قسمتی که روی زمین می باشد گنبد مرتفعی به وجود آمده و همین گنبد است که در صحراها و جنگل های افریقا نظیر یک عمارت بزرگ به نظر مسافرین و جهانگردان می رسد.

اول چیزی که در این شهر باعث حیرت انسان می شود انتظام خیابان بندی ها و عمارات آن است.

مهندسی این خیابان ها به طرز عجیبی است که ما هنوز نمی توانیم از آن استفاده کنیم برای این که مصالح ساختمان ما آن قدر قوت و توانایی ندارد که در مقابل آن مهندسی دوام بیاورد.

این طور تصور کنید که یک عمارت عظیمی به اندازه شهر نیویورک به وجود بیاورند و این عمارت فی المثل مشتمل به دو هزار طبقه باشد و در عین حال که طبقات و اشکوب ها دارای آپارتمان ها و کالری ها و راهروهای منظمی است یک عده خیابان های مارپیچ از وسط این طبقات بگذرد و مثلاً شما که در طبقه هزار و چهارصدم زندگی می کنید بتوانید با وسیله نقلیه خود از این خیابان های مارپیچی حرکت کرده و خود را به منزل خود برسانید و در آن جا پیاده شوید و سپس وسیله نقلیه شما از خیابان های مارپیچ دیگری پایین آمده و از آن عمارت عظیم خارج شود.

این است یک نمونه و مثال نسبتاً روشنی از طرز مهندسی لانه موریانه.

ولی این خیابان های مارپیچ که در وسط طبقات و اشکوب های این شهر بزرگ ساخته شده، برخلاف تصور ما برای عبور وسائط نقلیه و وصول آنها به طبقات فوقانی به وجود نیامده است.

برای این که موریانه برای وصول به طبقات بالا احتیاجی به وسائط نقلیه ندارد و نیز ممکن است که بدون استفاده از این خیابان ها خود را به طبقات بالا برساند. به

۴۰۶ ▣ زنبور عسل، مورچگان و موریه

احتمال قوی این خیابان‌های مارپیچ در وسط شهر برای این به وجود آمده که هوای آن را تعدیل کند و پیوسته هوای شهر را یکنواخت نگاه دارد و به عبارت دیگر همان نقشی را که لوله‌های آب گرم و سرد در عمارات ما بازی می‌کند این خیابان‌ها نیز همان نقش را بازی می‌نمایند.

ناگفته نماند که در این جا یک مرتبه دیگر ما بر طبق عقل و شعور خود درباره علت و فلسفه ساختمان این خیابان‌ها قضاوت می‌کنیم و شاید موریه این خیابان‌ها را برای منظور دیگری ساخته که ما هیچ از آن اطلاعی نداریم ولی به چشم خود می‌بینیم که موریه‌ها برای حمل زباله و انتقال اموات خیلی از این خیابان‌ها استفاده می‌کنند.

این خیابان‌ها طوری ساخته شده که در تمام شهر به اندازه یک دهم میلی متر با هم تفاوت ندارند. طول و عرض و ارتفاع آنها در همه جا مساوی است و بدون شک برای اندازه گیری جانوران مزبور (که همگی نابینا هستند و حس بینایی ندارند) از قوایی استفاده می‌کنند که ما از آنها بی خبریم.

سه دژ عظیم و مستحکم این شهر بزرگ را از تهاجم بیگانگان حفظ می‌نماید. دژ اول عبارت از دیوار مستحکمی است که در قسمت خارج شهر واقع شده و ما می‌توانیم از بیرون آن را ببینیم.

دژ دوم عبارت از دیوار دیگری است که بعد از سه متر «در قفای دیوار اول» بنا گردیده و بالاخره دژ سوم عبارت از دیواری است که قسمت وسطای شهر را از خطر تهاجم حفظ می‌کند و همواره ملکه که ضامن حفظ نسل موریه می‌باشد در این قسمت مستحکم سکونت دارد.

ولی خیابان‌های مارپیچ از تمام این حصارها «به استثنای حصار خارجی» می‌گذرند و به همین جهت است که گاهی از اوقات با وجود دفاع جوانمردانه‌ای که

موریانه □ ۴۰۷

سلحشوران می نمایند شهر سقوط می نماید و قتل عام موریانه ها تکمیل می شود. نقشه عمومی شهر موریانه از بالا به پایین و از چپ و راست خیلی شبیه به تخم مرغ است.

اگر یک تخم مرغ بزرگی را در نظر بگیرید که در زمین قرار داده شده و قسمتی از آن از خاک خارج گردیده و در بالای آن گنبدی به وجود آورده اند که به منزله سرپوش آن باشد تقریباً لانه موریانه نیز یک چنین چیزی خواهد بود.

این لانه در تمام مدت حیات موریانه ها تاریک است و هیچ نوع روشنائی به داخل آن نمی تابد برای این که اشعه ماوراء بنفش که در نور آفتاب هست برای موریانه ها خیلی زیان دارد و بدن نرم آنها را می سوزاند.

موریانه هایی که هنوز به درجه تمدن موریانه های افریقایی نرسیده اند، از اشعه ماوراء بنفش بیم ندارند و به طوری که دیده شده بدون این که ظاهراً معذب باشند در روشنائی روز زندگی می کنند و از آن گذشته چون بینایی دارند همه چیز را می بینند لیکن موریانه های متمدن افریقایی که نابینا هستند نمی توانند در معرض روشنائی روز زندگی کنند.

به هر حال این تخم مرغ بزرگ که در دل زمین جا گرفته چند نوع عمارت دارد. یکی عماراتی است که مثل عمارات ما عمودی می باشند یعنی طبقات آن در امتداد شاقول یکی بالای دیگری قرار گرفته است.

نوع دیگر عماراتی است که مورب می باشند یعنی وقتی که از زمین شروع به ساختمان کرده اند متدرجاً به طرف راست یا چپ منحرف شده اند به طوری که به قول معروف «تا ثریا دیوار عمارت کج رفته است» و طبیعی است که ما هرگز نمی توانیم این طور عمارت بسازیم برای این که محققاً خانه ای که دیوار آن کج باشد و ثنّه عمارت یک خط مورب را تشکیل بدهد فرو خواهد ریخت.

۴۰۸ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

نوع سوم عبارت از همان خیابان‌های مارپیچی است که از وسط تمام این عمارات عمودی و مورب عبور می‌نماید.

گاهی خیابان مارپیچ از طرف راست تخم مرغ شروع شده و بعد از این که در تمام شهر پیچ خورد به قسمت چپ منتهی می‌شود.

و گاهی از زمین شروع می‌گردد و بعد از این که چندین مرتبه در وسط فضای شهر (یعنی وسط عمارات) پیچ خورد به بالا یعنی به آسمان لانه متصل می‌گردد.

اینک فکر کنید که این مهندسی پیچ در پیچ چه قدر برای ما شگفت‌آور است و طبعاً تصدیق می‌نمایید که ما نمی‌توانیم چنین شهرهایی به وجود بیاوریم.

در این شهر بزرگ هریک از افراد دارای وظیفه خاصی هستند و از صبح تا شام و از شب تا صبح بدون انقطاع وظیفه خود را انجام می‌دهند.

طبیعی است که در این شهر ظلمات که اصلاً روشنایی به آن نمی‌تابد شب و روز هیچ فرقی با هم ندارد و فرضاً روشنایی به این شهر می‌تافت چون موریانه‌ها محروم از بینایی هستند توالی شب و روز را تشخیص نمی‌دادند.

جانوران دیگر (مثل چهارپایان) در بعضی از ساعت شبانه روز استراحت می‌کنند، و بعضی دیگر (مثل حشرات)، در برخی از فصول سال استراحت می‌نمایند.

در بین چهارپایان جانورانی هستند (مثل خرما) که مدت چند ماه از سال استراحت می‌کنند ولی موریانه در تمام مدت کوتاهی که دوره عمر او را تشکیل می‌دهد مشغول کار است و اگر ما از دریچه عقل خودمان قضاوت نمایم ناچاریم بگوییم که این جانور اصلاً اعصاب خواب‌آور ندارد.

به استثنای موارد نادری که مربوط به تغذیه است، و در سطور آینده خواهد آمد موریانه‌ها گویی که مطلقاً در تنهایی زندگی می‌کنند و هیچ با هم معاشرت نمی‌نمایند.

موریا نه ۴۰۹

زنبورهای عسلی که در یک کندو زندگی می کنند وقتی که می خواهند وارد کندو بشوند شاخک های خود را به شاخک دریا نه ها می زنند و در داخل « کندو » دائماً با هم مربوط هستند و مورچه ها به وسیله تماس و تصادم شاخک ها با یکدیگر صحبت می نمایند ولی موریا نه ها ظاهراً هیچ معاشرت و ارتباطی با هم ندارند.

موریا نه هایی که در یک شهر زندگی می کنند از چهل تا پنجاه نوع مختلف هستند و هر یک از این طبقات با انواع دارای وظیفه مخصوصی می باشند.

وضع ساختمان جسمانی انواع مختلف نیز با هم متفاوت است و یک نفر موریا نه شناس می تواند در یک نظر بفهمد که آیا فلان موریا نه از طبقه سلحشوران - متصدیان مواد غذایی - متصدیان دفن اموات - شیمی دان ها - مهندسین - معماران - و یا از طبقه دیگر می باشد.

هر یک از این افراد در حوزه مأموریت و شغل خود بدون این که با هیچ کس صحبت بکند و یا بدون این که از کسی دستور بگیرد بلا انقطاع به انجام وظیفه خویش اشتغال دارد.

هر یک از این افراد در حوزه مأموریت و شغل خود بدون این که با هیچ کس صحبت بکند و یا بدون این که از کسی دستور بگیرد بلا انقطاع به انجام وظیفه خویش اشتغال دارد.

این یکی از مسائل دقیقی است که بسیار موجب حیرت دانشمندان موریا نه شناس شده برای این که نمی توانند بفهمند که افراد و طبقات مختلف موریا نه از چه مرکزی دستور می گیرند.

در کندوی زنبور عسل و لانه مورچه نظریه این که افراد همواره با یکدیگر تماس دارند طبعاً این طور به فکر ما می رسد که از هم دستور می گیرند و یا یک مرکز و مقام عالی هست که اوامر و دستور ها را به وسیله افراد به عموم ابلاغ می نماید.

۴۱۰ زنبور عسل، مورچگان و موربان

ولی در این جا چون هیچ کس با دیگری ارتباط ندارد نمی توان فهمید که چه مقام و مرکزی اوامر و دستورها را صادر می کند.

ما می توانیم با ذکر این که انتظام شهر موربان ناشی از غریزه حیوانی این جانور است خود را راحت کنیم و بگوییم آن چه باعث نظم این شهر می شود همانا «غریزه» است.

زیرا ما عادت کرده ایم که هر وقت مطلبی را نفهمیدیم اسمی برای آن وضع کرده و شانه خود را از زیر بار توضیحات دیگر خالی نماییم.

سابقاً هر وقت که از دانشمندان سؤال می کردید که روح چیست در جواب می گفتند که روح عبارت از یک «جوهر مجرد» می باشد و تصور می نمودند که با ذکر این دو کلمه حق مطلب را ادا نموده اند ولی اگر از آنها سؤال می کردید که «جوهر مجرد» چیست نمی توانستند جواب بدهند.

در این جا هم خیلی آسان می باشد که ما بگوییم آن چه امور شهر موربان را منظم می نماید «غریزه» است ولی باید فهمید که غریزه چیست؟

ما در فصول آینده خواهیم دید که این «غریزه» که امور شهر را اداره می کند چه قدر بی رحم و بی عاطفه و سخت گیر و بدون ملاحظه می باشد.

ولی فعلاً بحث ما مربوط به وظایف موربانها و تنهایی آنهاست.

این موجودات بدبخت که در تمام عمر باید جان بکنند حتی آن قدر هم شادمانی و تسلیت خاطر ندارند که چهار کلمه با یکدیگر صحبت کنند و به اصطلاح ما چند لحظه با هم درد دل بنمایند.

قانون مهیب و لرزه آوری که زندگی کمونیستی این جامعه را اداره می نماید آن قدر به آنها مجال نمی دهد که چند لحظه اوقات خود را صرف گفت و شنود نمایند که مبدا از کار باز بمانند و بر اثر چند لحظه گفتگو میزان تولیدات آنها تقلیل حاصل کند.

موریانه □ ۴۱۱

حتی هنگامی که به هیئت اجتماع و تحت حمایت سربازان برای تهیه آذوقه تازه از شهر بیرون می‌روند باز هم صحبت و گفتگو نمی‌نمایند.

حق و انصاف اقتضا می‌کرد... حالا که این حشره نابینا است... و حالا که تمام عمر از لذات عشق محروم است... اقل از لذات کوچک معاشرت و گفت و شنود برخوردار باشد.

ولی طبیعت وقتی که می‌خواهد موجودی را بدبخت و بیچاره کند طوری او را بدبخت می‌نماید، که حتی فکر و امید تحصیل نیک‌بختی را نیز از او سلب می‌کند. شاید اگر این جانورهای نابغه که بدون تردید مغز آنها هزار مرتبه از بزرگترین نوابغ ما نیرومندتر است با یکدیگر معاشرت و گفتگو می‌کردند به بدبختی هم پی می‌بردند و سپس در صدد می‌افتادند که وسایل نیک‌بختی خویش را فراهم نمایند. اگر نقشه آفریقا را مقابل خود بگذارید و از جنوب صحرای کبیر به طرف پایین (یعنی جنوب) بروید، و خود را به دماغه امیدواری برسانید و از مغرب و مشرق نوار باریک اقیانوس اطلس و اقیانوس هند را ندیده بگیرید تمام محوطه عظیمی که فیما بین دو اقیانوس اطلس، و هند، و صحرای کبیر آفریقا و دماغه امیدواری واقع شده، محل سکونت و معیشت موریانه‌های آفریقایی است.

هنوز کسی نمی‌داند که در این سرزمین وسیع که طول و عرض آن صدها فرسخ می‌باشد چند لانه موریانه وجود دارد و بعضی از علمای موریانه‌شناس از روی تخمین گفته‌اند که در این منطقه از هشت تا ده میلیون لانه موجود است.

گاهی اتفاق می‌افتد که در مساحتی به طول و عرض چند فرسخ تمام قسمت‌های تحت‌الارضی میان تهی و پوک است برای این که موریانه‌ها از بس در زیر زمین نقب و دالان به وجود آورده‌اند قسمت‌های تحتانی زمین را خالی و تهی از خاک و معدنیات نموده‌اند.

۴۱۲ ▣ زنبور عسل، مورچگان و موربانه

چیزی که باعث می شود موربانه ها برای وصول به منابع خواربار تازه «به طوری که خواهد آمد» متوسل به نقب و دالان بشوند همان بیمی است که از روشنایی آفتاب دارند و به علاوه بیم از مورچه که «دشمن خونی و فطری موربانه است» در احداث این نقب ها بدون تأثیر نیست.

ولی شب ها که روشنایی آفتاب وجود ندارد و مورچه ها عموماً در لانه های خود استراحت می کنند موربانه ها گاهی به هیئت اجتماع از شهر خود خارج می گردند ولی حتی در این موقع نیز احتیاط خود را از دست نمی دهند و به طور متوسط همواره یکصد هزار سرباز عهده دار محافظت هفتصد هزار تا یک میلیون موربانه می باشند.

نکته ای که ذکرش لازم می باشد این است که در این سرزمین وسیع افریقایی که از هشت تا ده میلیون شهر موربانه وجود دارد، هرگز بین خود موربانه ها جنگ و نزاع در نمی گیرد.

و حال آن که موربانه های مزبور از ملل مختلف هستند به طوری که می توان گفت سکنه هر شهری ملت جداگانه ای را تشکیل می دهند.

ولی سایر حشرات باهوش از قبیل مورچه و زنبور عسل گاهی با یکدیگر می جنگد و جنگ مورچه ها معروف تر از آن است که محتاج توصیف باشد. حاصل این است که این حشرات زحمتکش و بدبخت ادراک نموده اند که جنگ داخلی بر خلاف مصالح آنهاست و اگر با یکدیگر بجنگند به اصطلاح ما «برادرکشی» کرده اند.

و گرنه از جنگ بیم ندارند و هنگامی که با مورچه پیکار می کنند سربازان آنها رشیدترین و پایدارترین سربازان جهان هستند.

زیرا هنوز دیده نشده که سرباز موربانه پشت به دشمن نماید و هنوز کسی ندیده

موریانه ۵ ۴۱۳

که سرباز موریانه یک قدم از پاسگاه جنگی خود عقب‌نشینی کند. صدها و هزارها و بلکه ده‌ها هزار مرتبه اتفاق افتاده که سربازان موریانه تا آخرین نفر به قتل رسیده و یک قدم عقب‌نشینی ننموده‌اند.

من تصور می‌کنم که روزی خواهد آمد که ما نوع بشر هم بتوانیم مثل موریانه به کلی جنگ را تحریم کنیم ولی این روز خیلی بعید است و به این زودی‌ها طلوع نخواهد کرد.

زیرا اگر موریانه‌ها با یکدیگر نمی‌جنگند برای اینست که اولاً خشم و شهوت و بخل و حسد و سایر صفات مذموم را با وسایل علمی از بین برده‌اند و ثانیاً موضوع رقابت اقتصادی را به کلی منتفی کرده‌اند.

ولی ما نمی‌توانیم به این زودی مسئله رقابت اقتصادی را از بین ببریم برای این که جهت ادامه حیات ناچار به تغذیه هستیم.

هر قدر نوع بشر زیادتر می‌شود ظرفیت کره خاک برای تهیه غذا و وسایل معاش ما کوچکتر می‌گردد و به همان درجه رقابت اقتصادی برای تحصیل منابع غذا و مراکز تولید مواد خام زیادتر خواهد شد.

روزی که شماره افراد بشر به پنج هزار میلیون نفر (یعنی دو برابر و نیم امروز) رسید آن وقت به راستی کره خاک برای نوع انسان تنگ خواهد شد، و مزارع ما نخواهند توانست غذای این پنج میلیارد نفر را هم فراهم نمایند.

ولی موریانه‌ها که غذای اصلی خود را از برگ و شاخه درختان و چوب خشک تحصیل می‌کنند هرگز دچار گرسنگی نخواهند گردید زیرا تا دنیا باقی است «و یا اقلأ تا وقتی که نقطه حیات در کره زمین رشد و نمو می‌کند»، نباتات سبز خواهند شد، و درخت‌ها تنومند خواهند گردید و موریانه‌ها نیز غذای خود را از گیاهان تازه و یا چوب‌های خشک تحصیل خواهند نمود.

۴۱۴ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

و چون خواربار به حد وفور در دسترس آنها می باشد و هرگز تمام نخواهد شد لذا هیچ علت اقتصادی آنها را وادار به جنگ نمی کند.

نکته مهمی که توجه بدان لازم می باشد این است که خوراک اصلی موریانه ها بدو آچوب نبوده بلکه آنها هم مثل مورچه از غلات و گوشت تازه تغذیه می کردند و برگ و شاخه درختان برای آنها حکم سالاد و سبزی روی میز غذا را داشت و شاید برای تغیر ذائقه و تحریک اشتها گیاهان را تناول می نمودند.

ولی بعد که مورچه پیدا شد و آن جانور را وادار نمود که به اعماق زمین پناه ببرد و از نور آفتاب خود را محروم نماید، موریانه ها غذای اصلی خود را گیاهان تازه یا چوب خشک قرار دادند.

ما هم اگر روزی موفق شدیم که موضوع غذا را به طریقی حل نماییم که رقابت و ضدیت را فیما بین افراد و ملل از بین ببرد یکی از بزرگترین علل بروز جنگ را از بین خواهیم برد.

به هر حال... گفتیم که سرزمین موریانه عبارت از منطقه عظیمی است که تقریباً نصف افریقا را در بر گرفته و قدرت موریانه ها در بعضی از نقاط این سرزمین به قدری زیاد است که نوع انسان مطلقاً نمی تواند در آن زندگی کند زیرا به فرض این که اطراف خانه و یا دهکده آتش بیفروزند و به این طریق مانع از ورود موریانه ها «هنگام شب» بشوند از خطر نقب ها و دالان های زیرزمینی آنها محفوظ نخواهند بود.

این است که بومیان افریقایی هرگز در کنار لانه موریانه ها خانه و دهکده نمی سازند و هیچ گاه در صدد مبارزه با آنها بر نمی آیند برای این که می دانند مبارزه با موریانه نظیر مبارزه با غولان و دیوان و اجنه و شیاطین به منزله آب در غریال کردن است و نتیجه ندارد.

موریانه □ ۴۱۵

امروز در افریقا شاید لانه‌هایی هست که قبل از ساخته شدن اهرام مصر ساخته شده و یحتمل بعد از این که اهرام مصر ویران گردید و از بین رفت آن لانه‌ها هنوز باقی بمانند.

زیرا گفتیم که مصالح ساختمان لانه‌ها به قدری محکم است که ما هنوز نتوانسته‌ایم سمندی با آن استحکام به وجود آوریم و کلنگ و دیلم ما در این لانه‌ها هیچ تأثیری ندارد و فقط باید به وسیلهٔ دینامیت آنها را ویران کرد و یا با مته‌های مکانیکی مخصوص آنها را سوراخ نمود.

در داخل این لانه‌ها چنان انتظام و انضباطی حکمفرماست که دیسپلین سربازخانه‌های آلمان در قبال آن هرج و مرج و بی‌نظمی است.

گرچه مورچه یک جانور دقیق و با انضباط می‌باشد با این وصف اگر زندگی مورچه را با موریانه مقایسه فرمایید ملاحظه می‌کنید که انضباط مورچه به پای انضباط دقیق موریانه نمی‌رسد.

زیرا گاهی از اوقات مورچه‌ها بوالهوس می‌شوند و به جای انجام وظیفه این طرف و آن طرف می‌روند و اوقات خود را به گردش و تفریح می‌گذرانند و یا از روی پرتی حواس و بی‌مبالاتی راه خود را گم می‌کنند و بعد ساعت‌ها و بلکه روزها دنبال لانهٔ خود می‌گردند و شاید اصلاً آن را پیدا نکنند.

ولی هنوز اتفاق نیفتاده که در تمام منطقهٔ موریانه‌نشین چشم انسان به یک موریانهٔ متواری بیفتد و یا یک از موریانه‌ها راه خود را گم کنند در صورتی که بعضی از شب‌ها (و تنها از یک شهر) تا شش میلیون موریانه در سه چهار نوبت برای تهیه خواربار از شهر بیرون می‌روند.

تمام این عده که از شهر خارج شده‌اند با صفوف چهار نفری یا شش نفری یا هشت نفری و گاهی با صفوف ده نفری در بیست - سی - چهل - پنجاه ستون و

۴۱۶ ■ زنبور عسل، مورچگان و موربانه

زیادتر راه خود را پیموده و وظیفه خویش را انجام داده و مراجعت می نمایند و هیچ یک از آنها در راه نمی ماند.

اگر در حین جمع آوری خواربار مورد حمله قرار بگیرند افسران اسکورت یعنی افسرانی که فرماندهی سربازان مشایع و حامی را بر عهده دارند به وسیله سوت های مخصوصی که صدای آن به طور واضح به گوش انسان می رسد حرکت ستون ها را تغییر می دهند و ستون های موربانه متراکم گردیده و راه بازگشت را پیش می گیرد و تمام نقاط تاکتیکی اطراف به وسیله سربازان اشغال می شود و در حالی که سربازان مشغول جنگ هستند موربانه ها به شهر مراجعت می نمایند.

تاکتیک افسران و سربازان در این حال بسیار جالب توجه است و جا دارد که سرداران ما از آن سرمشق بگیرند.

زیرا در هر نقطه سوق الجیشی یک دایره تشکیل می دهند و این دایره طوری یکی بعد از دیگری قرار می گیرد که مورچه از هر طرف بخواهد رخنه کند با یکی از این دو دایره مصادف خواهد شد.

تشکیل این دایره جنگی یک علت بزرگ و منطقی دارد زیرا فقط قسمت سر و سینه سربازان تا کمر زره پوش است و قسمت قفای آنها که معده و دستگاه هاضمه می باشد حفاظ و روپوش ندارد.

و مورچه ها که از این حقیقت مطلع هستند سعی می کنند که از قفا به سربازان حمله نمایند و لذا سربازان ناچار هستند که هنگام جنگ یک دایره تشکیل بدهند که قسمت قفای آنها در داخل دایره و سر و سینه آنها در خارج از دایره باشد و به این طریق از هر طرف که مورچه حمله نماید با سر و سینه سربازان مصادف خواهد گردید.

بعضی از این واحدها مجهز به گاز جنگی هستند و مورچه ها با دقت مخصوصی

موریانه ❁ ۴۱۷

از نزدیک شدن به واحدهای مزبور خودداری می نمایند زیرا می دانند که به وسیله گاز جنگی بیهوش خواهند شد، و همین که بیهوش شدند سربازان موریانه به حرکت در آمده و با کمال سهولت مورچه ها را از وسط نصف می کنند.

در هر صورت تا وقتی که آخرین موریانه وارد شهر نشده سربازان آرایش جنگی را از دست نمی دهند و به همان نسبت که موریانه ها دور می شوند سربازان نیز برای پوشش و حفاظت آنها عقب نشینی می نمایند ولی دایره ها به انتظام اولیه باقی است.

آن وقت چند صدای سوت بلند و کوتاه شنیده می شود و دوایر جنگی وسعت به هم می رسانند و به یکدیگر متصل می گردد و سربازان موریانه یعنی آنهایی که نزدیک تر به شهر هستند وارد می شوند و دیگران نیز به تدریج به شهر ورود می نمایند و درهای شهر بسته و مسدود می گردد.

همین که موریانه ها وارد شهر شدند به طرف انبارهای خواربار می روند و آن چه را که جمع آوری نموده بودند تحویل می دهند و بعد هر دسته به وظیفه همیشگی خود مشغول می گردد.

منظور اینست که امر جمع آوری خواربار تازه، یک موضوع عمومی و عام المنفعه می باشد که تمام انواع موریانه از قبیل معماران و مهندسين و شیمی دان ها و متصدیان جمع آوری اموات (به استثنای سربازان) در آن شرکت می نمایند و وقتی این کار انجام گرفت هر کس دنبال کار اصلی و همیشگی خود می رود.

عده زیادی از موریانه ها موظف هستند که تخم ها را تحت پرستاری و تربیت قرار بدهند.

مواظبت از تخم ها شاید یکی از وظایف بزرگ موریانه ها است برای این که نسل جدید باید از آن تخم ها بیرون بیاید.

۴۱۸ @ زنبور عسل، مورچگان و موریا نه

هر یک از تخم‌ها در محل مخصوصی گذاشته می‌شود و خانه‌هایی که تخم‌های مختلف در آن قرار می‌گیرند به طور و ضوح با هم فرق دارند.

طرز مواظبت از تخم‌ها در خانه‌های مختلف با یکدیگر متفاوت است و مثلاً در فلان خانه هر سه دقیقه یک مرتبه تخم را این طرف و آن طرف می‌کنند ولی در خانه دیگر هر ده دقیقه یک مرتبه این کار را صورت می‌دهند و تخم را از جا برداشته و وارونه روی زمین می‌گذارند.

ولی حرارتی که در خانه‌های مختلف به تخم‌ها داده می‌شود با هم مساوی است برای این که تخم‌ها در یک موقع باید به ثمر برسند.

مواظبتی که دایه‌ها و متصدیان تعلیم و تربیت در نگاهداری از تخم‌ها می‌نمایند برای آن است که از هر تخمی باید موریا نه مخصوصی به وجود بیاید.

یک دانشمند موریا نه‌شناس وقتی نظریه این تخم‌ها و خانه‌های آنها می‌اندازد می‌داند که: آن تخم‌های سفید متمایل به زردی باید مبدل به سربازان بشوند و آن تخم‌های سفید رنگ متمایل به خاکستری باید دسته معروف متخصصین شیمی را به وجود آورند و تخم‌های سیاه رنگ باید اعضای اداره متوفیات را تشکیل بدهند. تخم‌هایی که زیر ذره‌بین دارای نقش و نگار کوچکی هستند باید مبدل به متصدیان مواد غذایی بشوند و متصدیان مواد غذایی بعد از تولد به نوبه خود به چند طبقه تقسیم می‌شوند.

قسمتی از آنها موظف هستند که همواره مواد خواربار را از کارخانه‌های شیمیایی به انبارها حمل کرده و در آن جا محفوظ بدارند.

و دسته دیگر موظف هستند که هر دو ساعت یک مرتبه به سربازان غذا بدهند برای این که سربازان موریا نه طوری زره‌پوش هستند و اسلحه آلات حرب آنها طوری ساخته شده که شخصاً نمی‌توانند غذا بخورند و دیگران باید لقمه حاضر و

آماده را در دهان آنها بگذارند.

موریانه با هوش خارق العاده خود برای همیشه مسئله یاغی گری افسران و سربازان را به طرزی جالب توجه حل کرده و سربازان و افسران را طوری به وجود آورده که اگر بخواهند شورش و غوغا نمایند و به وسیله کودتا زمام امور را به دست بگیرند و اصول دیکتاتوری را برقرار کنند بعد از چند ساعت از گرسنگی خواهند مرد زیرا دیگر کسی به آنها غذا نخواهد داد و یا اصلاً کسی نیست که به آنها غذا بدهد.

این سربازان و افسران مخوف که اگر ما یکی از آنها را زیر ذره بین بگذاریم از مشاهده اسلحه سهمگین آنها به لرزه در می آییم در لانه موریانه مثل یک کودک شیرخوار زبون و ناتوان هستند.

همان طوری که یک کودک شیرخوار بدون توجه مادر نمی تواند زنده بماند و اگر مادر پستان خود را در دهان او نگذارد و با وسیله دیگری به او شیر ندهد از گرسنگی خواهد مرد... همان طور هم افسران و سربازان موریانه بدون تفقد و توجه متصدیان غذا نمی توانند زنده بمانند برای این که ساختمان جسمانی آنها طوری است که شخصاً نمی توانند غذا بخورند.

البته مسئله جلوگیری از کودتا و شورش و طغیان... که فوقاً بدان اشاره شد موضوعی است که ما بر طبق فکر و سلیقه و نظریه خودمان درباره آن قضاوت می کنیم.

و شاید موریانه ها که سربازان خود را این طور به وجود می آورند اصلاً در فکر جلوگیری از شورش و طغیان و کودتا نباشند.

زیرا جانوری که این قدر نابغه و باهوش است شاید مغز افسران و سربازان خود را طوری ساخته که اصلاً فکر شورش و طغیان به مخیله آنها خطور نمی نماید ولی

۴۲۰ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

در هر حال این یک فلسفه و مصلحت عجیبی است که تمام انواع موریانه‌ها می‌توانند غذا بخورند و فقط افسران و سربازان از این موهبت محروم هستند. شاید این طور تصور کنید که موریانه‌ها مخصوصاً افسران و سربازان خود را این طور به وجود آورده‌اند که اوقات آنها صرف غذا خوردن نشود و وظایف مهم‌تری را انجام بدهند.

ولی اتفاقاً افسران و سربازان در این شهر هیچ کاری ندارند و حتی می‌توان گفت که یگانه صنفی هستند که همواره (جز در مواقع جنگ) بیکار هستند و بنابراین اگر از صبح تا شام اوقات آنها صرف غذا خوردن می‌شد ضرری به کسی نمی‌رسید. اندام افسران و سربازان به طور متوسط سه برابر موریانه‌های عادی است و دو ثلث اندام آنها از جلو به عقب (یعنی از شاخک به طرف شکم و معده) زره پوش و مجهز به اسلحه سنگین می‌باشد و شکم و محتویات آن یک ثلث بدن را تشکیل می‌دهد، ولی مقدار غذایی که افسران و سربازان صرف می‌کنند ده برابر موریانه‌های عادی است.

هر دو ساعت یک مرتبه یک موریانه مخصوص به یکی از سربازها نزدیک می‌شود و قسمت انتهایی شکم خود را که دارای دهانه و لوله مخصوصی است از وسط اسلحه سربازی عبور داده وارد دهان او می‌نماید و با یک فشار کوچک محتویات شکم خود را در دهان سرباز می‌ریزد و دور می‌شود و فقط در همین مورد است که بین دو موریانه تماس حاصل می‌شود. در سایر موارد بین موریانه‌ها هیچ نوع تماسی حاصل نمی‌گردد و تمام موریانه‌ها وظایف خود را انجام می‌دهند بدون این که کمترین صحبتی با یکدیگر بنمایند.

حتی موریانه‌های که تخم‌ها را از زیر شکم ملکه بر می‌دارند طوری این عمل را انجام می‌دهند که اصلاً متوجه وجود ملکه و دویست نفر مستحفظ و مستخدم

موریانه □ ۴۲۱

همیشگی او نیستند.

باری بین افسران و سربازان از حیث جثه و اندام و خوراک هیچ تفاوتی وجود ندارد و فقط افسران یک لکه کوچک قهوه‌ای رنگ روی پشت خود دارند و از روی آن لکه شناخته می‌شوند.

جز در موارد تغذیه موریانه‌ها اصلاً متوجه حضور افسران و سربازان نیستند و شاید چون چشم‌های آنها نابینا است از سربازان و افسران بیم ندارند.

زیرا اگر موریانه‌ها دارای حس باصره بودند و چشمشان به این هیكل‌های مخوف و مهیب می‌افتاد احتمال داشت که متوحش شوند.

سربازان موریانه که هنگام بیکاری شجاع‌ترین سربازان جهان هستند در داخل شهر بسیار مظلوم می‌باشند و به هیچ کس کار ندارند و گاهی اتفاق می‌افتد که موریانه‌ها از روی آنها عبور می‌نمایند و به اصطلاح آنها را پایمال و لگدمال می‌کنند و ظاهراً هیچ اعتراضی از طرف سربازان مشاهده نمی‌شود.

بعید نیست که سربازان هم به واسطه نابینایی از تفوق و رجحان خود نسبت به موریانه‌های دیگری اطلاع باشند ولی به طوری که اشاره شد این قضاوتی است که ما بر طبق روحیه و فکر خودمان می‌کنیم و شاید مظلومیت سربازان در داخل شهر «علاوه بر احتیاج به غذا» علل و جهات دیگری داشته باشد.

بعد از سربازان برجسته‌ترین صنف موریانه مهندسین و شیمی‌دان‌ها هستند. مهندسین حسب الظاهر مثل مهندسین ماکار می‌کنند یعنی شخصاً دست به آب و خاک نمی‌زنند و فقط عملیات ساختمانی را سرپرستی می‌نمایند.

طرز نظارت آنها نیز مثل تمام اعمال این شهر عجیب و غریب است، چون بین آنها و معماران هیچ صحبتی مبادله نمی‌شود و هیچ نوع تماسی به عمل نمی‌آید و فقط قبل از این که عمارتی ساخته شود مهندسین چندین مرتبه طول و عرض زمین

۴۲۲ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

را می‌پیمایند و از دیوار مجاور (که عمارت باید در طول آن بالا برود بالا می‌روند و پایین می‌آیند) و بعد معماران و بناها شروع به کار می‌کنند و مهندسین در فاصله نسبتاً دور (و گاهی پشت به عمارت) می‌ایستند.

این قسمت از زندگی موریانه نیز مثل قسمت‌های دیگر برای ما، مرموز است که مهندسین بدون این که تماسی با معماران و بناها داشته باشند امور ساختمان را اداره می‌کنند.

از این دسته که بگذرد یکی از مهم‌ترین صنوف شهر متخصصین شیمیایی هستند و چندین وظیفه بزرگ دارند و مجموعه وظایف آنها سبب می‌شود که موریانه‌ها پیوسته به حد کافی غذا داشته باشند.

یک قسمت از این کارشناسان برگ و شاخه‌های جوان و یا چوب‌ها را جویده و با صمغی که از دهان آنها تراوش می‌نماید مخلوط می‌کنند و سپس این مواد به شکل یک ماده سیاه رنگ در می‌آید و در انبارهای مخصوص متراکم می‌شود.

قسمت دیگر وظیفه دارند که اموات را در یک گرم‌خانه بزرگی که «با رعایت تناسب» شبیه به گوره‌های ماست خشک کن هستند و بعد از این که اموات خشک شدند با یک محلول تیزابی آنها را حل می‌نمایند و این ماده بعد از چند ساعت خشک می‌شود و به شکل شمع و یا پیه در می‌آید.

این شمع یا پیه به نوبه خود تحت عمل شیمیایی قرار می‌گیرد و عاقبت ماده سیاه رنگی را تشکیل می‌دهد که در انبارهای مخصوص ضبط می‌شود.

غذای ملکه را بیشتر این ماده که بازمانده و عصاره اجساد اموات است تشکیل می‌دهد و گاهی خود موریانه‌ها نیز آن را تناول می‌نمایند.

دسته دیگر عهده‌دار تجزیه و ترکیب مدفوع هستند و لازم است که در این قسمت قدری زیاده‌تر توضیح بدهیم.

موریانه @ ۴۲۳

در شهر موریانه مأمورینی هستند که پیوسته در خانه‌ها و خیابان‌ها حرکت می‌کنند و هر یک از مأمورین زیر شکم خود کیسه و یا محفظه‌ای دارند که هیچ ارتباطی به شکم و معده آنها ندارد.

این کیسه، یا محفظه مثل تلمبه‌های ما دارای خاصیت بلع هوا می‌باشند و فشار آن به قدری است که نه فقط هوا بلکه مدفوع را نیز بلع می‌کند و همین که محفظه پر شد مأموری که عهده‌دار جمع‌آوری زباله‌هاست به کارخانه بازگشت می‌نماید و محتویات کیسه خود را در یک نوع تغار و یا دیگ بزرگی می‌ریزد و مجدداً مراجعت کرده و به کار همیشگی خود مشغول می‌شود.

وقتی آن دیگ و یا تغار پر شد معماران به وسیله سمنت مخصوص درب آن را مسدود می‌کنند و آن را به حال خود می‌گذارند و بعد از بیست و چهار ساعت یا قدری کمتر و زیادتر درب آن را می‌گشایند و بلافاصله شروع به اخراج مواد می‌کنند. موریانه‌هایی که این ماده را از تغار خارج می‌کنند غیر از آنهایی هستند که زباله‌ها را در شهر جمع‌آوری می‌نمایند و نکته جالب توجه این است که وقتی این زباله‌ها وارد تغار می‌شد دارای چند نوع میکروب بود، ولی بعد از بیست و چهار ساعت که درب تغار را گشودند و آن مواد را خارج کردند کاملاً ضد عفونی شده و فاقد میکروب می‌باشد.

به احتمال قوی منظور موریانه‌ها از مسدود کردن این تغار جز این نیست که مدفوعات خود را ضد عفونی و فاقد میکروب نمایند و بعد از تحصیل این نتیجه مواد ضد عفونی شده را به طرف انبارهایی می‌برند که به طور وضوح با انبارهای دیگر فرق دارد.

آنگاه مواد مزبور را با مایعاتی مخلوط می‌کنند که دانشمندان موریانه‌شناس بعد از تجزیه در آنها، «یعنی در آن مایعات» ازوت و کلیم و فسفر یافته‌اند.

۴۲۴ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

پس از این عملیات شیمیایی موادی را که به دست می‌آید به طرف انبارهایی می‌برند که ما برای سهولت فهم مطلب نام آن را انبار نمره «۳» می‌گذاریم و انبار نمره «۱» محل خواربار تازه و انبار نمره «۲» محل ضبط محصول اموات می‌باشد. به استثنای ملکه که غالباً از لاشه اموات (یعنی موادی که از لاشه اموات به دست آمده) تغذیه می‌نماید، غذای سایر موریانه‌ها مخلوطی از مواد سه انبار می‌باشد.

بدین طریق که موریانه‌های مخصوص از هر یک از انبارهای سه گانه مقداری خواربار بیرون آورده و در یک قسم دیگ یا تگاری با هم مخلوط می‌نمایند، و سپس موریانه‌ها این ماده را به نقاط مختلف شهر برده و بین ساکنین قسمت می‌کنند و هر کس سهم خود را تناول می‌نماید. متصدیان حمل خواربار (برای تقسیم فیما بین محلات مختلف شهر) دارای محفظه‌ای هستند که به قوه تلمبه پر از خواربار و یا خالی می‌شود ولی شما هیچ یک از مأمورین نظیف را که متصدی جمع‌آوری زباله بودند، «و به نوبه خود کیسه و محفظه داشتند» بین این عده نمی‌بینید برای این که گویا موریانه‌ها می‌دانند که محفظه‌های آنها آلوده به میکروب است و نباید برای حمل خواربار صحتی مورد استفاده قرار بگیرد.

فراموش نکنید که ما تازه هفتاد هشتاد سال است که به وجود میکروب پی برده‌ایم ولی موریانه‌ها اقل از دو میلیون سال است که از وجود میکروب با اطلاع هستند و طوری نسل میکروب را در شهر خود بر می‌اندازند که هرگز یک موریانه ناخوش نمی‌شود و حال آن که ما اقل از چند قرن دیگر دستخوش حملات میکروب‌ها هستیم یعنی نمی‌توانیم بر تمام امراض غلبه کنیم و بیماری را به کلی از بین ببریم.

بالجمله بر اثر مواظبت مأمورین رفت و روب، شهر موریانه بدون اغراق

نظیف‌ترین شهر دنیا است.

در این شهر نه فقط گرد و غبار نیست بلکه میکروب نیز یافت نمی‌شود و تقریباً هر ساعتی یک مرتبه یک بخار رقیق که از دستگاه شواژ سانترال بیرون می‌آید تمام شهر را در بر می‌گیرد و دیوارها و خیابان‌ها و عمارات را می‌شوید و بلافاصله یک هوای گرم بخارها را زائل کرده و شهر را خشک می‌نماید، و «گروسمان» آلمانی متخصص موریانه‌شناس می‌گوید که این بخار و هوای گرم نیز دارای خاصیت ضد عفونی هستند.

در مناطقی که محل سکونت موریانه‌هاست عموماً هوا گرم می‌باشد و حرارت آفتاب زمین را خشک می‌نماید به طوری که اگر در صحرا یک چاه چهل متری و زیادتر حفر نمایید باز به آب نخواهد رسید.

با این وصف موریانه برای نظافت شهر همواره به قدر کافی آب در اختیار خود دارد ولی معمولاً به صورت بخار از این آب استفاده می‌کند.

لیکن این آب را از زمین به دست نمی‌آورد زیرا در اطراف شهر موریانه همه جا زمین خشک است.

گرچه در اراضی جنگلی و مشجر آفریقا ممکن است تصور کنیم که موریانه برای تحصیل آب از رطوبت زمین استفاده می‌نماید ولی در نقاط خشک این فرض قابل قبول نیست برای این که زمین به قدری خشک است که تا عمق سی چهل متر و زیادتر اثر رطوبت در آن دیده نمی‌شود.

این است که موریانه‌ها برای تحصیل آب به این مخزن بزرگ و تمام نشدنی یعنی هوا متوسل می‌گردد و بخار آب را گرفته و مبدل به مایع «یعنی آب» می‌کند و سپس این آب را برای نظیف شهر مورد استفاده قرار می‌دهد.

این یکی از بزرگترین مظاهر تمدن موریانه است که برای نظافت شهر متوسل به

۴۲۶ ■ زنبور عسل، مورچگان و موربانه

آب می‌شود زیرا در بین حشرات هیچ یک از آنها «و حتی زنبور عسل و مورچه» برای تنظیف مسکن خود از آب استفاده نمی‌نمایند.

و اگر در نظر بگیرید که این جانور نابینا است و شهر آنها شهر ظلمات است آن وقت استفاده از آب برای نظافت جالب توجه‌تر جلوه می‌نماید.

موربانه از سایر موادی که در هوا موجود است نیز استفاده می‌کند و منجمله «ازوت» هوا به مصرف تغذیه موربانه می‌رسد یعنی به طوری که در سطور قبل گفته شد «ازوت» را با مواد چربی مخلوط کرده و مواد جدیدی می‌سازند که قوت و خاصیت غذایی آن بیشتر باشد.

موربانه برای تحصیل ازوت از هوا کارخانه نمی‌سازد و به ماشین آلات بزرگ و پیچ در پیچ متوسل نمی‌شود.

فراموش نکنید که اگر ما انسان‌ها کارخانه می‌سازیم و متوسل به ماشین آلات می‌شویم برای نقص قوای جسمانی و اعضای بدن ماست.

ما چون نمی‌توانیم به وسیله یکی از اعضای بدن خود حرارت خورشید را ضبط و متراکم نماییم که در موقع احتیاج از آن استفاده کنیم ناچاریم که ستوسل به حفر معادن ذغال سنگ و معادن نفت بشویم، و سپس از حرارت ذغال سنگ و نفت استفاده نماییم.

ما چون نمی‌توانیم به وسیله یکی از اعضای بدن خود «ازوت» هوا را ضبط و متراکم نماییم ناچاریم که برای حصول این منظور کارخانه‌های بزرگی بسازیم.

ولی موربانه مستقیماً به وسیله یکی از اعضای بدن خود «ازوت» هوا را جذب و ضبط کرده و متراکم نموده و در موقع لزوم از آن استفاده می‌کند.

خواهید گفت که این جور کارها برای موربانه مزیتی نخواهد بود برای این که طبیعت از روز اول او را این طور آفریده است.

موریانه ۵ ۳۲۷

ولی چنین نیست برای این که موریانه از روز اول این طور آفریده نشده بود. تمام این اکتشافات و اختراعات از زمانی شروع شد که مورچه در دنیا به وجود آمد، و موریانه را از سطح زمین رانده و وادارش کرد که به اعماق زمین پناه ببرد. فردا هم اگر موجوداتی از ستارگان دیگر به کره زمین حمله ور شدند و یا در همین کره زمین اسلحه و اختراعات مخوفی پیدا شد که زندگی را برای قسمت دیگری از نوع بشر مشکل کرد ما نیز ناچاریم که به اعماق زمین پناه ببریم و مثل موریانه خود را از نعمت آفتاب محروم کنیم و معده و امعاء خود را طوری بسازیم که بتواند از خاک تحصیل غذا نماید.

هنوز موریانه می تواند شب ها از زمین خارج شود و هنوز امیدوار است که بتواند روزی از چشم های خود استفاده کند و به همین جهت چشم ها را به کلی از بین نبرده است.

ولی شاید در آن روز که یک دشمن خارجی به کره خاک حمله ور گردید و ما را وادار نمود که به اعماق زمین پناه ببریم، این اندازه امیدواری نداشته باشیم. در هر صورت غیر از «ازوت» و بخار آب و اکسیژن «که برای تنفس آنها لازم است» موریانه ها گویا استفاده دیگری از هوا نمی کنند و در عوض از حرارت خورشید استفاده می نمایند.

موضوع استفاده از حرارت خورشید یکی از مظاهر بزرگ نبوغ این جانور است. ما هنوز نفهمیده ام که موریانه به چه شکل این حرارت را متمرکز کرده و برای تجزیه و ترکیب مواد و بخار کردن آب و گازهای دیگر مورد استفاده قرار می دهد در این نکته شکی نیست حرارتی که در شهر موریانه مصرف می شود به وسیله خود موریانه ها به وجود نمی آید زیرا بدن آنها آن قدر حرارت ندارد که بتواند این همه گرما و انرژی را بیرون بدهد.

۴۲۸ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

در خود شهر هم هر قدر کاوش کنید هیچ منبع حرارتی پیدا نخواهید کرد و فقط مخزن‌های عجیبی به نظر شما می‌رسد که پر از آب می‌باشند و این مخزن‌ها در قسمت تحتانی شهر قرار گرفته‌اند.

گویا تمام راز تحصیل حرارت و استفاده از بخار آب موجود در هوا همین مهندسی و ساختمان عجیب مخزن‌ها است.

عقل ما قاصر از این است که بفهمد حرارت خورشید چگونه در این مخزن‌ها متمرکز و متراکم می‌شود و نیز عقل ما نمی‌فهمد که چگونه بخار آب در این مخزن‌ها متراکم گردیده و در نتیجه اختلاف درجه حرارت مبدل به آب می‌شود.

اگر ما به اسرار این اختراع پی می‌بردیم قدم بزرگی در تأمین بهداشت و تسهیل زندگی ما برداشته می‌شد زیرا در هر خانه یکی از این مخزن‌ها را می‌ساختیم و همواره آب انبار ما از بهترین آب‌های سالم و گوارا مملو بود و در فصل زمستان از آب گرم و بخار آب برای شست و شو و گرم نگاه داشتن خانه استفاده می‌نمودیم. موریانه‌ها آب نمی‌آشامند لیکن بخار آب موجود در هوا را جذب می‌کنند و رطوبتی که در بدن آنها دیده می‌شود ناشی از بخار آب موجود در هوا می‌باشد.

مخزن‌های تحتانی شهر هرگز از خواربار خالی نمی‌باشد و از این حیث یعنی از حیث احتیاج به آب و غذا موریانه‌ها خیلی شبیه به جانوران بزرگ و پستانداران و انسان می‌باشند.

فصل دوم

عشق این جانور

یکی از علل بزرگ گرفتاری و بدبختی نوع بشر عشق است و اگر در جامعه ما عشق از بین می‌رفت به طور اتوماتیک پنجاه درصد از بدبختی‌ها و محرومیت‌ها و ناکامی‌ها نیز محو می‌شد.

شما اگر یک آدم منصفی باشید در حین خواندن این سطور اعتراف خواهید کرد که عشق خیلی به زندگی شما لطمه زده و اگر اهواء و امیال عاشقانه نبود به طور حتم شما امروز غیر از این بودید که هستید.

در زمان جوانی عشق نظیر یک تندباد شدید ما را به هر طرف می‌کشانند و قوای جوانی و اوقات ما صرف عشق‌بازی می‌شود و در نتیجه از ترقی و تعالی باز می‌مانیم.

من فراموش نمی‌کنم که تازه وکیل عدلیه شده بودم و در یک مرافعه نسبتاً بزرگ و بعد از یک سال دوندگی و صرف وقت، چهار هزار و پانصد فرانک به من حق الوکاله دادند.

این مبلغ در آن موقع ثروت کوچکی محسوب می‌شد و یک نفر آدم عاقل می‌توانست این مبلغ را سرمایه کرده و بقیه عمر را «البته نمی‌گویم به راحتی» ولی به

۴۳۰ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

فناعت زندگی نماید.

یک شب در حالی که پول موصوف در جیب بغلم بود وارد یکی از کاباره‌ها شدم ولی برای حفظ حیثیات خود دقت نمودم که به جایی بروم که مرا شناسند.

من مصمم بودم که بیش از دو فرانک از پول خود را خرج نکنم ولی مشاهده زن‌هایی که در آن کاباره بودند و خصوصاً یکی از آنها عنان اختیار را از دستم گرفت. بعد در حال مستی از کاباره خارج شدیم و من تا چهل و هشت ساعت به خانه خود ترفتم و روز سوم که از خواب بیدار شده و خواستم به طرف منزل خود بروم دیدم که بیش از دو سه فرانک در جیب من باقی نیست.

لطمه روحی و معنوی بزرگی که این خاطره در ذهن من باقی گذاشت تا چند ماه محو نمی‌شد و طبیعی است شخصی که این اشتباه و خبط بزرگ را کرده باید دیگر دنبال هوی و هوس نرود.

ولی بعد از چند ماه مجدداً پول خوبی «که زیادتر از پول‌های روزانه و عادی بود» نصیب من شد و یک مرتبه دیگر آن خبط بزرگ با همان وضع و صورت منتهی در جای دیگر تکرار گردید و این مرتبه یأس و افسردگی بیشتری در روح من باقی گذاشت.

من نمی‌خواستم که نتیجه و ثمره دست‌رنج چند ماهه خود را در دو شب بدهم ولی هوی و هوس جوانی و نیروی غریزه جنسی مرا از خود بیخود می‌کرد و سپس افسردگی و ناامیدی بزرگی در روح من باقی می‌گذاشت که خیلی به کار و پیشرفت من لطمه می‌زد.

من یقین دارم که هر یک از شما به نسبت شغل و درآمد و حدود زندگی خود از این خاطرات زیاد دارید و می‌دانید که اهواء و امیال جنسی در موقع جوانی چه لطماتی به پیشرفت‌ها و ترقیات شما زده است.

موریانه □ ۴۳۱

تازه وقتی که متأهل شدیم و غریزه جنسی خود را تحت نظم آوردیم طولی نخواهد کشید که مشکلاتی از لحاظ بچه‌داری و لزوم تعلیم و تربیت اطفال و تأمین آتیه آنها برای ما پیدا خواهد شد و این مشکلات به نوبه خود ما را از کار و فعالیت باز خواهد داشت و یا شش ماه از سال حواس ما را متفرق و پریشان خواهد کرد.

ولی موریانه این مشکل بزرگ فردی و اجتماعی را به کلی حل کرده و افراد خرد را طوری به وجود می‌آورد که فاقد غریزه تناسلی هستند و در تمام شهر موریانه فقط یک نفر با ملکه آمیزش می‌نماید، و او را بارور می‌کند و دیگران به کلی از عشق محروم هستند.

البته موریانه در اخذ این تصمیم تنها نیست و حشرات دیگر و از آن جمله زنبور عسل نیز برای مصالح فردی و اجتماعی خود را از عشق محروم می‌کنند.

همان طوری که در انواع پت زنبورها «برخلاف کنندو» عموم زنبوران از عشق بهره‌مند می‌شوند در انواع پت موریانه‌ها نیز عموم آنها از عشق برخوردار می‌شوند و احیاناً در یک شهر چندین موریانه ماده هست که موریانه‌ها بدون رعایت عفت و عصمت همگی با او آمیزش می‌نمایند ولی در شهرهای افریقایی و نقاطی که مسکن موریانه‌های متمدن و مرفقی هست در هر شهر بیش از یک موریانه ماده «یعنی ملکه» و یک موریانه نر «یعنی شوهر او» از عشق برخوردار نمی‌شوند و بدون تردید اگر این دو نفر هم از عشق برخوردار می‌گردند برای حفظ نسل موریانه است و شاید اگر موریانه می‌توانست به طرق دیگری نطفه موجودات جاندار را وجود بیاورد به این دو نفر نیز اجازه نمی‌داد که از عشق بهره‌مند شوند.

اتفاقاً وضع معاشرت این زن و شوهر در شهر موریانه طوری است که نشان می‌دهد آنها برای انجام وظیفه با یکدیگر آمیزش می‌نمایند، نه از روی عشق و علاقه.

۴۳۲ ▣ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

زیرا هیچ نوع تمایلی به هم ندارند و شاید اگر اختیار در دست آنها بود ترجیح می دادند که اصلاً در کنار هم نباشند.

در هر حال نوع موریانه با از بین بردن امیال عاشقانه یکی از بزرگترین علل اختلاف و خصومت خود را در شهر خود از بین برده و در عین حال موجباتی را که باعث وقفه کار و یا تأخیر آن می گردید مرتفع نموده است.

در بین جانوران و خصوصاً جانوران عالیه مثل پستانداران و انسان عشق پیوسته از موجبات بزرگ خصومت بوده و خواهد بود.

در بین کارآگاهان و مستنطقین ما اصطلاحی هست که هر وقت مواجه با یک جنایت بزرگ و مرموز می شوند و نمی توانند که به علل و جهات آن پی ببرند می گویند که «زن را پیدا کنید» یعنی زنی را که موجب اصلی این جنایت بوده کشف نمایید تا اسرار آن آشکار شود و این نکته می رساند که بسیاری از خصومت ها و جنایات ناشی از زن یعنی عشق است.

در بین درندگان تا یک شیر و پلنگ حریف خود را به قتل نرسانند و یا در میدان جنگ او را مغلوب نکنند نمی توانند جفت او را تصاحب نمایند، و از عشق برخوردار شوند و به طور کلی در زندگی درندگان تمتع از عشق غالباً با خونریزی توأم می باشد.

گفته می شود که اگر موریانه ها خود را از عشق محروم کرده اند برای آن است که از کثرت نسل جلوگیری نمایند ولی این گفته مقرون به صحت نیست زیرا موریانه ها می توانند از عشق برخوردار شوند و در عین حال از کثرت نسل نیز جلوگیری نمایند.

زیرا همان طوری که این جانور عشق را از بین برد و همان طور که جهاز تناسلی ملکه را به قدری بزرگ و نیرومند کرد که هر ثانیه یک تخم بگذارد همان طور هم

موریانه ۵ ۴۲۳

ممکن بود که جهاز تناسلی موریانه‌های ماده را طوری به وجود بیاورد که اصلاً قادر به تخم‌گذاری و تکثیر نسل نباشد.

بنابراین لازمه جلوگیری از تکثیر نسل محرومیت از عشق نبود و موریانه‌ها می‌توانستند از عشق برخوردار شوند، و ضمناً از تکثیر نسل جلوگیری نمایند. ما باید کاملاً متوجه باشیم که سرنوشت آینده ما همین سرنوشت فعلی موریانه است و خواه ناخواه ما باید از تکثیر نسل جلوگیری کنیم. زیرا کره خاک برای سکونت و تغذیه تمام افراد بشر تنگ خواهد شد.

ما باید متوجه باشیم که یگانه وسیله مؤثر رفع بسیاری از مفسد و معایب اخلاق این است که به کلی ریشه عشق را خشک نماییم و امیال تناسلی خود را از بین ببریم.

فصل سوم

مرگ این جانور

یک چنین جانور باهوشی که عشق را از بین برده که مبادا باعث تأخیر کار و اختلال نظم اجتماعی او بشود و تولید رقابت و خونریزی نماید و جانورهای نر به خاطر یک موریانه ماده به جان هم بیفتند و یا به واسطه عدم دسترسی به یک همسر زیبا و دلپسند دچار رشک و حسد شوند و نیز یک چنین جانور باهوشی که میکروب و موجبات تولید امراض را از بین برده که مبادا نسل او را ضعیف و ناتوان نماید، خیلی غریب است که تاکنون مرگ را از بین نبرده و خود را از چنگ این آفت بزرگ نجات نداده است.

زیرا چون تمدن و پیشرفت موریانه به جایی رسیده که به طیب خاطر دختر یا پسر به وجود می‌آورد و مغز هر یک از افراد را طوری می‌سازد که در شغل مخصوص به خود حد اعلای استعداد و توانایی را از خود بروز بدهد طبعاً می‌بایست که بر مرگ هم غلبه کرده باشد.

شما در شهر موریانه پنجاه نوع جانور می‌بینید که تمام آنها موریانه هستند ولی هر یک از آنها برای یک کار مخصوص ساخته شده‌اند که در آن کار حد اعلای قدرت و استعداد را دارند.

موریانه ■ ۴۳۵

البته موریانه‌هایی که مثلاً برای معماری و یا مهندسی و یا عملیات شیمیایی به وجود آمده‌اند می‌توانند کارهای دیگر (و از آن جمله جمع‌آوری خواربار در خارج از شهر) را نیز انجام بدهند ولی شغل اصلی آنها معماری و یا مهندسی است و فقط در آن شغل است که کمال صلاحیت و استعداد را دارا می‌باشند.

این ابتکارات بزرگ به خوبی آشکار می‌کند که موریانه خیلی بیش از ما به اسرار زندگی واقف است و اطلاعات او در خصوص سرچشمه حیات و چگونگی پیدایش زندگی خیلی از ما زیادتر می‌باشد.

ما هنوز نمی‌دانیم که زن و شوهر چه باید بکنند که مغز فرزند آنها از حیث نیرومندی به پای مغز «ادیسن» یا «انشتین» برسد ولی موریانه‌ها به خوبی از این اسرار واقف هستند و می‌دانند که چگونه وظایف سلول‌های بدن را باید تغییر داد و مغز را ناتوان و یا نیرومند نمود.

مثلاً سربازان و افسران موریانه جنگجویان مهیبی هستند ولی به هیچ وجه هوش و ذکاوت ندارند و اگر صد هزار تایی آنها را در یک نقطه و در معرض باد و باران جمع کنید یک خانه نمی‌توانند بسازند و حتی غذا نمی‌توانند بخورند و به زودی با وضع فلاکت باری جان تسلیم می‌نمایند.

به عقیده ما اگر موریانه مرگ را از بین نبرده به دلایل ذیل می‌باشد و یک مرتبه دیگر می‌گوییم که ما در ذکر این دلایل بر طبق فهم و شعور خودمان که یک نفر انسان هستیم قضاوت می‌نماییم برای این که نمی‌توانیم جز از دریچه چشم انسان به طریق دیگر زندگی موریانه را مورد مطالعه قرار بدهیم:

اول این که موریانه از درازی عمر خسته می‌شود و کسالت زندگی او را وادار می‌نماید که به عمر خود خاتمه بدهد فراموش نکنید که پانزده هفته عمر موریانه که در نظر ما مدت قلیل و ناچیزی است برای موریانه مدت ۱۵ قرن و بلکه ۱۵ هزار

۴۳۶ @ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

سال جلوه می نماید.

به دلیل این که هر قدر هیکل و جثه جانوران کوچکتر باشد به همان نسبت «زمان» و «اوقات» در نظر آنها طولانی تر جلوه می کند و برعکس هر قدر هیکل جانوران بزرگتر باشد زمان و اوقات را کوتاه تر می بینند.

اگر هیکل و جثه شما به اندازه کوه هیمالیا بود بدون هیچ تردید یک شبانه روز که مدت ۲۴ ساعت است برای شما فقط یک ثانیه بلکه کمتر از یک ثانیه جلوه می کرد. زیرا بر طبق معادلات ریاضی (و ریاضیات چیزی نیست که بتوان منکر آن شد) هر قدر جسم بزرگتر باشد زمان برای او کمتر است.

و به همین دلیل کره زمین ما که مدت یک سال اطراف خورشید گردش می نماید این دوازده ماه برای او حتی یک ثانیه و بلکه یک ثانیه هم جلوه نمی کند.

با توجه به این که چون جثه و هیکل موریانه خیلی کوچک است بدون شک این ۱۵ هفته برای او ۱۵ هزار سال جلوه می نماید و از فرط کسالت و افسردگی مرگ را بر زندگی ترجیح می دهد.

دومین دلیلی که ما می توانیم برای این اوضاع اقامه کنیم این است که موریانه از مرگ هیچ بیم ندارد و مرگ برای او مثل غذا خوردن و کار کردن یک واقعه عادی است.

ما افراد بشر که آرزو می کنیم مرگ را از بین ببریم برای این است که از مرگ می ترسیم و نمی دانیم که بعد از مرگ چه بر سر ما خواهد آمد و نیز می ترسیم که مبادا بعد از مرگ نام و نشان ما به کلی از بین برود.

ولی موریانه می داند که بعد از مرگ سرنوشت او این است که لاشه اش خوراک دیگران بشود و نیز اطمینان دارد، که هرگز نسل او از بین نخواهد رفت و دیگران نسل او را حفظ خواهند نمود.

موریانه ■ ۴۳۷

ما نوع بشر چون نادان و ابله هستیم خیال می‌کنیم که مرگ یک واقعه بزرگ و با اهمیتی است که اگر ما هر روز غذا نخوریم و به مستراح نرویم «یعنی اگر هر روز زنده نباشیم» دنیا زیر و زبر خواهد شد و یا فکر می‌کنیم که ادامه حیات ما برای ادامه حیات دنیا لازم است و بالاخره آرزو داریم که تمام دنیا بمیرند ولی ما یک نفر زنده بمانیم.

ما از بس کوتاه فکر و احمق می‌باشیم خیال می‌کنیم که این ماشین کثافت‌سازی و این مستراح متحرک که نامش انسان است در دنیا اهمیت و ارزشی دارد و تصور می‌نماییم که اگر ما نباشیم دنیا خود را نخواهد شناخت، و حتماً باید پای ما در میان باشد که خورشیدها و کهکشان‌ها خود را بشناسند و بدانند که اسم و رسمشان چیست.

از آن گذشته ترس ما از مرگ برای این است که حس فداکاری، و ایثار نفس نداریم و این قدر عقلمان نمی‌رسد که نوع بشر باید زنده باشد نه من و شما...
ما می‌گوییم که بگذار تمام نوع بشر بمیرند و فقط من یک نفر زنده باشم ولی موریانه می‌گوید که بگذار من بمیرم و نوع موریانه زنده باشد و بین ما و موریانه‌ها تفاوت از زمین تا آسمان است.

در بین این فرضیات مختلف آن چه محقق و بلا تردید می‌باشد این است که مرگ در نظر موریانه هیچ اهمیتی ندارد و اصلاً از مرگ بیمناک نیست و به همین جهت با رغبت و تمایل «و یا اقلأً بدون ترس و وحشت» مرگ را استقبال می‌کند و چون مرگ هم مثل غذا خوردن و کار کردن و جنگ برای او یک واقعه عادی است و به هیچ وجه جنبهٔ دراماتیک و تأسف‌آور ندارد هرگز در صدد نیفتاده که آن را از بین ببرد.

به احتمال زیاد شجاعت و رشادت محیرالعقولی که سربازان موریانه از خود به

۴۳۸ ■ زنبور عسل، مورچگان و موربانه

خرج می دهند نیز برای این است که از مرگ بیم ندارند و می دانند که اگر در میدان جنگ کشته شوند طوری نخواهد شد و آسمان به زمین نخواهد آمد و بالاخره دیگران نسل موربانه را حفظ خواهند نمود.

زیرا اوضاع و احوال جنگ هرچه باشد... و فرضاً تمام موربانه های یک شهر به دست مورچه ها قتل عام شوند... قلعه مرکزی شهر که محل سکونت ملکه است پیوسته از خطر مصون و محفوظ خواهد بود و قبل از این که مورچه ها از قلعه اول و دوم شهر عبور نمایند موربانه هایی که مستحفظ ملکه هستند تمام دروازه های قلعه مرکزی را با سمیت مسدود می کنند و دیگر محال است که مورچه بتواند وارد قلعه مرکزی بشود و ملکه را از بین ببرد.

ولی همین ملکه که این همه مورد احترام و تجلیل است اگر یک دقیقه «آری فقط یک دقیقه» از انجام وظیفه یعنی تخم گذاری کوتاهی نماید بلافاصله به موجب مقررات و قوانینی که معلوم نیست از کجا سرچشمه می گیرد افسران و سربازان به جان او افتاده و با کمال قساوت و بی رحمی او را قطعه قطعه می کنند و لاشه او به وسیله اعضای اداره متوفیات به لابراتوار برده می شود که بعد مبدل به خواربار گردد.

فصل چهارم

چگونه می میرند؟

وضع مرگ این جانور نیز به خوبی ثابت می کند که مرگ در نظر موریانه یک واقعه غیر عادی و با اهمیت و تأثیرآور نیست.

نه آن شخصی که می خواهد بمیرد و نه آنهایی که می خواهند لاشه او را به لابراتوار ببرند هیچ یک برای مرگ قائل به اهمیتی نیستند.

مثلاً مأمورین متوفیات هر وقت که می خواهند بمیرند «عجب آن که در ساعت و دقیقه معین به مرگ خود پی می برند» شخصاً به محلی که انبار لاشه های موریانه است ورود نموده و بلافاصله بی جان می شوند.

موریانه های دیگر هر وقت که می خواهند بمیرند برای چند لحظه دست از کار می کشند و بلافاصله مرگ به سراغ آنها می آید و چند دقیقه دیگر لاشه آنها به طرف لابراتوار حمل می شود.

تا امروز ما نتوانسته ایم بفهمیم که موریانه چگونه به مرگ خود پی می برد و احساس می نماید که دوره عمر او به پایان رسیده است.

به احتمال قوی موریانه ها هنگام مرگ هیچ نوع درد و شکنجه را احساس نمی نمایند زیرا هیچ آثاری که دال بر درد و شکنجه باشد در آنها دیده نمی شود.

ولی هنگامی که مورد حمله قرار می گیرند و به دست مورچه ها می افتند معلوم

۴۴۰ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریهان

است که دچار درد و شکنجه می‌شوند و اضطرابی که از خود نشان می‌دهند و دست و پا می‌زنند حاکی از احساس درد و رنج می‌باشد.

سربازان موریهان که در شهر هیچ کاری جز غذا خوردن ندارند نیز مثل انواع و اقسام دیگر می‌میرند و به هر نسبت که سربازان فوت می‌کنند افراد جوانی از اعماق شهر به وجود آمده، و جای آنها را می‌گیرند، به طوری که شماره موالید و متوفیات همواره متناسب است و فقط در میدان جنگ این تناسب به هم می‌خورد. معمولاً افسران و سربازان شهر موریهان یک میلیون و نیم و یا دو میلیون هستند و به طور متوسط هر روز ده و یا پانزده هزار نفر از آنها در قسمت‌های مختلف شهر جان تسلیم می‌کنند زیرا به استثنای عده مخصوصی که پیوسته مقابل دروازه‌های شهر کشیک می‌دهند سایر سربازها اوقات خود را صرف گردش در شهر می‌کنند و از این حیث شباهت عجیبی بین سربازان موریهان و سربازان ما وجود دارد زیرا سربازان ما نیز هنگامی که در سربازخانه کار ندارند و یا مشغول خدمت نیستند اوقات خود را در خیابان‌ها و کافه‌ها و تآثرها می‌گذرانند.

سربازان موریهان در هر نقطه از شهر که باشند به آنها غذا می‌رسد و لذا برای غذا خوردن مجبور نیستند که در مراکز مخصوصی مجتمع شوند و پیوسته یک دسته از متصدیان تغذیه در بین سربازان گردش می‌کنند که به آنها غذا بدهند و یک دسته از مأمورین رفت و روب زباله آنها را جمع‌آوری می‌نمایند و بالاخره یک دسته از اعضای اداره متوفیات هم دائماً بین آنها گردش می‌کنند که لاشه‌های آنها را از بین بردارند. مغز ما هنوز به آن درجه از فهم و شعور نرسیده که از این وضع زندگی حیرت ننماید... برای ما فهم این موضوع خیلی دشوار است که مرگ و زندگی، و غذا خوردن و مردن این طور در کنار هم و دوش به دوش یکدیگر حرکت نمایند.

ژست و حرکتی که موریهان‌ها برای غذا دادن به سربازان می‌کنند از لحاظ کیفیت و معنی عیناً نظیر ژست و حرکتی است که برای جمع‌آوری زباله آنها و یا برداشتن

موریانه □ ۴۴۱

لاشه آنها می نمایند یعنی در هر سه مورد با بی اعتنایی و به طور اتوماتیک و بدون ابراز هیچ گونه عاطفه و محبت و یا نفرت این اعمال را انجام می دهند.

در زندگی ما افراد بشر به استثنای مواردی که انسان سکنه می نماید مرگ پیوسته با مقدمات ناخوشی توأم می باشد و از چندین روز و بلکه چندین هفته قبل از مرگ ما دیگر نمی توانیم غذا بخوریم و ناخوشی ما را از پا می اندازد ولی در زندگی موریانه این طور نیست و مثلاً در این لحظه موریانه غذا می خورد و یک دقیقه دیگر می میرد و قبل از مرگ تا آخرین لحظه به کار مشغول است.

به احتمال زیاد مرگ موریانه ناشی از فلج اعصاب می باشد و گونه به این سرعت جان تسلیم نمی نمایند و همین که اعصاب از کار افتاد بدون هیچ درد و رنج تمام اعضای اصلی و فرعی بدن از کار افتاده و فوت می کنند.

موریانه هایی که می خواهند بمیرند به طوری که گفته شد چند لحظه قبل از مرگ متوجه می شوند که پایان زندگی آنها نزدیک است ولی متصدیان اداره متوفیات با این که شغل و حرفه آنها اقتضا می کند که به مرگ رفقای خود پی ببرند نمی توانند مرگ آنها را پیش بینی نمایند.

کراً اتفاق افتاده که یکی از اعضای اداره متوفیات از مقابل یک موریانه گذشته و چند لحظه دیگر آن موریانه فوت کرده است.

اگر این مأمور متوفیات می تواند که مرگ رفیق خود را پیش بینی نماید لابد از مقابل او عبور نمی کرد و چند لحظه صبر می نمود تا وقتی که او فوت نماید و بعد لاشه او را به لابراتوار حمل کند ولی این قوه پیش بینی در اعضای اداره متوفیات نیست. مع الوصف خیلی غریب است که این موجودات نابینا که از باصره محروم هستند فوراً می فهمند که یکی از رفقای آنها فوت کرد و بلافاصله لاشه او را به لابراتوار حمل می کنند که تولید میکروب و عفونت ننماید.

فصل پنجم

آیا از وجود ما مطلع هستند؟

بحث در زندگی موریانه خیلی دامنه دار است و اگر کسی بخواهد آن طور که باید و شاید در خصوص زندگی این جانور بحث کند برای هر قسمتی از آن باید یک جلد کتاب بنویسد.

به همین جهت ما در این جا راجع به هر قسمت اشاره ای کرده و می گذریم و استنباط سایر مطالب را به فکر و هوش خوانندگان خود واگذار می نماییم. یکی از نکاتی که ضمن مطالعه در احوال این جانور مورد توجه ما قرار می گیرد این است که آیا موریانه ها از وجود ما مطلع هستند و آیا می دانند که موجودی در دنیا هست که اگر از حیث تمدن به درجه آنها نرسیده لااقل بسیاری از مراحل تمدن را پیموده است.

البته چون این جانور نابینا می باشد ما را نمی بیند ولی چگونه با این نابینایی وجود مورچه را از فاصله چهل متری، و پنجاه متری و زیادتر تشخیص می دهد. ما می دانیم که موریانه و مورچه اقلأ یک میلیون سال قبل از نوع بشر در دنیا وجود داشته اند و نیز می دانیم که قدمت موریانه خیلی زیادتر از مورچه می باشد و به طور تخمین پانصد هزار سال و یا یک میلیون سال قبل از مورچه این جانور

باهوش در دنیا زندگی می‌کرده است.

علیهذا روزی که موریانه از سطح زمین به عمق کره خاک پناه برد نوع بشر هنوز وجود نداشت که موریانه به وجود او پی ببرد.

مع الوصف آیا ممکن نیست که این جانور باهوش بعداً به وجود انسان و سایر جانوران «غیر از مورچه» نیز پی برده باشد.

آیا هنگامی که ما به وسیله دینامیت لانه موریانه را ویران می‌نماییم و یا به وسیله مته‌های مکانیکی دیوار شهر او را سوراخ می‌کنیم می‌فهمد که این ما هستیم که مرتکب این عمل می‌شویم؟

آیا هنگامی که موریانه‌ها به هیئت اجتماع به دهکده‌های ما حمله می‌کنند می‌دانند که با ما نوع بشر مبارزه و پیکار می‌نمایند و یا این که ما را نیز در شمار درخت‌های جنگلی و چوب‌های خشک محسوب می‌نمایند.

چون موریانه گوشتخوار نیست هرگز دیده نشده که به یک انسان و یا یکی از جانوران حمله نماید و بخواهد از گوشت آنها تغذیه کند ولی آیا این بی‌اعتنایی دلیل بر بی‌اطلاعی از وجود انسان و جانوران دیگر است.

در این مسئله تردید نیست که موریانه از وجود آتمسفر «یعنی هوا» و گازهای آن مطلع می‌باشد و گرنه نمی‌توانست از بخار آب و «آزوت» هوا استفاده نماید و هم‌چنین از وجود خورشید و حرارت آن مستحضر است و گرنه نمی‌توانست از حرارت خورشید استفاده کند.

موریانه بسیاری از قوانین طبیعی و علم الحیات را که ما هنوز بدان راه نیافته‌ایم و با این وصف خیلی عجیب و غیر عادی است که از وجود حیوانات و انسان بدون اطلاع باشد.

کراراً دیده شده که موریانه‌ای هنگامی که خواسته است قاب‌های عکس را در

۴۴۴ @ زنبور عسل، مورچگان و موربانه

بعضی از منازل افریقایی بخورد اگر آن تابلو به طور عمودی از دیوار آویزان باشد با دقت اطراف شیشه را با سمنت می‌گیرد و به وسیله سمنت شیشه تابلو را به دیوار می‌چسباند که مبادا شیشه بیفتد و آیا این عمل عجیب دلیل بر این است که موربانه از حضور انسان مطلع می‌باشد و می‌داند که اگر شیشه بیفتد صدای شکستن آن توجه انسان را جلب می‌کند و برای او اسباب زحمت خواهد شد.

شاید این سؤالات در نظر خوانندگان بدون اهمیت جلوه نماید و بگویند به ما چه که موربانه از وجود انسان اطلاع دارد یا نه؟

ولی توجه بدین نکته لازم است که پاسخ این سؤال از لحاظ ما نوع بشر دارای اهمیت می‌باشد.

زیرا وقتی یک چنین جانور باهوشی مثل موربانه از وجود انسان اطلاع نداشته باشد و با این که ما را می‌بیند و یا به وجود ما پی می‌برد نداند که ما چگونه زندگی می‌کنیم و هدف و ایده‌آل و طرز فکر ما چیست و بالاخره اطلاع نداشته باشد که ما نسبت به او دوست هستیم یا دشمن... در این صورت بعید نیست که ما نیز از موجودات باهوش و چیز فهم و با اطلاع دیگری که در این دنیا هستند بی‌اطلاع باشیم.

شاید هم اکنون که من این سطور را می‌نویسم و یا شما آن را می‌خوانید موجوداتی در اطراف شما هستند که مثل شما هوش و فکر و شعور دارند و آنها شما را به خوبی می‌بینند و می‌دانند که شما به چه کاری مشغول هستید ولی شما آنها را نمی‌بینید به همان دلیل که ما موربانه‌ها را می‌بینیم و به خوبی ناظر و شاهد اعمال آنها هستیم ولی آنها ما را نمی‌بینند و یا اگر می‌بینند نمی‌دانند که طرز فکر و عقیده ما چیست و ما نسبت به آنها دوست هستیم یا دشمن!

انسان بعد از مشاهده عملیات موربانه و بی‌اعتنایی و بی‌اطلاعی آنها نسبت به

موریانه □ ۴۴۵

ما... و این که ظاهراً هیچ از وجود ما اطلاع ندارند... به این فکر می‌افتد که عقیده پدران ما دایر بر این که در جهان موجودات دیگری مثل انسان وجود دارد و ما آنها را نمی‌بینیم شاید به کلی پوچ و بدون معنی نیست.

پدران ما اسم این موجودات را پری، جن، همزاد و یا چیزهای دیگر می‌گذاشتند ولی اگر مشاجره لفظی را کنار بگذاریم می‌توان گفت که شاید در همین کره خاک و در پیرامون خانه و مزرعه و شهرهای ما موجوداتی زندگی می‌کنند که مثل ما غذا می‌خورند و می‌خوابند و در بعضی از موارد طرز فکر آنها مثل ماست و مع ذالک ما نمی‌توانیم آنها را ببینیم.

از کجا معلوم همان طوری که ما خانه موریانه را خراب می‌کنیم و او نمی‌داند که چرا خانه‌اش خراب شده و ما از این خرابی چه منظوری داریم و اصلاً چه کسی خانه او را خراب کرده است... شاید همین طور طوفان و زلزله نیز موجودات چیزفهم و باهوشی هستند که خانه ما را خراب می‌کنند بدون این که ما بدانیم منظور آنها از این خرابی چیست.

وقتی که ما لانه موریانه را خراب می‌کنیم او ما را نمی‌بیند ولی عمل ما یعنی خرابی لانه را مشاهده می‌نماید... همین طور وقتی طوفان و زلزله خانه ما را خراب می‌کند ما خود آنها را نمی‌بینیم ولی عمل آنها یعنی خرابی منازل خودمان را مشاهده می‌نماییم.

تصور نکنید که تفحص و تجسس در طرز فکر و روحیه موریانه و عقیده و نظریه‌ای که این جانور نسبت به ما دارد فقط دارای همین یک نتیجه می‌باشد.

زیرا اگر ما زبان موریانه را بفهمیم و بدانیم که مثلاً این جانور چگونه به طیب خاطر پسریا دختر به وجود می‌آورد یک مرتبه چند قرن در تمدن اکتشافات علمی جلو می‌رویم.

۴۴۶ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

و این نخستین مرتبه نخواهد بود که ما از مطالعه در احوال جانوران نتایج بزرگ می‌گیریم.

همه می‌دانند که فن ساختمان سکان سفاین در نتیجه مطالعه در اوضاع و احوال ماهی‌ها کشف شد.

و وقتی مهندسين مشاهده کردند که ماهی‌ها به وسیله تکان دادن دم خود به طرف چپ و راست متمایل می‌شوند تصمیم گرفتند که برای کشتی نیز یک «دم ماهی» بسازند که با حرکات آن به طرف چپ و راست متمایل شوند.

امروز نیز هواپیماهای ما به وسیله حرکات «دم ماهی» در فضا به چپ و راست متمایل می‌شوند.

مدت مدیدی است که نوع بشر به واسطه مطالعه در احوال پرندگان تصمیم گرفته است که پرواز کند، بالاخره این آرزو در قرن بیستم عملی گردید.

و نیز مطالعه در احوال مهاجرت دسته‌جمعی ماهی‌ها... و خط سیری که دسته‌های ماهی هنگام مهاجرت طی می‌نمایند سبب شد که نوع بشر بتواند بفهمد که کره خاک و اقیانوس‌های بزرگ آن در چند میلیون سال چه شکلی داشته است. بنابراین مطالعه دقیق، و مفصل در احوال موریانه برای ما نتایج گرانبهایی خواهد داشت و خصوصاً از لحاظ علم الحیات، و فیزیک و شیمی خیلی مفید است.

دیگر از نکاتی که در زندگی موریانه مورد توجه ما می‌باشد اینست که بدانیم معتقدات مذهبی آنها چیست؟

خواهید گفت، که موریانه چون جزو حشرات می‌باشد، معتقدات مذهبی ندارد. ولی منظور ما در این جا، از معتقدات مذهبی معنای اعم و دامنه‌دار آنست و گمان نمی‌کنیم که در دنیا موجودی وجود ندارد و معتقدات و هدف و ایده‌آلی نداشته باشد.

موربانه □ ۴۴۷

شما در بین افراد بشر ممکن است که به اشخاصی برخورد نمایید که به قول معروف لامذهب باشند و هیچ دین و آیینی را قبول نکنند.

ولی همین افراد بی دین و لامذهب بالاخره معتقداتی دارند برای این که نمی توانند معتقداتی نداشته باشند.

انسان به قدری محتاج دین و آیین «به معنای دامنه دار و اعم آن» می باشد که اگر لامذهب شد و منکر وجود خداوند گردید طبعاً دنبال عقاید و مرام های سیاسی، و مادی می رود زیرا ناچار است که بالاخره عقیده و مسلک و نظریه ای داشته باشد.

کمونیست ها با این که به خداوند عقیده ندارند و می گویند همه چیز مطیع قواعد و قوانین اقتصادی است و غیر از قوانین اقتصادی و مادی هیچ چیزی در دنیا تأثیر ندارد و در مرحله آخر به همین قوانین مادی و اقتصادی عقیده دارند و در واقع اعتقاد به قوانین مادی و اقتصادی همان دین و آیین آنهاست.

جانوران حسب الظاهر دین و آیینی ندارند ولی به خوبی مشاهده می کنیم که پست ترین و بیهوش ترین حیوانات از قبیل خرگوش و موش و الاغ و غیره دارای هدف و ایده آلی هستند و ایده آل آنها این است که نفس خود را حفظ کنند و اطفال خود را به سن رشد برسانند.

فراموش نکنید که دین مذهب در زندگی ما افراد بشر همان هدف و ایده آل نهایی ما است.

ما افراد بشر به خوبی دریافته ایم که مسائل دنیوی و تحصیل جاه و مقام و ثروت و عشق و افتخارات چیزی نیست که ما را راضی کند و به عبارت دیگر چیزی نیست که لایق باشد هدف نهایی و ایده آل نهایی ما را تشکیل بدهد.

ما به خوبی دریافته ایم که جوانی و زیبایی و عشق و ثروت و جاه و مقام و افتخارات چیزهایی است که فقط تا وقتی که زنده هستیم ارزش دارد و همین که

فوت نمودیم ارزش آنها از بین می‌رود.

و چون این افتخارات و امتیازات با مرگ انسان از بین می‌رود لذا کوچکتر و بی‌اهمیت‌تر از آن است که هدف و مقصود و ایده‌آل نهایی ما باشد.

این است که در صدد افتادیم هدف و منظور و ایده‌آلی برای خود تعیین کنیم که بعد از مرگ ما باقی باشد و این هدف و ایده‌آل همانا اعتقاد به خداوند متعال و داشتن دین و مذهب است.

اما این اعتقاد «با این هدف و ایده‌آل» در تمام افراد بشر یکسان و متناهی نیست.

صحیح است که به استثنای کمونیست‌ها و بعضی از قبایل وحشی عموم افراد بشر به خداوند عقیده دارند ولی طرز فکر آنها نسبت به خداوند یکسان و متشابه نمی‌باشد و هرکسی بر طبق فکر و سلیقه خویش و یا بر طبق سرگذشت‌ها و مطالبی که در کتاب‌ها خوانده و یا از پدران خود شنیده در باب خداوند فکر می‌کنند.

هر قدر فکر و عقیده شما درباره خداوند بزرگتر و پاک‌تر و دقیق‌تر باشد به همان نسبت خدای شما بزرگتر و پاک‌تر و دقیق‌تر است.

به من بگویید که خدای شما کیست تا به شما بگویم چه جور آدمی هستید و یا به من بگویید که چه جور آدمی هستید تا به شما بگویم که خدای شما کیست.

زیرا هرکسی خدای خویش را با فکر و اندیشه خود تصور می‌نماید و از این حیث انسان و جانوران هیچ فرقی با هم ندارند.

خدای آن روستای ساده‌دل عبارت از مرد محاسن سفیدی است که آن بالا یعنی بالای آسمان نشسته و کتاب بزرگی مقابل خود نهاده که مثل دفاتر محاسبات ما صفحه‌ی راست آن مخصوص واردات و صفحه‌ی چپ آن مخصوص صادرات است و هر وقت آن روستایی کار ثوابی می‌کند خدای او عملش را در صفحه‌ی راست

موریانه @ ۴۴۹

می نویسد و هر وقت گناهی می نماید عملش را در صفحه چپ می نویسد و در آخر روز با کمال دقت حساب ثواب ها و گناه ها را نگاه داشته و نتیجه آن را وارد دفتر بزرگ که دفتر ماهیانه است می کند.

ولی خدای «انشتین» عبارت از نیروی عظیم و توانایی است که به تنهایی تمام این دنیای بزرگ را که کلفتی یا قطر آن شش هزار میلیون سال نوری است اداره می نماید و تازه این دنیای عظیم که روشنایی برای طی آن «با سرعت ثانیه ای سیصد هزار کیلومتر» باید شش هزار میلیون سال در راه باشد تا از این طرف به طرف دیگر برسد... آری تازه این دنیای عظیم، فقط قسمت کوچکی از دنیای بی پایان دیگری است که خدای انشتین آن را اداره می نماید.

با توجه به نکات فوق اگر موریانه ها معتقد به خداوند باشند، به احتمال قوی خدای آنها «یعنی خدایی که در ذهن و فکر آنها جا می گیرد» خیلی بزرگتر از خدای ماست.

به دلیل این که ما انسان ها با این که ادعای خداشناسی می کنیم و اقلأ شش یا هفت هزار سال است که خداشناس هستیم هنوز نخواستیم و یا نتوانسته ایم که جان خود را فدای هم نوع خود نماییم برای این که خدای ما می گوید که حفظ بدن از جمله واجبات است.

ولی موریانه به طیب خاطر جان خود را فدای هم نوع خود می کند یعنی خود را از بین می برد و فدا می نماید که هم نوع او به راحتی زندگی کند زیرا هدف و ایده آل او این طور اقتضا می نماید و به عبارت دیگر خدای موریانه به او دستور می دهد که جان خود را برای هم نوع خویش فدا نماید.

من می دانم که شما به من ایراد می گیرید و می گوئید ممکن است که اصلاً موریانه هیچ اعتقادی به خدا و دین و مذهب نداشته باشد.

۴۵۰ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

ولی گفتیم که مقصود ما از خدا و دین و مذهب همان هدف و مقصود و ایده آل نهایی هر موجود جاندار می باشد که سرچشمه تمام فضائل و صفات پسندیده است.

من تصدیق می کنم که در بین افراد بشر نیز کسانی پیدا می شوند که به نام دفاع از وطن و آب و خاک و ناموس نیز جان خود را فدای هم نوع می کنند.

من اعتراف می کنم که در بین نوع بشر دو شییزگانی هستند که در بحبوحه جوانی و زیبایی و با داشتن چند نفر عاشق و خواستگار عمر خود را در جذام خانه های چین و افریقا صرف پرستاری و معالجه جذامیان می نمایند و در نتیجه مبتلا به مرض جذام می شوند و به همین بیماری فوت می کنند.

ولی اولاً شماره این افراد نسبت به اکثریت نوع بشر قلیل است و لذا فداکاری و جان نثاری در بین افراد بشر عمومیت ندارد.

ثانیاً این افراد عموماً به عشق پاداش، مبادرت به این فداکاری ها می کنند و می خواهند نام آنها به نیکی یاد شود و اسمشان در زمره شهداء و یا معصومین ثبت گردد، و اگر در بین آنها کسانی باشند که بدون هیچ قصد و منظور تن به فداکاری بدهند شماره آنها قلیل است.

ولی موریانه از جان نثاری هیچ نوع پاداشی نمی خواهد و می داند که هیچ کس از او سپاسگزاری نخواهد کرد و هیچ یک از رفقای او نامش را به نیکی یاد نخواهند نمود و هیچ گونه اثری از وی باقی نمی ماند.

منحصر به موریانه نیست بلکه جانوران باهوش دیگر از قبیل زنبور عسل نیز نسبت به ذات پاک خداوند متعال نظریاتی بزرگتر و مصفا تر از ما دارند و خلاصه خداشناسی زنبور عسل و موریانه نه فقط از من و شما زیادتر است بلکه می توان گفت که از بزرگان ما نیز زیادتر می باشد.

موریانه ۵ ۴۵۱

ما هنوز نتوانسته‌ایم که خداوند را طوری بشناسیم و عقیده و ایمان ما نسبت به خداوند طوری باشد که از شادی و مسرت یکدیگر شاد و خرسند... و از غم و اندوه یکدیگر محزون و متأثر باشیم.

امروز اگر شما گرفتار بدبختی بشوید من به هیچ وجه متأثر نمی‌شوم و اگر شادی و مسرتی برای شما پیش بیاید من شاد و مسرور نخواهم شد؛ و حتی ممکن است که از روی رشک و حسد... غبطه بخورم که چرا شما شادمان و مسرور شده‌اید.

زیرا من خداوند را به خوبی نمی‌شناسم و عقیده و ایمان من نسبت به خداوند به آن اندازه نیست که خود را سهم و شریک نیکبختی و یا بدبختی شما بدانم.

شما ممکن است بگویید آقا... این موضوع مربوط به خداشناسی نیست بلکه مربوط به نوع پرستی و عاطفه و شفقت اجتماعی می‌باشد ولی مجدداً عرض می‌کنم که اگر مشاجره لفظی را کنار بگذاریم این موضوع مربوط به خداشناسی است و به عبارت دیگر مربوط به هدف و ایده‌آل و مقصود نهایی نوع بشر است که در سطور گذشته راجع به آن بحث کردیم.

ولی زنبورهای عمل چون خداوند را بهتر از ما می‌شناسند از درد و رنج یکدیگر دچار اندوه می‌شوند.

وقتی که در کندوی زنبور عمل یکی از زنبورها مجروح می‌شود به خوبی آشکار است که تمام زنبورها دچار رنج و شکنجه هستند.

در این حالت زنبورها نظیر عزاداران و سوگواران سرهای خود را به یکدیگر نزدیک می‌کنند و حتی المقدور خود را کوچکتر می‌نمایند و یک نوع حال تأثر و تأسفی از وضع آنها نمایان است که حتی آنهایی که مطالعاتی در احوال این جانور نکرده‌اند، می‌فهمند که در کندو یک واقعه عجیب و غیر عادی اتفاق افتاده است. در شهر موریانه اگر شما یکی از آنها را به قتل برسانید به یک باره کارها متوقف

۴۵۲ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

می‌شود و جانوران نابینا که تا آن لحظه مشغول فعالیت بودند بی‌حرکت در جای خود می‌ایستند.

گرچه هیچ یک از آنها به سراغ دیگران نمی‌روند و برخلاف زنبورهای عسل دور هم جمع نمی‌شوند «زیرا بر طبق قوانینی که ماهیت آن بر ما معلوم نیست موریانه‌ها جز در مورد تغذیه در هیچ موقع با هم تماس نمی‌گیرند». اما از اعماق شهر یک نوع صدای سوت حزن‌آلود به گوش می‌رسد که صدای آن با سوت جنگ و یا سوت مأمورهای نظامی به کلی فرق دارد و بر اثر اهتزاز این صدا موریانه‌ها به طرزی رقت‌آور سر و دم خود را به یکدیگر نزدیک می‌کنند.

اکنون که به این جا رسیدیم و دانستیم که موریانه بیش از ما به اسرار دنیا آشنا باشد و احتمالاً بهتر از ما خداوند را می‌شناسد این سؤال به ذهن ما می‌رسد که چرا موریانه در صدد اختراعات بشری برنیامد و چرا این جانور دانشگاه‌هایی چون دانشگاه‌های ما به وجود نیاورد.

جواب این سؤال آن است که اگر موریانه در صدد اختراعاتی شبیه به اختراعات انسان بر نیامد برای این است که احتیاجی به اختراع نداشت و در صفحات قبل گفتیم که بیشتر و بلکه تمام اختراعات ما ناشی از نقصان اعضای بدن و یا مغز ماست.

ما ناچار بودیم که برای مخابرات خود تلگراف و تلفن و بی‌سیم اختراع کنیم ولی موریانه که به یک باره و بدون هیچ واسطه می‌تواند با رفقای خود مخابره نماید احتیاجی به تلفن و تلگراف ندارد.

وقتی در شهر موریانه ما یکی از افراد آن را به قتل می‌رسانیم یک مرتبه و ناگهان تمام کارها تعطیل می‌شود و آهنگ عزای اعماق شهر طنین‌انداز می‌گردد و به طور قطع این جانوران با وسایلی که در مغز آنهاست «و ما از آن بی‌خبریم» به سرعت برق

می فهمند که یکی از هم قطاران آنها به قتل رسیده است.

و طبیعی است که وقتی چنین وسائل مخابرهٔ سریعی در مغز آنها بود دیگر احتیاج به تلفن و تلگراف و بی سیم ندارند.

و به همان دلیل محتاج فن طبابت و جراحی و دواسازی نیستند برای این که هرگز بیمار نمی شوند.

از آن گذشته اگر ذوق این جانور راه دیگری «غیر از راه نوع بشر» را انتخاب کرده باشد ما نباید با نظر تحقیر او را نگاه کنیم و بگوییم که چون موریانه دانشگاه و راه آهن و کارخانه برق و اتومبیل ندارد لذا پست تر از ماست.

فراموش نکنید که تأسیس دانشگاه نیز ناشی از نقص قوای جسمانی و مغزی ماست و اگر ما فرزندان خود را طوری به وجود می آوریم که بلافاصله بعد از تولد تمام معلومات و اطلاعات ما در مغز آنها جای بگیرد هیچ احتیاجی به دانشگاه نداشتیم که مدت بیست سال و زیادتر فرزندان خود را به تحصیل بگماریم.

حتی شعر و شاعری و موسیقی نیز ناشی از نقصان بدن و یا طرز مخصوص ساختمان بدن ماست و چون مغز ما... و روح ما... و ذهن ما طوری ساخته شده که احتیاج به تفریح و گردش و مشغولیات و لذات کوچک دارد این است که ما خود را ناچار می بینیم که به شعر و شاعری و یا موسیقی مشغول شویم و ساعتی خود را از غم و غصه و خیالات دنیا فارغ نماییم.

ولی موریانه که غم و غصه و خیالات ندارد و در تمام عمر کار می کند و هیچ وقت دنبال تفریح نمی رود طبعاً احتیاجی به شعر و شاعری و موسیقی ندارد.

گفتیم که اگر ذوق این جانور راه دیگری «غیر از راه زندگی انسان» را در پیش گرفته ما نباید با نظر تحقیر او را نگاه کنیم و بگوییم که او قابل ملاحظه و توجه نیست. شما یک نفر مهندس پل سازی و یک زارع و یک نفر شیمی دان و یک کشیش را

۴۵۴ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

در یک اتاق جمع کنید. مشروط بر این که قبلاً با یکدیگر دوستی و آشنایی و یا سوابق خانوادگی نداشته باشند... و بعد از این که آنها را به هم معرفی کردید از اتاق خارج شده و پشت درب اتاق و یا در اتاق مجاور بایستید و گوش بدهید که آنها با یکدیگر چه می‌گویند. به احتمال قوی این چند نفر سکوت خواهند کرد و به مناسبت تفاوت ذوق و مسلک نمی‌توانند با هم صحبت کنند.

و اگر مبادی آداب و اهل معاشرت باشند برای رفع بروود مجلس قدری راجع به آب و هوا و گرمی و سردی صحبت می‌کنند ولی صحبت‌های آنها هرگز از حدود مطالب مبتذل و پیش پا افتاده تجاوز نمی‌نماید.

خواهید گفت که علت سکوت و یا کناره‌گیری اینها به واسطه عدم آشنایی است و چون سابقاً یکدیگر را نمی‌شناختند نمی‌توانند با هم گرم بگیرند.

در صورتی که چنین نیست و اگر شما دو نفر نویسنده... دو نفر شاعر... دو نفر مهندس پل‌سازی... و یا دو نفر کشیش را به هم معرفی کنید... ولو این که قبلاً هیچ آشنایی با هم نداشته باشند چون شغل و به نسبت زیاد ذوق آنها با هم شبیه است و زبان یکدیگر را می‌فهمند به زودی با هم گرم خواهند گرفت.

غرض این است که حتی در بین نوع بشر تفاوت ذوق سبب می‌شود که هر دسته از دسته دیگر کناره‌گیری نماید و حتی آنهایی که دارای ذوق و شغل مخصوصی هستند صاحب مشاغل دیگر را شاید به نظر حقارت می‌نگرند.

مهندس پل‌سازی خیال می‌کند که شغل او بزرگ‌ترین و شریف‌ترین شغل دنیا است... زارع... کشیش... نویسنده... موسیقی‌دان نیز تصور می‌نمایند که شغل آنها شریف‌ترین مشاغل دنیا است و هیچ کس شرافت و اهمیت و ارزش آنها را ندارد. فلان نویسنده... مهندسین پل‌سازی را به نظر حقارت نگاه می‌کند چون تصور می‌نماید که آنها ذوق ادبی ندارند و مهندس پل‌سازی نویسندگان را به نظر حقارت

موریانه □ ۴۵۵

نگاه می‌کند چون تصور می‌نماید که اگر کسی نتواند طول و عرض و ارتفاع و اندازه طاق‌های پل را حاب نماید و بگوید که هر یک از پایه‌های پل چه قدر سمت می‌خواهد و بالاخره مجموع پل چه فشاری را تحمل خواهد کرد دارای شخصیت نیست.

وقتی در بین ابناء بشر تفاوت شغل و ذوق و سلیقه این طور بعضی از افراد را در نظر بعضی دیگر حقیر جلوه دهد در این صورت نباید حیرت کرد که چرا تفاوت ذوق موریانه‌ها با ما سبب می‌شود که آنها را به نظر حقارت نگاه کنیم.

فصل ششم

هدف زندگی آنها

به احتمال قوی موریانه دورهٔ تطور و تکامل خود را طی کرده و به حد اعلای کمال رسیده و دیگر از این مرحله بالاتر نخواهد رفت.

موریانه امروزه درجه و مقامی در تمدن رسیده که اگر وقایع ناگواری پیش نیاید و نوع بشر را از بین نبرد ما انسان‌ها در سه و یا چهار هزار سال دیگر به آن مقام و درجه خواهیم رسید.

علمای موریانه‌شناس عقیده دارند که اقلّاً از پانصد هزار سال به این طرف دیگر تطوری در زندگی موریانه پیدا نشده و قوس صعود خود را این جانور تا پانصد هزار سال قبل طی کرده است.

از طرف دیگر به طوری که گفتیم به واسطهٔ این که موریانه‌ها چندین میلیون مرتبه کوچکتر از انسان هستند به همین نسبت طول زمان در نظر آنها زیاده‌تر جلوه می‌نماید، و شاید مدت یک روز در نظر آنها چندین هزار روز و بلکه زیاده‌تر جلوه کند.

آن وقت این سؤال به ذهن ما می‌رسد که اصولاً چرا موریانه‌ها به این زندگی ادامه می‌دهند و برای چه نسللاً بعداً نسل معدوم شده باز فرزندان جدیدی به وجود

می آورند بدون این که تغییری در زندگی آنها حاصل شود.

پانصد هزار سال که در نظر موریانه شاید پانصد هزار قرن است این جانور با همین وضع و همین پرنسیب و همین اصول زندگی می کند و دیگر تغییری در زندگی او داده نشده و هیچ معلوم نیست که اصلاً چرا به این زندگی ادامه می دهد. حال فکر کنید که اگر ما نیز روزی از حیث ترقی و تمدن به پای موریانه برسیم و تمام امراض را از بین ببریم و به طیب خاطر مهندس و شیمی دان و پسر و دختر از بطن مادرها به وجود بیاوریم و مغز هر یک از ما یک ایستگاه بی سیم باشد که اخبار و اطلاعات را از نقاط دیگر گرفته و یا به آنها اخبار و اطلاعات بدهد در آن روز آیا ما نیز همین طور بدون هدف خواهیم بود.

مگر این جانور با این هوش خارق العاده نمی داند که تکرار یک سلسله اعمال یکنواخت هیچ نتیجه و سودی ندارد.

بنابراین چرا خود را از بین نمی برد که یک مرتبه به این زندگی آمیخته به زجر و شکنجه خاتمه بدهد.

در زندگی ما افراد بشر حب ذات به قدری زیاد است که ما نمی توانیم خود را از بین ببریم ولی موریانه آن قدر ترقی کرده که دارای حب ذات نیست و می داند که جان او بدون قیمت است و در این صورت چرا خود را از بین نمی برد و به این زندگی جهنمی خاتمه نمی دهد.

این بدبخت در تمام عمر باید در شهر ظلمات زندگی کند و همواره نابینا باشد، و در تمام عمر بدون یک ساعت تفریح و استراحت جان بکند و زحمت بکشد.

ما انسان ها اگر جان می کنیم و زحمت می کشیم اقل آن قدر تسلی داریم که از عشق و تسکین نیروی غریزی برخوردار شویم و حتی آنهایی که عیال ندارند آن قدر تسلی دارند که به وسایل غیر قانونی و با آمیزش با زن های جلف خود را تسکین بدهند.

۴۵۸ @ زنبور عسل، مورچگان و موربانه

ولی این جانور بدبخت از عشق و نیروی جنسی نیز بی بهره است و قوس ترقی و تکامل او نیز به درجه کمال رسیده و با این وصف باز جان می‌کند باز زحمت می‌کشد... باز شکنجه دائمی را در شهر ظلمات بر خود هموار می‌نماید هیچ معلوم نیست که در شهر موربانه و یا در خارج از آن شهر چه شخصی و چه مقامی و چه مؤسسه‌ای... وجود دارد که از این همه جان‌کندن و رنج و زحمت برخوردار می‌شود و این فایده‌ها به جیب او می‌رود.

یا للعجب. چرا این دنیا - طبیعت جهان - این قدر بی‌رحم است که اساس زندگی این جانور را بر روی بدبختی و شکنجه و زحمت و ناکامی گذاشته است؟ کسی که این جانور بدبخت را آفریده چه لذتی می‌برد که موربانه این طور گرفتار عذاب و بدبختی همیشگی باشد؟

آیا ممکن نبود که این جانور هم مثل پروانه‌های رنگارنگ در مقابل پرتو آفتاب و در فضای روح‌انگیز پرواز نماید و گاهی عطر گل‌ها را استنشاق کند و زمانی غنچه‌های بهاری را ببوسد و گاهی زیر علف‌ها خود را پنهان کرده و با پروانه‌های نر یا ماده به راز و نیاز عاشقانه مشغول باشد.

موربانه بدبخت چه گناهی کرده بود که باید گرفتار این بدبختی باشد و پروانه طلایی رنگ چه ثوابی کرده بود که باید آن طور سعادتمندانه زندگی کند؟ می‌گویند گناه ما این است که حضرت آدم در بهشت از امر خدا اطاعت نکرد و میوه درخت ممنوعه را خورد و در نتیجه تمام فرزندان آدم گرفتار بدبختی همیشگی شدند.

ولی آیا موربانه هم در بهشت از میوه درخت ممنوعه خورده بود که باید این طور بدبختی ببیند و زجر و شکنجه بکشد؟

اصلاً چرا موربانه به وجود آمد زیرا ما هر چه فکر می‌کنیم می‌بینیم اگر موربانه به

موریانه ۴۵۹

وجود نمی‌آمد به هیچ جای دنیا بر نمی‌خورد زیر موریانه حیوان مستقلى است که حیوان دیگری از او به وجود نمی‌آید و مثلاً مثل میمون نیست که بگوییم ایجاد او لازم بود که بعد انسان از او به وجود بیاید.

از لحاظ طبیعی هم موریانه فایده‌ای برای خاک و زمین و آب و هوا ندارد و مثلاً مثل آب و یا درخت نیست که بگوییم اگر به وجود نمی‌آمدند دنیا نقصان داشت و سایر موجودات بدون آب و درخت نمی‌توانستند زندگی کنند.

پس معلوم می‌شود که طبیعت با هر اسم دیگری که می‌خواهید روی او بگذارید این جانور بدبخت را فقط برای این آفرید که بدبختی ببیند و شکنجه بکشد.

در بین زندگی موریانه و نوع بشر وجوه مشابهت زیادی وجود دارد به این معنی که ما به تدریج از اختراعات و اکتشافاتی که سابقاً نصیب موریانه شده بود استفاده می‌کنیم و متدرجاً سعی می‌نماییم که نسل خود را قوی‌تر کنیم و امراض و میکروب‌ها را از بین ببریم.

یکی از وجوه مشابهت... فیما بین زندگی انسان و موریانه این است که ما نیز به تقلید از موریانه «برای این که موریانه قدیمی تر از ماست» صنف مخصوصی به نام ارتش به وجود آورده‌ایم که هیچ کاری جز جنگ و پیکار ندارند و عیناً مثل موریانه قسمت اعظمی از نتایج مساعی و زحمات ما صرف بودجه‌های هنگفت ارتش می‌شود ولی همانطوری که وجود این ارتش برای موریانه لازم است برای ما نیز کمال لزوم را دارد.

با این تفاوت که سربازان موریانه باید هم‌وطنان خود را از مخاطرات جنس دیگری که مورچه می‌باشد نجات بدهند و ارتش ما باید ما را از شر هم‌نوع و هم‌جنس خودمان که مثل ما انسان هستند حفظ نمایند.

از لحاظ استفاده از آب و رعایت نظافت و عملیات شیمیایی نیز زندگی موریانه

۴۶۰ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

خیلی شبیه به زندگی ماست با این تفاوت که موریانه در این مراحل نائل به ترقیاتی شده است که ما به زودی به آن مقام و رتبه نخواهیم رسید.

لیکن بعد از این همه مساعی و ترقیات سرنوشت موریانه این است که زجر بکشد و بدبختی ببیند و شب و روز مصائب حیات را تحمل نماید.

با این علائم و آثاری که امروز در زندگی نوع بشر پیدا شده ما نیز مثل موریانه خواهیم شد برای جلوگیری از تکثیر نفوس ناچاریم که عشق را از بین ببریم و سیستم اقتصادی و وضع زندگی اجتماعی ما طوری خواهد شد که خواه ناخواه ما را به طرف زندگی اشتراکی و سوسیالیستی و کمونیستی می برد.

پر واضح است که در این جا موضوع بحث ما خوبی یا بدی کمونیسم نیست بلکه می خواهیم بگوئیم که عاقبت زندگی ما از تمام جهات و حتی پناه بردن به اعماق زمین مثل موریانه خواهد شد.

اکنون با این که ما از هوا و آفتاب و عشق و غذاهای لذیذ و موسیقی و شعر استفاده می نماییم خود را بدبخت می بینیم برای این که مصائب و ناکامی های زندگی ما در قبال خوشی ها و موفقیت های آن قلیل است.

به طریق اولی وقتی که از لحاظ تمدن به درجه موریانه رسیدیم بدبخت تر خواهیم شد و هیچ راه فرار و یا وسیله امیدی برای ما باقی نخواهد ماند.

همان طوری که امروز نمی دانیم که هدف زندگی ما چیست در آن موقع که بدبخت تر و بیچاره تر از امروز شدیم نیز نخواهیم دانست که هدف و ایده آل ما چه خواهد بود.

ما فقط می توانیم خود را به این دلخوش کنیم که هدف و ایده آل ما خداشناسی است.

ولی در این قسمت مهم موریانه از ما جلوتر است و خداوند متعال را خیلی بهتر

موریانه □ ۴۶۱

از ما می‌شناسد و به طوری که در صفحات گذشته گفتیم خلوص و اعتقاد موریانه نسبت به خدا خیلی زیادتر از ما و بلکه خیلی زیادتر از بزرگان ماست. با این وصف، خداشناسی موریانه هم مانع از بدبختی و شکنجه دائمی او نیست.

در این صورت دیگر برای ما چه امیدی باقی می‌ماند... و ما به چه چیز می‌توانیم خود را دلخوش کنیم.

زندگی موریانه یک مثال روشن و آشکاری است که ثابت می‌کند که طبیعت - جهان - و یا هر اسم دیگر که برای او انتخاب می‌کنید این جانور را فقط برای زجر و بدبختی به وجود آورده است.

و متأسفانه تمام علائم و آثاری که در زندگی ما مشاهده می‌شود نیز به ثبوت می‌رساند که ما هم برای تحمل بدبختی و ناکامی به وجود آمده‌ایم. به شرط این که نگویید که شاید خداوند ما را آفرید که او را به خوبی بشناسیم و به عظمت او پی ببریم.

زیرا خداوند موجوداتی مثل موریانه دارد که خیلی بهتر از من و شما او را می‌شناسند و بیش از من و شما به عظمت او پی برده‌اند.

به شرط این که نگویید که اصولاً فهم ما قادر نیست که بداند برای چه ما را آفریدند؟ زیرا بالاخره ما ناچاریم که همه چیز را بر طبق عقل خود مورد قضاوت قرار بدهیم چون غیر از عقل، هیچ وسیله و ترازویی برای فهم علل پیدایش نوع بشر نداریم.

و حال که عقل ما قادر نیست که بفهمد ما را برای چه به وجود آورده‌اند ما هیچ گناهی نداریم و همین عقل به ما می‌گوید که ما گرفتار ظلم و بدبختی و شکنجه هستیم.

۴۶۲ ▣ زنبور عسل، مورچگان و موریا نه

اگر تمام فلاسفه جهان بخواهند ثابت کنند که ایجاد نوع بشر برای مصلحت خاصی بوده بالاخره این فکر از مغز ما خارج نخواهد شد که ایجاد ما توأم با بدبختی و مصائب و شکنجه‌ها بوده است و چون مغز ما به هیچ وجه قادر نیست که به طرز عقلایی «و به طرزی که جزء ایمان و عقیده ما بشود» به این مصلحت پی ببرد ناچار این عقیده برای ما باقی می‌ماند که ما را فقط برای تحمل شکنجه و بدبختی آفریدند.

و ناچار در یک گوشه از این دنیا شخصی... مقامی... یا قوه‌ای هست که از بدبختی و مصائب ما لذت می‌برد و یا این بدبختی‌ها و شکنجه‌ها به نفع او تمام می‌شود و یا این مصائب و بدبختی را ما باید تحمل کنیم که آن شخص یا مقام یا قوه و انرژی به زندگی و فرمانروایی خود ادامه بدهد.

شما برای توضیح علل پیدایش نوع بشر ممکن است که دنبال حکایت و داستان بروید ولی من در این راه شما را تعقیب نخواهم کرد و فقط دنبال آن چیزی می‌روم که مغز ما قبول می‌نماید و عقل ما آن را می‌پسندد.

من تصدیق می‌کنم که آن شخص و یا قوه از بس بزرگ است شاید بدبختی ما را نمی‌بیند «ولی آیا چنین چیزی ممکن است» و من نمی‌خواهم در ساحت بزرگ نیرویی که این جهان را آفریده به هیچ وجه شکوه و گله‌گزاری نمایم، ولی برای ما و در حدود زندگی ما این حیات جز بدبختی و مصیبت چیز دیگر نیست.

یکی از چیزهای عجیب این جانور طرز جفت‌گیری آنست.

این جانور باهوش و با احتیاط هر سال یک مرتبه در موقع جفت‌گیری مبتلا به جنون می‌شود و در این صورت ما نباید جوانان خود را مورد شماتت قرار بدهیم که چرا بر اثر طغیان قوای جوانی گاهی دیوانه می‌شوند و یا حرکات دیوانه‌وار از آنها سر می‌زنند.

موریانه @ ۴۶۳

از مدتی قبل از جفت‌گیری یک عده موریانه بالدار که همگی جزء جنس ذکور هستند در شهر به وجود می‌آیند.

متخصص موریانه‌شناس با یک نظر این موریانه‌های بالدار را «که در روزهای نخست بدون بال هستند» می‌شناسد و می‌داند که صنف مخصوصی را تشکیل می‌دهند که باید با یگانه موریانه ماده شهر جفت‌گیری نمایند.

توجه به این نکته لازم است که از بین ده پانزده هزار و بلکه سی چهل هزار موریانه بالدار فقط یکی از آنها باید با موریانه ماده جفت‌گیری کند مع ذلک خیلی غریب است که این جانور مقتصد و صرفه‌جو سی هزار و یا چهل هزار موریانه نر به وجود می‌آورد که تنها یکی از آنها قابل استفاده هستند و بقیه به طوری که خواهیم دید با خواری و زاری و گرسنگی از بین می‌روند.

آیا این دیوانگی نیست که این جانور صرفه‌جو و باهوش چهل هزار موریانه نر را در مدت چند هفته در شهر مورد پرستاری قرار بدهد و به آنها خوراک بخوراند که فلان روز فقط یکی از آنها با موریانه ماده «که یگانه موریانه ماده شهر است» جفت‌گیری کند و بعد سی و نه هزار و نهصد و نود و نه موریانه را بدون هیچ عاطفه و ترحم در خارج از شهر به دست باد و باران و گرسنگی و جانورهای موریانه‌خوار و مورچه بپارند که هرچه می‌خواهند بر سر آنها بیاورند.

اتفاقاً عین همین دیوانگی به طوری که در کتاب زنبور عسل توضیح دادیم در زندگی زنبور عسل نیز دیده می‌شود و زنبور عسل هم صدها زنبور نر و گردن‌کلفت و بیکار و بی‌مصرف را مدت‌ها مورد مواظبت و پرستاری قرار داده و تغذیه می‌نماید که فقط یکی از آنها با زنبور ماده یا «ملکه» جفت‌گیری کند و بلافاصله بعد از جفت‌گیری سایر زنبورهای نر را بدون هیچ عاطفه و ترحم به قتل می‌رسانند.

گرچه از زنبور عسل که هنوز از حیث تمدن و اکتشافات به پایه موریانه نرسیده

۴۶۴ □ زنبور عمل، مورچگان و موریانه

این دیوانگی زیاد بعید نیست ولی از موریانه که در انظام و انضباط و صرفه جویی به راستی قابل تحسین می باشد خیلی بعید است که این همه غذا و قوه و نیرو و انرژی را بیهوده تلف نماید در صورتی که فقط یک موریانه ترکفایت می کرد که با موریانه ماده جفت گیری نماید.

موریانه های نر که دارای آلت تناسلی جنس ذکور هستند در شهر موریانه یک موجودات استثنایی به شمار می آیند که سالی یک مرتبه به وجود آمده و زود از بین می روند و گویی که سکنه این شهر که عشق را بر خود حرام کرده اند نمی توانند وجود این موریانه های بالدار را تحمل نمایند.

این موریانه های بالدار و مذکر در شهر موریانه اصلاً بال نمی زنند و مثل این است که هیچ اطلاع ندارند که دارای بال می باشند و فقط مثل دیگران روی زمین راه می روند.

ولی در روز معین و ساعت معین یک مرتبه دروازه های شهر به روی موریانه های مذکر باز می شود و فقط همین موقع است که اینها می فهمند و به خاطر می آورند که بال دارند و در حالتی که موریانه ماده «یگانه موریانه ماده» که او هم بالدار می باشد در وسط آنهاست همگی از شهر خارج می گردند و دیگران یعنی سربازها و متخصصین غذا و اصناف دیگر کماکان در شهر باقی می مانند.

علمای موریانه شناس و جهانگردان که به افریقا رفته اند آن قدر در خصوص وقایع این روز و پرواز موریانه ها توضیح داده اند که ما هرچه بگوییم زیادی و تکرار مکررات است.

ولی انتظام فصول این کتاب اقتضا دارد که ما نیز چند کلمه در این خصوص صحبت کنیم.

در اماکنی که شهرهای موریانه فراوان است به قدری موریانه مذکر و بالدار از

موریانه ۴۶۵

شهرها خارج شده و در فضا به پرواز در می آیند که خورشید را تاریک می کند و مانع از تابش آفتاب به زمین می شود و مثل این است که قطعات ابر روی خورشید را پوشانیده است.

«والدنیرک» موریانه شناس هلندی می گوید که از بعضی از شهرها از ششصد هزار تا یک میلیون موریانه نر خارج می شود که این موضوع زیاده تر موجب حیرت می گردد و ما تعجب می کنیم که چرا این جانور صرفه جو و با انضباط و مآل اندیش این همه نیرو و انرژی را بیهوده تلف می نماید.

موریانه ماده در این روز بعد از خروج از شهر مستقیماً راه فضا را در پیش گرفته و بالا می رود و موریانه های نر او را تعقیب می نمایند و به جایی می رسند که حتی با دوربین نمی توان خط سیر آنها را تعقیب کرد.

به تدریج قسمتی از موریانه های نر که بالا رفته بودند مراجعت می کنند و می خواهند وارد شهر بشوند ولی سربازان با خشونت آنها را می رانند و اگر اصرار کنند با بی رحمی آنان را به قتل می رسانند و به هیچ وجه اجازه نمی دهند که آنها به وطن و مسقط الرأس خود مراجعت نمایند.

این پرواز طولانی طوری موریانه های ذکور را خسته و کوفته می کند که بعد از قدری کوشش (برای ورود به شهر) و نگرفتن نتیجه روی زمین می افتند و دیگر نمی توانند برخیزند و یا پرواز نمایند ولی دروازه های شهر کماکان باز است و سربازان در مدخل شهر مواظب هستند که کسی وارد شهر نشود.

ناگهان یک جفت موریانه نر و ماده که در فضا جفت گیری کرده اند دنبال یکدیگر فرود آمده و خود را به دروازه شهر می رسانند.

آثار و علائم جفت گیری به خوبی در قفای آلت تناسلی موریانه ماده نمایان می باشد و سربازان همین که ورود این زن و شوهر را دیدند راه می دهند و آنها وارد

۴۶۶ ▣ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

شهر می‌شوند و از آن پس به فاصله چند دقیقه دروازه‌های شهر به کلی مسدود می‌گردد و تمام موریانه‌های ذکور که در خارج شهر هستند مطلقاً محکوم به فنا می‌باشند.

این نکته را هم بگوییم همین که زن و شوهر وارد شهر شدند چند نفر از سربازان به آنها نزدیک گردیده و دو بال آنها را قطع می‌نمایند و سپس شهر موریانه زندگی همیشگی خود را از سر می‌گیرد. طولی نمی‌کشد که تمام جانوران بیابان اعم از پرند و دونه به موریانه‌های ذکور که در خارج از شهرها روی زمین افتاده‌اند حمله ور شده و شروع به خوردن آنها می‌کنند و مورچه‌ها که مدت یک سال انتظار چنین روزی را داشتند لاشه موریانه‌ها را کشان‌کشان به طرف لانه‌های خود می‌برند و پرندگان صحرا آن قدر موریانه می‌خورند که دیگر نمی‌توانند متقارهای خود را جفت نمایند.

با این وصف مقدار زیادی لاشه موریانه باقی می‌ماند که اگر در اطراف زارعینی باشند برای مصرف کود از آنها استفاده می‌نمایند.

خیلی غریب است که یک جانور با هوشی مثل موریانه در مسئله جفت‌گیری طوری دیوانه‌وار رفتار می‌نماید که با سایر حیوانات فرقی ندارد.

خیلی غریب است که نه فقط در موریانه بلکه در تمام حیوانات و حتی نوع بشر مسئله عشق و جفت‌گیری به کلی چشم عقل را کور می‌کند و جانوران و انسان‌ها مرتکب حرکاتی می‌شوند، که جز دیوانگی نام دیگری به آن نمی‌توان گذاشت.

هیچ کس نمی‌تواند منکر شود که قضیه جفت‌گیری در جانوران از لحاظ حفظ نسل دارای اهمیت بزرگ و بسزایی است.

و هر منصفی تصدیق می‌کند که این موضوع شالوده بقای هر جانور و اساس حفظ نسل او می‌باشد.

موریانه @ ۴۶۷

با این وصف اغلب جانورانی که ما می‌شناسیم و حتی خود نوع بشر در این امر اصلی و حیاتی به جای این که تابع عقل باشند تابع جنون هستند.

یک قسمت از جانوران بعد از جفت‌گیری از بین می‌روند و آن قدر باقی نمی‌مانند که قرزندان خود را ببینند و آن دسته‌ای هم که بعد از جفت‌گیری باقی می‌مانند تا مدتی باید کفاره دیوانگی‌های دوره عشق و جفت‌گیری را ادا نمایند.

ما نمی‌خواهیم که از این نمونه و سرمشق یک نتیجه کلی و عمومی بگیریم و بگوییم حال که اساس حفظ نسل در جانوران یعنی جفت‌گیری به جای این که مبنی بر عقل باشد بر اساس جنون استوار شده از کجا معلوم که در این طبیعت پهناور چیزهای دیگر نیز بر اساس دیوانگی استوار نشده باشد.

ما نمی‌خواهیم بگوییم که تفاوت فیما بین عقل و دیوانگی از نظر کلی به قدری کم است که نمی‌توان گفت آیا این سنگ و درخت از روی اصول عقل به وجود آمده یا نه؟... برای این که در همین زندگی خودمان وقتی که به یک دیوانه برخورد می‌نماییم مشاهده می‌کنیم که او خود را عاقل می‌داند و تصور می‌کند که تمام مردم به استثنای او دیوانه هستند.

ولی در هر صورت این دیوانگی غیر منتظره و ناگهانی حیوانات در موقع عشق و جفت‌گیری عبرت‌آور است.

باری، وقتی که یک جفت موریانه نر و ماده وارد شهر شدند فوراً یک عده پرستار اطراف آن دو را می‌گیرند و هر دو را به قسمت مرکزی شهر که محل سکونت آنهاست راهتمایی می‌نمایند و از این موقع به بعد دیگر موریانه نر از زوجه خود جدا نمی‌شود و همواره با او زندگی می‌نماید.

به زودی موریانه ماده بارور می‌شود و جهاز تناسلی او طوری وسعت به هم می‌رساند که در پایان طول آن به هفت سانتی‌متر و زیادتر می‌رسد.

۴۶۸ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

در بعضی از شهرها جهاز تناسلی موریانه ماده طوری بزرگ می شود که هفت هزار برابر موریانه های عادی می گردد و دیگر موریانه ماده نمی تواند از جای خود نکان بخورد و دیگران مرتباً غذا در دهان او می گذارند و زیالۀ او را جمع آوری می کنند.

موریانه نر نظیر طفل بسیار کوچک و ترسویی زیر شکم یعنی زیر جهاز تناسلی موریانه ماده جا می گیرد و این جا هم ما از فلسفه و خاصیت معاشرت این زن و شوهر بدون اطلاع هستیم زیرا به هیچ وجه این دو موریانه در شهر با هم جفت گیری نمی کنند و جفت گیری آنها فقط منحصر به یک مرتبه است که در بیرون شهر با هم آمیزش می نمایند و ما شرح آن را در سطور قبل از نظر خوانندگان گذراندیم.

موریانه ماده هیچ کاری ندارد جز این که مرتباً تخم بگذارد و به طور متوسط هر ثانیه ای یک تخم از شکم او خارج می شود ولی گاهی از اوقات بر طبق صدای تیک تاک ساعت یعنی در هر ثانیه دو یا سه و یا چهار تخم از شکم او خارج می شود و این در صورتی است که موریانه ها لازم بدانند که با سرعت نل سکنه شهر را زیاد کنند. تخم ها همین که از شکم ملکه خارج شد به طوری که در صفحات گذشته اشاره نمودیم به وسیله دایه های مخصوصی به خانه های جداگانه برده می شود و مورد مواظبت قرار می گیرد که سپس اصناف مختلف موریانه از آن بیرون بیاید.

به طور محسوس آشکار است که موریانه ها برای ملکه قائل به احترام خاصی هستند یعنی با دقت بیشتری از او پرستاری می کنند و دقت دارند که برای او رقیب پیدا نشود.

به این معنی که اگر ملکه مدت دو یا سه سال متوالی مرتباً تخم گذاشت سال دیگر وقتی که یک موریانه نر و ماده جفت گیری کردند و وارد شهر شدند اتاق و محل معینی را برای نگاهداری زن و شوهر جدید اختصاص می دهند اما دیگر در

موریانه @ ۴۶۹

صدد تقویت جهاز تناسلی ملکه جدید اختصاص می دهند اما دیگر در صدد تقویت جهاز تناسلی ملکه جدید بر نمی آیند و این ملکه با شوهرش در منزل مخصوص خود هستند و زندگی می کنند تا وقتی که ملکه سالخورده از تخم گذاری باز بماند و آن وقت ملکه جدید را به آپارتمان ملکه قدیم انتقال داده و غذاهای مخصوصی به او می خورانند که جهاز تناسلی او تقویت شود و بتواند تخم بگذارد. به این ترتیب همواره در شهر موریانه دو و یا سه ملکه جدید با شوهرانشان در ذخیره هستند و هنگام احتیاج از وجود آنها استفاده می کنند.

در بعضی از شهرها اتفاق افتاده که یک سال و دو سال موریانه ها از ایجاد موریانه های بالدار و مهاجرت آنها از شهر خودداری کرده و می کنند زیرا به قدر کافی ملکه شوهر کرده در اختیار خود دارند.

این نکته نیز نشان می دهد که عقل و شعور موریانه «که ما اسمش را غریزه گذاشته ایم زیرا نمی دانیم که چیست» آن طور که بعضی از علماء می خواهند نشان بدهند کورکورانه و اتوماتیک عمل نمی کند بلکه بر طبق یک منطق و مصلحتی که ما هم ادراک می کنیم گاهی از مهاجرت موریانه ها جلوگیری می نمایند زیرا می داند که احتیاجی به مهاجرت ندارد.

تا آن جا که اطلاعات و بضاعت قلیل ما اجازه می داد وضع زندگی موریانه را از نظر خوانندگان گذرانندیم.

بیش از دو سه میلیون سال است که این جانور با یک پشتکار و جدیت بلاانقطاع در صدد تکمیل خود برآمده و امروز به جایی رسیده که به احتمال زیاد از لحاظ تمدن اشرف مخلوقات دنیا است.

ممکن است که پانصد هزار سال و یا یک میلیون سال دیگر موریانه به زندگی خود ادامه بدهد و شاید به ترقیات جدیدی نائل آید و بتواند مطلقاً خود را از شر

۴۷۰ ■ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

مورچه خلاص کند ولی آیا فکر کرده‌ایم که در پایان این همه پشتکارها و فعالیت‌ها و زحمات چه نتیجه‌ای عاید موریانه خواهد شد.

به احتمال قوی یگانه نتیجه‌ای که عاید موریانه می‌شود این است که بر طبق آزمایش‌های معرفت‌الارضی ناگهان هوای قاره افریقا که محل سکونت موریانه است تغییر می‌نماید و منطقه گرمسیر افریقایی مبدل به منطقه سردسیر می‌شود و یا مثل مناطق معتدله به چهار فصل تقسیم می‌گردد و دیگر موریانه نخواهد توانست که برودت زمستان را تحمل نماید و در ظرف چند روز و یا چند هفته به کلی از بین می‌رود و نسل موریانه در جهان قطع می‌گردد.

آری در ظرف چند روز و یا چند هفته بر اثر یک هوس طبیعت... که هوای قاره اروپا را مبدل به هوای فرانسه و یا انگلستان می‌نماید نتیجه سه میلیون سال زحمات موریانه که در نظر آن جانور از سیصد میلیون و بلکه سه هزار میلیون سال طولانی‌تر بوده از بین می‌رود و آن همه مطالعات و زحمات و اختراعات و اکتشافات نقش بر آب می‌گردد.

یک مرتبه دیگر ما مواجه با این پرسش بفرنج شده‌ایم که پس منظور طبیعت از این همه آزمایش‌ها و تجربیات چیست و کیست که از این آزمایش‌ها برخوردار می‌گردد.

آیا در یک گوشه از این دنیا انباری هست که نتیجه تمام این آزمایش‌ها در آن ضبط و جمع می‌شود که بعد مورد استفاده قرار بگیرد؟

در پاسخ می‌گوییم که ظاهراً باید همین طور باشد زیرا امروز مطالعات نجومی آشکار کرده که ستارگان بزرگ دنیا بعد از میلیارد‌ها سال از بین می‌روند و بعداً ستارگان دیگری به وجود می‌آیند و لذا بعید نیست که طبیعت و دنیا هنگامی که ستاره جدیدی را به وجود می‌آورد از آن آزمایش‌ها برای ایجاد نطفه زندگی و از آن

جمله تجدید نسل موریانه استفاده می نماید.

ولی این چه کاری است که طبیعت نسل یک موجود رشید و بالغ و کامل را که به حد اعلای ترقی و تکامل خود رسیده یک مرتبه از بین می برد که بعد از هزار میلیون سال و زیادتش، از آزمایش هایی که در آن انبار ضبط و متراکم کرده برای ایجاد همین موجود استفاده نماید.

اصلاً این چه تجربه و آزمایشی است که هرگز پایان ندارد و آیا طبیعت که این همه تجربه کرده هنوز اطلاعات کافی و لازم را تحصیل ننموده که باز مجبور است تجربه نماید؟

دیگر این که ما مشاهده می نمایم که این تجربیات یکنواخت و یک شکل است و تجربیات بعدی هیچ تفاوتی با تجربیات دیگر ندارد.

مثلاً دنیای خورشیدی ما که مرکز آن خورشید می باشد هر سیصد میلیون سال یک مرتبه یک دایره را در فضا طی می نماید و بعد از سیصد میلیون سال مجدداً همین دایره را به همان شکل اول در پیش گرفته و به پایان می رساند و تا انتهای دنیا این حرکت یکنواخت را ادامه می دهد.

همچنین ذرات کوچکی که در اتم هستند و ما آنها را الکترون می خوانیم به طور یکنواخت در اطراف هسته مرکزی گردش می کنند و این گردش همواره به یک شکل است.

در این جا به طور معترضه می گوییم که تصور نکنید که از حیث طول مدت، گردش خورشید و دنیای شمسی در فضا... با گردش الکترون ها در اطراف هسته مرکزی اتم... و یا با گردش قمره اطفال هنگام بازی فرق داشته باشد.

مدتی که دنیای خورشیدی صرف گردش در فضا می کند و در نظر ما سیصد میلیون سال است... عیناً به اندازه مدتی است که یک قمره یک مرتبه در اطراف

۴۷۲ @ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

خود طی می‌نماید و ما چون در صفحات قبل هنگام بحث دربارهٔ عمر موریانه... راجع به این موضوع توضیح داده‌ایم... دیگر تکرار نمی‌کنیم.

پس این آزمایش‌ها نه فقط از لحاظ شکل یکنواخت است... بلکه از لحاظ طول مدت نیز یکنواخت می‌باشد و در نظر طبیعت گردش یک کهکشان در فضا که هزارها میلیون سال طول می‌کشد با گردش یک زنبور در اطراف لانه خود هیچ فرقی ندارد و مدتی که آن کهکشان صرف یک دوره گردش و طی یک دایره یا «بیضی» در فضا می‌کند در نظر طبیعت عیناً به اندازه مدتی است که آن زنبور صرف یک دوره گردش در اطراف لانه خود می‌کند.

من و شما هم اگر از حیث جثه به اندازه کره زمین بودیم و اطراف خورشید گردش می‌کردیم یک دوره گردش در پیرامون خورشید به اندازه یک چشم برهم زدن برای ما طول نمی‌کشید.

و اما فرض این که در خارج از حدود این کهکشان‌ها و این خورشیدها ستارگان که همگی با محتویات خود مشغول گردش هستند... یک دنیای ثابت و بی‌حرکت دیگری هست که نتیجه تمام این آزمایش‌ها و تجربیات در آن ذخیره می‌شود نیز معقول نیست برای این که آن دنیا ثابت و بی‌حرکت هرچه باشد و هرچاکه باشد و هر شکل که داشته باشد.... باز؟؟؟؟ همین هستی و جهان است و نمی‌تواند غیر از این باشد.

بنابراین اگر انبار و محفظه‌ای برای تراکم تجربیات وجود داشته باشد در هر حال خارج از این جهان نیست بلکه انبار مزبور در همین جهان ؟؟؟؟ گرفته و بالاخره همین هستی است.

باری همان طوری که طبیعت با هوس ناگهانی موریانه را از بین خواهد برد و نتیجه تمام زحمات و اختراعات و اکتشافات او را بر باد خواهد داد با یک هوس نیز

موریانه □ ۴۷۳

روزی ما را که نوع بشر هستیم از بین می برد.

همین قدر کافی است که کره زمین از حرکت وضعی باز بماند و یا یک سنگ بزرگ آسمانی به زمین تصادم کند و یا یک میکروب عجیب و غریب ظهور و بدون سابقه از یکی از ستارگان به زمین برسد که بلافاصله نوع بشر و تمام جانوران به کلی از بین بروند و نتیجه تمام مطالعات و اکتشافات و اختراعات ما افراد بشر نقش بر آب گردد.

از این نابودی و محو ناگهانی... ممکن است که در این جهان از کسانی و یا امواجی استفاده نمایند، ولی برای من و شما و فرزندان ما که در این غائله از بین رفته ایم هیچ فایده ای منظور نخواهد بود و این قدر هم وسیله تلی نداریم که در یک گوشه از این دنیا مختصر اثری از نام و نشان ما که روزی نوع بشر بودیم باقی بماند.

راستی که زندگی نوع بشر چه فاجعه دلخراش و یأس آوری است که کوچکترین روزنه امیدواری در آن یافت نمی شود.

۴۷۴ □ زنبور عسل، مورچگان و موریانه

ترجمه این کتاب را به روح پاک مادرم، ربابه حکیم الهی منصوری، که در تمام عمر یگانه دوست و رفیق غمخوار و شریک ناکامی‌های من بود و اکنون مرا تنها گذاشته است، صمیمانه تقدیم می‌کنم.

ذبیح‌الله منصوری



طبع: جلد ۱، تهران

نشر